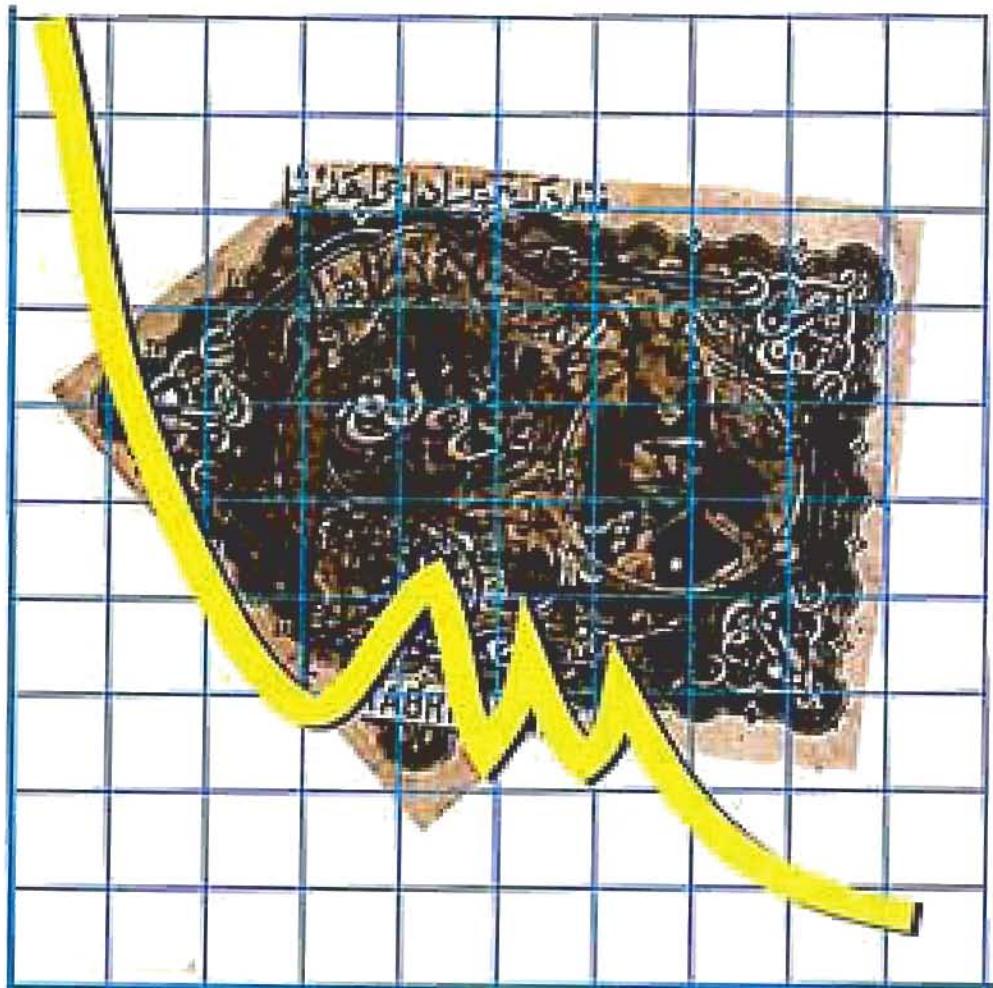
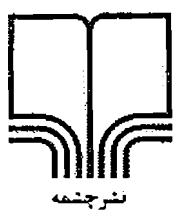




# اقتصاد ایران در قرن نوزدهم

دکتر احمد سیف





# اقتصاد ایران در قرن نوزدهم

دکتر احمد سیف

تهران، ۱۳۷۳

سیف، احمد

اقتصاد ایران در قرن نوزدهم / احمد سیف. - تهران : نشرچشید، ۱۳۷۳.

۳۶۲ ص. : جدول. - (اقتصاد، ۱)

کتابنامه: ص. ۳۵۳ - ۳۶۲

۱. ایران - اوضاع اقتصادی - قرن ۱۳. الف. عنوان.

۹۳۰ / ۹۵۵.VF

HC ۴۷۵

الف ۹۳۹ س

۷ الف ۹ س /



خیابان کریمخان زند، بیش میرزای شیرازی شماره ۱۶۷.

تلفن : ۸۹۷۷۶۶

### اقتصاد ایران در قرن نوزدهم

دکتر احمد سیف

ویراستار : کاظم فردادی

حروفنگاری و صفحه‌بندی : زنده‌دل

لیتوگرافی : بهار

چاپ : مهدی

صحافی : چکانه

تعداد : ۲۲۰۰ نسخه

چاپ اول، زمستان ۱۳۷۳، تهران.

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

همراه با گرامیداشت یاد اولین آموزگار  
زندگی ام، ننه، این کتاب را به پدر و  
مادرم و به معصی، مزدک و نیما  
پیشکش می‌کنم.

ا. س.

## فهرست مطالب

۹.	مقدمه
۲۱	۱. پیش درآمد
۲۵	۲. استبداد و فروپاشی اقتصاد ایران، ۱۸۰۰ - ۱۵۰۰ میلادی
۵۱	۳. درباره کشاورزی ایران: یادداشتی کوتاه
۶۵	۴. وضعیت دهقانان در قرن نوزدهم
۱۱۳	۵. تولید و تجارت ابریشم در ایران
۱۳۵	۶. قالی باقی ایران در قرن نوزدهم: بررسی اقتصادی - اجتماعی
۲۰۳	۷. تجارتی کردن کشاورزی: تولید و تجارت تریاک
۲۳۱	۸. طاعون بزرگ ۱۲۱۰ - ۱۲۰۹ (۱۸۳۰ - ۳۱ میلادی) و اقتصاد ایران
۲۴۳	۹. قحطی در ایران
۲۷۳	۱۰. نگاهی به گردش مازاد تولید در اقتصاد ایران
۲۹۷	۱۱. وحدت کشاورزی و صنایع دستی در ایران
۳۰۹	۱۲. تجارت خارجی ایران
۳۳۹	فهرست نام اشخاص
۳۴۵	فهرست مکان‌ها
۳۵۳	فهرست منابع

## مقدمه

آنچه در این دفتر آمده است، پیش‌درآمدی است برای دامن زدن به بحث درباره تحولات اقتصاد ایران در قرن گذشته، با هدف دستیابی به درک بهتری از آن تحولات که با همین امید به پیشگاه خوانندگان عرضه می‌شود.

بررسی تحولات اقتصادی ایران در قرن گذشته و قرن ماقبل آن (قرن هیجدهم) به عقیده صاحب این قلم از اهمیتی بسیار برخوردار است. زیرا در شرایطی که مناسبات نوین سرمایه‌سالاری در اروپا و سپس در امریکا و بسیاری نقاط دیگر تتمه عناسبات پیشاسرمایه‌سالاری را از میان بر می‌دارد و راه را برای صنعت و پیشرفت علم و تکنیک هموار می‌سازد و بشریت هرچند بیشتر طبیعت را با همه سرکشی‌هایش در کنترل خویش می‌گیرد، در ایران اما مناسبات دست و پاگیر پیشاسرمایه‌سالاری تا نیمه دوم قرن حاضر با سخت‌جانی تداوم می‌یابد. با این که ایران هر روز بیشتر از روز پیش به نظام سرمایه‌سالاری جهانی وابسته می‌شود و به صورت دنباله‌آن در می‌آید و در همین ارتباط، توسعه‌ای ناقص‌الخلقه و به تعبیری سقط شده دارد، ولی با این وجود، رگه‌های پررنگی از مناسبات و نظام ارزشگذاری عهد عتیق را با خود یدک می‌کشد و با همان موقعیت به میانه قرن حاضر پرتاب می‌شود.

برای به اصطلاح «مدرنیزه» کردن اقتصاد و جامعه کوشش‌هایی هم صورت می‌گیرد، ولی از یکسو این کوشش‌ها راه به جانی نمی‌برند، چون واقعی و مؤثر نیستند و برای منافع مملکت به طور کلی دستاوردهای مثبت و ماندگاری ندارند، و از سوی دیگر با وجود همهٔ هیاهوئی که مبتکران این طرح‌ها و برنامه‌ها می‌کنند، این کوشش‌ها فقط تأثیر اندکی دارند. در حالی که آنچه ایران و اقتصاد آن نیاز دارد یک بازسازی و بازنگری اساسی و ریشه‌دار است.

واقعیت تلخ این است که اقتصاد ایران از حدود دویست سال گذشته (اگر نخواهیم، بیشتر به عقب برگردیم) اقتصادی بیمار و گاه به شدت بیمار بوده است. اشاره به بیماری، به گمان من، بیان واقعیتی است که وجود داشته است. پذیرش این واقعیت، لازمه حرکت در جهت تغییر این واقعیت است. تغییری که هم خواستنی و هم امکان پذیر است.

علائم بیماری از همان اوائل قرن نوزدهم نمایان است، ولی با آنچه که در طول قرن می‌گذرد و تا زمان رسیدن به حول و حوش نهضت مشروطه‌طلبی، بیماری عمیق‌تر و بد تعبیری مزمن می‌شود. فساد سیاسی و اقتصادی هیئت حاکمه در ایران، هیزم خشکی می‌شود که تنور اقتصاد بیمار را گدازان‌تر می‌کند. شاهان مستبد یکی پس از دیگری، با اعوان و انصار بی‌شمار ولی انگل سرشت‌شان، بی‌آن‌که در پی ایجاد حرکتی نو برای تغییر اوضاع باشند، همه توان خود را به کار می‌گیرند تا شرایط را بدون تغییر نگه دارند.

اقتصاد ایران در این دوره بد نفت وابسته نیست، ولی اقتصادی است به تمام معنی وابسته. در سال‌های آغازین قرن گذشته، شاهرگ حیاتی کشور به صدور طلا و نقره وابسته است. چند صباحی نمی‌گذرد که محصول ابریشم گیلان و دیگر نقاط دچار مشکلاتی می‌شود. بیماری کرم ابریشم و سقوط تولید ابریشم از یک سو و از سوی دیگر بحران و قحطی پنه در بازارهای اروپا موجب می‌شود که برای مدت کوتاهی تولید و صدور پنه اهمیت یابد. سپس نوبت تریاک می‌شود و بهمین نحو، در دهه‌های آخر قرن، نوبت به تولید و صدور قالی می‌رسد. و این همه، در حالی است که با از بین رفتن تدریجی صنایع دستی و کارگاهی ایران، شهرهای ایران براستی از زندگی مولده دور می‌افتد و ثروتمندترین کسان در این شهرها ضرورت‌گسانی نیستند که با فعالیت تولیدی‌شان باری از دوش اقتصاد بر می‌دارند. در اغلب موارد، عمدۀ ترین‌شان، در بهترین حالت توزیع‌کننده محصولات دیگرانند. ممکن است، اینجا و آنجا عده‌ای هم دست به تلاش‌هایی بزنند، ولی هیچکدام‌شان ره به جانی نمی‌برد. استبداد حاکم بر ایران از یکسو و استبداد سرمایه جهانی از سوی دیگر همه این کوشش‌ها را در نطفه خفه می‌کند. اکثریت مطلق شهرنشینان در این دوره، اگر از جیره‌خواران و عفت‌خوران حکومتی نباشد که اغلب هستند،

تیولداران و وابستگان آن‌ها، وابستگان به دربار و بوروکراسی گسترده و بالاخره تاجر جماعتند که از این گروه آخر، باز بهترین‌شان، صادرکننده مازادهای اخذ شده از روستائیان خودند و به عوض، واردکننده هر آنچه که بتوانند. در این دوره، روستاهای روزنامه‌نگاران به عوض آنچه که به شهرها و شهرنشینان می‌دهند، چیزی درخور دریافت نمی‌کنند. البته، ضابطان و مباشران و مستوفیان برای اخذ مازاد بد روستاهای سرکشی می‌کنند. تجارت دوره‌گرد هم بخشی از محصولات وارداتی را بد روستائیان می‌رسانند. این رابطه یکسویه، وقتی با قلدری وزورگوئی حکومت مرکزی و حکام محلی عجین می‌شود، پیامدی جز کندر کردن روند توسعه اقتصادی و گسترش تولید ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.

فساد سیاسی و اقتصادی بد حدّی است که در این دوره هیچ کاری بدون رشوه انجام نمی‌گیرد. حکومت‌های ایالتی، تیولداران با رشوه جایدجا می‌شوند. حتی گزارش شده است که وقتی یک فرنگی می‌خواست در زمان فتحعلی‌شاه بذر جدیدی بد ایران بیاورد، پاسخ شنید که باید از شاه اجازه بگیرد و اولین عکس العمل «قبله عالم» هم این بود که «به من چقدر پیشکش می‌دهند؟» قضیه اماً به مسائل کم‌اهمیتی از این دست محدود نمی‌شد. اقتصاد و جامعه ایران همچون «اموالی صاحب مرده» چوب حراج می‌خورد. عهدنامه‌های ایران بر باد ده با رشوه امضاء می‌شوند. اینجا و آنجا، بر سر تقسیم رشوه‌ها دعواها درسی‌گیرد و شخصیت‌ها جایدجا می‌شوند، ولی حلّال مشکلات بودن رشوه همچنان مقدس باقی می‌ماند. اگر انگلیسی‌ها در کنار بسیاری امتیازات گوناگون، امتیاز رویتر و «بانک شاهنشاهی» می‌گیرند و نبض پولی اقتصاد به دست آنان است و اگر روس‌ها هم در کنار بسیاری دیگر، امتیاز شیلات و بانک استقراضی را از آن خود می‌کنند، بازای ده‌هزار تومان رشوه، «حق کندن کوه و انکشاف نفایس» را بد یک کمپانی فرانسوی واگذار می‌کنند،<sup>۱</sup> شاید برای آن‌که «موازنه مثبت» حفظ شود! در عوردی دیگر، حتی برنامه داشتنند که «جن‌اگل مازندران را به دویست‌هزار تومان بفروشنند» و دلواپسی خواجه‌گان سیاسی دربار ناصرالدین شاه هم این بود که اگر این چنین بشود، «زغال در طهران کمیاب بلکه

۱. اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۰۴۷.

نایاب می‌شود» و اعلیحضرت قدر قدرت هم فرموده بودند، «هر قرض هم شد خرواری صد تومان، بد ما چه؟...»<sup>۱</sup> بررسی تاریخچه در دنای امتیازات در ایران قرن نوزدهم تردیدی باقی نمی‌گذارد که حکومتگران مستبد و فاسد ایران در این دوره، نه فقط حال و آینده، بلکه گذشته ایران را نیز حراج کرده بودند. و این همه، در شرایطی بود که فقر روزافزون در ایران بداد می‌کرد و بد قول فیروز میرزا، در بمپور «رعايا... از گرسنگی و پریشانی حالت خودتشکی می‌نمودند و علف می‌خوردند. و نه در سر کلاه و نه در پای کفش، لوت و عور مثل حیوانات». همو می‌افزاید، چون از ملاحظه حالات آن‌ها رقت دست می‌داد، تصمیم گرفت که ۲۰ تومان، ۵ شاهی میان‌شان تقسیم کند. «گفتند پول نمی‌خواهیم، پول را نمی‌توان خورد به مaha خوراکی چه ذرت... و چه گندم و جو بدھید که همه عیال و اطفال و خود مهاها از میان می‌رویم...»<sup>۲</sup> از سوی دیگر، حاج سیاح در خاطراتی که از خود به جا نهاده از جمله نوشته است: «انسان اگر دهات ایران را گردش کند می‌فهمد که ظلم یعنی چه؟ بیچارگان سوخته و برشته در یک خانه تمام لباسشان به قیمت جُل یک اسب آقایان نیست. یک ظرف مس برای طبخ ندارند. ظرف‌ها از گل ساخته، خودشان با این‌که شب و روز در گرما و سرما در زحمت و عذاب کارند نان جو بقدر سیر خوردن ندارند. سال بدسال، شش ماه به شش ماه گوشت به دهنشان نمی‌رسد. از خوف هر وقت یک سواری یا تازه‌لباسی بد لباس آخوندی یا سیدی یا دیوانی می‌بینند، می‌لرزند که باز چه بلانی بر ایشان وارد شده است...»<sup>۳</sup> این شیوه اداره زندگی اقتصادی نه فقط به بهره‌کشی بیشتر از تولیدکنندگان مستقیم منجر می‌شد و به فقر روزافزون دامن می‌زد، بلکه به نفع دولت‌های آن روزگاران هم نبود. این نکته به گفتن می‌ارزد که عمدۀ ترین علت این مصیبت‌ها و بدبختی‌ها نادانی بود و جهالت، منتهی آن نادانی و جهالت، همه‌جانبه و مطلق نبودند. حتی می‌توان گفت که مثل بسیاری حوزه‌های دیگر، ما جامعه‌ما از نحوه نگرش پاندولی، یعنی از یک افراط به افراط دیگر غلتیدن عذاب کشیده‌ایم. برای مثال، اگرچه روزانه، هزار و یک نادانی و حماقت ناب از قدر تمدنان حاکم به منصه ظهور

۱. همان، ص ۱۰۲۳ . ۲. فیروز میرزا: سفرنامه، تهران ۱۳۴۲، صص ۳۱-۳۲ .

۳. حاج سیاح: خاطرات حاج سیاح پادشاه خوف و دحشت، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۳۷ .

می‌رسید - که نمونه‌های خواهم داد - ولی در عین حال، اتفاق می‌افتد که زرنگی‌های چشمگیری هم داشتند که عقل را حیران می‌کرد. به عنوان مثال، ناصرالدین شاه به محض شنیدن این‌که شخصی آقاحسن خان نام به لندن رفته است، امریه‌ای صادر می‌کند و به وزیر مختارش می‌نویسد: «... آقاحسن بی اجازه رفته است. نمی‌دانم از شما اجازه گرفته رفته است یا نه؟ در هر صورت، او را باید به ایران مراجعت بدهند. خیلی خبی بدد است پای ایرانی این جور به فرنگستان باز بشود. اگر جلوگیری نشود بعد از این البته ده‌هزار ده‌هزار به فرنگستان برای دیدن خواهند رفت و خیلی خیلی اثر بد خواهد داشت....»<sup>۱</sup>

آن وقت مقایسه کنید که همین پادشاه در ۱۳۰۶ هجری ۵۰۰ تومان می‌دهد که ریش و زلف جمعی از اتباع ملیجک را بتراشند «محض این‌که عزیز‌السلطان راضی شود زلف او را بزنند»، با این‌که «اگر شپش زلف او را جمع می‌کردند به قدر یک فنجان فیروزخواری بر می‌شد».<sup>۲</sup> و باز در نظر بگیرید که همین سلطان است که فرمان قتل میرزا تقی خان امیرکبیر را صادر می‌کند. از سوی دیگر، پیشنهاد برپا کردن بانک در ایران سر نمی‌گیرد، چون در مقابل ضمانتی که صاحبان امتیاز می‌خواستند، ناصرالدین شاه می‌گفت و چه به درستی هم: «می‌خواهیم بدانیم این چند نفر در مقابل تعیادات ما چه اطمینان به ما می‌دهند و به چه وسیله راه و احتمالات مضر را سد می‌کنند؟ چه طور بقین کنیم که مؤسیین بانک بعد از چندی، یا بعد از چند سال که مبلغی داد و ستد کردنده و وجهی اندوختند، یک دفعه مخفیانه حق خلقی را برآنمی‌دارند و نمی‌روند؟ یا بی حق و بی تحقیق عمل شکست و افلاس نمی‌کنند؟ مال مردم هبا و هدر نمی‌شود»<sup>۳</sup> و در نهایت، ضمانت یک دولت را برای این‌کار لازم می‌شمرد. و باز، سال‌ها بعد که قاعده‌تاً باید تجربه بیشتری در دولتمداری آموخته باشد، مبالغ قابل توجهی پول خرج می‌کند چون در مخیلۀ همایونی رسوخ کرده است که «چرا در کالیفورنی ینگ‌دینا و در بعضی نقاط افریقا و در سیبر آسیا طلا پیدا می‌شود و در بعضی نقاط هم الماس و در ایران که این فلز گرانبهای خدای ایران و ایرانیان است، یهدست نمی‌اید».<sup>۴</sup>

۱. نقل از ابراهیم تموری: عصری خبری یا تاریخ امیازات در ایران، تهران، ۱۳۲۲، صص ۶-۷.

۲. اعتنادالسلطنه: همان، ص ۶۲۸.

۳. نقل از فریدون آدبیت: اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، ۱۳۵۱، ص ۳۰۶.

۴. اعتنادالسلطنه: همان، صص ۶۷-۶۸.

تعجب‌انگیز نمی‌تواند باشد که در چنین وضعیتی رندان شاه را دوره کرده باشند و هر از گاهی، برای اعلیحضرت نمونه‌هایی هم تقدیم بکنند. در یکی از موارد، از شاه می‌خواهند تا اجازه بدهد که بخشی از آن سنگ‌پاره‌ها را به میرزا حسن‌خان اعتمادالسلطنه نشان بدهند، شاید او بتواند صحت و سقم قضایا را تشخیص بدهد. شاه مستبد قاجار، ملیجک را به گوهرشناسی فرامی‌خواند، آن‌هم به این دلیل که اعتمادالسلطنه «خر است و بی‌شعر، چه می‌فیم؟ ملیجک تو بیا، ببین. آن جوانمرد هم با ذره‌بین این طرف آن طرف سنگ را دیده، قسم‌ها به خدا و رسول، به اولیاء و انبیاء هرچه پادشاه است یاد کرد که طلاست...»<sup>۱</sup>

در نیمه دوم قرن بیستم و در آن سال‌های به اصطلاح رونق اقتصادی (آن سال‌های رسیدن و گذشتن از دروازه‌های «تمدن بزرگ»)، جدا از تبلیغات دروغین حکومتگران، به استناد داده‌های آماری خود حکومت، اقتصادی داشتایم که همه چیزمان بوی نفت می‌داده است. انصافاً بدياد بياوريد اگر در آن «سال‌های رونق» به قهوه‌خاندای می‌رفتيد تا يك ديزى ۲ توماني بخوريد (از آن ديزى خوری‌های لوکس و گران در می‌گذرد)، آن ديزى‌های بی قابلیت نخودش يك مليت داشت و لوبیايش يك مليت دیگر و گوشتش نیز و صد البته، اينجا هم کماکان بوی نفت بود که از همه چیزمان بیرون می‌زد. اقتصاد و همه چیزش وابسته بود به ماده‌ای که خودمان در تولیدش کوچک‌ترین نقشی نداشتیم. از تصادف روزگار، سرزمین‌مان نفت داشت و ما هم سوار بر مرکب باد پا و سُم سیاه نفت از دروازه‌های طلائی «تمدن بزرگ» می‌گذشتیم!! و این هم در حالی بود که «یافت‌آباد» و «зорآباد» و «حلبی‌آباد» حاشیه شهرهای ما را می‌گرفت.

در دوره مورد بررسی ما، وابستگی به نفت بیماری اقتصاد نیست، ولی این سخن به معنای بیمار نبودن و یا وابسته نبودن اقتصاد هم نیست. با بیش و کم تفاوتی اقتصادمان تک‌پایه بود. یعنی نیض اقتصادی با یک محصول (ابریشم خام، پنبه، تریاک، قالی به تناب) می‌زند. پائین و بالا شدن تولید و صادرات این اقلام تأثیر چشمگیری بر دیگر بخش‌های اقتصاد می‌گذارد. البته مسائل بی‌شمار دیگری هم بود که بررسی شماری از آن‌ها موضوع این رساله است. این نکته را نیز همین جا بگوییم که ارائه تصویری جامع و

دربرگیرنده از اقتصاد و جامعه ایران، کاری نیست که از عهدۀ پژوهشی مختصر مانند آنچه که در مقابل دارید، برآید. بهمین دلیل هدف اصلی این رساله مطرح کردن پاره‌ای سوال است؛ با این امید که بررسی و تحقیق بیشتر برای این سوالات پاسخ‌های شایسته بیابد. اگر این نوشتار بتواند در انجام این هدف موفق باشد، نویسنده اجر خود را گرفته است. این دفتر با پیش‌درآمدی آغاز می‌شود که ضمن توضیح و تشریح اهداف نوشتۀ حاضر به ارائه تصویری کلی از اقتصاد ایران در فاصله سال‌های ۱۸۰۰-۱۵۰۰ می‌پردازد. گرچه این بررسی، کلی تراز آن است که نتیجه گیری‌های همه‌جانبه امکان‌پذیر باشد، با این وصف چشم این فصل مقدماتی این است که مباحث مطروحد در چارچوب تاریخی اش قرار می‌گیرد؛ به علاوه نشان می‌دهد که برخلاف باور عمومی، اقتصاد و جامعه ایران از سیاست‌های جاه‌طلبانه و بلندپروازانه نادرشاه به راستی صدمات فراوانی دیده است.

سپس، نگاه مختصری خواهیم داشت به کشاورزی ایران که عمدت‌ترین بخش اقتصاد بود؛ گرچه داده‌های آماری که نشان‌دهنده مقدار زمین زیرکشت، یا مقدار محصول تولیدی و یا حتی شمار دهقانان باشد، در اختیار نداریم ولی ضمن اشاره به خصلت‌های کلی این بخش، توجه خواننده را به احتمال تغییر شرایط اقلیمی جلب خواهیم کرد که در کنار دیگر عوامل موجب خرابی مکرر محصول می‌شد و طبیعتاً، بر زندگی اکثریت جمعیت ایران تأثیرات منفی می‌گذاشت.

در فصل چهارم بررسی کوتاهی از وضعیت دهقانان در قرن نوزدهم عرضه می‌شود. بررسی وضعیت دهقانان، به عنوان پرشمارترین بخش جمعیت ایران، برای درک بهتر از چگونگی عملکرد اقتصاد ایران در این دوره لازم است. دهقانان نه فقط عمدت تولیدکنندگان درآمد ملی ایران در این دوره بوده‌اند، بلکه عمدت مصرف‌کنندگان کالاهای تولید شده در اقتصاد هم بوده‌اند. در شرایطی که صنایع دستی ایران از همه سو زیر ضرب محصولات وارداتی قرار داشت و تحلیل می‌رفت، فقر روزافزون دهقانان، بدون شک، یکی از عوامل اصلی محدودکننده بازار داخلی و گندکننده تحولات ساختاری بوده است.

فصل پنجم به بررسی تولید و تجارت ابریشم اختصاص یافته است. واقعیت این است که در دوره‌ای ابریشم صادراتی عمدت‌ترین منبع درآمد ارزی دولت بود، ولی بیماری کرم

ابریشم در ۱۸۶۴ میلادی موجب انهدام این رشته تولیدی شد و به دنبال آن، ایران این منبع درآمد ارزی را از دست داد.

فصل ششم، مجموعه سه مقاله است درباره صنعت قالی‌بافی و تجارت آن در ایران قرن نوزدهم که در ابتدای امر به زبان انگلیسی در اروپا چاپ شده است. به نظر می‌آید که شاید بازنویسی و چاپ آن‌ها به فارسی برای خوانندگان فارسی زبان بی‌فایده نباشد. در برگردان متن انگلیسی به فارسی، اینجا و آنجا، تغییراتی هم داده‌ام. اتا باید بگوییم که بین متن فارسی و متن انگلیسی تفاوت چشمگیری وجود ندارد. قضایت‌ها و نتیجه‌گیری‌های من تغییر نکرده است.

فصل هفتم تولید و تجارت تریاک را مورد بررسی قرار می‌دهد. گرچه شماری از پژوهشگران براین عقیده‌اند که افزایش تولید و تجارت تریاک را (و حتی قبل از آن، ابریشم خام را) باید نشانه پدیدار شدن کشاورزی تجاری در ایران دانست<sup>۱</sup>، ولی نگارنده با این نظریه موافقی ندارد. بد اعتقاد من تولید فراورده‌های نقدینه‌آفرین (cash crop) قبیل از آن‌که بیانگر تحولاتی در ساختار کشاورزی ایران باشد، نتیجه تغییراتی بود که در کل اقتصاد در راستای برآوردن نیازهای سرمایه‌سالاری و بهویژه سرمایه‌سالاری بریتانیا و روسیه تزاری صورت می‌گرفت. بخش عمده تریاک صادراتی به هندوستان صادر می‌شد و از آنجا به بازارهای چین راه می‌یافت. از دریافتی هم برای واردات منسوجات، عمده‌تاً، از هندوستان و بریتانیا هزینه می‌شد. پدیدار شدن کشاورزی تجاری در بطن خود این پیش‌گزاره را دارد که بازدهی در تولید محصولات غذائی باید افزایش یافته باشد، برای این‌که بتوان بخشی از زمین و نیروی کار شاغل را از تولید مواد غذائی به تولید فراورده‌های نقدینه‌آفرین منتقل کرد. برای اثبات این پیش‌گزاره، سندي در اختیار نداریم.

فصل هشتم به بررسی پیامدهای بیماری طاعون بر اقتصاد و جمعیت ایران تخصیص یافته است. لازم به یادآوری است که شیوع طاعون به همین دو مورد محدود نمی‌شد و بعلاوه، به غیراز طاعون، بیماری‌های واگیر دیگر مثل وبا، آبله و مalaria هم بودند که

۱. برای نمونه تگاد کنید به وحید نوشیروانی: «تأثیر کشاورزی تجارتی شده در ایران»، در مجموعه خاورمیانه اسلامی، ام. ا. اودورویچ (ویراستار)، پرینستون، ۱۹۸۱.

اگرچه به شدت طاعون بزرگ ۱۸۳۰-۳۱ بر اقتصاد و جمعیت تأثیر نگذاشتند، ولی تأثیرشان به کفايت چشمگیر بود. اگر فرصتی دست دهد، مطالب مطروحد در این فصل، با بررسی های مشابه در باره وبا و دیگر بیماری های واگیر و تأثیرشان بر اقتصاد دنبال خواهد شد.

در فصل نهم، یکی از موارد بروز قحطی در ایران را بررسی خواهیم کرد، تا آنجا که می دانیم به غیر از قحطی بزرگ سال ۱۸۷۰-۷۱، حداقل دو مورد دیگر قحطی هم در ایران قرن نوزدهم بروز کرد که به آن موارد هم اشاراتی گذرا خواهیم داشت. بررسی ها نشان خواهد داد که بروز قحطی در ایران مصیبی بود اجتناب پذیر، اما به این شرط که ایران حکومتگرانی دوراندیش و دلسوز می داشت، که نداشت. گرچه تعیین دقیق شماره قربانیان قحطی در ایران امکان ناپذیر است، ولی تردیدی نیست که صدها هزار تن فدای بی مبالاتی ها و مسئولیت گریزی حکومتگران بر ایران شدند.

فصل دهم نگاهی گذرا به گردش مازاد تولید در ایران خواهد داشت. اگر در یک سوی اقتصاد دهقانان به عنوان عمدۀ تولیدکنندگان مستقیم وجود داشته اند، در آن سوی هم طبقات دیگری بوده اند که با اخذ مازاد از این تولیدکنندگان مستقیم خود و همه ابزار سرکوب و تداوم آقائی خود را تولید و تجدید تولید می کرده اند. این که دقیقاً چه مکانیسم هایی برای اخذ مازاد به کار گرفته می شد، با همه اهمیتی که دارد، موضوع این فصل نیست؛ گرچه به این مسائل هم اشاراتی خواهیم داشت. ولی دانستن این که این طبقات با این مازاد چه می کرده اند، روشنگر سیر رشد نیروهای مولد خواهد بود.

فصل یازدهم به مقوله وحدت بین کشاورزی و صنایع دستی خواهد پرداخت که به اعتقاد من نقش مؤثری در گند کردن سیر رشد اقتصادی ایران داشته است. چنین وضعیتی که نشانه بدوى بودن تقسیم اجتماعی کار در اقتصاد ایران بود، به نوبه خود موجب کند شدن سرعت رشد مبادله و نهایتاً تقسیم اجتماعی کار شد و به اقتصاد ایران، خصلتی ایستا (البته به طور نسبی) بخشد. این ایستانی نسبی، به عنوان یکی از مشکلات و موانع پیدایش و رشد مناسبات سرمایه سالارانه در ایران، از اهمیت زیادی برخوردار است. هدف اصلی این فصل این است که شواهدی مبنی بر وجود این وحدت ارائه نماید.

با تمام تأکید بر نقش عوامل داخلی در کند کردن سیر تحولات اقتصادی، نباید نسبت به نقش مهم عوامل خارجی کم توجه بود. بررسی نقش تجارت خارجی و تجارت خارجی موضوع فصل دوازدهم و پایانی این رساله خواهد بود. با بهره‌گیری از آمارهای رسمی دولت هندوستان، نشان خواهیم داد که اقتصاد ایران در این دوره درگیر مبادله‌ای نابرابر بوده است و به همین دلیل، بخشی از مازاد تولید شده در ایران به کشورهای درگیر تجارت با ایران منتقل می‌شده است. در این فصل، به سیاست‌های تجاری دولت و پیامدهای احتمالی آن سیاست‌ها هم توجه خواهیم کرد.

این رساله با ارائه فهرست منابع مورداستفاده نویسنده از منابع ایرانی و خارجی پایان خواهد یافت. نظر به این‌که، عمدتاً از منابع غربی استفاده کرده‌ام، به ناچار همه تاریخ‌ها بدیلادی آمده است.

برای این‌که یادداشت‌های پراکنده‌ام به صورت این کتاب درآید، محمود جان معتقد‌کیم زحمت نکشیده است. البته که دین من به محمود بسی بیشتر از آن است که فقط به این کتاب محدود شود؛ شرمنده و سپاسگزار احسان و بزرگواری اش هستم.

تنها کسانی که این متن را قبل از ویراستن دیده و خوانده‌اند، می‌دانند که دوست فرزانه‌ام کاظم فرهادی چه زحمتی کشیده است برای رفع کاستی‌های آن. جز سپاس و ستایش چه دارم که پیشکش او بکنم.

می‌دانم که با کمیابی کاغذ و گرانی چاپ، آقای حسن کیائیان که چاپ و نشر این کتاب را تقبل کرده، بسی دلیری کرده است. از ایشان سپاسگزار و ممنونم.

در پایان، از خوانندگان گرامی این رساله خواهشمندم که نویسنده را از نظرات اصلاحی و انتقادی خویش بی‌نصیب نگذارند.

احمد سیف

تهران، مرداد ۱۳۷۳

## یک توضیح ضروری

شماری از فصل‌های این مجموعه قبلاً به انگلیسی یا فارسی چاپ شده‌اند. از سوی دیگر چون به صورت مقاله‌های مستقل تنظیم شده بوده‌اند، در نتیجه، احتمال دارد که نکته‌ها یا شواهدی تکرار شده باشد. پیش‌آوری از خوانندگان گرامی پژوهش می‌طلبم.

— «استبداد و فروپاشی اقتصاد ایران ۱۸۰۰-۱۵۰۰» برای اولین بار به انگلیسی در کتاب پژوهش‌های درباره تاریخ اقتصادی خاورمیانه آمده است که توسط پروفسور الی کدوری، استاد فقید دانشگاه لندن، جمع‌آوری و از سوی انتشارات فرانک کاس در ۱۹۸۸ منتشر شد.

— «در باره کشاورزی ایران: یادداشتی کوتاه»، به انگلیسی در نشریه مطالعات خاورمیانه در ۱۹۹۲ چاپ شد و ترجمه فارسی اش هم، در آینده، شماره‌های ۱-۴، سال ۱۳۶۹، منتشر شده بود.

— بخش‌هایی از «در باره وضعیت دهقانان در قرن نوزدهم در آینده، شماره‌های ۱-۶، سال ۱۳۷۱ چاپ شد. با اضافاتی قرار است همین نوشته در نشریه ایران، نشریه انجمن مطالعات ایرانی بریتانیا جلد ۲۸ چاپ شود.

— «تولید و تجارت ابریشم» برای اولین بار به انگلیسی در نشریه مطالعات ایرانی شماره‌های ۱-۲، سال ۱۹۸۳ چاپ شد.

— «تولید و تجارت تریاک» برای اولین بار به انگلیسی در نشریه مجله بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، شماره ۲، سال ۱۹۸۴ چاپ شد. باقی مطالب این مجموعه برای اولین بار است که چاپ می‌شود.

## پیش‌درآمد

شماری از مورخان و محققان کوشیده‌اند که تاریخ ایران را به دوره‌های گوناگون تقسیم کنند و تحولات آن را با استفاده از مقوله‌هایی چون فتووالیسم، شیوهٔ تولید آسیائی و استبداد شرقی بررسی نمایند. ناگفته روش است که از هر کوششی که هدفش را بررسی تاریخ پُرمخاطرهٔ ایران قرار می‌دهد، نمی‌توان ناخرسند بود. کوشش این محققان بزرگوار سزاوار هر گونه سپاس و قدرشناسی است. در این نوشتار قصد آن ندارم که در این گونه بحث و مجادله وارد بشوم، چون مقولهٔ مرحله‌بندی تکامل تاریخی به‌طور کلی اعم و مرحله‌بندی تاریخ تحولات ایران به‌طور اخص موضوعاتی هستند که برداشت و باور واحدی در باره‌شان وجود ندارد. هدف من ارائه یک تصویر کلی برای نشان دادن اهمیت بررسی تاریخی در درک بهتر از مشکلاتی است که جامعه‌ای مثل ایران دارد. گرچه این بررسی به بازنگری و ارزیابی شواهد و اسنادی از قرن نوزدهم محدود می‌شود، ولی براین اعتقادم که بحث‌هایی از این دست برای درک بهتر از تحولات اقتصادی ایران در قرن حاضر هم، نه فقط مفید، بلکه لازم و هم ضروری است.

آنانی که در بارهٔ تاریخ اقتصادی ایران تحقیق می‌کنند، واقنده‌که کمبود و بعضًا فقدان اسناد و مدارک قابل اعتماد، بدويژه داده‌های آماری، به راستی مشکل چشمگیری است که بررسی دقیق از تحولات اقتصادی را ناممکن می‌سازد. در این بررسی به همین دلیل نتوانسته‌ام آن گونه که سزاوار است به بعضی از جنبه‌های این تحولات توجه کنم. نبودن آرشیو ملی اسناد در ایران موجب شده است که اسناد تاریخی‌مان رفته باگذر زمان نیست و نابود شود و آنچه که باقی مانده است، به

صورتی نبوده است که به آسانی در دسترس علاقهمندان قرار بگیرد. مقدار قابل توجهی اسناد در آرشیوهای خصوصی نگاهداری می‌شده است که در گذشته به آن‌ها به دید «میراث خانوادگی» نگاه می‌شده است. خوشبختانه، در سال‌های اخیر، از یک سو، «مرکز اسناد علمی» را داریم که امیدواریم در زمینه جمع‌آوری و سهل‌الوصول کردن اسناد فعال باشد و از سوی دیگر، به ویژه با همت استاد گرامی خانم دکتر اتحادیه و همکاران ارجمندان در بنگاه نشر تاریخ، اسناد بالارزشی به زیور چاپ آراسته شده است که جای سپاس و قدردانی فراوان دارد. امید است این کار خیر توسط دیگر پژوهندگان هم ادامه یابد. قبل از آن‌که به بررسی تحولات اقتصادی ایران در فاصله سال‌های ۱۸۰۰ - ۱۵۰۰ پردازم، بهتر است ابتدا از ساختار سرمایه‌سالاری تعریفی به دست بدهم. به باور من، عمدت ترین خصلت نظام سرمایه‌سالاری آن است که که علاوه بر کترل و مالکیت خصوصی عوامل اساسی تولید، نیروی کار یعنی قابلیت و توانائی بشر برای کار کردن هم به صورت کالا درآمده باشد و در بازار مورد داد و ستد قرار بگیرد. ناگفته روشن است که علاوه بر نیروی کار، منابع و فرآورده‌های تولید شده هم عمدتاً از طریق بازار مبادله می‌شوند. تولید برای بازار، در تقابل با تولید برای مصرف شخصی، اگرچه جزء جدائی ناپذیر نظام سرمایه‌سالاری است، ولی به خودی خود نظام سرمایه‌سالاری نیست. برای پیداگش و رشد مناسبات سرمایه‌سالارانه کالا شدن نیروی کار یک پیش‌شرط حتمی و اجتناب‌ناپذیر است. برای این‌که نیروی کار بتواند در بازار مورد مبادله قرار بگیرد، لازم است تحولاتی چند صورت بگیرد:

— پیدا شدن عرضه‌کنندگان آزاد نیروی کار که درگیر هیچ محدودیتی برای فروش کار خود در بازار نباشند. این جماعت از آنجاکه غیر از نیروی کار خود بر هیچ چیز دیگر (سرمایه، زمین...) مالکیتی ندارند، ناچارند که با فروش نیروی کار خویش زندگی کنند. فروش نیروی کار، یعنی فروش تنها مایملک قابل مبادله آن‌ها، پیش‌شرط تولید و باز تولید این جماعت به عنوان عرضه‌کنندگان نیروی کار است. وقتی از آزاد بودنشان سخن می‌گوییم، منظورم این است که این عرضه‌کنندگان نیروی کار از یک طرف همچون برده یا سرف در مالکیت کامل و یا ناقص فرد یا طبقه‌ای نباشند و از طرف دیگر، برخلاف خرده‌مالکان روستائی و دهستانی صاحب زمین و یا

پیش‌وران خرد پا، هیچ ابزار و عامل تولیدی در اختیارشان نباشد. به این ترتیب، این خصلت متناقض را دارا هستند که از یک سو مجبورند که نیروی کارشان را بفروشند و از سوئی دیگر آزادند و می‌توانند چنین کنند.

— برای خرید این نیروی کار، باید خریدارانی هم (کارفرمایان) در اقتصاد پیدا شوند که سرمایه پولی دارند و مشتاقند که براین سرمایه انباشته شده بیافزایند. این تحولات همزمان که پیش‌درآمد سرمایه‌سالاری است، انباشت بدوى یا آغازین سرمایه نامگذاری شده است.

هدف اساسی آنچه که در این مجموعه گرد آمده است، ارائه زمینه‌ای است برای درک پاره‌ای از عوامل داخلی و خارجی که به گمان من، هم چون مانع جدی و مؤثر، انباشت آغازین سرمایه را در ایران قرن نوزدهم سد کرده بوده است. اما باید گفت که زمینه ارائه شده باید با بررسی‌های مشابه تکمیل شود. به اشاره‌ای می‌گذرم که فقدان پیش‌شرط‌های لازم در اوایل قرن گذشته موجب شده است که روستائیان از روستا کنده شوند و عمدها در بخش‌های جنوبی روسیه تزاری و نه در شهرهای ایران به فروش نیروی کار خود دست زنند.

براین نکته معترض که گسترده‌گی موضوع مورد بحث فراتر از آن است که در نوشته‌ای کوتاه به طور رضایت‌بخشی بررسی شود؛ ولی به قول معروف، کار را باید از یک جائی شروع کرد. امید و انتظار این که با بزرگواری و بخشش و کرم اساتید عالیقدر، کمبودها و نارسائی‌های این نوشتار مورد انتقاد قرار گرفته و برطرف شوند، انگیزه مؤثر و مناسبی برای ادامه کار خواهد بود.

## استبداد و فروپاشی اقتصاد ایران، ۱۸۰۰-۱۵۰۰ میلادی

برای این‌که مباحث مطروحه در این نوشتار در یک راستای منطقی و تاریخی قرار گیرد، در این فصل به تحولات اقتصادی ایران در فاصله زمانی روی کار آمدن استبداد شاهان صفوی تا زمان به قدرت رسیدن استبداد قاجاریه خواهم پرداخت. بررسی تحولات اقتصادی ایران در این دوره از اهمیت فراوانی بخوردار است، چون در این دوره است که تحولات سرمایه‌سالاری در اروپا جامی افتاد و روند تحت به سلطه درآمدن جوامعی چون ایران شروع می‌شود و متعاقباً قوام می‌یابد. به‌طور کلی تحولات و دگرگونی‌های اقتصادی ایران را به دو دوره می‌توان تقسیم کرد.

— دوره رونق و شکوفائی نسبی که از اواخر قرن شانزدهم شروع شد و در اواسط قرن هفدهم خاتمه یافت.

— دوره رکود و بحران اقتصادی که از اواسط قرن هفدهم آغاز شد و تا آخر قرن هجدهم (در واقع در تمام طول قرن نوزدهم) ادامه یافت.

در دوره سلطنت مؤسس سلسله صفویه، شاه اسماعیل، اقداماتی برای بهبود شرایط اقتصادی حاکم بر ایران به عمل آمد که هم بر حوزه تولید فراورده‌ها تأثیر مثبت گذاشت و هم بر حیطه توزیع فراورده‌ها. به عنوان مثال، سیاح و نیزی دو آرته باریاسو (Duarte Barbaso) که چند سالی در ایران زندگی کرد، در این پیوند نوشت که نه تنها «شاه اسماعیل چیزی برای خود نمی‌طلبید»، بلکه «اگر مشاهده کند که کسی ثروت خویش را به کار نمی‌اندازد و به کسی خیری نمی‌رساند، او اموال را از آن‌ها می‌گیرد و بین آنانی می‌دهد و بهمین دلیل هم هست که شماری از مورها (Moors)

او را لولر (Leveller) کسی که برابری ایجاد می‌کند می‌نامند...<sup>۱</sup> در منابع دیگر آمده است که در دوره سلطنت شاه اسماعیل، بیگاری در «ساختن جاده‌ها و شبکه‌های آبیاری بسیار وسیع و گستردۀ» بوده است.<sup>۲</sup> بدون تردید نتیجه این بیگاری گستردۀ این بود که یا سطح زمین‌های زیرکشت افزایش می‌یافتد و یا این که زمین‌های زیرکشت به دلیل بهبود در آبیاری بارآوری بهتری می‌داشته و در واقع شدت بهره‌گیری از زمین افزایش می‌یافتد. هرگدام از این دو کد اتفاق افتاده باشد، نتیجه‌اش افزایش تولید بود و احتمالاً به همین دلیل هم بود که در زمان شاه اسماعیل مالیات بر دهقانان به  $\frac{1}{4}$  محصول کاهش یافتد.<sup>۳</sup> از نرخ مالیات در دوره قبل از آن خبر نداریم، ولی می‌دانیم که این نرخ در زمان او کاهش یافته بود. از یک سو، نرخ مالیات کمتر و از سوی دیگر، هزینه بیشتر برای جاده‌سازی و احیای شبکه‌های آبیاری فقط می‌تواند به این معنی باشد که تولید و بارآوری در اقتصاد باید به دنبال سیاست‌های شاه اسماعیل افزایش یافته باشد. چون در غیراین صورت با کاهش نرخ مالیات افزایش هزینه‌ها نمی‌توانست امکان پذیر باشد. شاه طهماسب که به جای پدر نشست و ۵۲ سال هم حکومت کرد، سیاست‌های شاه اسماعیل را تعقیب نکرد و این مسئله، به ویژه در نیمة دوم سلطنت او، واقعیت داشت. احتمال دارد یکی از دلایل آن بوده باشد که پس از مرگ اسماعیل، برای مدتی هرج و مرج ایران را فراگرفت و بعد نیست به همین دلیل به امکانات تولیدی لطمه خورده باشد. به علاوه از پیامدهای مخرب جنگ ایران و عثمانی در سال‌های ۱۵۲۳-۱۵۵ نباید غافل ماند. بهر صورت طهماسب نه فقط نرخ‌های مالیاتی را افزایش داد، بلکه باج‌های جدیدی هم اضافه کرد که از آن جمله «توفیر» و «تفاوت» را می‌توان نام برد. با این وصف، بدی وضعيت اقتصادی را از این نکته می‌توان تشخیص داد که در چهارده سال آخر حکومتش به سر بازان حقوقی نپرداخت و بدیهی است که به کارهای عام‌المنفعه، تعمیر راه‌ها و شبکه‌های آبیاری هم بی‌توجهی کرده است.

۱. نقل از ساندرز، جی. جی. (ویراستار) : جهان اسلام در عصر توسعه اروپا، نیو جرسی، ۱۹۷۶، صص ۳۷-۳۶.

۲. پتروشنسکی و دیگران : تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۴، ۱۰، ص ۴۸۱.  
۳. همان، ص ۴۸۱.

البته در نوشته‌های درباری آمده است که هیچ‌کس شکوه و شکایتی نمی‌کرد و همگان با جان و دل آماده خدمتگزاری به شاه بوده‌اند. به گمان من، تنها حالتی که با این ادعا جور درمی‌آید، این است که سربازان و ارتشیان با آزادی تمام به چپاول و باج گیری از مردم عادی و عمده‌تاً دهقانان روزگار گذرانیده باشند.

نتیجهٔ سیاست طهماسب، مشکلات اقتصادی بیشتر و کاهش تولید بود، که خود را به صورت درآمدهای مالیاتی کمتر نشان می‌داد. قبل از این‌که در زمان طهماسب نرخ مالیات افزایش یافتد، ولی با این وصف کل مالیات دریافتی به وسیله دولت را که در سال‌های دهه ۱۵۵۰ حدود ۵ میلیون سکه طلا بود، در ۱۵۷۱ فقط سه میلیون سکه طلا برآورد کرده‌اند.<sup>۱</sup> اگر نرخ مالیات ثابت می‌ماند، چنین کاهشی نشان‌دهندهٔ کاهشی معادل ۴۰ درصد در مقدار تولیدات بود و با در نظر گرفتن نرخ مالیات افزون تر مالیات بعید نیست که کاهش در تولیدات از این هم بیشتر بوده باشد. چنین کاهشی، بدون تردید، پیامدهای جدی برای جمعیت و قابلیت و توان تولید‌کنندگی اقتصاد داشت. به سخن دیگر، علاوه بر جنگ‌های داخلی و خارجی که بدون تردید تأثیرات سوئی بر اقتصاد ایران داشت، شیوهٔ نابخردانه اخذ مازاد هم در پیدایش و تشدید بحران اقتصادی بی‌تأثیر نبود. به تعبیری دیگر، در نیمه دوم سلطنت طهماسب، در حالی که مقدار بیشتر و بیشتری را به عنوان مالیات یا باج می‌گرفتند برای حفظ و گسترش باروری و تولید‌کنندگی اقتصاد اقداماتی صورت نمی‌گرفت. در پیوند با این نکته، به اشاره‌ای می‌گذرم که با وجود کاهش درآمدهای دولت که به آن اشاره کردیم، پس از مرگ طهماسب در ۱۵۷۶ آشکار گشت که او ۳۸۰۰ میلیون دینار طلا و نقره (بیش از ۸۳۰۰ کیلو طلا و نقره به صورت شمش)، ۲۰۰ خروار ابریشم، ۳۰۰۰ دست السه گران قیمت، و سلاح برای ۳۰۰۰ سرباز را در خزانه انبار گرده بود.<sup>۲</sup> بداین ترتیب، تعجبی ندارد که در سال‌های آخر سلطنت طهماسب قیام‌های گسترده در مناطق مختلف ایران، برای مثال در گیلان و آذربایجان رخ داده است.<sup>۳</sup> بعید نیست که این ارقام بیش از مقدار واقعی خزانه شاهانه برآورد شده باشد، ولی با این وصف تردیدی نیست که مقدار قابل توجهی از مازاد اخذ شده از تولید‌کنندگان

۱. همان، صص ۴۸۹-۴۸۸. همچنین نگاه کنید به باتلی پاریزی: سیاست و اقتصاد خصم صنعتی، تهران،

۲. همان، صص ۴۸۸-۴۹۴. ۳. همان، صص ۴۷-۴۹.

مستقیم به صورت دفینه درآمده و از روند تولید و بازتولید خارج شده است. یکی از ناظران نوشت که تنها مشغلة فکری طهماسب این بود که با هزار دوز و کلک که شایسته یک فرد معمولی نیست، تا چه رسید به یک شاه، ثروت‌اندوزی کند.<sup>۱</sup> هرچه که مقدار واقعی ثروت احتکار شده در خزانه سلطنتی باشد، تردیدی نیست که این ثروت احتکار شده نقشی در بیبود قابلیت تولیدی در اقتصاد نداشته است، بلکه به آن لطمه می‌زده است. وقتی مقدار قابل توجهی از طلا و نقره که وسیله مبادله بوده از گردش خارج شده که تأثیرش کند شدن روند مبادله فراورده‌ها، یعنی کندتر شدن تجارت داخلی و خارجی بوده است.

به عنوان شاهدی برای نشان دادن خرابی اوضاع اقتصادی می‌توان از نامنی گسترده در جاده‌های ایران نام برد که بدرویژه بر راه تجارتی بین هرمز و حلب تأثیرات مخربی گذاشت و باعث کاهش تجارت خارجی شد. احتمالاً در همین رابطه بود که فرستاده تجاری انگلیس که در ۱۵۷۱ از طریق روسیه به ایران رفت نتیجه گرفت که «هیچ گونه کوششی برای ادامه تجارت را مناسب نمی‌دانیم».<sup>۲</sup> از سوی دیگر، افزایش نرخ مالیات وقتی که قابلیت تولیدی افزایش نیابد موجب مستمندتر شدن تولیدکنندگان می‌گردد و در این راستا بود که تاجر انگلیسی، ادوارد، که در ۱۵۶۸ به ایران آمد، نوشت که مردم به طور کلی «فقیرتر از آن هستند که بتوانند پارچه‌های انگلیسی را بخرند».<sup>۳</sup>

تداوی نامنی که نشانه بحران اقتصادی بود، همچنین بر تضعیف حکومت مرکزی که قادر به اداره یک اقتصاد بحران‌زده نبود، دلالت داشت. مهم‌ترین پیامد یک حکومت مرکزی تضعیف شده نامنی گسترده و تعمیق بحران اقتصادی بود که نتیجه‌اش از جمله بی‌توجهی به پروژه‌های عمومی، برای مثال، حفظ و گسترش شبکه‌های آبیاری بود. در ۱۵۷۱ بحران اقتصادی به اوچ خود رسید. شیوع طاعون در آن سال به همراه قحطی گسترده‌ای که سرتاسر مملکت را گرفت، شدت بحران اقتصادی را نوید می‌داد. از تعداد واقعی مرگ و میر خبر نداریم، ولی در منابع قرن

۱. اشنیسگارد، آن؛ انقلاب تجاری آسیا در قرن هندهم، شیکاگو، ۱۹۷۵، ص ۱۰۳.

۲. فاستر، دبلیو؛ کوشش انگلستان برای تجارت شرق زمین، لندن، ۱۹۶۶، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۳۸.

شانزدهم آمده است که در بسیاری از مناطق ایران قحطی زدگانی که از طاعون جان سالم بدر برده بودند، آدمخوار شده بودند.<sup>۱</sup> به نظر نمی‌رسد در فاصله سال‌های ۱۵۷۶-۱۵۸۷ در موقعیت اقتصادی بهبودی حاصل شده باشد. به عکس ادامه جنگ داخلی و اغتشاشات محلی و مالیات‌های روزافرون باعث شد که قابلیت تولید در اقتصاد کاهش یابد. تولیدکنندگان مستقیم، یعنی دهقانان، بدون تردید قربانیان اصلی بحران اقتصادی بوده‌اند. با این‌که به نظر می‌رسد تولیدات کاهش یافته باشد، ولی گفته می‌شود که بعضی از مالیات‌ها در فاصله سال‌های ۱۵۷۰-۱۵۸۷ حدود ۵ برابر افزایش یافت<sup>۲</sup> چنین افزایشی با چگونگی عملکرد استبداد شرقی حاکم بر ایران هم‌خوانی دارد، یعنی آنچه که برای دولت مطرح بود، کل مالیات دریافتی بود.

با روی کار آمدن شاه عباس در ۱۵۸۷ و در نتیجه اقداماتی که به وسیله حکومت او به عمل آمد، بحران اقتصادی تخفیف یافت. نه فقط شاه عباس حاکمیت حکومت مرکزی را بر مناطق مختلف ایران ثبت کرد بلکه برای ثبت موقعیت خویش به اقدامات دیگری هم برای احیای اقتصاد دست زد. برای مثال، نظام‌های آیاری (قوات) تعمیر شد و قنوات تازه‌ای حفر شد. مقدار مالیات‌ها را به سطح سال‌های قبل از ۱۵۷۰ تقلیل داد. امنیت داخلی برقرار شد که نشانه بمبود وضع اقتصادی بود و در عین حال روند آن را تسریع کرد<sup>۳</sup> راهزنان که موجب نامنی جاده‌ها بودند با خشونت تمام قلع و قمع شدند. ساختن راه‌ها، کاروانسراها و تعمیر و گسترش شبکه‌های آیاری که موجب افزایش تولید می‌شد، به تجارت هم رونق بخشید. سیاحان خارجی یکی پس از دیگری در باره امنیت داخلی و بهبود نسبی وضع اقتصادی نوشتند و به ویژه، امنیت موجود در راه‌های کاروانی ایران را ستودند. از زورگوئی‌های حاکمان محلی که در امپراتوری عثمانی فراوان بود، در نوشته‌های این سیاحان اثری نیست. برای نمونه، کوورته که در ۱۶۱۲ در ایران بود در سفرنامه‌اش نوشت که «در ایران آدم می‌تواند بدون واهمه از راهزنان سافرت کند. در اینجا سخن شنیدن از راهزن به راستی عجیب است.»<sup>۴</sup> در ۱۶۱۸ ییکر، نماینده‌ای که از سوی یک شرکت انگلیسی در ایران بود مسافرت خود را از اصفهان به جاسک

۱. پتروفسکی: تاریخ ایران، ص ۴۸۹.

۲. همان، ص ۵۱۲.

۳. استبسگارد: همان ص ۶۸.

۴. همان، ص ۵۲۸.

این گونه توصیف کرد: «من مطمئنم که در این نواحی اثری از دزدان و سارقین نیست. در این مورد حکومت‌های مسیحی ما به سختی می‌توانند با ایران برابری کنند و هیچکدام از آن بهتر نیستند. تا آنجاکه به بانیان‌ها [افرادی که] بدون هیچ سلاحی مسافت می‌کنند] مربوط می‌شود، آن‌ها در حالی که پول‌هایشان را با خود دارند در سرتاسر ایران به آزادی مسافت می‌کنند...»<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد که توصیف‌های ارائه شده توسط تاجران اروپائی نسبتاً قابل اعتماد باشد، چون در غیراین صورت منافع ایشان یا شرکت‌هایشان به خطر می‌افتد. این‌پیشی که به اعتقاد این اروپائی‌ها در ایران وجود داشت، فقط می‌تواند نشانه بهبود وضعیت اقتصادی باشد. در تأیید این نظر باید اشاره کنم که سیاحان قرن هفدهم از انجام پژوهش‌های گسترده آبیاری در ایران سخن گفته‌اند و شاردن اشاره نمود که استفاده از این قنوات مجانی بوده است که به اعتقاد من فقط می‌تواند به این معنی باشد که این نظام‌های آبیاری متعلق به دولت بوده و به وسیله دولت حفظ و مرمت می‌شده است.<sup>۲</sup> برای تغییر جهت رودخانه کارون بهمنظور استفاده از آب آن برای آبیاری مناطق مرکزی ایران کوشش‌هایی شد که ناموفق ماند. به ساختن راه‌های تازه و تعمیر و مرمت راه‌های موجود توجه زیادی شد. برای نمونه، هربرت که در ۱۶۲۷-۲۹ در ایران بود، مسافت خود را از قزوین به اصفهان این گونه توصیف کرد: «... تمام شب دیشب از راه سنگفرش شده گذشت»<sup>۳</sup> ایم که عرض آن برای عبور ده اسب کافی بود. این جاده، با زحمت و مراجعت زیاد و صرف هزینه‌های سراسم آور در قسمتی از صحرای بزرگ بنا شده است.<sup>۴</sup>

در ایالت مازندران به‌نهایی ۲۷۰ کیلومتر از این نوع جاده وجود داشت.<sup>۵</sup> مانند سیاحان اوائل قرن هفدهم، هربرت از فراوانی و ارزانی مواد غذایی سخن می‌گوید.<sup>۶</sup> در حالی که در اواخر قرن هفدهم و در طول قرن هیجدهم اغلب سیاحان از کمیابی و گرانی صحبت می‌کنند.<sup>۷</sup>

۱. حدیث، ص ۶۸. ۲. پتروفسکی؛ تاریخ ایران، ص ۵۳۳.

۳. هربرت، تی؛ مسافت در ایران... در ۱۶۲۷-۲۹، چاپ جدید، لندن، ۱۹۲۸، ص ۱۴۳.

۴. پetroفسکی؛ تاریخ ایران، ص ۵۳۳.

۵. هربرت، همان، صص ۴۶ و ۵۹ و ۲۰۱.

۶. پetroفسکی؛ تاریخ ایران، صص ۵۹۸ و ۵۳۴.

علاوه بر فراوانی و ارزانی مواد غذائی، محصولات کشاورزی غیرغذائی مثل ابریشم هم برای فروش در بازار به مقدار زیاد تولید می شد. در منابع مربوط به آن دوره آمده است که عوارض صادراتی که از صدور ابریشم اخذ می شد، بالغ بر ۴۰ میلیون دینار بود.<sup>۱</sup> بعید نیست که این رقم کمی مبالغه آمیز باشد، ولی فراموش نکنیم که در آن سال‌ها ابریشم خام ایران «دو میلیون محصول وارداتی اروپا از آسیا بود».<sup>۲</sup> اولتاریوس که در سال‌های ۱۶۳۰ مه سال در ایران زندگی کرد، کل محصول ابریشم خام ایران را ۴/۴ میلیون پوند (وزن) تخمین زده است که حدوداً ۲ میلیون کیلوگرم می شود.<sup>۳</sup> برای این که از تولید ابریشم در آن سال‌ها تصویر درستی داشته باشیم، بدنیست اضافه کنم که بیشترین مقدار تولید ابریشم در قرن نوزدهم در ۱۸۶۴ حدوداً نصف این مقدار بوده است.<sup>۴</sup> این نکته که اقتصاد ایران در آن سال‌ها توانسته بود مقدار قابل توجهی از منابع، زمین و نیروی کار را به تولید محصولات کشاورزی غیرغذائی (مثل ابریشم) تخصیص بدهد، بدون این که تولید محصولات غذائی کاهش یابد یا این که اقتصاد با تورم قیمت مواد غذائی مواجه شود، به احتمال زیاد به این معنی بوده است که زمین قابل کشت و نیروی کار به قدر کفايت وجود داشته است. اگر در نظر بگیریم که سیاحان از فراوانی و ارزانی مواد غذائی هم سخن گفته‌اند، بعید نمی‌دانیم که بازدهی تولید در کشاورزی با نرخی بیشتر از مقدار رشد جمعیت افزایش یافته باشد. افزایش بازدهی احتمالاً با گسترش شبکه‌های آبیاری که در سطور قبل اشاره شد، قابل توضیح است و فراوانی نیروی کار هم می‌تواند بر رشد جمعیت دلالت داشته باشد. به طور کلی، به نظر می‌رسد در طول آن سال‌ها منابع به استطلاع سرمایه‌ای مثل شبکه‌های آبیاری، راه‌ها از رشد مطلوبی برخوردار بوده است. این نکته آخر، با اطلاعاتی که در باره رشد و گسترش اقتصاد شهرنشینی داریم،

۱. هسان، ص ۵۲۵.

۲. استینگارد، هسان ص ۳۶۷.

۳. گرین، ان: ایران و تجارت ایران، لندن، ۱۸۹۲ (چاپ جدید: لندن، ۱۹۶۶)، جلد اول، ص ۳۶۷. ب استناده از منابع اولیه یکان، پتروشنسکی کل تولید ابریشم را در ۱۶۳۷-۳۸ بعد ۳/۹ میلیون پوند تخمین می‌زند. نگاه کنید به: کشاورزی و ساخت این در ایران عهد مول، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۲۴۵، جلد اول، ص ۲۹۰.

۴. سیف، احمد: «تولید و تجارت ابریشم در ایران در قرن نوزدهم»، مطالعات ایرانی، جلد ۱۶، ۱۹۸۳، شماره ۲، ص ۶۲.

همخوانی دارد. برای مثال، در بارهٔ تبریز نوشتند که با جمعیتی که حدوداً ۳۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود، مرکز عمدهٔ تجارت، تولید نساجی و جنگ‌افزار بوده است.<sup>۱</sup> حتی اگر تخمین جمعیت را زیادتر از واقع بدانیم و رقم تخمینی را به ۲۰۰ هزار نفر کاهش بدهیم، جمعیت تبریز حتی در پایان قرن نوزدهم به این مقدار نبوده است. جمعیت تبریز را در ۱۸۱۰ حدود سی هزار نفر، در ۱۸۵۰ حدود صد هزار نفر و در ۱۸۶۶-۶۷ حدود صد ویست هزار نفر و بالاخره در ۱۸۹۹ صد و هشتاد هزار نفر برآورد کردند.<sup>۲</sup> یا مثلاً در بارهٔ اصفهان گفته شده است که در اواخر قرن شانزدهم حدود ۸۰۰۰ نفر جمعیت داشته است، ولی در سال‌های ۱۶۲۰ هربت جمعیت آن را ۲۰۰ هزار نفر و اولتاریوس در سال‌های ۱۶۳۰ رقم باور نکردنی ۵۰ هزار نفر را ذکر کردند.<sup>۳</sup> اگر تخمین هربت را که به مقدار قابل توجهی کمتر از تخمین اولتاریوس است، پذیریم، جمعیت اصفهان در قرن هفدهم از جمعیت اصفهان در قرن نوزدهم بیشتر بوده است. اطلاعاتی که برای قرن نوزدهم در اختیار داریم، عبارت است از تخمین شصت هزار نفر در ۱۸۱۱، صد هزار نفر در ۱۸۴۹-۵۰، هفتاد تا هشتاد هزار نفر برای ۱۸۸۴، هشتاد و دوهزار نفر برای ۱۸۹۳، و بالاخره صد هزار نفر در ۱۸۹۹ که تازه معادل نصف رقم هربت است.<sup>۴</sup>

وقتی جمعیت شهرها افزایش می‌یابد، همیشه این امکان وجود دارد که ما ممکن است با مهاجرت روستائیان از روستا به شهر مواجه باشیم که وقتی که به صورت بی‌رویه انجام می‌گیرد، نشانه بیماری اقتصاد است. ولی جالب است که در این دوره، شواهدی داریم که جمعیت در روستاهای افزایش یافته بوده است. برای نمونه، در منطقه‌ای به مساحت ۴۵۰۰ کیلومتر مربع در قسمت مرکزی ایران، در سال‌های

۱. پتروشفسکی؛ *تاریخ ایران*، ص ۴۹۱.

۲. کی‌نیر. آ؛ *یادنامه جغزاییان امپراتوری ایران*، لندن، ۱۸۱۳، ص ۱۳۱. لیدی شیل؛ *گوشه‌هایی از زندگی و دنارها در ایران*، لندن، ۱۸۵۶، ص ۵۶. موتنزی، آ؛ *مسافرت در فتنماز و داخل ایران*، لندن، ۱۸۷۲، ص ۹۴. لورین، ای؛ *اقتصاد معاصر ایران*...، رم، ۱۹۰۰، ص ۳۸۳.

۳. پتروشفسکی، *تاریخ ایران*، ص ۵۲۳. هربت؛ *مسافت...*، ص ۱۲۶. کرزن، همان، جلد دوم، ص ۲۳.

۴. کرزن، همان، جلد دوم، ص ۴۳. ابوت، کل. ای؛ *تجارت، صنایع، تولیدات شیرهای مختلف...*، استاد وزارت امور خارجه انگلستان، جلد‌های ۱۶۵-۶۰. دیکسون، گزارش کنولی، «ایران»، استاد پارلمانی، ۱۸۸۴-۸۵، جلد ۷۶. شیندلر، آ؛ *شرق ایران: اراک*، لندن ۱۸۹۶، ص ۱۲۰. لورینی، همان، ص ۳۸۳.

۱۶۶. حدود ۱۵۰۰ دهکده وجود داشته است، به طوری که کل دهکده‌ها در همان منطقه در نیمة اول قرن چهاردهم، حدود ۸۰۰ پارچه بوده است<sup>۱</sup> شاردن مدعی شده است که نه فقط شماره دهات و دهقانان روبه افزایش است بلکه «وضعیت روستاییان در اطراف اصفهان از وضع دهقانان فرانسوی به مراتب بهتر بوده است».<sup>۲</sup> به دلیل توجه به تولید و امنیت راهها و بهبود امکانات حمل و نقل، تجارت افزایش قابل توجهی یافت. علاوه بر اصفهان و تبریز، شهرهای دیگری هم بودند که یا برای تجارت مناسب بودند یا مورد علاقه پادشاه مستبد صفوی بودند. این شهرها هم رشد قابل توجهی داشتند و تجار از ملیّت‌های مختلف در این شهرها ساکن بودند. برای مثال، گمبرون (بندرعباس) از «یک دهکده کوچک» به صورت «شهری با تجارت فوق العاده» مبدل شده است که تجار «انگلیسی، هلندی، دانمارکی، پرتغالی، ارمنی، گرجی، مسکوئی، ترک، هندی، کلیمی و بانیان (Banian)» در آن به تجارت مشغولند.<sup>۳</sup> تجار محلی، که به احتمال عمدتاً به عنوان نماینده شاه تجارت می‌کردند، در کشورهایی دور، مثلاً در سوئد و چین، نماینده داشتند.<sup>۴</sup> شمار هندی‌های را که در اصفهان زندگی می‌کردند ۲۰ هزار نفر تخمین زده‌اند، در حالی که در اوآخر قرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم ناظران از مهاجرت دهقانان ایرانی به هندوستان سخن گفته‌اند که به گمان آن‌ها یکی از علل کاهش جمعیت در ایران بود.<sup>۵</sup> بعید نیست که مهاجرت از ایران به‌طور گسترده در اوآخر قرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم اتفاق افتاده باشد، چون برای مثال می‌دانیم که مالیات بر دهقانان، تجار، و پیشه‌وران خُرد افزایش یافت و سه نوع جدید مالیات هم اضافه گشت.<sup>۶</sup>

در نبود آمارهای موثق که می‌تواند برای بررسی‌های مقایسه‌ای کارساز باشد، ناچاریم که توصیفات سیاحان را در دوره‌های گوناگون با هم مقایسه کنیم. درست در نقطه مقابل آنچه که سیاحان در قرون هیجدهم و نوزدهم در بارهٔ شهرهای ایران نوشتند و آن مناطق را عمدتاً خراب، دلمده و از نظر اقتصادی فقر توصیف کردند،

۱. پتروفسکی: تاریخ ایران، ص ۵۳۳.

۲. همان، ص ۴۲.

۳. هربرت، همان، ص ۴۳؛ برای فهرست تجار خارجی در آمل، مراجعه کنید، به ص ۱۷۸.

۴. همان، ص ۵۴۱.

۵. همان، ص ۵۴۶ و ۵۴۷.

۶. همان، ص ۵۷۱.

هربرت راجع به شیراز نوشت «در تمام زندگی ام مردمانی را با به این حد خوشحال و راضی و بدون مشکل ندیده‌ام». <sup>۱</sup> اکنون نظر هربرت را با آنچه که در ۱۸۴۹-۵۰ کنسول ابوت در بارهٔ شیراز نوشت، مقایسه می‌کنیم: «بی‌کاری و بی‌عاری، نیاز به داشتن یک شغل مفید برای بخش اعظم ساکنین [شیراز] عمدت ترین دلیل ناهنجاری رفتار آن‌ها است که این همه مسئله‌دارشان کرده است....» <sup>۲</sup> در بارهٔ شهر قم، هربرت نوشت: «شهر حدود دوهزار خانه دارد، که اغلب بسیار خوب ساخته شده‌اند، خوب ساخته، خوش ترکیب و خوب فرش شده، خیابان‌ها پهن است، بازار زیبا است و بر دور شهر حصاری نیست....» <sup>۳</sup> در بارهٔ کاشان که «جمعیت زیادی دارد» همو نوشت که یکی از مراکز عمدت صنایع نساجی است: «یک تاجر انگلیسی که در سال ۱۶۰۰ در کاشان بود می‌گفت که مقدار ابریشمی که به کاشان آورده می‌شود از مقدار ماهوتی که به لندن وارد می‌شود، بیشتر است. کاروان‌سراها در این شهر بسیار خوبند. نه.... بهتر است بگوییم، بی‌نظیرند....» <sup>۴</sup>

براساس آنچه که در صفحات قبل گفتم، می‌توان گفت آن‌طور که از قرائی پیداست اقتصاد ایران در طول سلطنت شاه عباس به‌طور موفقیت‌آمیزی کار می‌کرده است. مازاد تولید که در دست دولت بود، عمدتاً در بخش‌های گوناگون اقتصاد برای تعمیر و گسترش شبکه‌های آبیاری، جاده‌ها، کاروان‌سراها و غیره سرمایه‌گذاری می‌شد؛ ترکیب جالبی که پیامدش افزایش تولید و تجارت بود. در این چنین وضعیتی جمعیت هم افزایش می‌یافتد.

البته این نکته را باید اضافه کنیم که رضایت‌بخش بودن وضع اقتصادی در زمان شاه عباس به معنای حل مسائل و مشکلات ساختاری اقتصاد نیست. مسئله این است که ساختار اقتصاد ایران به گونه‌ای بود که کوچک‌ترین تزلزلی در هر بخش از آن می‌توانست تعادل نظام را بهم بزند. به عقیده ما علت فقدان پویایی خودگردان در اقتصاد را باید در نقش دوگانه استبداد سیاسی حاکم بر ایران جستجو کرد. به این معنی که در اقتصادی که براساس اخذ مازاد از تولیدکننده مستقیم استوار است، دولت یا

۱. هربرت، همان، ص ۷۴.

۲. ابوت؛ تجارت، صنایع...، اسناد امور خارجه بریتانیا، جلد‌های ۱۶۵-۱۶۰.

۳. هربرت، همان، ص ۲۱۶. ۴. همان، ص ۲۱۹-۲۱۷.

نماد سیاسی این استبداد نقش اقتصادی چشمگیری داشته است. در ساختاری این گونه، استبداد حاکم تولید را تا آنجا که به نفعش باشد تشویق می‌کند، در حالی که همزیان با این نقش، قابلیت‌های افراد را برای انباشت نابود می‌کند و از پیدایش گروه یا طبقه‌ای که دارای قدرت اقتصادی مستقل از دولت باشد، جلوگیری می‌کند. این مشکل ساختاری اقتصاد ایران در دوره شاه عباس نمود برجسته‌تری دارد. نه فقط انحصار تجارت خارجی با شاه بود بلکه «براساس عرف جامعه»، او خود را میراث‌خوار هر کسی که اراده کند، می‌داند. به این ترتیب کمتر اتفاق می‌افتد که پس از مرگ شخص ثروتمندی بخشی از ثروتش به شاه نرسد. کسی جرئت ندارد که برخلاف این میل شاه حرف بزند.<sup>۱</sup> این وضعیت بهوضوح نشان‌دهنده عواملی است که فرایند انباشت سرمایه را توسط افراد مختلف می‌کند. به این ترتیب، برخلاف نکته‌ای که شماری از مورخین مطرح می‌نمایند، مسئله این نیست که آیا مالکیت خصوصی در ایران وجود داشت یا خیر، بلکه مسئله این بود که آیا مالکیت خصوصی می‌توانست رشد کند و در هر مرحله باعث رشد بیشتر بشود. جواب این مسئله، با آنچه که از اوضاع ایران در این دوره می‌دانیم، منفی است. البته حقیقت دارد که وقتی قدرت استبدادی مرکزی با تمام قدرت وجود داشت، همان‌گونه که در زمان شاه عباس بود، «کشور خیلی امن است و سیاحان به سختی می‌توانند کشوری به امنیت ایران پیدا کنند».<sup>۲</sup> در عین حال، این هم درست است که حکومت مرکزی قدرتمند و مستبد هیچ حدی در اعمال زور بر افراد ندارد. فراموش نکیم که: «مرگ و زندگی افراد در دست شاهان مستبد بود. می‌توانستند بدون هیچ بازخواست محکوم کنند و نه تنها اموال مردم را مصادره نمایند بلکه بدون کوچک‌ترین احترامی به حق و حقوق، فرمان کشتن‌شان را بدھند. مخصوصاً وقتی شخص ثروتمندی می‌میرد، بازماندگان فقط می‌توانند اموال منقولشان را صاحب شوند...»<sup>۳</sup>

قدرت شاهان مستبد ایران به هیچ تعبیری تشریفاتی و توخالی نبود. تاریخ ایران پر از مواردی است که شاهان ایران از این قدرت بر ضد هر آن‌کس که دوست می‌داشتند، استفاده می‌کردند. برای مثال، همین اختیار نامحدود شاه عباس بود که به قتل مرشدقلی خان، مردی که در به سلطنت رسیدنش نقش تعیین‌کننده‌ای داشت، منجر

شد. شاه عباس، نه فقط مرشد قلی خان بلکه تمام بستگان و دوستان او را هم کشت. سانسون که هشت سال در ایران زندگی کرد، به نمونه جالبی اشاره می‌کند که شاه از شاهزاده مغولی که به ایران مسافرت کرده بود پرسید که راجع به دربار او و درباریان چه فکر می‌کند؟ شاهزاده مغولی جواب داد که درباریان آدمیان محترمی به نظر می‌آیند، ولی از این‌که آدم مسنی بین‌شان نمی‌بینند، متعجب است.<sup>۱</sup> حتی از قرن نوزدهم که استبداد حاکم در ایران نسبتاً ضعیف شده است و توان اعمال قدرت نامحدود را ندارد، با این همه نمونه‌های زیادی قابل ذکرند. اعدام صدراعظم‌های پرقدرت و در جای خویش، مستبدی چون حاج ابراهیم کلانتر، قائم مقام، میرزا تقی خان امیرکبیر، و حتی به اعتقاد بعضی‌ها، میرزا حسن خان سپهسالار نمی‌تواند فقط زائیده تصادف باشد.

به این ترتیب، نقش ناچیز افراد در بهبود ظرفیت تولیدی اقتصاد می‌توان منبعث از دو عامل دانست؛ اولاً موقعیت غالب دولت در امور اقتصادی به این معنی بود که مازاد اخذ شده توسط افراد ناچیز باشد، ثانیاً نبودن قوانین و نهادهای قادر تند در دفاع از مالکیت خصوصی به ظهور وضعیت منجر شد که آن مازاد ناچیز به جای سرمایه‌گذاری به صورت دفینه درآید. چون سرمایه‌گذاری کردن و در پیامد آن، بهره‌مند شدن از سود سرمایه موجب می‌شد که توجه مستبدان جلب شود و در کنار ناامنی و بی‌ثباتی مالکیت، سر از مصادره دریاورد. این را هم، همین جا بگوئیم که دفینه‌سازی از آنجاکه به طور مخفی و سری انجام می‌گیرد، قابل اندازه‌گیری دقیق نیست. ولی شواهد زیادی در دست است که مقدار دفینه‌ها نسبتاً قابل توجه بوده است. به علاوه، ثروتی که به صورت دفینه درمی‌آید و حفظ می‌شود، نمی‌تواند در بهبود قابلیت تولیدی اقتصاد نقشی بازی کند. در ایران قرن هفدهم، پول و ثروت عمده‌ای به شکل ارزش مصرف احتکار شده یا مصرف به تعویق افتاده درآمده بود، به جای این‌که «معیار ارزش و وسیله مبادله» باشد. به دیگر سخن، «طلاء و نقره بنفسه یان اجتماعی ثروت می‌شد».<sup>۲</sup>

۱. سانسون، پی؛ وضعیت کوتی ایران، ۱۶۸۲-۹۱، لندن، ۱۶۹۵، صص ۶۵-۶۷.

۲. نگاه کنید به راوندی، مرتضی؛ تاریخ اجتماعی ایران، تهران، ۱۳۵۶، جلد سوم، صص ۳۱۱-۳۱۲. همچنین مارکس، کارل؛ سرمایه، سکون، ۱۹۷۷، جلد اول، صص ۱۳۰-۱۳۱.

در جامعه‌ای که با چنین نظامی اداره می‌شود، اختلال در حاکمیت حکومت مرکزی به بحران اقتصادی منجر می‌شود و این دقیقاً وضعی است که پس از مرگ شاه عباس در ۱۶۲۹ پیش می‌آید. باید براین نکته تأکید کنیم که شاه عباس نمود شخصی شده استبداد حاکم بر ایران بود. بلا فاصله پس از مرگ او اهالی گیلان شورش می‌کنند. فراموش نکنیم که گیلان در ۱۵۹۲ و ایالت مازندران در ۱۵۹۶ جزو املاک خالصه اعلام شده بودند.<sup>۱</sup> در طول شورش، شورشیان از جمله به مراکر عمده تولید ابریشم در لاهیجان و رشت حمله کردند. تولید ابریشم در سال‌های ۱۶۲۹ و ۱۶۳۰ لطمات شدیدی خورد و حتی تا فوریه ۱۶۳۰ محصول ابریشم سال ۱۶۲۹ به اصفهان نرسید.<sup>۲</sup> ادامه ناامنی‌های داخلی از یک طرف و جنک امپراتوری عثمانی با ایران از سوی دیگر به اقتصاد ایران صدمه زیادی زد. از یکسو، ناامنی‌ها موجب شد که تولید و به دنبال آن مازاد تولید کاهش یابد و از سوی دیگر، بخش عظیم‌تری از این مازاد کاهش یافته به جای این‌که صرف اداره و تعمیر کارهای عمومی و شبکه‌های آبیاری بشود، به مصرف جنگ برسد. در نیمه دوم قرن هفدهم، شاردن (احتمالاً در طول سفر دومش در سال‌های ۱۶۷۰) گزارش کرد که شبکه‌های آبیاری صدمه دیده و بخصوص شماره قنوات جاری کاهش یافته است و احتمالاً در پیوند با این وضعیت، دهقانان، مخصوصاً از ایالات جنوبی ایران، به‌طور گسترده به هندوستان مهاجرت می‌کردند.<sup>۳</sup> در نقطه مقابل آنچه که سیاحان خارجی در نیمه اول قرن هفدهم و مخصوصاً در دوره سلطنت شاه عباس مشاهده نموده و در سفرنامه‌هایشان نقل کرده‌اند، سیاحانی که در اوآخر قرن به ایران رفته بوده‌اند، نوشتند که «در بسیاری از مناطق... فقر و نداری دهقانان قابل توصیف نیست».<sup>۴</sup> در همین دوره، برای نمونه، اظهار شده است که در یک فاصله شصت ساله ۴۰۰ قنات در ایالت آذربایجان از بین رفتند و از حیز انتفاع افتادند.<sup>۵</sup> حکومت مرکزی که در ماهیت خویش کماکان استبدادی بود، برای این‌که جلوی کاهش درآمد مالیاتی خود را بگیرد، نرخ مالیات را

۱. پتروفسکی: تاریخ ایران، ص ۵۱۳.

۲. همان، صص ۵۵۴-۵۷. استبداد: همان، ص ۳۸۶.

۳. پetroفسکی: تاریخ ایران، همان، ص ۵۳۶.

۴. پetroفسکی: کشاورزی و منابع ارضی...، جلد اول، ص ۲۱۶.

افزایش داد. نظر به این که، برخلاف دوره قبل، اقدامی برای احیای قابلیت و توان تولیدی انجام نمی‌گرفت، افزایش نرخ مالیات به مستمندتر شدن دهقانان منجر شد و به علاوه دایره بازار را برای محصولات غیرکشاورزی محدودتر کرد. بحران اقتصاد و کاهش فعالیت‌های اقتصادی به صورت‌های مختلف بروز کرد. و از جمله به کاهش تجارت خارجی ایران منجر شد. در طول ۶-۷ سال اول سلطنت شاه سلیمان (۱۶۴۲-۱۶۴۶)، درآمد گمرکی بندرعباس و بندر لنگه، بین ۱/۹ تا ۱۱ میلیون دینار نوسان داشت، در حالی که در دوره سلطنت شاه عباس دوم (۱۶۰۵-۱۶۲۹) درآمد گمرکی این دو بندر معادل ۵/۲۴ میلیون دینار بود.<sup>۱</sup> از آنجاکه نرخ تعرفه گمرکی در این فاصله تغییر نکرد، کاهش درآمد فقط می‌تواند نشانه کاهش تجارت خارجی باشد که به نوبه خود نشانه کاهش فعالیت‌های اقتصادی و بخصوص کاهش مقدار مازاد قابل مبادله بود. البته، این را بگوئیم که بخشی از این کاهش را می‌توان به عوامل خارجی مربوط دانست. فرایر که در سال‌های ۱۶۷۲-۱۶۸۱ در ایران بود، نوشت که: «پیدا کردن راه‌های آبی به هند»، توسط اروپائیان ممکن است که بر اقتصاد ایران تأثیرات منفی گذاشته باشد. به نظر او افت اصفهان، به عنوان یک مرکز تجاری، سلماً به این عامل مربوط می‌شد؛ چون اصفهان «ابنار و بازار عمومی محصولات هندوستان و ایران بود»، در حالی که پس از یافتن راه آبی «به صورت دریاچه‌ای محصور درآمد که ثروت در آن ساکن است و به جریان نمی‌افتد. یا حداقل به سرعتی که در گذشته داشت، جریان نمی‌یابد».<sup>۲</sup>

وضعیت اقتصادی ایران در سال‌های آخر قرن هفدهم به حالت انفجاری رسید و در تمام طول قرن هیجدهم، به طور کلی خارج از کنترل بود. به نظر می‌رسد که نتیجه این بحران عمیق اقتصادی کاهش جمعیت بود. شواهدی در دست است که فرضیه کاهش جمعیت را تأیید می‌کند. برای نمونه، در سال ۱۷۱۰ شاه با صدور فرمانی تغیر مکان دهقانان را ممنوع اعلام نمود.<sup>۳</sup> که به استنباط ما نشانه آن بود که جمعیت کاهش یافته است. معذک، باید گفت که اقتصاد ایران بزرگ‌ترین ضربه را در

۱. پتروشفسکی: *تاریخ ایران*، ص ۵۷۴.

۲. فرابر، جی: *نه سال مسافت*، ۱۶۷۲-۱۶۸۱، گزارش جدید از هند شرقی و ایران، چاپ جدید، لندن، ۱۹۱۵، جلد

۳. پetroshfeski: *تاریخ ایران*، ص ۵۷۳. ۲۴-۲۵.

۱۷۲۲ خورد که سورشیان افغان شهر اصفهان را به تصرف درآوردندو به دنبال آن دوره‌ای از اغتشاش و بی‌نظمی سرتاسر مملکت را گرفت. همان طور که لمبتوون متذکر شده است: «دورهٔ تسلط افغان‌ها فقط با خرابی و انهدامی که مخصوصاً در اصفهان و حومه بار آورد، خصلت‌بندی می‌شود.»<sup>۱</sup> برای مثال، گزارش شده است که در ایالت اصفهان بیش از هزار دهکده منهدم و خالی از سکنه شده است.<sup>۲</sup> مقیاس خرابی و انهدام به حدی بود که حتی تا نیمة دوم قرن نوزدهم نیز وضعیت به آنچه که قبل از اشغال افغان‌ها بود، بازنگشت. مونزی که در سال‌های ۱۸۶۰ از ایالت اصفهان بازدید کرد، شمارهٔ دههای احیا شده را فقط ۱۰۰ پارچه ذکر کرده است.<sup>۳</sup>

در نتیجهٔ اغتشاش و ناامنی به نظام آبیاری، مخصوصاً قنوات، بندها و سدها لطمات زیادی وارد آمد و سد معروف بند سلطان در مر و کاملاً منهدم شد.<sup>۴</sup> علاوه بر اصفهان، شیراز، یزد، تبریز و قزوین هم غارت شد و گفته می‌شود که این شهرها تا ۲/۳ جمعیت خود را از دست دادند.<sup>۵</sup>

سقوط حکومت مرکزی راه را برای نامنی، اغتشاش و جنگ داخلی باز کرد که چندسالی ادامه یافت. به علاوه، دو همسایهٔ قدرتمند ایران، امپراتوری عثمانی و روسیه، با سوءاستفاده از اغتشاش داخلی، بخش‌هایی از ایران را به اشغال درآوردن و در ۱۷۲۳ عهدنامه‌ای بر ایران تحمیل کردند که برآن اساس بخش‌های شمالی و غربی ایران از ایران منفک شد. روس‌ها به سرعت باکو، دربند و گیلان را اشغال کردند و برای دیگر مناطق سواحل دریای خزر خطر بالقوه و جدی به حساب می‌آمدند. از سوی دیگر، عثمانی‌ها به ایران اعلام جنگ دادند و با ارتشی عظیم به فرماندهی پاشای بغداد، کرمانشاه و لرستان را اشغال کردند. به تعییر دیگر، در فاصله زمانی کوتاه حاصلخیزترین و پرجمعیت‌ترین ایالات ایران (گیلان، مازندران، آذربایجان و کرمانشاهان) به اشغال خارجی‌ها درآمد.<sup>۶</sup> جنگ داخلی و خارجی و

۱. لمبتوون، ا. ل. اس؛ ملک و زارع در ایران، اکسفورد، ۱۹۷۹، ص ۱۲۹.

۲. پتروشفسکی؛ تاریخ ایران، ص ۵۹۷.

۳. مونزی؛ هسان، ص ۱۸۲.

۴. پetroshvskii؛ Tariix Iran, ص ۵۹۷.

۵. هسان، ص ۵۹۸.

۶. هسان، صص ۵۹۲-۵۸۷. مانند دیگر مورخان روسی که آثارشان به فارسی با انگلیسی منتشر شده است، پتروشفسکی در اینجا تاریخ را تحریف می‌کند. نه تزار می‌توانست تصور کند و نه تینین که نویسنده به اصطلاح مارکبیت روسی، اشغال ایران را به وسیلهٔ روسیهٔ تزاری کوشی برای «نجات میجان» و با کوششی «برای کمک به گیلانی‌ها در بارزه‌شان بر علیه افغان‌ها»، ارزیابی خواهد کرد! نگاه کنید به ص ۵۸۸.

اشغال ایران آنچنان لطمہ‌ای به اقتصاد وارد آورد که در سال‌های ۱۷۳۵-۳۶ قحطی ایران را فرا گرفت و بیچارگی و فقر مردم باعث کاهش تجارت شد که این امر خود نابودی نسبی صنایع دستی را به دنبال داشت.<sup>۱</sup>

وضعیت جنگ داخلی و اغتشاش چهارده سال ادامه یافت تا سرانجام در ۱۷۳۶ خاندان افشاریه به زعامت نادرقلی، سلسله جدیدی را بنا نهادند. تردیدی نیست که نادرشاه توانست با احیای حاکمیت مرکزی سیر رو به رشد بحران اقتصادی را کند کند، ولی از سوی دیگر، این نکته هم درست است که با وجود همه لطماتی که به توان تولیدی اقتصاد وارد آمد، تمام دوران سلطنت نادرشاه (۱۷۳۶-۱۷۴۷) به جنگ و کشورگشائی گذشت و با این که زمینه‌ای عینی وجود نداشت، اما او احیای امپراتوری ایران را در سر می‌پروراند و به همین دلیل سیاست نابخردانه نادرشاه باعث گشت که تولیدکنندگان مستقیم که براستی زندگی سختی داشتند، مستمندتر و بیچاره‌تر بشوند. در آمدهای دولت به جای این که صرف احیای امکانات تولیدی، نظام آبیاری منهدم شده، جاده‌ها، کاروانسراها و... بشود، در جنگ‌های جنایتکارانه نادرشاه در هندوستان به هدر رفت و به این ترتیب ایران از موقعیتی مناسب برای احیای بنیة اقتصادی خویش محروم ماند. ارزش آنچه که از هندوستان توسط نادر غارت شد بین ۱۲۰-۱۴۰ میلیون لیره استرلینگ تخمین زده می‌شود که عمدتاً در کلاس نادری به صورت دفنه درآمد و احتکار شد و تأثیری بر رشد اقتصادی ایران نداشت.<sup>۲</sup> تنها دستاورد نادر از پیروزی در هندوستان این بود که به بلندپروازی‌های نظامی او بال و پر بیشتری داد و تأمین مالی این لشکرکشی‌های ناثواب به افزایش هرچه بیشتر مالیات‌ها منجر شد.<sup>۳</sup> به نمونه کوچکی از ستمگری‌های نادرشاه در یکی از ایالات ایران توجه کنید: «برای لشکرکشی مجدد به قندهار، مردم کرمان را آنچنان لخت کرده و همه چیزشان را مصادره نمود، که از ۱۷۳۶ به مدت ۷-۸ سال آن ایالت با قحطی رو بدو شده بود...»<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۵۹۸.

۲. هانوی، جی: گزارشی تاریخی از تجارت بریتانیا در بحر خزر، لندن، ۱۷۵۴، جلد اول، ص ۱۷۰. امین، آ. آم: صنایع انگلستان در خلیج فارس، ۱۹۶۷، ص ۱۶. لیدن:

۳. آرونوا، آم. آ.؛ اشرفیان، کی. زد: دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید مؤمنی، تهران، ۱۳۵۶، صص

۴. لمبتوون، همان، ص ۱۳۲. ۲۶۷-۲۹۷.

البته باید گفت که نادر فقط به دسترنج کار تولیدکنندگان توجه نداشت. گذشته از این که شمار بسیاری از جوانان را در ارتش خود به کارهای غیر مولد ودادشت و در این لشکرکشی‌های بی‌سرانجام به کشتن داد، حتی «در فوریه ۱۷۳۸ به علت کمبود حیوانات بارکش، زنان و مردان کرمان را مجبور کرد که به جای حیوانات بارکش، لوازم و تجهیزات و دیگر مایحتاج مورد نیاز او و لشکریانش را به قندهار حمل کنند...»<sup>۱</sup> سیاح فرانسوی، اوتر، که در ۱۷۴۴ در ایران بود، داستان‌های وحشت‌ناکی از ستمگری حکومت نادر بر ضد دهقانان ذکر کرده است. از دهقانانی گفت که تمام حیوانات و همه اموال منقول آن‌ها را متوفیان مالیاتی نادرشاه ضبط و مصادره کرده بودند.<sup>۲</sup> همچنین، گفته شده است که در تدارک برای این لشکرکشی‌ها، نادر سربازان را به دهات می‌فرستاد که با انهدام آن‌ها زارعان را اسیر و برای این لشکرکشی‌ها آدم جمع کنند.<sup>۳</sup> ستمگری نادرشاه، فقط بر ضد دهقانان نبود. تجار هم نتوانسته بودند جان سالم بدر ببرند. همانند شاهان صفوی، نادرشاه هم تجارت خارجی کشور را در انحصار داشت و در نتیجه، موقعیت ناچیزی در اختیار تجارت قرار داشت. التون، گزارش کرده است که «... امسال [۱۷۹۳] همه آنچه که به رشت وارد شده باید همانجا به فروش برود و کسی هم غیر از تجار شاه، حق خرید ندارد... به علاوه، همه ابریشم خام را هم شاه برای خودش به انحصار درآورده است...»<sup>۴</sup>

تجارت داخلی هم، از قرار، در کنترل شاه بود و در هر شهر یک یا بیشتر «تاجر درباری» داشت و به تعبیری «نادرشاه، تنها تاجر ایران است» چون هیچکس غیر از کوپی چین شاه [تاجر درباری] حق خرید کالاهای وارداتی را ندارد.<sup>۵</sup>

در کنار موقعیت‌های محدود و ناچیزی که در اختیار تجارت قرار داشت، از آن‌ها مالیات‌های گزاف اخذ می‌شد. پرسون که نماینده کمپانی هند شرقی در اصفهان بود، در ۱۷۴۷ به کمپانی اش گزارش کرد که «تجارت ارمنی اصفهان» به شدت تحت ستم و آزارند و این وضعیت «تجارت‌شان را به کمترین حد ممکن تنزل داده است، چون تجارت

۱. همان، ص ۱۳۲. ۲. هانوی، همان، ج ۱، ص ۱۴۱.

۳. آرونوا - اشرفیان، همان، ص ۸۸.

۴. اسپیلمن (ویراستار): ماقول از رویه به ایران در ۱۷۲۹، ۱۷۴۲، لندن، صص ۷-۸. (این مأخذ در واقع سفرنامه التون به ایران است که توسط اسپیلمن جمع آوری شده است).

۵. همان، صص ۲۶-۲۷.

از واهمه‌این که شاه گمان کند آن‌ها ثروتمندند، چیزی خرید نمی‌کنند.<sup>۱</sup> پرسون تنها ناظری نبود که توجه را به سیاست‌های غلط نادر شاه برضد تجار جلب کرد، نعایندگان کمپانی در کرمان و بندر عباس هم گزارش‌های مشابه‌ای داده‌اند.<sup>۲</sup> در پیوند با نتیجه‌این سیاست مخرب، یک تاجر اسم و رسم دار به درستی مطرح نمود که «اگر شاه با همین نرخ از ما مالیات بگیرد، سال دیگر باید از چوب سگه درست کنیم، چون طلا و نقره بجز در خزانه شاه در جای دیگر یافت نخواهد شد».<sup>۳</sup> اتفاقاً شواهدی داریم که نشان می‌دهند کاهش پول، به عنوان وسیله مبادله، به راستی جدی بوده است. یکی از دلایل، کاهش تدریجی پول در جریان این بود که نادر برای تأمین مالی این لشگرکشی‌ها نه فقط مالیات‌های روزافزونی طلب می‌کرد بلکه مالیات‌ها را به نقد می‌خواست. برای مثال، مالیاتی که به نقد بر شهر رشت و دهات اطراف در ۱۷۴۷ بسته شد، دو برابر کل مالیات ایالت گیلان در ۱۷۴۳ بود.<sup>۴</sup> حکومت مستبد و خودکامه نادر با سیاست سرکوب و آزار و اذیت، هرگونه انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری را کشت در حالی که سیاست مالیاتی غارتگرانه او موجب شد که اکثریت قریب به اتفاق مردم چیزی برای مصرف (به استثنای حداقل معیشت) و یا سرمایه‌گذاری نداشته باشند. در نتیجه، هم آبیاری، راه و... براستی فرصت نداشت، و در کنار انعدام بیشتر این امکانات عمومی که لازمه تولید در اقتصاد ایران بود، تولید کشاورزی بیشتر و بیشتر کاهش می‌یافتد. مسئله، فقط کاهش مصرف نبود بلکه مازاد کمتری هم وجود داشت که یا مبادله شود یا در شهرها به مصرف برسد. پیامد چنین مجموعه غمباری کاهش تجارت داخلی و خارجی بود. یکی از تاجران قزوین وضعیت را برای هانوی، در سال‌های ۱۷۴۰، به صورت زیر توصیف کرده است: «قروین در گذشته ۱۲۰۰ خانه مسکونی داشت، اکنون فقط ۱۱۰۰ خانه مسکونی دارد. از همین می‌شود خرابی این شیوه بیچاره را مشاهده کرد. اصفهان در وضعیت بهتری نیست. آن شهر هم در گذشته صدهزار خانه

۱. یادداشت‌های گسبرون، به نقل از این، همان، ص ۱۹.

۲. همان، ج یک، صص ۱۵۷-۱۵۸.

۳. هانوی، همان، ص ۱۰۹.

مسکونی داشت.... و اگرچه باور نکردنی به نظر می‌آید، ولی آکنون فقط پنج هزار خانه مسکونی دارد. من در گذشته که برای تجارت به اصفهان می‌رفتم سی هزار کراون جنس را در کمتر از سه ماه می‌فروختم و با چهار زار کراون سود به قزوین برمی‌گشتم. امروزه، سه هزار کراون جنس را ده ماهه هم نمی‌توان فروخت.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد به علت تغییرات و تحولاتی این چنین بود که سیاحانی که در قرن هیجدهم از ایران دیدن کرده‌اند برخلاف سیاحان قرن هفدهم تصاویر دلگیر کننده‌ای داده‌اند. هانوی، تاجر انگلیسی که در طول سلطنت نادرشاه چندسالی در ایران بود، در سفرنامه پرازش نوشت که: «مردم همه‌جا به صدای بلند از شاه شکوه می‌کنند که او ما را به خاک سیاه نشانده است». هر خانوار دهقانی مجبور بود که یکی از اعضای خود را برای خدمت در ارتش بفرستد و اگر خانواری از این کار سر باز می‌زد، به دستور نادرشاه آن ده را ویران می‌کردند.<sup>۲</sup> به علاوه اگر سربازی در جنگ کشته می‌شد یا براثر بیماری واگیر می‌مرد، نادر بر اهالی محل سکونت او جریمه سنگینی می‌بست.<sup>۳</sup>

وقتی سرکوب و ستمگری از حد بگذرد نتیجه‌اش یا مهاجرت است و یا شورش و هر دوی این پیامدها بر جمعیت و اقتصاد تأثیرات منفی خواهد داشت. در باره مهاجرت از ایران گزارش شده است که مالیات غارتگرانه نادر باعث شد که «هزارهانفر از ایران مهاجرت کرده و به هندوستان رفته‌اند و با این‌که ما از ترک‌ها بیشتر از مسیحی‌ها نفرت داریم، ولی شماره ایرانیانی که به ترکیه رفته و در آنجا سکونت گزیده‌اند، بر استی باور نکردنی است».<sup>۴</sup>

مهاجرت از یک سو و کاهش تجارت داخلی از سوی دیگر، بر زندگی اقتصادی شهرها هم در ایران تأثیرات منفی گذاشت برای نمونه، هربرت که در زمان سلطنت شاه عباس به ایران رفت جمعیت قزوین را بیست هزار خانوار یا دویست هزار نفر تخمین زد، در حالی که تاجر معتبری در قزوین به هانوی گفت که شماره خانوارها از

۱. هانوی، همان، جلد اول، ص ۱۵۶.

لازم به یادآوری است که کراون (Crown) سکه‌ای معادل پنج شلنگ بود، به سخن دیگر، کراون معادل یک چهارم لیره استرلینگ بود. ۲. همان، ص ۱۴۱.

۳. آرونوا - اشرفیان، همان، صص ۸۹-۹۰. ۴. همان، ص ۱۰۹.

۵. هانوی، همان، جلد اول، صص ۲۹۶ و ۱۵۷.

۱۲۰۰ بـ ۱۱۰۰ در سال‌های ۱۷۴۰ کاهش یافته است و همو اضافه کرده است که سـچهارم شهر کاملاً ویرانه است و به علاوه کاهش جمعیت به حدی است که «بسیاری از مغازه‌ها را پیـزنـهـا مـیـگـرـدـانـدـ. چـیـزـیـ کـهـ قـبـلـاـ سـابـقـهـ نـداـشـتـ.»<sup>۱</sup> در عکس العمل به کاهش جمعیت، هانوی پرسید که چرا کشوری به این بزرگی، جمعیت ناچیزی دارد؟ به او جواب دادند: «این درست است، کشور ما ویرانه‌ای بیش نیست ولی غیر از این چه انتظار داشتید؟ لشگرکشی چهارساله شاه با مالیات‌های روزافزون از مردم تأمین مالی شده است و به این ترتیب، مردم قادر به حفظ خود و سیر کردن شکم خود نیستند...»<sup>۲</sup>

ما بدرستی نمی‌دانیم که آیا فرار مردم از شهرها به سوی دهات بوده است یا این که سیاست‌های نادر باعث افزایش چادرنشینی و زندگی قبیله‌ای شده است. ولی شواهدی که در دست داریم، مبنی است بر این که در سال‌های ۱۷۴۳-۴۶ در چندین ایالت ایران قبایل کوچنده بر ضد نادر شورش کرده بودند،<sup>۳</sup> و احتمال بیشتر شدن زندگی قبیله‌ای و چادرنشینی بیشتر است؛ وضعیتی که با کاهش امکانات آبیاری هم جور درمی‌آید. اگر این نتیجه‌گیری ما درست باشد، می‌توان گفت که جمعیت ایران دستخوش یک توزیع جدید نشده بلکه به طور مطلق کاهش یافته است، چون اقتصاد چادرنشینی قادر به حفظ جمعیت متمرکز و روزافزون نیست.

در باره وضعیت اقتصادی به‌طور کلی و وضعیت دهقانان به‌طور اخص، هانوی می‌نویسد: «وقتی از تعداد محدود دهکده‌هایی که مانده‌اند، می‌گذشتیم، ساکنین ما را با سربازان یا دزدان، که توفیر زیادی هم نمی‌کنند، عوضی می‌گرفتند و به کوه‌ها گردیدند و ما را به حال خود گذاشتند که از خودمان پذیرائی کنیم...»<sup>۴</sup>

دیگر منابع قرن هیجدهم، تصاویر مشابهی به‌دست می‌دهند. التون که در ۱۷۳۹ در ایران سیرویسیات کرده است، گزارش کرد «مردمی که اخیراً از اصفهان بازگشته‌اند، می‌گویند که اصفهان تقریباً خالی از سکنه شده است.»<sup>۵</sup> او توکه در ۱۷۳۷ از بغداد به

۱. همان، ص ۱۵۸ و ۱۵۶ - هربرت، همان، ص ۲۰۲.

۲. هانوی، همان، جلد اول، ص ۱۶۴.

۳. پتروفسکی: تاریخ ایران، صص ۶۱۲-۶۱۰.

۴. هانوی، همان، ج اول، ص ۱۶۰.

۵. اسپیلسن، همان، ص ۳۸.

اصفهان مسافت کرد، در باره وضعیت مردم و دهقانان نظریات مشابهی ابراز کرد و وقتی که در ۱۷۳۹ به بغداد بازگشت، در مشاهداتش نوشت که اوضاع مردم به مراتب وخیم تر شده است.<sup>۱</sup> سیاح روسی و برایشوف در ۱۷۴۳ نوشت که فقر و گرسنگی بیداد می کند و ساکنین بسیاری از شهرها و دهات از سر استیصال مهاجرت کرده‌اند و افزود در فاصله بین همدان و تبریز حتی یک دهکده مسکونی مشاهده نکرده است.<sup>۲</sup> در نبود آمارهای موثق باید با تعبیر و تفسیر آنچه که در اختیار داریم این فرضیه‌ها را محک زنیم. در این زمینه، به عنوان نشانه‌های کاهش جمعیت و تولیدات کشاورزی، مقوله درآمد دیوانی را در زمان نادرشاه بررسی می‌کنیم. با وجود ستمگری نادرشاه در جمع آوری مالیات‌ها و با وجود افزودن نرخ مالیات و وضع مالیات‌های جدید، درآمد مالیاتی ایران در زمان نادرشاه حدوداً یک‌سوم درآمد مالیاتی در زمان شاهان صفوی بوده است.<sup>۳</sup> نظر به این که مالیات در صد معینی از تولید بوده و به علاوه از آنجاکه نرخ مالیات هم کاهش نیافته، بلکه بیشتر شده بوده است، کاهش درآمد مالیاتی فقط می‌تواند به معنی کاهش کل تولیدات در اقتصاد باشد. چنین سرانجامی نمی‌تواند تعجب برانگیز باشد چون سیاست سرکوبگرانه او به طور کلی و سیاست مالیاتی غارتگرانه او بی‌تردید موجب کاهش توان تولیدی اقتصاد شده بود. در تأیید این نکته اضافه کنیم که قبل و در طول لشگرکشی نادر به هندوستان، شماره سربازان ارتش او را دویست هزار نفر تخمین زده‌اند که سالیانه هزینه‌ای معادل ۲۰ میلیون کراون داشته است (البته اگر هزینه‌های اضطراری را محاسبه نکنیم).<sup>۴</sup> از سوی دیگر، درآمد مالیاتی نادر را قبل از فتح هندوستان کمتر از ۱۰/۵ میلیون کراون برآورد کرده‌اند که معادل ۵۵ درصد مخارج او بود.<sup>۵</sup> ولی می‌دانیم که نادر این تعداد سربازان را در طول چهار سال لشگرکشی با خود داشت و با این حساب، کل کسری بودجه او که با سیاست‌های غارتگرانه مالیاتی تأمین مالی می‌شد، چیزی معادل ۳۸ میلیون کراون می‌شود و این تازه در حالی است که هیچ هزینه اضطراری نبود که می‌دانیم بود. اگر براساس آنچه که ناظران هم‌عصر او (غیر از

۱. لسبتون، همان، ص ۱۳۲. ۲. آرونوا - اشرفیان، همان، ص ۲۷۵.

۳. راوندی، همان، ج ۳، ص ۱۶۶.

۴. هانوی، همان، ج اول، صص ۲۹۷ و ۱۷۱.

تاریخ نگاران رسمی ایران) در بارهٔ سیاست‌های او گفته‌اند قضاوت کنیم، باید گفت که از سه ستون حکومت استبداد آسیائی نادرشاه، یا به تعبیر انگلیس، ستون «غارت در داخل کشور» (مالیه) با تمام قوا مشغول چاول دحقانان و تجارت بود تا او بتواند «ستون جنگ»، یعنی غارت در داخل و خارج از کشور را حفظ کند. ستون سوم، ستون کارهای عمومی و عام‌المنفعه، یعنی «تدارک برای باز‌تولید» در معادلات او جایی نداشت. و همین غفلت، از عمدۀ ترین ستون یک حکومت آسیائی، سرانجام به سقوط او منجر شد.<sup>۱</sup> به تعبیر دیگر، حتی اگر تولید کل ثابت می‌ماند (که نمی‌ماند و کاهش می‌یافتد) وقتی دولت در صد روز افزونی را به صورت مالیات می‌گیرد و آن را در راه لشگرکشی‌های مجذونانه صرف می‌کند، نتیجه‌اش فقط می‌تواند تعیق بحران اقتصادی باشد. شواهدی در دست نداریم که صنعتگران هم در وضعیت شابهی نبوده باشند. هانوی نوشت که «گیلان اگرچه در مقایسه با دیگر ایالات خرابی کمتری دارد، ولی دهکده‌هایش عمدتاً ویران شده‌اند».<sup>۲</sup> التون براین عقیده بود که در نتیجه این وضعیت ناخوشایند، تجارت خارجی ایران لطمات جدی خورده است و «از شرکت‌های هلندی، فرانسوی و انگلیسی که در اصفهان شعبه داشته‌اند، تنها هلندی‌ها باقی مانده‌اند».<sup>۳</sup> هانوی هم گزارش کرد که تجارت خارجی که خیال داشتند برای تجارت به ایران بروند، از مسافت به ایران منصرف شده به خیوه و بخارا رفته‌اند، چون وضعیت ایران نامن و نامناسب است. در همین رابطه، او افزود که صادرات ابریشم گیلان توسط تجارت ارمنی و روسی، یکدهم مقدار معمولی آن است.<sup>۴</sup> تجارت انگلیسی در ۱۷۴۹ به طور کلی ایران را ترک گفتند و از خیر تجارت با ایران گذشتند. جدول صفحه بعد نشان‌دهنده مقدار ابریشم صادراتی توسط تجارت انگلیسی است که به اندازه کافی گویا است.

۱. در بارهٔ این ستون‌ها با شاخمه‌های استبداد آسیائی نگاه کنید به نامه انگلیس به بارکس، ۶ ژوئن ۱۸۵۳. مارکی - انگلیس: منتخب مکتبات، سکو، ۱۹۷۵، ص ۷۶.

۲. هانوی، هسان، ج اول، ص ۱۵۰.

۴. هانوی، هسان، ج اول، ص ۱۲ و ۲۵۵. تولید ابریشم گیلان به شدت کاهش یافت و به مقدار یک‌ششم مقدار معمولی خود رسید. هسان، ج اول، ص ۲۹۲-۲۸۹.

## میزان ابیشم صادراتی توسط تجار انگلیسی

مقدار به کراون	سال	مقدار به کراون	سال
۳۰۰۰	۱۷۴۷	۱۲۰۰۰	۱۷۴۳
۱۲۰۰	۱۷۴۸	۵۰۰۰	۱۷۴۴
۳۳۰۰	۱۷۴۹	۶۲۵۰۰	۱۷۴۵
		۵۰۵۰۰	۱۷۴۶

نادر در سال ۱۷۴۷ به قتل رسید و یکبار دیگر جنگ داخلی و اغتشاش برای چند سالی ایران را فراگرفت. فقط در طول سلطنت کریمخان زند (۱۷۵۰ - ۷۹) بود که ایران برای مدت کوتاهی امنیت و آسایش داشت. در منابع آمده است که او نرخ مالیات را کاهش داد، به تشویق صنعتگران دست زد، نظام آبیاری در کشور، مخصوصاً در جنوب و بویژه در ایالت فارس، به مقدار زیادی احیاء شد، برای بهبود وضع تجارت به تجار بخصوص تجارت ارمانتی امتیازهایی اعطای کرد.<sup>۱</sup> کریمخان در ۱۷۷۹ درگذشت و خدمات او نیمه کاره ماند. هرج و مرچ و جنگ داخلی خویی میان مدعیان حاکمیت بر ایران درگرفت تا سرانجام آغامحمدخان قاجار سلسله قاجاریه را در دهه آخر قرن هیجدهم تأسیس کرد. کشتاری که مؤسس قاجاریه در ایالات مختلف ایران بهره انداخت، براستی قابل توصیف نیست. گرچه بودند ایالاتی که بیشتر صدمه دیدند، ولی هیچ ایالتی از کشتار و خرابی مؤسس سلسله قاجاریه جان سالم بدر نبرد. آنچه در زیر می آید از سندی است که به طرفداری از آغامحمدخان نوشته شده است، ولی به اندازه کافی گویای این است که چه مصیتی بر سر ایران آورده بودند: «در ۱۷۸۴ که اعلیحضرت آغامحمدخان قاجار [که به طرف عراق عجم ابخش مرکزی ایران] اعزیمت کردند، ابتدا شهر قم را تسخیر کرد و سپس کاشان را و از آنجا، اصفهان را... به سربازانش دستور داد که به قبایل کوهنشین بختیاری، فراهانی و گوزازی حمله کنند و دیابانی های سنگربندی شده شان را ویران کرده و شماره کمی از آنها از تیغ ظفر نمودند... در ۱۷۸۶ به گیلان

۱. پژوهشگران: تاریخ ایران، جن ۶۱۵.

لشگر کشید و آن ایالت را ویران کرد. در ۱۷۸۹... به فارس حمله ور شد و آنجا را ویران کرد... و در اوایل سال ۱۲۰۵ هجری [۱۷۹۰ میلادی] برای حمله و ویرانی آذربایجان آماده شد... در همان ابتدا، اعلیحضرت شهر سراب را ویران نمود. و آتش غارت و انهدام... همه خانه‌ها را دربر گرفت... در ۱۷۹۲ کرمان، بم، نرماشیر ویران شدند... او سپس به سراغ استرآباد رفت... شماره زیادی از ترکمان‌ها یا کشته شدند یا به بردگی درآمدند... در جاده‌ها از سر ترکمن‌ها مناره‌ها ساخت... پس از آن، او برای انهدام خراسان در ۱۷۹۳ برنامه‌ریزی کرد... در ۱۷۹۴ به گنجه لشگر کشید و مناطق شککی و شیروان را کاملاً منهدم نمود.<sup>۱</sup>

گرچه مورخ درباری خواسته قدر قدرتی اعلیحضرت را به رخ بکشد، ولی درجه انهدام و غارت و کشتار به گمان ما به وضوح روشن است. وقتی در ۱۷۹۴ کرمان کاملاً مسخر شد، گفته‌اند آغامحمدخان تا موقعی که «۳۵۰۰ جفت چشم از حدقه درآمده را به پیشگاهش تقدیم نکردند، راضی نشد. هر ساختمان قابل توجهی که وجود داشت به دستور او خراب شد و ۳۰۰۰ زن و کودک را به بردگی درآورد و اسیر نمود...»<sup>۲</sup>

این درست است که در سال‌های اولیه نیمة اول قرن نوزدهم شهر کرمان در منطقه دیگری بازسازی شد، ولی حتی در ۱۸۱۰ که سیاح انگلیسی پوینجر از کرمان گذشت هنوز مناره‌هایی که از کله آدمیان ساخته بودند در بیرون شهر بیم پابرجا بود و وجود داشت.<sup>۳</sup>

## نتیجه گیری

در این مبحث، جنبه‌هایی از توسعه اقتصادی ایران را در فاصله سال‌های ۱۸۰۰ - ۱۵۰۰ بررسی کردیم و گفتیم که دو مرحله مشخص قابل تفکیک است. اول، مرحله رونق و رشد نسبی اقتصاد در طول سلطنت شاه عباس اول که مدت کوتاهی پس از مرگ او هم ادامه یافت. دوم، مرحله رکود اقتصادی و نزول سطح

۱. عبدالزاق، نجف قلی: سلسله قاجار، ترجمه برای جزء ایج. جی، لندن، ۱۸۲۳، صص ۲۴-۱۸.

۲. گردن، حسن، ج ۱، ص ۲۶۲.

۳. پوینجر، ایج: ساخت دو پلوچستان و متده، ۱۸۱۶، ترجمه گوهرزی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۵۵.

زندگی که از اواسط قرن هیجدهم شروع شد و در تمام طول قرن هیجدهم ادامه یافت. آنچه که به رکود اقتصادی ایران خصلتی فاجعه‌آمیز می‌بخشد، این است که رکود مذکور با تکامل و رونق اقتصادی در اروپای غربی همزمان بوده است. دگرسانی اقتصادی در اروپا که با تکامل نهادهای سیاسی همراه بود با هموار کردن راه برای انباشت سرمایه، پیشرفت علم و تحول و دگرگونی نظام سیاسی و اجتماعی برای پاسخگوئی به نیازهای پیش‌آمده را به دنبال داشت. ولی از آن طرف، در ایران ماهیت استبداد تغییری نیافت بلکه نمود شخصی شده استبداد تغییر کرد. دولت کماکان موقعیت بر جسته‌ای در اقتصاد داشت و بر زندگی اقتصادی و اجتماعی جامعه تأثیرات تعین‌کننده‌ای می‌گذاشت. برای تفکر سیاسی ایرانی در این دوره، شاه در محدوده قلمرو خود حق نامحدود بهره‌برداری از منابع و درآمدها را داشت و جان و مال افراد در سرزمین تحت فرمانروائی او عملاً به دست او بود و با اراده او و فقط او در این مورد تعین تکلیف می‌شد. در تمام این دوره، ایران فاقد یک اشرافیت ثابت و زمین دار بود که بتواند به عنوان ترمی جلو زیاده‌روی شاه را بگیرد، به علت ناامنی مالکیت، چنین اشرافیتی نمی‌توانست در ایران پا بگیرد و قوام یابد. ثروت و افتخار به مقدار زیادی در پیوند با دولت تعریف می‌شد و موقعیت افراد به طور خیلی ساده به موقعیتشان در دولت بستگی داشت. از آن طرف، اقتصاد ایران برای این‌که بتواند قابلیت تولیدی خود را حفظ کند و گسترش دهد، نیاز داشت که پژوهه‌های گسترده‌ای که هم کار طلب بودند و هم سرمایه طلب انجام گیرند (آبیاری مصنوعی، راه‌ها، کاروانسراه‌ها...). از طرف دیگر، مازادی که می‌باشد صرف این پژوهه‌ها می‌شد، عمدتاً در دست دولت متصرف بود. در نتیجه، برخلاف وضعیتی که برای مثال در اروپا، در طول این سال‌ها وجود داشت، حیات اقتصادی ایران به نحوه عملکرد دولت گره می‌خورد. به این ترتیب، اگر حکومت مرکزی بخش یا تمام مازاد را در اقتصاد به جریان می‌انداخت (وضعیتی که بین ۱۵۸۰ تا ۱۶۵۰ وجود داشت)، وضعیت اقتصادی بهبود می‌یافت و اگر جز این می‌شد (از سال‌های ۱۶۵۰ به بعد) اقتصاد در دور و تسلسلی از بحران گرفتار می‌آمد. بدون تردید، بار اصلی سیاست‌های نادرستی که از سال‌های ۱۶۵۰ در اقتصاد ایران پیاده می‌شد، بردوش تولیدکنندگان اصلی جامعه بود.

## درباره کشاورزی ایران: یادداشتی کوتاه

به دلایل گوناگون کشاورزی ایران در قرن نوزدهم مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار نگرفته است. در نتیجه، اطلاعات ما از چگونگی کارکرد این بخش که در واقع بخش غالب اقتصاد ایران بود بسیار ناچیز است. در یک مقاله کوتاه نمی‌توان به بررسی علل این سهل‌انگاری تاریخی پرداخت، ولی می‌توان گفت که کمبود و در واقع فقدان اسناد و به ویژه داده‌های آماری قابل اعتماد از جمله عوامل مؤثر در این سهل‌انگاری بوده است.

هدف من در این یادداشت عمدهاً مطرح نمودن سوالاتی چند راجع به کشاورزی ایران است. اما پیش‌اپیش باید گفت که پاسخ سنجیده به این سوالات به بررسی جامع‌تر از کشاورزی و اقتصاد ایران در این دوره نیازمند است.<sup>۱</sup>

در نوشهای دیگر، با ارائه شواهد و مدارک در دسترس، نشان دادم که نه فقط تکنیک‌های تولیدی در کشاورزی ایران در این دوره بسیار بدوى و عقب‌مانده بوده بلکه در طول قرن نوزدهم هم دستخوش تغییر و تحول قابل ذکر نشده است.<sup>۲</sup> به علاوه، براین اعتقادم که امکانات آبیاری هم در طول این دوره به دلیل غفلت زعمای قوم لطمہ دیده و بعضاً دستخوش خرابی بیشتر شده است.<sup>۳</sup> نتیجتاً تا آنجاکه به این وجه از کشاورزی ایران مربوط می‌شود، نتیجه‌گیری من این است که پیش‌شرط‌های لازم برای

۱. اگر عمر و حوصله‌ای باشد، بررسی این وجوده، موضوع دو دفتر دیگر خواهد بود به همین قلم.

۲. نگاه کنید به احمد سیف: «تغییرات تکنیکی در کشاورزی ایران»، در فصلنامه *Middle Eastern Studies*، شماره ۴، اکبر ۱۹۸۴.

۳. نگاه کنید به احمد سیف: بعضی جنبه‌های توسعه اقتصادی ایران، ۱۹۱۴-۱۸۰۰، بایان‌نامه دکترا، دانشگاه ردینگ، ۱۹۸۲، فصل ۴.

توسعه و پیشرفت این بخش وجود نداشته است. فقط در اوآخر قرن، به دلیل بحران مالی دولت، فروش شماری از خالصجات به اعضای بوروکراسی حاکم از سر گرفته شد<sup>۱</sup> که آن هم به دلیل حاکمیت استبداد و گردن کشی های بعضی از حکام (برای نمونه شعاع الدوّله در فارس) که به خبط خالصه های انتقالی دست زدند، توانست منشاء سرمایه گذاری قابل توجه برای بیهود کار کرد این بخش در دراز مدت بشود.<sup>۲</sup> به طور کلی، شواهدی در دست نیست که نشان دهد که این بخش از خواب چند هزار ساله بیدار شده است. بعضی از محققان براین اعتقادند که در نتیجه باز شدن بازارهای ایران به روی کالاهای فرنگی، کشاورزی تجاری در ایران رونق گرفت.<sup>۳</sup> با نظر این محققان تا حدودی موافقم، ولی به نظر می رسد که در پیوند با رشد کشاورزی تجاری در ایران مقداری مبالغه شده است.<sup>۴</sup> و آنچه که اتفاق افتاد، صدور محصولات و فراورده های کشاورزی مثل ابریشم، تباکو، پنبه... بیش از آن که نشان توسعه کشاورزی ایران باشد، بیانگر استیصال اقتصاد ایران برای تأمین مالی واردات بود و به همین دلیل هم بود که تولید و صدور هر کدام از این فراوردها پس از چند صباحی رونق دستخوش تزلزل و کاستی گشت و اهمیت خود را از دست داد. این بی ثباتی تاسال های اولیه قرن حاضر و اهمیت یافتن نفت، که ایفاگر آن نقش شد، ادامه یافت. به هر تقدیر، هرچه که رشد واقعی کشاورزی تجاری باشد، همگان در این مهمن اتفاق نظر دارند که به دلایل گوناگون در ایران شاهد انکشاف ناموزون و نابرابر کشاورزی در مناطق مختلف کشور هستیم. برای نمونه، گیلان و مازندران از دیگر نقاط ایران ثروتمندتر بوده و به همین دلیل ساکنان آن مناطق از سطح زندگی بالاتری بهره مند بوده اند و به همین نحو، مردم در کرمان و بلوچستان به طور متوسط فقیر تر بوده اند.

۱. نظام السلطنه : خاطرات و استاد، باب اول، تهران، ۱۳۶۲، صص ۱۱۸-۱۱۷.
۲. همچنین نگاه کنید به پرس: گزارش های کنولی، اصفهان، در استاد و مدارک پارلسانی (بریتانیا) از این پرس، به اختصار PAP ، سال های گوناگون.
۳. جهانگیر فائم مقامی: نیضت آزادیخواهی مردم نارس در انقلاب مشروطیت، تهران، ۱۳۵۹، صص ۳۹-۲۹.
۴. برای نمونه نگاه کنید به مقاله وجد نویروانی: «شروع کشاورزی تجاری شده در ایران ، در ۱۹۰۰-۱۹۰۰، The Islamic Middle East ، ویراستار A. L. Vdovitch، پریستون، ۱۹۸۱.
۵. تگاد کنید به: «نگاری کردن کشاورزی: تولید و تجارت تریاک در ایران ۱۹۰۶-۱۸۵۰» در همین کتاب.

گذشته از شرایط اقلیمی مساعد، به ویژه بی نیازی کشاورزی از آبیاری مصنوعی، نزدیکی به بازارهای در حال گسترش روسیه تزاری هم در رشد اقتصاد ایالات شمالی مؤثر بوده است. با این همه، وقتی به استناد موجود نگاه می کنیم، می بینیم که کشاورزی گیلان گرچه نسبت به کشاورزی کرمان یا اصفهان بازدهی بیشتری داشته است، ولی این تفاوت فقط معلول وضعیت اقلیمی متفاوت بوده نه این که روش های تولید یا ابزار تولید متفاوت بوده است. به سخن دیگر، گذشته از شرایط اقلیمی متفاوت، از نظر کیفیت، کشاورزی گیلان یا مازندران همانند دیگر نقاط ایران بوده و همانند دیگر نقاط اقدامات ویژه واپیش برنامه ریزی شده ای برای بهبود کشاورزی انجام نمی گرفته است. شواهدی در دست است که نشان می دهد در آن مناطق هم به امکانات بالقوه توجه لازم و کافی مبذول نمی شده است. برای نمونه، فریزر که در سال های ۱۸۲۱-۲۲ از گیلان دیدن کرد، نوشت: «مخازن آبی که حفظ و نگهداری شان مخارج زیادی دارد و به منظور آبیاری مورد استفاده قرار می گیرد در گیلان و مازندران فراوان است».<sup>۱</sup> از سوی دیگر، اما، کسول انگلیس در رشت در ۱۹۰۰ ضمن اشاره به زیاد شدن زمین زیر کشت، این نکته درست را گفت که «قطعات وسیعی از جنگل پاکسازی شده و به زیر کشت درآمده است، ولی گیلک ها این مهم را در ک نکرده اند که انکشاف همزمان امکانات آبیاری هم به طور مطلق لازم است و همه چیز را نمی توان به عهده طبیعت گذاشت. محصولات بسیار عالی مکرراً به دلیل کمبود باران از بین رفته است، آن هم در مناطقی که نزدیک رودخانه قرار داشته است، ولی چون سطح رودخانه از سطح زمین ها پائین تر بوده، نتیجتاً نمی شده که به طور طبیعی برای آبیاری آن زمین ها مورد استفاده قرار بگیرد...»<sup>۲</sup> در تأیید این نکته باید به اشاره گذشت که در طول ۱۹۱۰-۱۸۹۹ در ۹ مورد از ۱۲ مورد گیلان، به همین دلیل با خرابی و کمبود محصول برعجه مواجه بوده است.<sup>۳</sup> در منابع علل عدم پیشرفت امکانات آبیاری روشن نشده است، ولی به اعتقاد من دو عامل زیر را می توان مؤثر دانست:

- استبداد حاکم بر ایران و زورگوئی ها و بی قانونی حکام و صاحبان قدرت و

۱. فریزر: سفر و ماجراهای در ایالات جنوبی کرانه های بحر خزر، لندن ۱۸۲۶، ص ۸۹.

۲. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۹۰۱، جلد ۸۴.

۳. راینو - لافات: کشت برعج در گیلان، ۱۹۱۰، صص ۶۰-۶۱.

عدم امنیت منتج از آن انگیزه لازم برای سرمایه‌گذاری را مخدوش ساخته بود و صاحبان ثروت و سرمایه برای به کاراندازی آن‌ها در تولید احساس امنیت نمی‌کردند. — به دلیل شرایط اقلیمی مساعد، مناطق شمالی برخلاف دیگر نقاط ایران، نرخ افزایش جمعیت چشمگیری داشته است. به سخن دیگر، رشد سالانه جمعیت در آن مناطق از رشد سالانه امکانات تولیدی فراتر رفته بود. برای نمونه، مهاجرت به گیلان وضعیتی پیش آورد که مهاجران با پاکسازی جنگل‌ها که سرمایه‌ای نمی‌خواست، زمین‌ها را برای کشت آماده می‌کردند و بقیه، آبیاری آن زمین‌ها، را به عهده طبیعت می‌گذاشتند.

در این زمینه، بد نیست اشاره کنم که اطلاعات پراکنده درباره جمعیت گیلان، درستی فرضیه بالا را نشان می‌دهد. به نظر کیث ابوت که سال‌ها در نقاط مختلف ایران کنسول انگلیس و یکی از با اطلاع‌ترین و زیرک‌ترین مجریان سیاست‌های استعماری بریتانیا در ایران بوده نوشته است که طاعون بزرگ سال‌های ۱۸۳۰-۳۱ «تقریباً دوسوم جمعیت گیلان را هلاک کرده است».<sup>۱</sup> ولی در ۱۸۴۴ همو در گزارش دیگری متذکر شد که «ترددیدی نیست که جمعیت گیلان به شدت رو به افزایش است». تخمین او از گزارش کل جمعیت ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار نفر بود. در ۱۸۵۸ مکنزی که کنسول انگلیس در رشت بود کل جمعیت را ۱۵۰۰۰ نفر برآورد کرد و افزود «به این رقم باید ۴۰۰۰۰ نفر ساکنین موقت را که از دیگر ایالات برای کار به گیلان می‌آیند اضافه کرد».<sup>۲</sup> ابوت در گزارشی که در ۱۸۶۵ بهیه کرد، کل جمعیت گیلان را ۲۰۰۰۰ نفر تخمین زد.<sup>۳</sup> براساس برآورد دیگری که در قرن حاضر انجام گرفت، جمعیت گیلان را در ۱۹۱۰، معادل ۳۴۵۶۹۰ نفر ذکر کرده‌اند.<sup>۴</sup> اگرچه به درستی این ارقام اعتماد زیادی نیست و عمدهاً حالت حدس و گمان دارند، ولی اگر متوسط تخمین ابوت را برای ۱۸۴۴ به عنوان سال پایه در نظر بگیریم، تا ۱۹۱۰ افزایش سالانه جمعیت ۱/۶ درصد بوده است که اگر درست

۱. ابرت: «بیادداشت‌هایی درباره گیلان»، *Journal of Geographical Society* ۱۸۵۸-۵۹، ص ۳۹۲.

۲. ابوت: «سفرنامه مازندران و گیلان...»، ۱۸۴۴، استاد وزارت امور خارجه بریتانیا، F.O. ۲۵۱-۴۰.

۳. مکنزی: «گزارشی درباره گیلان»، ۱۸۵۸، استاد وزارت امور خارجه بریتانیا، F.O. ۶۰-۲۳۵.

۴. ابوت: گزارش کنسولی، «گیلان»، ۱۸۶۵، در PAP ۱۸۶۷، جلد ۶۷.

۵. رابینو - لافائت: کلت برنج در گیلان، ۱۹۱۰، ص ۶۰.

باشد، برای قرن نوزدهم رقم افزایش نسبتاً بالائی است.

همان گونه که ذکر شد، به دلیل شرایط اقلیمی ناساعد و کمبود امکانات آبیاری در دیگر مناطق، تولیدات کشاورزی در آن مناطق بی ثبات تر از گیلان بود و خرابی محصول با تکرار بیشتری اتفاق می افتداد است. و جالب است اگر توجه کنیم کنسول مید در ۱۹۰۰ گزارش کرد که «تجارت این مناطق [مناطق جنوبی] عمدهاً به مقدار بارانی که می بارد بستگی دارد، چون باران فراوان موجب رونق صادرات غلات شده و به این ترتیب موجب افزایش واردات کالاهای خارجی می شود.»<sup>۱</sup> براساس اسناد موجود در آرشیو وزارت امور خارجه بریتانیا در فاصله ۳۰ سال (۱۸۷۵-۱۹۰۵) ۲۲ بار، یعنی در بیشتر از ۷۰ درصد موارد محصولات کشاورزی در مناطق جنوبی کشور به علت کم آبی و بی آبی صدمه دید.<sup>۲</sup> در اسناد مربوط به سال های ۱۸۷۵ و ۱۸۸۸ و ۱۸۹۸ به طور مستقیم از خرابی محصول صحبت نشده است، ولی برای نمونه در ۱۸۷۵ عنوان شده است که «در پی موارد متعدد تظاهرات و شورش های خیابانی، از ۱۲ ژانویه ۱۸۷۵ ۱ صادرات غلات از این مناطق ممنوع شده است.»<sup>۳</sup> در ۱۸۸۸ و ۱۸۹۸ هم فقط به ممنوعیت صادرات غلات اشاره شده است. با سابقه ذهنی که داریم می دانیم که تظاهرات و شورش های خیابانی عمدهاً به دلیل کمیابی و گرانی نان بود که خود نتیجه خرابی محصول بود. بد نیست اضافه کنم که کنسول مید افزود که در ۱۸۹۸ قیمت غلات ۶۰ درصد بیشتر از معمول بوده است.<sup>۴</sup>

نظر به موارد مکرر خرابی محصول، پرسش این است که آیا می توان از این

۱. مید: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، در PAP، ۱۹۰۰، جلد ۹۵.

۲. نگاه کنید به گزارش های کنسولی، «خلیج فارس»، در PAP، ۱۸۸۰، جلد ۷۵-۷۵، ۱۸۸۲-۱۸۸۲، جلد ۷۰-۷۰، ۱۸۸۳؛ جلد ۷۲-۷۲، ۱۸۸۴/۸۵-۷۸، ۱۸۸۷-۷۸، جلد ۸۵-۸۵، ۱۸۸۵، جلد ۱۰۲-۱۰۲، ۱۸۹۰، جلد ۷۶-۷۶.

۳. نالیوت: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۹۲، جلد ۸۲ و جلد ۸۳-۹۴، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵. ویلسون: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۹۵، جلد ۹۹-۹۹، ۱۸۹۷-۹۷، جلد ۹۲.

۴. مید: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۹۸، جلد ۹۷-۹۷، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱-۱۰۱، جلد ۹۵. کسبال: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۹۰۲، جلد ۱۰۹-۱۰۹، ۱۹۰۳-۱۹۰۳، جلد ۷۸.

۵. ریچاردز: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۹۰۵، جلد ۹۱.

۶. مک دوال: گزارش کنسولی، «عربستان» [کذافی الاصل] در PAP، ۱۹۰۵، جلد ۹۱.

۷. به منابع شماره قبل مراجعه شود.

۸. مید: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.

تکرار برای فرضیه «تغییرات اقلیمی» در ایران حجت آورد؟ به سخن دیگر، آیا دلیلی وجود دارد که به کم شدن مقدار باران سالیانه، و در نتیجه خرابی مکرر محصول دلالت داشته باشد؟

همین جابگوییم که قصدم نادیده گرفتن سیاست‌های غلط دولت ایران و اسراف‌ها و اقلاف منابع توسط طبقات حاکم در این دوره نیست. تردیدی نیست که اگر قدر تمدنان طور دیگری عمل می‌کردند، نتیجه جز این می‌شد. ولی واقعیت در دنیاک تاریخی ما این است که چنین نکردند. اگرچه مازاد تولید را با بی‌رحمی از کف تولید کنندگان مستقیم درآوردند، ولی کاری که کاری باشد برای حفظ و گسترش بازدهی اقتصاد به‌طور اعم و کشاورزی به‌طور اخص نکردند و روش است که پیامد چنین سیاست‌های غلط جز آنچه شد، نمی‌توانست باشد. منظورم از پیش‌کشیدن پرسش بالا، بیان این نکته است که اگر تغییری صورت گرفته باشد، که چگونگی اش را خواهیم دید، حتی آن تغییرات را نیز می‌توان به شکلی منتج از این سیاست‌های ناصحیح دانست. به سخن دیگر، می‌خواهم توجه را به این نکته جلب کنم که آثار سیاست‌هایی از این قبیل از ۰٪ زندگی مبتکران و مجریان آن سیاست‌ها بسی فراتر می‌رود و باری اضافی می‌شود بر ۰٪ نسل‌هایی که بعدها خواهند آمد.

و اماً جواب مشخص به این سوال بسیار دشوار است. از یک سو، اهل فن، یعنی محققانی که در بارهٔ تغییرات شرایط اقلیمی مطالعه می‌کنند براین عقیده‌اند که باید دوره‌ای طولانی تر از این یک قرن را در نظر گرفت.<sup>۱</sup> در سال‌های اخیر، اثنا، با آنچه که بر محیط‌زیست ما می‌گذرد به نظر می‌رسد که سرعت تغییرات در محیط‌زیست به مقدار زیادی به این امر بستگی دارد که بشر با طبیعت چگونه رفتار می‌کند؟ از منابع طبیعی چگونه بهره می‌گیرد؟ آن منابع را چگونه مصرف می‌کند؟ با تخمین‌هایی که اکنون در دست است، حتی دوره‌های به مراتب کوتاه‌تری را کافی می‌دانند. با این همه، به بررسی اهمیت این تغییرات احتمالی در راستای شناخت تحولات شرایط اقلیمی ایران در گسترهٔ تاریخ علاقه‌ای ندارم. چنان کاری باید توسط اهل فن صورت بگیرد. هدفم نگاهی به بعضی از پیامدهای این تغییرات احتمالی برای اقتصاد و

۱. نگارنده این نکته را مدیون پروفسور لوب، استاد داشگاه ایت انگلستان است که در پاسخ به پرسش نگارنده، با توضیحات مفصل در نامه چنین نوشته بود.

کشاورزی ایران است.

همان طور که در فصل قبل اشاره شد، بحران اقتصاد و کشاورزی ایران را باید از اواخر قرن هفدهم دانست که تا پایان دوره مورد بررسی ما ادامه داشته است. تردیدی نیست که در طول قرون هیجدهم و نوزدهم امکانات آبیاری مصنوعی در ایران بهشدت کاهش یافت.

در نیمه اول قرن هیجدهم ایران هنوز مراحل بسیار عقب‌مانده ماقبل سرمایه‌سالاری را می‌گذراند که گذشته از محدودیت‌های خویش به عنوان یک نظام اقتصادی باید پامدهای تلاشی استبداد صفویه را که به صورت سال‌های متعدد جنگ داخلی نمایانگر شده بود، با تمام تأثیرات سوئی که بر اقتصاد داشته از سر بگذراند. از این مشکلات و مصائب، کمر راست نکرده گرفتار استبداد لجام گسیخته نادرشاه می‌شود که اگرچه برای احیای توان اقتصاد کار چندانی نمی‌کند ولی به عوض، هزینه‌های جنگ‌های غارتگرانه خارجی هم اضافه می‌شود. «فتوحات» نادر برخلاف نظریات تاریخ‌نویسان درباری و موّخان سوپر ناسیونالیست، تأثیرات منهدم‌کننده‌ای بر اقتصاد ایران می‌گذارد، چون بخش مهمی از مازاد و بخش قابل توجهی از نیروی کار در لشگرکشی نادر به هندوستان... و داغستان به هدر می‌رود. غنائم جنگی، یعنی «تولیدات» آن نحوه مصرف مازاد در کلات نادری دفینه می‌شود. تولید‌کنندگان مستقیم و دیگر اشاری که سهمی در تولید و حتی توزیع دارند با مالیات‌های بی‌قاعده و مکرر به فقر و فلاکت افتاده و از هستی ساقط می‌شوند. گرچه نادرشاه بر سر همین سیاست‌ها جان می‌بازد و به قتل می‌رسد، ولی روند کاهش توان تولید‌کنندگی در اقتصاد متوقف نمی‌شود بلکه در نتیجه جنگ‌های داخلی حتی تشدید می‌شود.<sup>۱</sup> دوره کوتاهی، در زمان کریم‌خان زند، صلح و آرامش حاکم می‌شود و پس از مرگ او در اواخر قرن هیجدهم جنگ‌های داخلی مجدد شروع می‌شود که با پیروزی خاندان قاجار خاتمه می‌یابد. حتی وقایعه‌هایی که توسط مورخان تنظیم شده‌اند، برآوردهای وحشت‌ناکی از میزان خرابی و کشت و کشтарها به دست می‌دهند. اگر بخواهیم به زبان امروزین سخن بگوییم، آن خرابی‌ها چیزی جز انهدام سرمایه ثابت، و آن کشтарها انهدام نیروی کار در دوران فقدان ماشین، یعنی عمدت‌ترین عامل تولید در کنار

۱. نگاه کنید به فصل دوم در همین مجموعه.

طبیعت نبودند. از همین روست که وقتی مستبدین تازه به قدرت رسیده برای احیای توان تولیدی از دست رفته کاری نکنند، اقتصاد در کلیت خویش قابلیت تولیدی کمتری دارد.

باری، در اوایل قرن نوزدهم، علاوه بر ادامه گاه و بی‌گاه جنگ‌های داخلی بر سر قدرت، ایران درگیر جنگ خارجی می‌شود. در نتیجه، جنگ‌های اول و دوم ایران و روس بخش‌های حاصلخیز وسیعی از ایران جدا و ضمیمه روسیه می‌شود. همین تجربه، کمی بعد با انگلستان تکرار می‌شود و «جنگ هرات» به جدائی افغانستان از ایران رسمیت می‌بخشد. پس از یک دوره کوتاه در اوائل قرن که ایران بازیچه تضادها و رقابت‌های فرانسه و انگلستان است، برای بقیه قرن، ایران به صورت یک مستعمره پنهانی روسیه تزاری و انگلستان در می‌آید. امتیازاتی را که روسیه تزاری به عنوان فاتح جنگ‌های ایران و روس بر حکومت فاسد و از درون پوکیده فتحعلی شاه تحمیل می‌کند به زودی چوب حراج می‌خورد و شامل بریتانیا و دیگر کشورهای اروپائی می‌شود. این امتیازات، تمام زمینه‌ها را در برابر می‌گیرد. در حیطه سیاست، نه تنها سیاست خارجی (حتی سیاست داخلی) سلاطین سفاک قاجاریه را تعیین می‌کند، بلکه دست این قدرت‌های خارجی را در به مسند نشاندن شاه و تعیین جانشین او باز می‌گذارد. در حیطه تجارت و اقتصاد بر اقتصادی که هنوز از ضربات مرگبار جنگ‌های داخلی و خارجی قرن هیجدهم کمر راست نکرده، سیاست‌های دروازه‌های باز را با امتیازات قابل توجهی برای کالاهای تجار خارجی تحمیل می‌کند. همه این ستم‌ها در شرایطی می‌شود که اقتصاد ایران کمتر از همیشه توان رقابت دارد.

اما کشاورزی ایران در این دوران، به عنوان بخش عمده اقتصاد، باید جوهر این خاصه خرجی‌ها را بکشد. نه تنها فعال ترین و مولدترين بخش نیروی انسانی اش را به ارتش شاه و حکمرانان محلی می‌فرستد. بلکه باید شکم‌شان را هم سیر کند. از این گذشته، نیازها و مصارف ضروری و غیر ضروری طبقات حاکم و حرمسراهای عریض و طویل‌شان هم هست که باید عمدتاً از محصولات زمین تأمین مالی شود. برای بهبود بازدهی زمین و حتی اجتناب از کاهش آن کوچک‌ترین قدمی برداشته نمی‌شود. رابطه روستا با شهر یکسویه است. یعنی شهرها که عمدتاً زیستگاه مستبدان ریز و درشت است، به دلیل استبداد باقه در بطن آن خصلتی انگلی می‌یابد. یعنی در حالی که مازاد

را از روستا می‌مکد، به عوض، چیزی به روستا نمی‌دهد. روستاهای و جماعات روستائی نسبتاً خودکفا می‌باشد شهرهای بی‌تولید را همچون باری اضافی بر دوش بگشند. صنایع دستی شهرها هم که در تقابل با مصنوعات وارداتی مضمحل می‌شود و از میان می‌رود، یعنی از آن کالاهای هم اگر چیزی از شهر به روستا برود، عمدتاً کالاهای با کیفیت پائین وارداتی است. به عوض «بخش خدمات» یعنی مفت‌خوران وابسته به بوروکراسی حاکم روز بدروز فربه‌تر و پرنفر تر می‌شوند و بخش بزرگ‌تری از مازاد تولید روستا را می‌بلغند. مکیدن هرچه بیشتر مازاد از روستا امکانات تولیدی این بخش را کاهش می‌دهد. به این ترتیب، تعجبی ندارد که در سفرنامه پوتینجر می‌خوانیم که «جلگه‌های وسیع حوالی کرمان که متوجه شده‌اند به سرعت به صورت بیابان لمیزروع در می‌آیند. <sup>۱</sup> سال‌ها بعد فیروز میرزا در سفرنامه کرمان خویش نوشت که در بچپور «رعایا... از گرسنگی و پریشانی حالت خودتشکی می‌نمودند و علف می‌خوردند و نه در سر کلاه و نه در پای کفش، لوت و عور مثل حیوانات». <sup>۲</sup> همو می‌افزاید چون که از ملاحظهٔ حالات آن‌ها رقت دست می‌داد، او تصمیم گرفت <sup>۳</sup> ۲۰ تومان ۵ شاهی میان‌شان تقسیم کند، «گفتند پول نمی‌خواهیم. پول را نمی‌توان خورد به ماها خوراکی چه ذرت... و چه گندم و جو بدھید که همه عیال و اطفال و خود ماها از میان می‌رویم». <sup>۴</sup> استاک که در ۱۸۸۰ به ایران سفر کرد در کتابش نوشت که «شمارهٔ قنوات در گذشته بسیار بیشتر از حالا بوده است». <sup>۵</sup> او ضمن ارائه بحث مبسوطی که راجع به قهقرا رفتن اقتصاد ایران عرضه می‌کند، می‌افزاید «زمین‌شناسان براین باورند که مقدار باران سالیانه در ایران در گذشته بیشتر بوده است». <sup>۶</sup> اما در این باره اطلاعات بیشتری به دست نمی‌دهد. هربرت، یکی دیگر از ناظران امور ایران در قرن گذشته در گزارش پارازش خود تحت عنوان «وضعیت کنونی ایران» راجع به مناطق مرکزی در ۱۸۸۶ نوشت، «این که تا چه حد شرایط اقلیمی در مناطق مختلف تغییر کرده می‌توان از نمونه زیر دریافت. جنرال هوتم شیندلر می‌گوید که چند سال قبل که

۱. پوتینجر: سفرنامه...، ص ۲۲۱.

۲. فیروز میرزا: سفرنامه...، ص ۳۱.

۴. استاک: شش ماه در ایران، جلد دوم، لندن، ۱۸۸۲، ص ۲۸۷.

۳. همان، ص ۳۲.

۵. همان، ص ۲۸۳.

وی از جمله تخت سلیمان که در ۱۱۰ سال قبل کلاً و کاملاً سرسبز بود، دیدن می‌کرد به مرد ۷۳ ساله‌ای برخورد که مدعی بود در حدود ۵۰ سال قبل تر این منطقه سرسبز و پردرخت بود. در حالی که در حال حاضر حتی یک درخت هم دیده نمی‌شود.<sup>۱</sup>

در ۱۹۰۵ دو مهندس هلندی که نظامهای آبیاری جنوب ایران را بررسی می‌کردند و علل از بین رفتن این نظام‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دادند، به این نتیجه رسیدند که در گذشته، جنوب ایران تا به این حد بیابان و غیرحاصلخیز نبوده است. به عقیده آنان «در گذشته، خوزستان بسیار مولد و حاصلخیز بود، ولی با از بین رفتن سیستم‌های آبیاری به حالت کنونی خوش درآمده است.»<sup>۲</sup> در تأیید نظر خوش افزودند که برخلاف وضعیتی که در افریقا وجود داشته، صحراء در خوزستان شنی نبوده بلکه خاک رُسی است. به این ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که:

– خوزستان در گذشته حاصلخیز بوده است.

– اگر سیاست‌های صحیح پیاده شود، خوزستان مجددًا می‌تواند مولد شده و کشاورزی پیش‌فتنه‌ای داشته باشد.<sup>۳</sup>

در این که خوزستان در گذشته کشاورزی حاصلخیزی داشته است مدارک زیادی در دست است. در گزارشی که راجع به «کشت نیشکر در ایران» در نشریه انجمن سلطنتی هنرها در ۱۸۸۹ چاپ شد، آمده است که نیشکر به مقدار زیاد در خوزستان کشت می‌شد. زمین‌ها به وسیله کانال‌هایی که از رود کارون آب می‌آورده آبیاری می‌شده است. ولی با «نزول جندی شاپور در قرن سیزدهم به کانال‌ها توجه نشد و در نتیجه، کشت نیشکر متوقف گشت.»<sup>۴</sup> مقاله مذکور ادامه می‌دهد: «صدها سنگ آسیاب متروکه که در گذشته برای کشیدن عصاره نیشکر مورد استفاده قرار می‌گرفته، اکنون در همه‌جا پراکنده‌اند.»<sup>۵</sup> از سوی دیگر، فریدالملک در خاطرات خویش مدعی شد که «خوزستان» از نظر لغوی یعنی سرزمینی که پنجه تولید می‌کند از یک سند رسمی دولتی نقل می‌کند که چون در گذشته پنجه [خوز] به مقدار زیاد در

۱. هربرت: گزارش کنسولی، «موقعیت کنونی ایران» در PAP، ۱۸۸۶، جلد ۶۷.

۲. نقل از کیهان: جغرافیای مفصل ایران، جلد سوم، ص ۵۸.

۳. همان، ص ۶۲.

۴. بی‌نام: «کشت نیشکر در ایران»، نشریه انجمن سلطنتی هنرهای زیبایی، ۱۸۸۹، ص ۶۸۵.

۵. همان، ص ۶۸۰.

این ایالت تولید می‌شد، از ترکیب «خوز» و «استان» خوزستان شکل گرفت. در عین حال، او نوشته است که اکنون دیگر پندای در خوزستان تولید نمی‌شود.<sup>۱</sup> آنچه که به نظر من به واقعیت نزدیک‌تر است این که «خوز» احتمالاً شکل فارسی و ایرانی شده «خوص» عربی است که گویا به معنی نیشکر است. اگر، این گمان من درست باشد، «خوزستان» را باید سرزمین نیشکرخیز دانست که با دیگر شواهد تاریخی هم جور درمی‌آید.<sup>۲</sup>

راجح به تغییرات احتمالی در شرایط اقلیمی ایران، کرزن که کتاب ایران و قضیه ایران او هنوز یکی از معتبرترین منابع موجود در باره ایران قرن نوزدهم است، با قاطعیت بیشتری سخن‌گفته است. براساس نوشتہ او: «تردیدی نیست که باگذشت زمان شرایط طبیعی کشور تغییر کرده است. انهدام نسنجیده درختان و نابودی منابع آبی باعث نزول حاصلخیزی شده است. در حال حاضر، کمتر از سابق در ایران بارندگی می‌شود».<sup>۳</sup> وهمو می‌افزاید: «نشانه‌های ویرانی و انهدام فراوان و آزار دهنده‌اند. یک مسافر در پرامون خود فقط شهرها و دهات متروک، بازارهای خالی، دیوارهای پوسیده و در حال ریزش، باغ‌ها و جلگه‌های مبدل شده به بیابان، کاروانسراهای خراب و پلهای شکسته خواهد دید».<sup>۴</sup>

بعضی از نکات مطروده کرزن در دیگر منابع تاریخی قرن گذشته هم ذکر شده است. برای نمونه، در ۱۹۰۴، یعنی ۱۵ سال بعد از سفر کرزن به ایران، چرچیل که کنسول انگلیس در رشت بود مدعی شد که مقدار باران سالیانه کاهش یافته است و دلیل عمدۀ آن هم «ازین رفتۀ تعدادبی‌شماری درختان بلند که جذاب باراند، است»<sup>۵</sup> گچه ممکن است که شماری از این درختان برای افزایش زمین قابل کشت ازین رفتۀ باشند. ولی به عقیده من عوامل دیگر و بعضًا مهم‌تری از افزایش زمین زیرکشت وجود داشته‌اند که باعث نابودی درختان می‌شد. فهرست وار به دو عامل اشاره سی کنم:  
۱. صادرات بی‌رویه و نسنجیده چوب شمشادازگیلان و مازندران که عمدتاً توسط

۱. فریدالملک: *خطابات فرید*، ص ۱۵۹.

۲. خانم سلیمانی هابم، ویراستار فصلنامه *Middle Eastern Studies* در نامه‌ای به نگارنده این نکته را مذکور شده‌اند. از راهنمایی‌های ایشان سپاهان ازیرم.

۳. کرزن: *قضیه ایران*، جلد دوم، لندن، ۱۸۹۲، ص ۶۲۷-۲۸.

۴. همان، صص ۱۰۱-۱۰۲.

۵. چرچیل: *گزارش کنسول*، «گبلان»، در PAP، جلد ۱، ص ۶۲۷-۲۸.

تجار خارجی، به ویژه یونانی صورت می‌گرفته است. به عنوان نمونه، چرچیل گزارش کرده است که در ۱۸۷۶ حدود ۲۱۷۰ تن چوب شمشاد از گیلان بدارش ۲۳۰۸۰ لیره استرلینگ صادر شد که کلاً ۶۰۰۰ قطعه بود.<sup>۱</sup> در نظر اول، این رقم ممکن است مهم بدنظر نیاید، ولی همو افزوده است: «ندرتاً از هر درخت بیشتر از یک قطعه به دست می‌آید. در سال گذشته، ۲۰۰۰۰ درخت شمشاد را در گیلان و مازندران قطع کردند. به این ترتیب، درک این نکته دشوار نیست که هر که چه وسعت جنگل در این مناطق باشد، از بین بردن این همه درخت در سال، بر آب و هوای منطقه تأثیر خواهد گذاشت و به این دلیل است که در چند سال گذشته... باران کمتری در دامنه کوههای البرز باریده است...»<sup>۲</sup>

اگر برنامه‌ای برای جایگزینی این درختان وجود داشت، اگر دولت وقت در فکر حفظ و حفاظت جنگل‌ها بود، تأثیر این صادرات بی‌رویه بدون تردید کمتر می‌بود. ولی می‌دانیم که نه برنامه‌ای وجود داشت و نه زعمای قوم به حفاظت جنگل‌ها علاقه‌ای داشتند. برای نشان دادن میزان علاقه یا بی‌علاقگی زعمای قوم به حفظ منابع طبیعی بد نیست به موردی اشاره کنم که اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود نقل کرده است. او ذیل خاطرات ۱۲ صفر ۱۳۱۳ می‌نویسد: «امروز شنیدم که بندگان همایون می‌خواهند جنگل مازندران را به دویست هزار تومان بفروشنند. بعضی از خواص حضور عرض کرده‌اند که اینجا را اگر بفروشند زغال در طهران کمیاب بلکه نایاب می‌شود. فرموده بودند بر فرض هم شد خرواری صد تومان، به ما چه؟»<sup>۳</sup> عکس العمل ناصرالدین شاه به کنار، دلوپاس خواجه‌گان دربار نه نابودی جنگل‌ها بلکه کمیابی و گرانی زغال در تهران بود!

بهر حال، چرچیل در ۱۸۹۳ گزارش داد که در نتیجه قطع بی‌رویه درختان شمشاد در ۲۰ سال گذشته «در گیلان و استرآباد به سختی می‌توان درخت شمشاد پیدا کرد. عرضه این درخت‌ها به اتمام رسیده است.»<sup>۴</sup>

۱. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۷۷، جلد ۸۲.

۲. حسن... اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات، ص ۱۰۲۳.

۴. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.

جدول زیر که از گزارش‌های کنسولی گیلان جمع آوری شده است، تا حدودی وضعیت را نشان می‌دهد. آنچه در این جدول برای منظور ما در این نوشتار اهمیت دارد، روند نزولی چشمگیر صادرات چوب شمشاد است که مستقیماً نتیجه از بین رفتن درختان بود. در ۱۸۹۱ مقدار صادرات فقط ۱۶ درصد صادرات در ۱۸۷۵ و ۷ درصد صادرات در ۱۸۷۳ بود.

باید اشاره کنم که کنسول رایینو در گزارشی که در ۱۹۰۶ تهیه کرد، متذکر شد که در آن سال، کلاً ۲۱۰۰ تن چوب شمشاد به ارزش ۴۴۱۴ لیره از مازندران صادر شد که ۱۲۶۰۰۰ قطعه بود.<sup>۱</sup> اگر در نظر داشته باشیم که برای هر قطعه یک درخت را قطع می‌کردند، در آن سال به تنهائی ۱۲۶۰۰۰ درخت شمشاد در مازندران قطع شد. از صادرات چوب شمشاد از مازندران متأسفانه اطلاع بیشتری نداریم. آمار زیر میزان صادرات چوب شمشاد در گیلان را نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

### صادرات چوب شمشاد از گیلان ۱۸۶۵-۱۸۹۱

ارزش به لیره استرلینگ

ارزش	سال	ارزش	سال
۲۳۰۸۰	۱۸۷۶	۱۳۰۴۴	۱۸۶۵
۸۰۰۰	۱۸۷۷	۱۷۵۱۰	۱۸۶۶
۸۸۴۶	۱۸۷۸	۲۶۰۸۶	۱۸۶۷
۴۴۴۴	۱۸۷۹	۳۰۰۰	۱۸۷۳
۲۰۷۸	۱۸۹۱	۱۲۸۰۰	۱۸۷۴
		۲۰۰۰	۱۸۷۵

۲. عامل دوم، مشکل مواد سوختی در ایران قرن نوزدهم بود. ماده اصلی سوخت در سرتاسر قرن در سراسر ایران زغال چوب بود. با وجود اشارات

۱. رایینو؛ گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۹۰۷، جلد ۹۱.

۲. این جدول براساس تحسین‌های آماری در سایع زیر تدوین شده است:  
ابوت؛ گزارش کنسولی، «گیلان»، در PAP، ۱۸۶۷، ۱۸۶۷/۶۸-۶۷، جلد ۶۸-۶۷-۱۸۷۲، جلد ۵۸-۶۷، جلد ۶۷-۶۸-۱۸۷۴.

چرچیل؛ گزارش کنسولی، «گیلان»، در PAP، ۱۸۷۶، ۱۸۷۷-۷۶-۱۸۷۸، جلد ۸۲-۷۶-۱۸۷۸، جلد ۷۴-۷۳-۱۸۸۰، جلد ۷۰-۷۴-۱۸۹۲/۹۴، جلد ۹۵.

مکرر به وجود معادن زغال‌سنگ سندي که دلالت بر استفاده از آن برای سوخت باشد، در دست نداریم. در این باره، کنسول ایستویک به نکته پراهمیتی اشاره می‌کند که به ذکر ش می‌ارزد: «با وجودی که معادن زغال‌سنگ در سرتاسر سلسله جبال البرز، در نزدیکی همدان و در بسیاری از نقاط دیگر وجود دارد، همه جمعیت ایران خانه‌های شان را با سوزاندن زغال گرم می‌کنند. غذای شان را با همین زغال می‌پزند. اگر کسی بتواند محاسبه کند که چقدر چوب لازم است تا بتوان برای مصرف ده میلیون نفر زغال تهیه شود، آن وقت می‌توان تخمینی از شماره درختانی که در سال از بین می‌روند، بدست آورد...»<sup>۱</sup>

مدت‌های مديدة، حدوداً تا نیمة اول قرن یستم، زمان لازم بود تا نفت بتواند تا حدودی جایگزین زغال شود. با اطلاعات محدودی که داریم، تخمین و سعی جنگل‌هایی که به این ترتیب دود شد، امکان‌پذیر نیست.

در پایان این مبحث به اشاره می‌گذرم که براساس شواهدی که در صفحات قبل ارائه شد، بهویژه انهدام جنگل‌ها و هم‌چنین، از بین رفتن امکانات آبیاری مصنوعی که موضوع نوشتار دیگری است، شاید بتوان نتیجه گرفت که فرضیه تغییر شرایط اقلیمی در ایران، آنقدرها که در وهله اول به نظر می‌رسد، دور از ذهن نیست. گذشته از بی‌توجهی دولت و زمین‌داران خرابی مکرر محصول را که به آن قبلًا اشاره کردیم، می‌توان نتیجه کاهش احتمالی مقدار سالیانه باران و از دست رفتن امکانات آبیاری مصنوعی دانست. در چند مورد، خرابی محصول به صورت قحطی و حشتناکی ظهور کرد که جان ده‌هازار تن را گرفت. بررسی قحطی موضوع فصل نهم ما در همین پژوهش است.

۱. ایستویک: خاطرات به سال اقامت یک دیپلمات در ایران، جلد دوم، لندن، ۱۸۶۴، ص ۹۴.

## وضعیت دهقانان در قرن نوزدهم

اسناد موثق درباره اشکال گوناگون زمینداری و تأثیر آن بر دهقانان که پرشمارترین بخش جمعیت ایران بودند، بسیار نادر است و در این زمینه حتی در مقایسه با دیگر کشورهای خاورمیانه، پژوهش و بررسی کمتری صورت گرفته است. به همین دلیل، همچون دیگر جنبه‌های اقتصاد، اطلاعات از وضعیت دهقانان ناچیز است. مالکیت و اندازه زمین در هیچ سازمان مرکزی ثبت نمی‌شد و در نبود یک آرشیو ملی، اسنادی که وجود داشت، یا به مرور از میان رفته‌اند یا این‌که در آرشیوهای خصوصی ضبط شده‌اند. به این ترتیب، مسائل پیش‌افتاده‌ای چون نرخ بهره مالکانه در مناطق گوناگون روشن نیست. از مقدار زمین زیرکشت، مقدار زمین سرانه و تغییرات در اندازه واحدهای تولیدی اطلاعاتی نداریم. فقط می‌دانیم که به دلیل بحران مالی دولت مرکزی در نیمة دوم قرن گذشته مقدار زمین‌های خصوصی به ضرر زمین‌های خالصه و دیوانی افزایش یافت، بدون این‌که از مقدار دقیق افزایش اطلاعاتی داشته باشیم. براساس اطلاعات پراکنده، اشکال مالکیت را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

الف) زمین‌های شاهی، یعنی زمین‌هایی که در مالکیت شاه بود. به آن‌ها زمین‌های خالصه هم می‌گفتند.

ب) زمین‌های اربابی که در مالکیت زمینداران بود.

ج) زمین‌های وقفی که در اختیار مؤسسات مذهبی، مسجد و مقبره بود و عمده‌تاً با مسئولیت روحانیون اداره می‌شد. تفکیک درآمدهای این زمین‌ها از درآمدهای شخصی روحانیون نه تنها آسان نیست بلکه غیرممکن است.

د) مالکیت‌های دهقانی. زمین‌هائی که در تملک تولیدکنندگان مستقیم قرار داشت. در نبود اداره‌ای برای ثبت املاک، توزیع زمین میان انواع گوناگون مالکیت عملی نیست، ولی در عین حال می‌دانیم که زمین‌های شاهی خود به سه گروه دیگر تقسیم بود:

۱. زمین‌هائی که از طریق کدخدای ده مستقیماً به دولت بهره مالکانه می‌پرداختند.

۲. زمین‌هائی که درآمدشان به اجاره واگذار می‌شد و بازای دریافت مبلغی، شاه حق اخذ مازاد را به یکی از رجال واگذار می‌کرد.

۳. زمین‌هائی که درآمدشان به عنوان حقوق ماهیانه یا سالیانه به دارندگان شغلی در بوروکراسی دولتی واگذار می‌شد. زمین‌های گروه ۲ و ۳، که معمولاً تحت عنوان تیولداری مطرح می‌شوند، در این وجه مشترک بودند که تداوم حق بهره‌وری تضمینی نداشت؛ هر آن احتمال داشت کسی مقدار بیشتری پردازد یا صاحب شغلی از شغل خویش برکنار شود. همان‌طور که خواهیم دید در پیوند با این زمین‌ها، ما با مخروطی از غارتگری و چپاول مواجه‌ایم که اجاره‌دار یا صاحب منصب می‌کوشید در اولین فرصت حداکثر درآمد را کسب کند.

زمین‌های اربابی یا در مالکیت ششدانگ شخصی بود و یا به صورت خرده‌مالکی اداره می‌شد. تفاوت بین خرده‌مالکی و مالکیت دهقانی در این بود که خرده‌مالک خود معمولاً در تولید نقش نداشت. در این گونه زمین‌ها، مسئولیت پرداخت مالیات زمین به دولت به گردن مالک یا خرده‌مالک بود. تفکیک زمین‌های دهقانی از خرده‌مالکی به این دلیل صورت می‌گیرد که در زمین‌های دهقانی بهره مالکانه‌ای به شخص پرداخت نمی‌شود، فقط کدخدا به نمایندگی از دولت یا حاکم ایالت، مالیات را جمع آوری می‌کند. مواردی هم بوده است که دولت، حتی مالیات از زمین‌های اربابی یا خرده‌مالکی را به اجاره واگذار می‌کرده است. در این موقع، مالک یا خرده‌مالک سهم دولت را به شخص اجاره‌دار می‌پرداخت.

زمین‌های وقفی در تملک مساجد یا مقابر مقدسه بود و بعلاوه مواردی هم بوده

است که مالک یا خرده‌مالکی برای حفاظت تملک خویش بخشی از زمین را وقف می‌کرد که از مصادره احتمالی جلوگیری کرده باشد یا در برابر استبداد شاه و حاکم، حامی بانفوذی چون روحانی و مجتهد شهر داشته باشد. مواردی بوده است که مجتهد شهر زمین را به نفع خویش مصادره می‌کرد.

و اما در باره توزیع محصول. زمین‌های آبی با زمین‌های دیمی تفاوت داشتند و بعلاوه به دلیل اهمیتی که نظام مزارعه داشت، توزیع محصول به این هم بستگی داشت که از عوامل پنجگانه (زمین، آب، کار، بذر، و گاو نر برای شخم زدن) دهقان علاوه بر کار خود و خانواده‌اش، مالک کدام عامل دیگر هم باشد. مقدار سهم از محصول در آخر سال به تعداد عوامل تحت تملک ارتباط مستقیم داشت. این نکته را همینجا بگوییم که در ایران قرن نوزدهم مقدار قابل توجهی زمین مورد استفاده ایلات و عشایر کوچنده بوده است که در باره چگونگی بهره‌برداری از آنها و یا توزیع محصول اطلاعاتی نداریم. بی‌اطلاعی ما از اهمیت موضوع نخواهد کاست.<sup>۱</sup>

برای بررسی وضعیت دهقانان باید از اشکال حقوقی قضایا فراتر رویم و توجه را به توزیع محصول متمرکز کنیم. در پیوند با آن باید توجه نمائیم که مازاد اخذ شده در ایران به سه گروه عمدۀ قابل طبقه‌بندی‌اند.

۱. مالیات (Tax)، آنچه که دولت اخذ می‌کرد و از شکل مالکیت زمین مستقل بود. یعنی غیر از مواردی که بخشودگی مالیاتی اعطای شد، همگان به پرداخت مالیات موظف بوده‌اند.

۲. بهره مالکانه (Rent)، رانت، که به مالکان زمین پرداخت می‌شد و ریشه در مالکیت خصوصی داشت.

۳. ترکیب بهره - مالیات (Tax-Rent combination)، که مربوط به زمین‌هایی بود که در تملک دولت یا، بهتر گفته باشیم، شاه بود. شواهد موجود براین دلالت دارند که این گروه بخش قابل توجهی در مازاد اخذ شده را تشکیل می‌داده است. به

۱. شماری از منابع قرن نوزدهم، قبایل کوچنده را تا ۲۵ درصد جمعیت برآورد کرده‌اند که به اشکال گوناگون درگیر فعالیت‌های تولیدی کشاورزی بوده‌اند. البته این هم درست است که صنایع دستی، بافتان قالی و گلیم هم در میان شان رواج داشته است. در همین زمینه باید گفت که این قبایل عده‌های تولیدکنندگان پشم و دیگر فراوردهای دامداری هم بوده‌اند.

دلیل اهمیت ترکیب بهره - مالیات دولت، یا بوروکراسی حاکم بر ایران، نقش اقتصادی چشمگیری پیدا می کند و بسته به این که بر سر مازاد اخذ شده چه بلایی می آورد، بر اقتصاد تأثیرات متفاوتی می گذارد.

در این فصل، کوشش می کنیم که از وضعیت دهقانان، یعنی تولیدکنندگان مستقیم، اطلاعاتی به دست بدھیم و همان گونه که در صفحات آینده نشان خواهیم داد، روشن خواهد شد که این بخش عمدۀ از جمیعت ایران، نه فقط زحمتکش ترین بلکه فقیرترین بخش مردم ایران بودند و از استبداد همه‌جانبه حاکم بر ایران چه مراتب‌ها و مشقات که متحمل نشدند. مالک، فرستادگان مالک، حکام محلی و فرستادگان آن‌ها، نمایندگان حکومت مرکزی، زاهدان ریایی همه و همه در اعمال فشار و زور بر دهقان حد و مرزی نمی شناختند. در حالی که همه این طبقات اجتماعی از ثمرۀ کار دهقان بر روی زمین گذران زندگی می کردند و نه تنها خود و اعوان و انصار خود، بلکه ابزار عمدۀ سلطه و اربابی خویش (سریازان منظم و غیر منظم) را نیز با همین منبع تولید و باز تولید می کردند. همه سنگینی نظام مالیاتی بی قاعده و بی قانون ایران بر شانه‌های دهقانان داشت و اگر هم شکوه یا شکایتی می شد، به بهانۀ قیام و شورش بر ضد «بندگان همایونی» به شدیدترین وجهی با آن‌ها مقابله می شد.

قبل از هر چیز، این را بگوییم که شواهدی در دست نداریم که دهقانان ایرانی موقعیتی شیه سرف (Serf) در دوران فئودالیسم داشته باشند. با این وصف، به دلیل فشارهای استبدادی که در همه رده‌های مخروط اجتماعی ایران جریان داشت، وضعیتی به مرتب وخیم‌تر از سرف داشتند. اگر برای فئودال، بقای سرف به عنوان پیش‌شرط وجود خود او به عنوان فئودال اهمیت داشت، برای تیولدار ایرانی که از فردایش مطمئن نبود، بقای دهقان هم نمی‌توانست موضوع با اهمیتی بوده باشد. به نظر من، ریشه بهره‌کشی و حشیانه در گستره تاریخ ایران که حتی تا حد نابودی توان تولیدکنندگی زمین هم پیش می‌رفت، در استبداد همه جانبه حاکم بر جامعه ایران بود.

قانون‌شکنی حکام و قدرتمندان دیگر در ایران برای کشاورزی کشور مشکل دوگانه‌ای پیش می‌آورد. از یک سو تیولداران می‌کوشیدند در کوتاه‌ترین مدت بیشترین مقدار مازاد را اخذ کنند، چون به فردای شان اطمینانی نبود، و از سوی دیگر، به همین دلیل، مقدار کمتری از آن مازاد اخذ شده را سرمایه گذاری می‌کردند. نتیجه

چنین نزدیک بینی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی حتی این بود که تکنیک‌های تولید در کشاورزی ایران بدروی باقی بماند. وقتی که کل تولید ناچیز باشد، طبیعتاً مازاد تولید قابل اخذ هم مقدار قابل توجهی نخواهد بود و نبود. بی توجهی به حفظ و گسترش شبکه‌های آبیاری، عدم امنیت مالکیت و اخذ مالیات‌های گزارف و بی‌حساب از تولیدکنندگان مستقیم پیامدی جز گسترده‌گی فقری و حشت‌انگیز نداشت. فقر و حشت‌انگیز و گسترده به نوبه خود باعث کوچکی بازار داخلی برای محصولات غیرکشاورزی می‌شد و در کنار عدم امنیت مالکیت و خودسری‌های مکرر قدر تمدنان موجب کندی سیر تحول و پیشرفت در بخش غیرکشاورزی می‌گشت. پائین بودن تولید موجب می‌شد که مازاد قابل مبادله بین شهر و روستا و حتی بین بخش‌های مختلف اقتصاد چه در شهر و چه در روستا ناچیز باشد و در نتیجه، اقتصاد ایران قادر آن مکانیسم‌های پویائی باشد که به انکشاف ادامه‌دار نیروهای مولد در اقتصاد منجر می‌شود. صاحبان مازاد هم، همان‌گونه که قبله گفتیم، به دلیل عدم امنیت همه‌جانبه، به سرمایه‌گذاری علاقه‌ای نداشتند. بخشی از این مازاد به صورت طلا و نقره و برای روز مبادا به صورت دفینه در می‌آمد و بخش دیگر صرف کالاهای لوکس وغیر ضروری می‌شد. در هر دوی این حالات، بازنده اصلی اقتصاد ایران بود. گفتنی است که مصارف لوکس صاحبان ثروت در ایران، غیر از قالی و شال، شامل کالاهایی می‌شد که به ایران وارد می‌شده‌اند.

هر کدام از این موانع به سهم خود در عدم انکشاف مناسبات سرمایه‌سالاری در ایران نقش داشته‌اند. در صفحات بعدی این فصل توجه‌مان را بر وضعیت دهقانان معطوف می‌کنیم.

### الف) زمینهٔ تاریخی : بازبینی مختصر

پاسخ به این پرسش که چرا در دورهٔ مورد بررسی و حتی در قرون قبل از آن، حاکمیتی استبدادی بر ایران سلطه داشته بسیار دشوار است. اما واقعیت تلغی این است که از قرون بسیار دور، و به عبارتی در طول تاریخ مدون ایران حاکمیت همیشه استبدادی بوده است. استبداد مطلقه شاه حد و حدودی نداشت و با هیچ نظم و نظامی کنترل نمی‌شد. نه فقط شاه، که دیگر قدر تمدنان هم بر لایه‌ها و طبقات مادون خویش،

همین نظم و نظام استبدادی را اعمال می‌کردند. نگاهی حتی سطحی به تاریخ طولانی و پرمخاطره ایران نشان می‌دهد که شاه هرگز زمینداری مثل دیگر زمینداران نبوده است. سلطه شاه بر دیگر اعضا بوروکراسی سلطه‌ای بود تام و تمام. یعنی، حرف آخر را همیشه شاه می‌زد. بی‌ربط نخواهد بود اگر بگوئیم شخص شاه بود که در انتخاب گردانندگان بوروکراسی نقش بسیار تعیین‌کننده داشت. مملکت و منابع آن ملک طلق شاه به حساب می‌آمد. و این که چه کسی و به چه مقدار از مازاد اخذ شده از تولیدکنندگان مستقیم بهره‌مند شود، توسط شاه تعیین می‌شد. در مواقعی که پادشاهی می‌مرد و جنگ داخلی در می‌گرفت و ملوک الطوایفی حاکم می‌گشت، همان ساختار قبلی، ولی به مقیاس کوچک‌تر، خودنمایی می‌کرد تا این که پس از دوره‌ای، یکی از این خوانین محلی بر دیگر خوانین مسلط شود و حکومت مرکزی تصریح شکل بگیرد.

برای این که شعائی از گستره حاکمیت استبدادی شاه به دست بدhem، بد نیست پاسخ فتحعلی شاه را به جان ملکم با هم بخوانیم. در اوائل قرن گذشته که ملکم به ایران آمده بود، در حضور شاه از قدرت محدود پادشاه انگلستان سخن گفت، پاسخ شنید: «... پادشاه شما، آن گونه که من می‌بینم، تنها سرکلانتر کشور است... و در حالی که لبخند می‌زد، ادامه داد: قدرت او تداوم دارد، ولی لذت آور نیست در حالی که قدرت من بسیار لذت آور است. آن طرف تر، شما سلیمان خان قاجار و چند تن دیگر از خوانین مملکت را می‌بینید. هر آن که اراده کنم، می‌توانم گردن شان را بزنم. در حالی که آن خوانین را مخاطب قرار داده بود، پرسید: آیا نمی‌توانم؟

— بدون تردید، قبله عالم... اگر اراده بفرمایید... »<sup>۱</sup>

بر کسی که با تاریخ ایران آشنا نباشد، ایرادی نیست اگر گمان کند که شاه بلوغ می‌زده است و یا این که خوانین، طبق معمول، تملق می‌گفتند. ولی تاریخ ایران سرشار از نمونه‌هایی است که این ارزیابی را رد می‌کند. در اینجا به اختصار، از قرن نوزدهم نمونه‌هایی به دست می‌دهم:

در ۱۸۰۹ وقتی فرمان عزل حاج ابراهیم کلانتر صدراعظم پرقدرت فتحعلی شاه صادر شد، فرمان دیگری هم برای از بین بردن حاجی و همه بستگان او «شرف صدور» یافت. «فرستادگانی مخفیانه از دربار به شهرهای محل اقامت وزیر و بستگان

۱. ملکم، جان: مشاهداتی درباره ایران، ۲ جلد، لندن، ۱۸۲۸، جلد ۲، صفحه ۳۷-۳۸.

او اعزام شدند و در یک روز معین، ۱۵ آوریل ۱۸۰۱، با یک حرکت برنامه‌ریزی شده احکام را الجرا کردند. بعضی کشته شدند. شماری را کور کردند و تمام اموال شان را ضبط شد...»<sup>۱</sup>

حاجی ابراهیم که در به حکومت رسیدن سلسله قاجاریه، نقشی تعین کننده ایفاء کرده بود به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسید.

جانشین فتحعلی شاه، محمدشاه که در حرم حضرت امام رضا سوگند خورده بود خون قائم مقام را نریزد، دستور داد آن صدراعظم فرزانه و ایران‌دوست را خفه کنند تا به قولش وفا کرده باشد.

ناصرالدین شاه، هم اولین صدراعظم خود، میرزا تقی‌خان امیرکییر را کشت؛ با وجودی که امیر در عین حال داماد شاه هم بود و خواهرش را به زنی داشت. بعضی‌ها ناصرالدین شاه را قاتل میرزا حسین‌خان سپهسالار هم می‌دانند که در خراسان مسموم شد. به گمان من، حاکمیت استبدادی در ایران شرایطی فراهم کرده بود که من از آن تحت عنوان «برابری بی‌معنا» نام می‌برم. یعنی در برخورد به مستبد مطلق، شاه، همگان از صدراعظم‌های پرقدرت گرفته تا فلان دهقان بی‌نام و نشان با هم در هیچ بودن و فاقد قدرت بودن برابر بودند. قتل جنایت‌بار میرزا تقی‌خان به همان آسانی صورت می‌گیرد که قتل فلان آفتابه‌زد دربار که به قول اعتمادالسلطنه، ناصرالدین شاه مقداری شراب بُردو نوشید و بر مراسم اعدام آن بخت برگشته در دربار نظارت مستقیم داشت.<sup>۲</sup> لازم به ذکر است که در نظام بی‌قانون و قانون گریزی چون آنچه که بر ایران حاکم بود، هر مردم قدرتی شکل می‌گیرد که در رأس آن شاه با قدرت مطلق نشسته است. هر لایه این هرم اگرچه در برابر لایه بالاتر هیچند و به حساب نمی‌آیند، اما دارای همان قدرت نامحدود و کنترل ناشدنی بر لایه‌های زیرین خودند. برای نشان دادن چگونگی عملکرد این هرم بد نیست نمونه‌ای نقل کنم. ملک‌زاده در کتاب انقلاب مشروطیت نقل کرده است که در تهران حلوا فروشی جلو امیرکییر را می‌گیرد و از شخصی که حلوا خورده ولی پولش را نمی‌پردازد، شکایت می‌کند. منطق عامیانه

۱. پیکو، ایچ: «باداشرت‌هایی در باره زندگی نامه خاندان سلطنت، اشراف، تجار...»، اسناد محرمانه، شماره ۱۸۹۷، ۱۸۹۷، ص ۷۰۲۸-۷۷.

۲. اعتمادالسلطنه، حسن: روزنامه خاطرات، تهران، ۱۳۵۰، صص ۷۷۷-۷۸۸.

حکم می‌کند که امیر از متهم نیز پرسش کند و بعد تصمیم بگیرد. ولی امیر بدین معطلی دستور می‌دهد شکم متهم را پاره کنند تا چگونگی جریان روشن شود. یکی از همراهان امیر دل به دریا می‌زند و می‌پرسد، اگر حلوان خورده بود، چه می‌شود؟ امیر پاسخ می‌دهد، دستور می‌دهم شکم حلوافروش را به‌خاطر دروغی که گفته است، پاره کنند.<sup>۱</sup> امیرکبیر یکی از صدراعظم‌های مردم‌دوست ما بود، از دیگران که جز این بودند، چیزی نمی‌گوییم. باری، هرچه که مبدأ و منشاء حاکمیت استبدادی در ایران بود، در طول تاریخ ماهیت آن ثابت ماند و تغییر نکرد.

از قرن شانزدهم به این سو، موقعیت شاه با توصل به تئوری «موهبت الهی بودن سلطنت» تقویت شد. سوءاستفاده روحانیون درباری از این «تئوری» و ادغام هرچه بیشتر سلطنت و «مذهب درباری» دریکدیگر وضعیت فراهم آورد که بر همه ابعاد اجتماعی ایران تأثیر گذاشت. در پیوند با مقوله مالکیت زمین، این تصور که مستبد اعظم یعنی شاه تنها مالک بحق و قانونی زمین است، و قبلًاً توسط نظام‌الملک مطرح شده بود، مشخص‌تر و بارز‌تر گشت. نظام‌الملک در قرن یازدهم میلادی نوشته: «قطع‌ها بدانند که ملک و رعیت همه متعلق به سلطان است».<sup>۲</sup> البته چه در آن دوره و چه بعدها، انتقال موقت حق بهره‌مندی از مازاد به دیگران معمول بود و همان‌گونه که لسبتون مذکور شد، «مقایسه مدارک واگذاری اقطاع در دوره سلجوقیان با اسناد مشابه مربوط به دوران صفویه آنچه که اهمیت دارد، بکارگیری زبان و واژگان متفاوت است. در اسناد مربوط به دوره سلجوقیان مقطع از این نظر موظف به رعایت حال رعایا است، چون رعایا امانتی از سوی خداوندند، ولی در اسناد مربوط به عصر صفویه رعایت حال رعایا از این نظر لازم است که آن‌ها به جان سلطان دعا کنند. البته نه به آن خاطر که گناهکاری در طبیعت سلطان است و به دعاهای رعایا نیازمند می‌باشد. دلیل عمدۀ آن است که وظیفه اصلی رعایا، به عنوان شهر وندان، دیگر عبادت به درگاه خدا نبوده بلکه عظمت بخشیدن هرچه بیشتر به سلطان است. آنچه که بر آن باید تأکید شود، تغییر کرد و سلطان با کثار زدن هر چیز دیگر، به صورت عامل

۱. نقل از ملک‌زاده، مهدی: *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، جلد اول، ۱۳۲۹، ص ۱۸۵.

۲. نقل از راوندی، مرتضی: *تاریخ اجتماعی ایران*، جلد ۳، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۱۰.

مرکزی و اساسی درآمد.<sup>۱</sup>

شواهدی که از دوره صفویه در اختیار داریم، ارزیابی لمبتون را تأیید می‌کند. برای نمونه، هربرت که در اوایل قرن هفدهم به ایران سفر کرد، نوشت: «در ایران، ترکیه و دیگر کشورهای مسلمان... قدرت مطلقه سلطان با هیچ قانونی محدود نمی‌شود». <sup>۲</sup> بعلاوه، «ازندگی و مرگ مردم در دست شاهان است. بدون محاکمه، مجازات می‌کنند و بدون کوچک‌ترین توجه به حق، اموال و دارائی‌هایشان را مصادره می‌کنند. این مسئله بهویژه در مورد ثروتمندانی که می‌میرند، صادق است».<sup>۳</sup>

وقتی که وضعیت قشرها و طبقات بالای جامعه این گونه باشد، تعجبی ندارد که «در اینجا [ایران] مثل دیگر نقاط آسیا دهقانان برده‌اند و نمی‌توانند چیزی را مایملک خویش بدانند». <sup>۴</sup> مشاهدات هربرت با مشاهدات برنیه که در فاصله سال‌های ۱۶۶۵-۱۶۶۸ به طور وسیعی در ایران و دیگر مناطق منطقه سیاحت کرده، جور درمی‌آید. به نظر برنیه «سه کشور ترکیه، ایران، هندوستان در پیوند با زمین و دیگر مستغلات هیچ درکی از اصل نمال من، مال تو، [مالکیت خصوصی] ندارند. و حالا که احترام به حق مالکیت [خصوصی] را از دست داده‌اند... باید دیر یا زود نتایج طبیعی این وضعیت، یعنی استبداد، ویرانی و فلاکت را تجربه کنند». <sup>۵</sup> همو افزود که شاه به عنوان تنها مالک کشور بخشی از درآمدهای زمین را به جای مزد و حقوق به نظامیان و حکام وامی‌گذارد. این نظام زمینداری و شیوه واگذاری باعث پیدا شدن نیمه مستبدان شده است. آن‌هایی که این حق موقتی به آن‌ها واگذار می‌شود، «بر دهقانان حاکمیت مطلق دارند، و نه فقط بر دهقانان که بر تجار و صنعتکاران شهرها و دهات تحت سرپرستی خود هم...». <sup>۶</sup> از نظر برنیه، موقعیت ایران را باید «شرایط شرم‌آور برده‌داری» نامید، که به دلایل زیر مانع پیشرفت اقتصادی و گسترش تجارت می‌شود:

— وقتی کسی از ثمرة کارش محروم شود، «انگیزه‌ای برای تولید و تجارت نخواهد داشت».

۱. لمبتون، آ.ک. اس؛ مالک و زارع در ایران، اکسفورد، ۱۹۶۹، ص ۱۰۵.

۲. هربرت، تی؛ مسافرت در ایران ۱۶۱۷-۱۶۱۸، چاپ جدید، لندن، ۱۹۲۸، ص ۲۲۷.

۳. همان، ص ۲۲۷.

۴. برنیه، اف؛ مسافرت در امپراتوری سلول‌ها، جلد اول، چاپ جدید، لندن، ۱۸۲۶، ص ۲۶۳.

۵. همان، ص ۲۵۳.

— طلا و نقره از جریان خارج شده و «در اعماق زمین به صورت دفینه در می آید». <sup>۱</sup>  
پیامد سلطه بی قانونی و عدم امنیت بسیار عمدی بود. بر نیه اداء می دهد، «دھقانان  
نمی توانند از پاسخ به این سوال طفره بروند که چرا من باید عمرم را تلف کنم تا  
یک آدم مستبد سر بزنگاه برسد و همه دار و ندار مرا تصاحب کند و حتی برای من  
آنقدر هم باقی نگذارد که من به زندگی نکبت بار کنونی ادامه بدهم».<sup>۲</sup>

در ظاهر امر، عکس العمل بالا ممکن است غیر عقلائی به نظر آید، ولی با شرایطی  
که در ایران وجود داشت، نگرشی جز این غیر عقلائی بود. در نتیجه، عمدت ترین پیامد  
استبداد این بود که زمین کافی تحت کشت در نمی آمد و اقتصاد با بیماری مزموم کمبود  
سرمایه گذاری رو بدو بود. در چارچوب مناسبات حاکم بر جامعه ایران، حتی رفتار  
عاملان بوروکراسی هم می توانند عقلائی ارزیابی شود. به نظر بر نیه، ایشان می توانند  
این گونه استدلال کنند: «چرا باید شرایط نامساعد زمین برای ما مسئله آفرین باشد؟ و  
چرا، ما بایستی پول و وقت مان را برای باورتر کردن آن صرف کنیم؟ هر آن اسکان  
دارد که از ما پس بگیرند. پس، بهتر است هر آنچه می توانیم باج بستائیم؛ گرچه  
دھقانان ممکن است از گرسنگی تلف شوند».<sup>۳</sup>

دیگر ناظران هم تصویر مشابهی به دست داده اند. سانسون که در سال های  
۹۱-۱۶۸۳ در ایران زیسته است، نوشت: «می توان به راحتی گفت که همه ایران  
ملک طلق شاه است. اگرچه هستند کسانی که مقدار زیادی زمین دارند، ولی این  
زمین را به صورت بخششی از سوی شاه می نگردند که نه فقط موقعی که مغضوب  
می شوند بلکه همیشه شاه می توانند پس بگیرد. فرزندان باوفاقین خدمتگزاران شاه،  
اگر شاه نخواهد، چیزی به ارث نخواهند برد». <sup>۴</sup> به نظر او، حکومت هیچ کشوری به  
اندازه حکومت ایران استبدادی نیست. بی حد و حصر بودن قدرت شاه به حدی است  
که برای اجرای فرماں، نوشته و یا فرمان کتبی لازم نیست. شاه در ایران «اموال مردم  
رامی تواند ضبط کند و یا دستور کشتن آنان را بدهد، بدون این که به 'شورای سلطنت'  
اطلاع بدهد». <sup>۵</sup> نادیده گرفتن حق وراثت، که در بالا اشاره شد، موجب شد که طبقه  
زمینداری مستقل و مختار از شاه در ایران شکل نگیرد و به وجود نیاید.

۱. همان، صص ۵۵-۵۴. ۲. همان، ص ۲۵۶.

۳. همان، ص ۲۵۶. ۴. سانسون، ب: «حقیقت کنونی ایران»، لندن، ۱۶۹۵، ص ۷۷-۷۸.

۵. همان، ص ۶۸.

حاکمیت استبدادی حاکم بر ایران در قرن هیجدهم نیز چون قرون ماقبل ادامه یافت، حتی می‌توان ادعا کرد که استبداد حاکم در قرن هیجدهم، به ویژه در دوره سلطنت نادرشاه، بی‌رحم‌تر و خشن‌تر بود. یکی از ناظران نوشت که «مالیات‌های باورنکردنی مردم را چون کرم لخت کرده است».<sup>۱</sup> همین الگوی کلی در قرن نوزدهم هم ادامه یافت. مناسبات گسترده‌تر با اروپا و روسیه تزاری باعث تخفیف حاکمیت استبدادی مطلقه در ایران نشد.

به نظر لمبتون، «مطلق بودن ماهیت سلطنت و باور به تقدس شخص شاه از دوره صفویه به قاجارها به ارث رسید».<sup>۲</sup> در این زمینه نکتهٔ زیر به قدر کفايت گویاست: «ایرانی‌ها به شاهان خود خصلت تقدس بودن بخشیده‌اند و [به] همین دلیل] ، او را ظل‌السلطان می‌نامند... و حتی برای او معنویتی روحانی قائلند...»<sup>۳</sup>

پیامد عملی این معنویت، نهادی شدن استبداد در ایران بود و در تحت چنین نظامی «کمتر کسی به کشت می‌پردازد»، چون می‌داند که حاصل کارش ممکن است به دست هر کسی برسد، غیر از خودش و به همین دلیل است که به زندگی بخور و نمیر راضی‌اند.<sup>۴</sup>

فریزر نیز با همین نظر موافق است و در کتابی که در ۱۸۲۵ چاپ کرد، می‌خوانیم: «بزرگ‌ترین اشراف ایران در معرض خطر همیشگی‌اند، یعنی جان و مالشان در امان نیست». <sup>۵</sup> به نظر او، مهم‌ترین عامل بازدارندهٔ پیشرفت ایران «عدم امنیت مال و جان است که نتیجهٔ ماهیت حکومت است». و ادامه می‌دهد که این مسئله «بر فعالیت مردم و کار و کوشش آن‌ها تأثیر خواهد داشت»، زیرا هیچ کس برای تولید کار نخواهد کرد، «چون می‌داند که نتیجهٔ زحمتش را آنی دیگر از او باز می‌ستاند».<sup>۶</sup>

ویرینگ که در اوائل قرن نوزدهم به ایران سفر کرد، استبداد را از دیدگاه دیگری بررسی کرد و نوشت: «وقتی زندگی همگان در دست یک‌نفر باشد مالکیت،

۲. هسان، صص ۱۳۵-۳۶.

۱. نقل از لمبتون، همان، ص ۱۲۳.

۳. هسان، صص ۱۳۶-۱۳۷.

۴. موریه، جیمز: گزارش، تاریخ ۱۰ ماده ۱۸۱۰ درساد وزارت امور خارجه (انگلستان)، ۶۰-۷. F.O.

۵. فریزر، ب: شرح سافرت به خراسان در ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲، لندن، ۱۸۲۵، ص ۱۷۱.

۶. هسان، ص ۱۹۰.

### رضایت خاطری ایجاد نمی‌کند.<sup>۱</sup>

از دیدگاه مکنزی که کنسول بریتانیا در گیلان بود، «با اصطلاح دولت» در ایران چیزی نیست جز «یک نظام گسترده راهزنی و سرکوب»<sup>۲</sup> و با آنچه که از عملکرد دولت در آن سال‌ها می‌دانیم، سخنی گفته است نغز و بجا. ولی در نیمة دوم قرن نوزدهم خرابی اوضاع اقتصادی و بخصوص بدی وضع مالی دولت باعث تضعیف استبداد شد و این استبداد تضعیف شده بود که در چند مورد ناچار شد عقب‌نشینی کند. به عنوان نمونه، امتیاز رویتر و امتیاز رژی در چنین شرایطی لغو شدند.

از نظر اقتصادی، سوء مدیریت نتایج ناگواری به وجود آورد. به عنوان نمونه، به توازن رسانیدن بودجه دولت عملأً غیر ممکن شد و در نتیجه، استقراض و بهویژه استقراض خارجی شروع شد که پیامدهای سیاسی خاص خود را داشت. واقعیت این بود که در حالی که هزینه‌های دولت افزایش می‌یافتد، افزودن بر درآمدها عملی نبود. عدم توازن در بودجه دولت، شاه را مجبور ساخت که به فروش زمین‌های خالصه متولّ شود و این شیوه بدوى «خصوصی سازی» را در پیش بگیرد. قدرت روزافرون خریداران این زمین‌ها، تضعیف هرچه بیشتر شاه را به عنوان یک تهاد سیاسی به دنبال داشت و این استبداد تضعیف شده شاه بود که هدف اصلی مشروطه‌طلبان در دهه اول قرن پیstem واقع شد. در این دوره، به گمان من، به طور عمده زمینداران کوشیدند قدرت نامحدود شاه را - که از صفویه به این سو، توجیهات روحانی و مقدس‌ماهنه‌ای هم پیدا کرده بود - تحت کنترل درآورند. بررسی زمین‌ها و دستاوردهای نهضت مشروطه‌خواهی از محدوده این بررسی فرامی‌گذرد که به وقت دیگر واگذار می‌شود. اما گفتنی است که انقلاب مشروطیت، چون نوزادی نارس، سقط شد؛ و آنچه که انجام گرفت، انتقال ناکامل و ناکافی قدرت از شاه و دیگر وابستگان بوروکراسی به ارگان‌های انتخابی بود. تازه، عمدت ترین این ارگان‌ها، یعنی مجلس و هیئت دولت، عمدتاً در کنترل زمینداران و نمایندگان آن‌ها بود و بهمین دلیل، هم مجلس و هم دولت کوشیدند اقدامات مستقل توده مردم را تحت کنترل درآورند. سازمان‌های

۱. ویرینگ، ای. اس : مسافت به شیراز از طریق کازرون، بمبئی، ۱۸۰۴، ص ۷۲.

۲. مکنزی، سی. اف : گزارش، تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۸۶۱، در اسناد وزارت امور خارجه (انگلستان)،

سیاسی که مستقل از این دو تشکیل شدند، مثل انجمن‌های ایالتی، از هم‌سو، زیر ضرب به مشروطه رسیدگان قرار گرفتند. نیروها و عناصری که عمدهاً نماینده‌گان گذشته ایران بودند، به جنبه‌های دموکراتیک انقلاب مشروطه دست درازی کردند و در سرکوب آن از هیچ کاری فروگذار نکردند. و از همین‌رو، انقلاب مشروطیت بیش از آن که نشان‌دهندهٔ پیروزی یک طبقهٔ اجتماعی بر نظام‌های سیاسی قبلی باشد، نشان‌دهندهٔ سازش خیانت‌بار نماینده‌گان نظام استبدادی گذشته وزمینداران و سوداگران نوکیسه جدید بود. به‌همین دلیل، به جای تابودی استبداد، استبداد را نهادی کرد و در پوششی «نیمه مدرن» برای چندین دهه بر ایران سلطه گردانید.

### ب) استبداد و دهقانان

دلیل اصلی انتخاب دهقانان به عنوان موضوع این پژوهش این است که در دورهٔ مورد بررسی، ۹۰ - ۸۰ درصد از کل جمعیت ایران در کشاورزی شاغل بوده‌اند. و آن ۲۰ - ۱۰ درصد دیگر هم، علاوه بر مواد غذائی مصرفی خویش، برای مواد اولیه‌ای که در کارگاه‌های شان مصرف می‌شده است، به کشاورزی و دهقانان وابستگی داشته‌اند. به این ترتیب، شناخت بهتر از موقعیت این اکثریت عظیم برای شناخت بهتر از جامعه ضروری است. از جمله مسائل با اهمیت برای شناخت بهتر از موقعیت دهقانان، چگونگی اخذ مازاد تولید از آنان است که براساس همه شواهد موجود، در دورهٔ مورد بررسی تابع هیچ قاعده و قانونی نبود. بعلاوه، در این دوره، هیچ گونه نهاد حقوقی یا اقتصادی برای حمایت از مالکیت خصوصی وجود نداشت. تا آنجا که می‌دانیم، هیچ دفتر ثبت اموال که در آن مقدار زمین زیرکشت یا محصول برداشتی و یا مالیات پرداختی ثبت شده باشد هم وجود نداشت. مستوفیان ایالات دفاتری داشتند که ظاهراً می‌بایست برآن اساس عمل می‌کردند، ولی در بیشتر موارد اطلاعات مندرج در این دفاتر قدیمی بود و نمی‌توانست مفید فایده‌ای باشد. بعلاوه و مهم‌تر این‌که دلیلی وجود ندارد که نشان بدهد مستوفیان براساس این دفاتر عمل می‌کرده‌اند. مادام که اضافات اخذ شده با شاه و صدراعظم و دیگر قدرتمندان تقسیم می‌شد، مشکلی پیش نمی‌آمد و مرجعی هم برای دادخواهی وجود نداشت. از سوی دیگر، به علت فقدان استناد مربوط به ثبت زمین و یا حدائق، از دسترس به دور بودن آنچه که مسکن

است در بعضی از آرشیوهای خصوصی محفوظ مانده باشد، بررسی نرخ واقعی مالیات اخذ شده و یا رانت پرداختی عملاً ناممکن است، ولی براساس اطلاعات پراکنده‌ای که داریم می‌دانیم که پرداخت مازاد محصول (چه به صورت مالیات و چه به صورت رانت) به صورت جنسی در مقایسه با پرداخت نقدی، معمول‌تر بوده است. بعلاوه مستقل از شکل حقوقی مالیات، خصوصی یا دولتی، خود سرانه بودن مقدار مازاد اخذ شده که در واقع بیان عینی فقدان یک چارچوب قانونی در حمایت از مالکیت خصوصی بود، نیز خصیصهٔ برجسته مناسبات تولیدی در ایران در آن دوره است.

برای اجتناب از سوءتفاهم باید اضافه کنم که در ایران قبل از مشروطه، هم سلطنت به عنوان نماد بیرونی استبداد غیرمذهبی و هم روحانیون به عنوان مجریان احکام شرع و در اصل مجریان شاخهٔ دیگر قدرت سیاسی، اگرچه بر تقدس مالکیت خصوصی تأکید داشته‌اند، ولی در عمل خود چنین تقدسی را مکرراً زیر پامی گذاشته‌اند و با اقدامات خود سرانه که محدود به هیچ قانونی نبود، خود مسبب بیشترین بی ثباتی‌ها در حوزهٔ مالکیت می‌شدند. پس، غرض از بیان آنچه پیشتر گفته شد، عطف توجه به بی ثباتی و عدم امنیت برای مالکیت خصوصی در ایران قرن نوزدهم است، نه فقدان مالکیت خصوصی.

در زمین‌های دولتی حق جمع آوری این مازاد با بی‌نظمی تمام به مزایده گذاشته می‌شد، و خود سرانه بودن ساختار سیاسی ایران به حدی بود که هیچ برنده مزایده‌ای مطمئن نبود که برای مدتی می‌تواند برای اخذ مازاد برنامه‌ریزی کند. امکان داشت و اتفاق می‌افتد که حاکمی قبل از رسیدن به محل مأموریت خود عزل می‌شد. چراکه منطقهٔ حکومه دیگری به شاه یا صدراعظم رشوه کلان‌تری پرداخته بود. روال کار به این صورت بود که حاکم، حوزه تحت حکومت خود را به واحدهای کوچک‌تر تقسیم می‌کرد و این واحدها خود باز تقسیم می‌شدند و به این ترتیب، سلسله مراتبی از انگل و رههای اجتماعی شکل می‌گرفت که هر کس بسته به انصاف و قدرت اعمال زور<sup>۱</sup> واحد مادون خود هر آنچه که امکان داشت، اخذ می‌کرد. ناگفته پیداست که در نهیت امر، فشار اصلی بر دوش تولیدکنندگان اصلی یعنی دهقانان بود. در مورد زمین‌های خصوصی هم اساس کار به همین نحو بود، ولی گسترده‌گی دستگاه‌انگل پروری

دولتی را نداشت. در زمین‌های خصوصی هم، مباشر و مشاور و منشی ... و کدخداد بودند که به نیابت از سوی ارباب، در حوزه فعالیت خود مستبدان حقیری بودند که هر کار دلشان می‌خواست، می‌کردند.

حاج سیاح در خاطراتی که از خود بهجا نهاده است، اطلاعات پارازشی از فقر و نداری دهقانان به دست می‌دهد. برای مثال، وقتی پس از ۱۸ سال دوری به ایران باز می‌گردد، از جمله می‌نویسد: «... انسان اگر دهات ایران را گردش کند می‌فهمد که ظلم یعنی چه؟ بیچارگان سوخته و برشته در یک خانه تمام لباسشان به قیمت جُل یک اسب آقایان نیست. یک ظرف مس برای طبخ ندارند. ظرف‌ها از گل ساخته، خودشان با این‌که شب و روز در گرما و سرما در زحمت و عذاب کارند نان جو به قدر سیر خوردن ندارند. سال به سال، شش ماه به شش ماه گوشت به دهنشان نمی‌رسد. از خوف هر وقت یک سواری یا تازه‌لباسی به لباس آخوندی یا سیدی یا دیوانی می‌بینند، می‌لرزند که باز چه بلائی برایشان وارد شده است....»<sup>۱</sup>

این شیوه اداره زندگی اقتصادی، نه فقط به بهره‌کشی بیشتر از تولید کنندگان مستقیم منجر می‌شد بلکه به نفع دولت‌های آن روزگاران هم نبود. کم نبودند ناظران غیرایرانی که آن‌ها هم با بیش و کم تفاوتی تصاویر مشابهی به دست داده بودند. لوئیس پلی که سال‌ها به عنوان نماینده دولت بریتانیا در ایران زندگی کرد، نوشت: «یکی از پیامدهای این نظام اجاره‌داری این است که بزرگران بسیار بیشتر از آنچه که به خزانه دولت می‌رود اجاره می‌پردازند. برای مثال، 'الف' حکمرانی ایالتی را از شاه اجاره می‌کند به مبلغ 'ب' به اضافه 'ث' که در واقع رشوی است که باید پرداخت. مثلاً 'ب' معمولاً ثابت است، ولی 'ث' هر ساله تغییر می‌کند. 'الف' به نوبه خود دهه‌های را که از شاه اجاره کرده به دیگران اجاره می‌دهد. شخص 'ر' چند ده را از 'الف' اجاره می‌کند و خود هر ده را جداگانه به 'ف' اجاره می‌دهد. 'ف' به نوبه خود به 'ق' مأموریت می‌دهد که به نیابت او اجاره‌ها را از زارعین جمع آوری کند. ناگفته پیداست که هر کدام می‌کوشند از این قراردادها نفعی هم بیرونند. به این ترتیب، بزرگران به جای این‌که مبلغ 'ب' را پردازند که به خزانه شاه برود باید مبلغ 'ب' + 'ث' را به اضافه آنچه که 'ر' و 'ف' و 'ق' به جیب 'زند'، پردازند. زارع نمی‌تواند پردازد. 'ق' به

۱. سیاح، محدث علی: حاج سیاح یادو، حاج سیاح یادو: خوف و وحشت، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۳۷.

‘ف’ شکایت می‌کند و ‘ف’ به ‘ز’ و ‘د’ به ‘الف’ که با پایتخت قرارداد بسته است. ‘الف’ به اجاره‌داران ثانوی اجازه إعمال زور می‌دهد و آنان نیز چنین می‌کنند. سال بعد، بعضی از زارعان ده را ترک می‌کنند و بخشی از زمین‌ها کشت نمی‌شود. از مردم ایلات، آن گونه اجاره و مالیات اخذ می‌شود که انگار با تمام شدن مدت اجاره حاکم، دنیا قرار است به آخر برسد...<sup>۱</sup>

تصویر درخشنان بالا، حاکمی از وجود یک تصاعد حسابی از غارتگری است که از شخص شاه شروع می‌شدو در تحتانی ترین لایه خویش به زارعین ختم می‌گشت. هر واحدی و هر لایه می‌کوشید که از لایه مادون حداقلتر ممکن را به هر وسیله‌ای که امکان پذیر بود، اخذ کند. همه گیر بودن این نظام مبتنی بر غارت و چیاول به حدی بود که در کمتر نوشهای است - بجز تاریخ‌های رسمی - نمونه‌هایی از آن عرضه نشده باشد. هربرت در گزارش محرمانه‌ای که در سال ۱۸۸۶ تهییه کرد، نوشت: «همه املاک شاهزاده [ظل‌السلطان] را در اصفهان سام‌الدوله اجاره کرده است. او به نوبه خود این املاک را به شخص دیگری اجاره داده، این شخص هر بهار به این املاک سرکشی کرده و محصولات را ارزشگذاری می‌کند و سپس فرد دیگری را می‌گمارد که کارها مطابق میل انجام شوند. در پائیز شخص دیگری برای جمع آوری اجازه اعزام می‌شود. تمام این آدمهای مختلف باید چیزی گیرشان بیاید و چون مزدی هم نمی‌گیرند، بدیهی است که همه‌این به جیب‌زدن‌های باید از کیسه زارعین تأمین بشود...<sup>۲</sup>

متأسفانه از حدود و کمیت غارت آمار قابل اعتماد نداریم. با این همه، کرزن معتقد بود که «در ایران همه می‌دانند که حداقل دریافتی‌های اضافی به طور متوسط  $\frac{2}{3}$  درصد است.»<sup>۳</sup> از سوی دیگر، فوریه که در نیمه اول قرن نوزدهم به ایران سفر کرد، در مورد کرمانشاه نوشت که حاکم «اگر خود را به اخذ دو و حتی سه برابر مالیاتی که اهالی قرار است پردازند، راضی کند، مصیبت چندان غیرقابل تحمل نخواهد بود.» ولی «او مردم را لخت کرده است. در مناطق تحت حکمرانی او بدبختی ابعاد

۱. پلی. لوئیس: گزارشی درباره قبائل سواحل خلیج فارس ۱۸۷۴، نقل از کرزن، ان: ایران و قبه ایران، جلد اول، لندن، ۱۸۹۲، ص ۴۴۳.

۲. هربرت. آ: اوضاع داخلی ایران، اسناد محرمانه، شماره ۵۳۹۲، ۱۸۸۶.

۳. کرزن، همان، جلد اول، ص ۴۴۳.

وحشتناکی دارد. زارعین به سختی نانی برای خوردن دارند و وقتی هم به دربار شکایت می‌کنند و تظلم می‌خواهند، به عنوان یاغی و شورشی آن‌ها را به فلک می‌بنندند.<sup>۱</sup>

زیاد بودن فشار مالیاتی بر گرده زارعین را از دیگر منابع هم می‌توان دریافت. مکنزی، برای نمونه در ۱۸۶۱ به این نکته اشاره کرد که سربازان در ایران حقوق نمی‌گیرند و «مجبورند همان‌طور که من در سفرم به خراسان در ۱۸۶۰ شاهد بودم، با غارت و چپاول زندگی کنند».<sup>۲</sup> این که کدام قشر اجتماعی به‌طور کلی موضوع این چپاول‌ها بودند، نیز در منابع قرن گذشته مشخص شده است. الکساندر که یکی از کارمندان سفارت انگلیس بود، در سفری که در ۱۸۱۷ در داخل ایران داشت نتوانسته بود از دهی در آذربایجان سیورسات بگیرد، از کدخدای ده علت را پرسید، پاسخ شنید که: «شاه در سفر اخیرش به اردبیل در اینجا توقف کرد و همراهان او مثل همیشه اسب‌ها و چارپایان همراهشان را در مزارع گندم مارها کردند و گندمزارها همه از بین رفته است. شترها را هم در مزارع پنه رها نمودند...».<sup>۳</sup>

این نکته هم قابل توجه است که بوروکراسی فاسد حاکم برایان برای خدمتگزاران حقوق‌بگیر دولت‌های خارجی هم حق و حقوقی از کیسه زارعین ایرانی قائل بود. قبل اشاره کردیم که بی‌قانونی موجود فقط مختص به شاه نبود. هر انگل‌واره‌ای که در بوروکراسی حاکم شغلی داشت در برابر اقشار مادون خود دیکتاتور مطلق بود. گیوتنز گزارش کرده است که در ۱۸۲۰ در حالی که بخش وسیعی از کشور را طاعون بزرگ فراگرفته بود به عباس‌میرزا فرمان داده شد که برای خواباندن شورش کرمان به آن ایالت لشگرکشی کند تا «امنیت و قانون» در آن سرزمین احیاء شود. سربازان «حافظ امنیت و قانون» به هر جا که رسیدند، غارت کردند و هر آنچه را که بردنی بود، برندند. به طوری که در سر راه قشون، زارعین دهات را ترک می‌کردند و این‌ها و عشایر برای فرار از غارت شاهزاده به نقاط دور دست گردیدند. سرانجام به ده بونی‌یات، ده زیائی بین اصفهان و کرمان رسیدند. ولیعهد اجازه داد که «باغ بسیار

۱. فوریه، جی. بی؛ مسافرت با کاروان و پیاحت در ایران... در ۱۸۴۵؛ لندن، ۱۸۵۶؛ صص ۲۵-۲۶.

۲. مکنزی؛ گزارش، تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۸۶۱، در اسناد وزارت امور خارجه (انگلستان)، F.O. ۶۰-۲۵۹.

۳. الکساندر، جی. ای؛ مسافرت از هندوستان به بریتانیا... از طریق ایران در ۲۶-۲۷، ۱۸۲۵-۱۸۲۷، لندن، ۱۸۲۷، ص ۱۸۲.

زیبا و پرمحصولی را که متعلق به وزیر حاکم شیراز بود، غارت کند.» در ده دیگری به نام یزدی خواست، که ساکنانش از ترس شاهزاده فرار کرده بودند، و لیعهد اجازه داد که «آنچه را که نتوانسته بودند، با خود ببرند، سربازان تصاحب کنند و حتی مزارع نورس را برای علوفه چارپایان قطع کنند.» ناظر دیگری ضمن اشاره به خرابی شهر دامغان و حومه متذکر شد که اگرچه خرابی از قرن هیجدهم شروع شد، ولی بیشترین صدمه موقعی وارد آمد که عباس میرزا «با ۳۰۰۰ سرباز خویش در ۱۸۳۲ در این شهر ارد و زد... همه چیز را سربازان شاهزاده نابود کردند. وقتی این سربازان پیدایشان می‌شود، دوست و دشمن در امان نبوده، همه غارت می‌شوند.»<sup>۱</sup> چنین وضعیتی در تمام طول قرن نوزدهم ادامه داشت. خفیه‌نویس دولت انگلیس در دسامبر ۱۸۹۷ گزارش کرده است که در آباده و اطراف خیلی «بر اهل آنجا سخت گذشته است» چون به دلیل کمبود سوخت «خانه‌های مردم را خراب کرده و چوبش را سوزانیده‌اند.»<sup>۲</sup>

در همین زمینه، ناظر دیگری به درستی نوشته است: «وقتی مقامات به طور سیستماتیک به کسانی فروخته می‌شود که بیشترین بها را می‌پردازن، بدون این‌که هیچ ارزیابی مشخص و اساسی صورت بگیرد و در جائی که مالیات مناطق افزایش می‌یابد، بدون این‌که تولید افزایش یافته باشد،» واضح است که ناامنی و اغتشاش خواهد شد و اقتصاد لطمeh خواهد خورد. یکی از پیامدهای چنین نظامی این است که «مناطقی که زمانی آباد بودند، به طور تدریجی خالی از سکنه می‌شوند.» همین ناظر ادامه می‌دهد، که «در ازای آنچه که بزرگر به خزانه دولت می‌پردازد، از دولت هیچ خیری به زارعین نمی‌رسد» و می‌افزاید، «هیچ جاده‌ای ساخته نمی‌شود، هیچ محکمه‌ای برای تظلم خواهی موجود نیست و هیچ حمایت فردی هم داده نمی‌شود.» برای مقابله با اوضاع ناامنی که هست، «دھقان به طور عادی هرشب، برای این‌که چند لحظه‌ای آرامش داشته باشد، خود را تا دندان مسلح می‌کند.» ناگفته پیداست که یک نیروی نظامی وجود دارد،

۱. گیوئز، آر: «رادها در گرمان... و خراسان در ۱۸۲۱-۳۲»، در مجله انجمن علمی جغرافیا، ۱۸۴۱؛ مصص

۲. فوریه، همان، ص ۷۱.

۳. سعیدی سیرجانی (ویراستار)؛ «قایع انتقامی: مجموعه گزارش‌های خفیه نوبان انگلیس»، تهران، ۱۳۶۲.

صفحه ۵۳۸

ولی «بیشتر از همیشه به این منظور مورد استفاده قرار می‌گیرد که مالیات عقب‌افتداد را به زور از دهقانان اخذ کند».<sup>۱</sup>

در ایران قرن نوزدهم، مانند هر جامعه طبقاتی دیگر، اشار و طبقاتی که زندگی انگلی داشتند در مقابل تولیدکنندگان مستقیم، دهقانان، از هماهنگی چشمگیری برخوردار بودند. با همه تناقضات ظاهری که بین این اشار وجود داشت. در برابر زارعان و دیگر زحمتکشان وحدتی پولادین داشتند. برای نمونه، در ۱۲۹۱ هجری دهقانان آباده و اقلید از ستمی که بر آن‌ها می‌رفت به تهران شکایت کردند و در ظاهر امر از تهران برای رفع ظلم امریه هم صادر شد. پس از رسیدگی‌های مقدماتی معلوم شد که مباشر آن بلوک «به قدر شش هزار تومان» بی‌حسابی کرده است، ولی جناب مباشر از شیراز به اصفهان فرار می‌کند و مورد حمایت امام جمعه اصفهان قرار می‌گیرد. امام جمعه وساطت می‌کند که از سیاست او درگذرند و «نواب والا هم قبول فرموده‌اند»<sup>۲</sup> بی‌دلیل نبود که رعایای اقلید، یک سال بعد هم از دست مباشر «به شیراز آمد و شاکی خدمت نواب والا شده‌اند». از سوی دیگر، «مخلوق فیروزآباد» به دلیل ظلمی که بر آن‌ها می‌رود «متفرق شده‌اند»؛ «مخلوق اصطبهانات» هم «از بابت زیادی مالیات عارض شده‌اند» و به همین نحو بود وضعیت «مخلوق نیریز» و «بوانات و ققری...» «رعایای اردکان» از اجحافات تظلم خواهی می‌کنند. اغلب این تظلم خواهی‌ها به جائی نمی‌رسد و اگر هم امریه‌ای صادر شود، معمولاً نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. حتی مشیرالملک نامی که یکی از این انگل‌هاست «مباشرین اردکان و بعضی از ملاک آن بلوک را... برانگیخته، جمعیتی به تلگراف‌خانه رفته و تلگراف خواستند از خوش سلوکی مشیرالملک نمایند».<sup>۳</sup> اهالی فیروزآباد به تظلم خواهی می‌آیند که قریب چهل هزار تومان از آن‌ها «به ضرب چوب و داغ کردن اشخاص و خرابی رسانده‌اند». اشخاصی که «داع شده بودند، همه حضور داشتند و جای داغ‌ها که بر اعضا این‌ها رسانیده شده بود، می‌نمودند».<sup>۴</sup> با این همه، «هنوز حکمی در حق آن‌ها نشده است».<sup>۵</sup> بی‌توجهی به سرنوشت دهقانان نه این‌که تصادفی، بلکه به صورت منظم

۱. راس، ای. سی: گزارش کنولی، تجارت بوشهر، در اسناد و مدارک پارلسانی (بریتانیا) (PAP)، سال

۲. سعیدی سیرجانی، همان، ص ۷.

۳. همان، صص ۲۷-۲۸.

۴. همان، صص ۲۹-۴۰.

۵. همان، ص ۳۱.

صورت می‌گرفت. برای نمونه، اهالی فیروزآباد در محرم ۱۲۹۸ هجری در مسجد نو شیراز بست می‌نشینند که ایلخانی «بلغ هشت‌هزار تومان... اضافه از مالیات حسابی بر ماه اجحاف و تعدی کرده، حکومت هشت‌هزار تومان را بگیرند. چهار هزار تومان پیشکش باشد و چهار هزار تومان دیگر را به ماهها برسانند.» گرچه گزارشگر شکایت از زارعان را بی‌اساس می‌خواند، ولی همو اضافه می‌کند که «حکومت پیشکش از... ایلخانی گرفت و رعایای فیروزآباد را با محضی فرستاد نزد ایلخانی که خود ایلخانی به حساب آن‌ها رسیدگی کند.» به حکم حاکم فارس، حاکم موقت نیریز به یکی از بلوک نیریز به نام سرجهان می‌رود و اهالی آنجا را می‌چاپد، «از قرار مذکور، به قدر دوازده تومان اموال از آنجا تفریط شده است». آش آنقدر شور می‌شود که کلانتر نیریز به دادخواهی در مسجد بست می‌نشیند.<sup>۱</sup>

استبداد سیاسی در هیچ شرایطی تابع هیچ قانونی نیست، به ویژه در وضعیتی که هیچ‌گونه قانون مدونی وجود نداشته باشد. پسر ظل‌السلطان که رسماً حاکم ایالت فارس است، به همراه صاحب دیوان به زیارت سبزپوشان می‌روند. «کالسکمای... که در آن بوده‌اند فرو می‌رود، کالسکه بر می‌گردد که احتمال خطر داشته، بعد به صحت بیرون می‌آیند. نواب والا پانصد تومان دهاتی را که قریب آنجابوده جریمه می‌کنند.» البته استدعای زیاد صاحب دیوان موجب می‌شود که شاهزاده از تقصیر شخص دهاتی، و صد البته معلوم نیست، چه تقصیری، بگذرند<sup>۲</sup> و جریمه را اخذ نکنند.

### وضعیت دهقانان در آذربایجان

آذربایجان بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین ایالت ایران بود. کشاورزی این ایالت هم دیمی بود و هم آبی. علاوه بر مواد غذائی، گندم و جو، در این ایالت پنبه و توتون و خشکبار هم تولید می‌شود. در سال‌های دهه ۱۸۶۰، عمدتاً به دلیل قحطی پنبه‌ای که در اروپا وجود داشت، کشت پنبه در آذربایجان افزایش یافت، ولی دیری نپائید که تولید پنبه کاهش یافت. شواهدی در دست است که در سال‌های آخر قرن، در نتیجه ممنوعیت صدور توتون به امپراتوری عثمانی، تولید توتون هم کاهش یافت.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۱۲۹. ۲. همان، ص ۱۳۵. ۳. همان، ص ۱۴۲.

۴. نگاه کنید به گزارش کسرلی، «تجارت تبریز» در PAP. مجلات مختلف.

تا آنجاکه می‌دانیم نظام واحدی برای تقسیم تولید در این ایالت وجود نداشت، نه فقط زمین‌های آبی با زمین‌های دیسی فرق می‌کردند، بلکه در نقاط مختلف این ایالت ما شاهد نظام توزیع محصول متفاوت هستیم. برای بررسی وضعیت دهقانان در نیمه اول قرن نوزدهم استناد معتبری در اختیار نداریم، ولی کنسول دیکسون در ۱۸۵۹ نوشت که  $\frac{1}{3}$  محصول غلات به جنس و بنهای  $\frac{1}{3}$  محصول کاه به نقد به صورت مالیات سالانه اخذ می‌شود. بعلاوه، هر خانواده «مالیات خانه‌ای» معادل ۱۱ قران و ۵ شاهی می‌پردازد. بر مادیان، قاطر و گاو ماده ۵/۲ قران هر رأس و گوسفند و بز هم ۷/۵ شاهی هر رأس مالیات بسته می‌شود. همو افزود که: «دو سوم این مالیات‌ها سهم دولت است به تیولدارها پرداخت می‌شود و  $\frac{1}{3}$  باقی مانده هم نصیب مالک ده می‌شود...»<sup>۱</sup>

به دو نکته باید اشاره کنیم:

الف) تیولداری که در اغلب نوشته‌های مورخین ما به عنوان مالکیت فنودالی قلمداد می‌شود، چیزی نبوده است جز انتقال بخشی از درآمد، و این یعنی تیولدار بخشی از تولید را که باید به صورت مالیات به دولت پرداخت شود، تصاحب می‌کند. یعنی رابطه تیولدار با دولت، و نه عامل تولید (زمین) او را به اخذ این مازاد تواند می‌سازد. قبلًا اشاره کردیم که باید بین مالیات (سهم دولت) و رانت (سهم مالک) تفاوت قائل شد. در مثال بالا، مقدار مالیات از رانت بیشتر بوده است.

ب) این نوع بهره‌مندی مشروط از اضافه تولید با مالکیت مشروط فنودالی (فیف) یکسان نیست. در این باره باید اضافه کنیم که به قول یکی از ناظران قرن نوزدهم «هر صاحب منصبی یک یا چند ده را به عنوان تیول دارد» و مالیات این دهات «قرار است معادل حقوق سالیانه آن صاحب منصب باشد». بنابراین، حق بهره‌وری از این مازاد با منصبی در دولت گره می‌خورد و به مالکیت زمین مربوط نمی‌شود.

چند سال بعد، در ۱۸۶۴ کنسول ابوت زمین‌های اریابی و خالصه را از هم تفکیک کرد و افزود که مقدار و شیوه اخذ مازاد هم یکسان نبوده است. در زمین‌های

۱. دیکسون، دبلیو. جی: گزارش کنسولی، «تجارت آذربایجان» در PAP، ۱۸۶۱، جلد ۶۳.

۲. همان مأخذ.

خالصه آبی محصولات غلات به ده سهم تقسیم می شد که سه سهم به دولت پرداخت می شد و ۷ سهم بقیه نصیب تولیدکننده می شد. به عقیده او سوءاستفاده از قدرت موجب می شود که  $\frac{1}{3}$  محصول سهم دولت باشد. ولی وقتی زمین به طریق دیمی کشت می شد، سهم دولت فقط  $\frac{1}{10}$  محصول بود. در زمین های اربابی بین کشت آبی و دیمی تفکیکی صورت نمی گیرد و به طور کلی صاحب زمین یکدهم محصول را تصاحب می کند، دودهم نصیب دولت می شود و بقیه سهم تولیدکننده است. به این ترتیب، زارعان که بر روی زمین های اربابی باکشت دیمی کار می کرده اند در مقایسه با زارعان مشابه که زمین های خالصه را به طور دیمی کشت می کردند، دودهم بیشتر می پرداختند که به تساوی به صورت مالیات و رانت تقسیم می شد. مالیات بر قاطر حذف شد مگر این که صاحب قاطر به عنوان حیوانات بارکش از آن ها استفاده می کرد که در آن صورت مالیاتی معادل  $5/2$  قران بر هر رأس وضع می شد. مالیات اخذ شده از هر رأس گوسفنده و بزر ۳۳ درصد افزایش یافت و به مبلغ ده شاهی هر رأس رسید. در همین گزارش، ابوت نظام اخذ مازاد را براساس محصول تولید شده، مواد غذائی در برابر تولید برای بازار، تفکیک کرد که در مورد تولیدات غیر غذائی، مثل پنبه و توتوون، مازاد بایستی به نقد و به قیمت روز و به میزان  $\frac{1}{3}$  پرداخت می شد. بازای پرداخت مالیات خانه ای معادل ۱۱ قران و ۵ شاهی، هر مرد بالای ۱۵ سال بایستی ۱۰ ریال، در صورتی که متاهل باشد و ۵ ریال، اگر مجرد باشد، پردازد. ساکنین شهرها، از پرداخت مالیات سرانه معاف بودند.<sup>۱</sup>

در گزارشی که در ۱۸۸۸ تهیه شد، ما با تصویر متفاوتی رو بپروردی شویم که احتمالاً نشانه تغییراتی در نظام اخذ مازاد در این ایالت است. به عنوان علل احتمالی این تغییر می توان به گسترش موقعی تولید پنبه در سال های ۱۸۶۰ و به قحطی بزرگ اوائل دهه ۱۸۷۰ اشاره کرد. در این گزارش، مالکان آذربایجان به «عادل» و «غیر عادل» تقسیم شده اند. از برخورد اخلاقی گزارشگر چشمپوشی می کنیم، ولی به باور او مالکان عادل با زارعان خود بر اساس آنچه که او «مساعده» می نامد قرارداد می بندند و برآن اساس، مالک به زارع ۱۰ خروار بذر قرض می دهد که در آخر

۱. ابوت، دبلیو. جی: «گزارشاتی درباره ایالت آذربایجان»، اسناد وزارت امور خارجه، بریتانیا، ۶۰-۲۸۶

سال باید به همراه ۵ خروار بهره (نزوی معادل ۰۵ درصد) بازپرداخت شود. زارع ۱۰ خروار بذر هم از خود می‌گذارد و بذری معادل ۲۰ خروار به تولید ۲۰۰ خروار محصول منجر می‌شود. یکدهم، یعنی ۲۰ خروار سهم دولت است و ۲۰ خروار دیگر سهم مالک زمین و مالک ۱۵ خروار هم بازپرداخت بذر را می‌گیرد و به این ترتیب، آنچه که برای زارع می‌ماند ۱۴۵ خروار یا کمی بیشتر از ۷۰ درصد محصول است. گروه دوم مالکان، یعنی غیر عادل‌ها، بذری قرض نمی‌دهند و علاوه بر باج‌گیری‌های بسیار و متوجه، دودهم محصول را هم در آخر سال بر می‌دارند.<sup>۱</sup> از این باج‌گیری چند نمونه به دست می‌دهد و به مالیات سرانه، مالیات بر گاو، مالیات بر شخم و گورال (که بنا به تعریف ابوت یعنی بگیر هرچه را که می‌بینی) اشاره می‌نماید. مالیات بر افراد در مقایسه با سال ۱۸۶۴ دستخوش دگرگونی جدی شده است. مردها ۵ قران مالیات می‌دادند، در حالی که مقدار مالیات، قبلًاً ۱۰ قران بود. در ۱۸۸۸ «بر زنان شوهردار و دختران جوان» مالیاتی معادل ۵/۲ قران هر نفر وضع می‌شد. مالیات بر گوسفند و بز به نصف، یعنی ۵ شاهی هر رأس کاهش یافت، ولی برای گاو نر که برای شخم زدن به کار می‌آمد، بایستی ده قران مالیات پرداخته می‌شد. از مالکان عادل چه تعریف‌ها که نمی‌کند، ولی می‌افزاید: «بسیاری از بدبختی‌هایی که زارعان دارند، ریشه‌شان بیشتر در توزیع نابرابر و نسنجدیده سنگینی بار مالیاتی است تا در بهره‌کشی سیستماتیک توسط اربابان...»<sup>۲</sup>

علت بدبختی‌ها، چه توزیع نسنجدیده و نابرابر سنگینی بار مالیاتی باشد و چه بهره‌کشی سیستماتیک، به قول دوراند، سفیر انگلستان، «آذربایجان که بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین ایالت ایران است، به طرز خطرناکی بد اداره می‌شود». و ده سال بعد، کنسول بریتانیا در تبریز در ۱۹۰۵ گزارش کرد که: «... تردیدی نیست که جمعیت روز بدرور فقیرتر و مستمندتر می‌شوند و پول کمتری دارد که صرف خرید کالاهای وارداتی بکنند...»<sup>۳</sup> همین گزارشگر افزود که این وضعیت «در مورد شپر تبریز بسیار

۱. ابوت، دبلیو. جی: گزارش کنسولی: «متابع کشاورزی آذربایجان»، در PAP، ۱۸۸۸، جلد ۱۰۲.

۲. هسان مأخذ.

۳. دوراند، آم: گزارشی در باره اوضاع ایران، اسناد محرومۀ شماره ۶۷۰۴ ص ۲.

۴. راتسلا، دبلیو: گزارش کنسولی: «تجارت آذربایجان»، در PAP، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

چشمگیر است که فقر به طور روزانه افزایش می‌یابد و بسیاری از ساکنان را مجبور به مهاجرت به دیگر نقاط ایران کرده است. . . به مناطقی که هزینه زندگی در آنجا احتمالاً کمتر است.<sup>۱</sup> این اشتباه خواهد بود اگر از بالا رفتن هزینه زندگی و طبیعتاً بالا رفتن قیمت مواد غذایی، درآمد بیشتر دهقانان را نتیجه بگیریم. چون، اولاً ما در کل در اوآخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیست شاهد فشارهای تورمی بودیم. بعلاوه، باید بین قیمت پرداختی توسط مصرف‌کنندگان و قیمت دریافتی توسط تولیدکنندگان تفکیک قائل شد. اما باید گفت که شمار قابل توجهی از آذربایجان به مناطق جنوبی روسیه تزاری در جستجوی کار و شرایط زندگی قابل تحمل مهاجرت می‌کردند. گرچه بررسی علل و انگیزه‌های مهاجرت، از حیطه بررسی ما در این نوشتار فراتر می‌رود، ولی به اشاره می‌توان گفت که به گمان من، علت اصلی وخیم تر شدن وضع اقتصادی در ایران بود. در شماری از اسناد قرن نوزدهم به شواهدی برمنی خوریم که به مسئله مهاجرت از ایران توجه کرده‌اند. برای نمونه، کنسول ابوت در گزارشی که در ۱۸۵۵ برای سفیر انگلیس در تهران فرستاد، نوشت: «شمار قابل توجهی از دهقانان سلماس و دیگر نقاط آذربایجان طبق عادت برای کار به ایروان و تفلیس می‌روند». و افزود: «امسال شماره دهقانانی که از ارس گذشته‌اند فوق العاده زیاد بود. به حدی که کنسول روسیه مجبور شد در فاصله دو ماه حدوداً ۳۰۰۰ جواز عبور صادر کند».<sup>۲</sup> دیگر ناظران ارقام متفاوتی از مقیاس مهاجرت زارعان به‌دست داده‌اند. مثلاً پرسی‌سایکس در ۱۹۱۵ مدعی شد که «تعداد ایرانیانی که در روسیه، ترکیه و هندوستان زندگی می‌کنند حدوداً ۲ میلیون نفر است».<sup>۳</sup> براساس برآورد رئیس نیا - ناهید، در سال‌های اولیه قرن حاضر نزدیک به یک میلیون ایرانی در روسیه زندگی می‌کردند.<sup>۴</sup> بعید نیست که این برآوردها مبالغه‌آمیز باشند، ولی در عین حال، گفتنی است که همه ناظران از حجم زیاد مهاجرت سخن گفته‌اند. سلطان‌زاده در ۱۹۱۸ تعداد کارگران ایرانی را در قفقاز و ترکستان ۳۰۰۰۰ نفر برآورد کرد. زین‌العابدین

۱. هسان مأخذ.

۲. ابروت، کک. ای: نامه مورخه ۳۱/۱۸۵۵ مارچ به ناموسن، اسناد وزارت امور خارجه، ۶۰-۲۰۵ F.O.

۳. سایکس، پی. ام: تاریخ ایران، جلد اول، لندن، ۱۹۱۵، صص ۱۳-۱۴.

۴. رئیس نیا - ناهید: دوبارز جنش مشهد، تبریز، ۱۳۴۹، ص ۷۵.

مراغه‌ای بر این باور بود که بین ۴۰ تا ۵۰ هزار ایرانی به دلیل ورود غیرقانونی به روسیه در باطوم زندانی بودند.<sup>۱</sup> آمار رسمی دولت روسیه تزاری دلالت دارد که در فاصله سال‌های ۱۹۱۳ - ۱۹۰۰ مجموعاً ۱۷۶۷۳۳۴ جواز ورود برای ایرانی‌ها صادر شد که به طور قانونی از ایران به روسیه بروند. تردیدی نیست که شماری از این متقاضیان دهقانانی بودند که همه ساله برای کار به روسیه می‌رفتند و در نتیجه، صدور جواز مکرر موجب تورم داده آماری بالا شده است، ولی در عین حال می‌دانیم که در طول همین مدت کلًّا ۱۲۵۵۰۰۰ جواز خروج از روسیه برای ایرانی‌ها صادر شد. به این ترتیب، تردیدیک به ۵۱۲۵۰۰ نفر ایرانی که به طور قانونی به روسیه رفته بودند یا اصولاً به ایران بازنگشته‌ند و یا به طور قانونی باز نگشته‌ند و اگر جمعیت ایران را در آن سال‌ها ۸-۹ میلیون فرض کنیم، این رقم معادل ۶ درصد کل جمعیت ایران می‌شود.<sup>۲</sup> ناگفته نگذارم که گذشته از عوامل اقتصادی و اجتماعی که از بطن اقتصاد پیمار ایران نشئت می‌گرفت و باعث تشدید مهاجرت می‌شد، دولت روسیه تزاری هم برای جلب و تشویق ایرانی‌ها به مهاجرت دست به اقدامات متعددی می‌زد. در سند محرمانه‌ای که به وزارت امور خارجه انگلیس فرستاده شد، آمده است که: «روس‌ها به روستائیانی که از ایران به عشق آباد مهاجرت کنند، یک قطعه زمین و مقداری پول می‌دهند که برای خود خانه بسازند و چند رأس گاو نر بخرند».<sup>۳</sup>

### وضعیت دهقانان در گیلان و مازندران

شواهد زیادی در دست است که نشان می‌دهد اوضاع اقتصادی دهقانان در این دو استان از دیگر مناطق ایران به طور نسبی بهتر بوده است. به اعتقاد من، علت را باید در حاصلخیزی خاک، فراوانی باران و تردیدیکی به بازارهای روسیه دانست. و این در حالی بود که ضریب تمرکز جمعیت از دیگر نقاط بیشتر بوده است. برای نمونه، براساس

۱. سلطانزاده؛ آثار سلطانزاده؛ اسناد تاریخ جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کسوبیستی ایران، انتشارات مزدک، جلد چهارم، ۱۳۵۴، ص ۹۹.

مراغه‌ای، زین العابدین؛ ساختنامه ایراهیم‌یگن، تهران ۱۳۵۳، ص ۲۵.

۲. انتر، آم. ال؛ صنایع تجاری ایران در روسیه، فلوریدا، ۱۹۶۵، ص ۶۰.

۳. هربرت، آ؛ درباره اوضاع داخلی ایران، اسناد محرمانه، شماره ۵۳۹۲، ص ۱.

برآورده که در سال‌های ۱۸۴۰ به عمل آمد، تمرکز جمعیت به قرار زیر بود.<sup>۱</sup>

#### تمرکز جمعیت در هر میل مربع

مازندران	۱۱۲/۶	نفر
گیلان	۵۳/۷	نفر
کرمان	۹/۱	نفر
فارس	۱۳/۴	نفر
خراسان	۲۰/۹	نفر

در طول نیمه اول قرن گذشته محصول عمده مازندران برنج و محصول عمده گیلان ابریشم خام بود. پس از لطمہ‌ای که به تولید ابریشم وارد آمد، کشت برنج، تباکو و بالاخره چای در گیلان رونق گرفت.<sup>۲</sup>

براساس گزارشی که در ۱۸۴۳ تهیه شد، در مازندران نظام توزیع محصول بین تولیدکننده مستقیم، دهقان و صاحب زمین، در زمین‌های متعلق به شاه به این صورت بود که یک سهم به شاه و چهار سهم دیگر متعلق به دهقان بود، مشروط بر این‌که همه هزینه‌های مربوط به تولید و آماده کردن زمین، بذر و غیره را دهقان تقبل کند. اگر شاه تپیه بذر، شخم و گاو نر را تقبل می‌کرد، محصول به تساوی تقسیم می‌شد. البته تعهد دهقانان به همین ختم نمی‌شد. «باید برای چارپایان، یعنی گاو ماده، گوسفند و بز و همچنین برای الاغ و مادیان مالیات می‌پرداختند. گاو نر و اسب مشمول این مالیات نبودند. بر باغ‌های میوه و درختان میوه هم مالیات بسته می‌شد و بعلاوه مالیات سرانه هم بود که جمعیت بالغ روستاها می‌پرداختند. مقدار مالیات در نقاط مختلف فرق می‌کرد و شامل جمعیت بالغ ساکن شهرها نمی‌شد.»<sup>۳</sup>

۱. مک‌کولاچ، جی. آر؛ فرهنگ جغرافیائی، آماری و تاریخی کشورهای مختلف، جلد ۲، لندن، ۱۸۶۱، صص

۲. نگاه کنید به مقاله‌های ابریشم و نریاک در همین مجموعه.

۳. آبروت، ک.ای؛ سفرنامه تبریز از راه سواحل بحر خزر به تهران، استاد وزارت امور خارجه، ۱۳۰۰.۲۵۱-۴۰.

در زمین‌های اربابی، وقتی که تولیدکننده مستقیم همه هزینه‌های لازم برای تولید را تقبل می‌کرد (یعنی بذر و شخم و گاؤ نر و غیره) ۳۰ درصد محصول نصیب مالک می‌شد و ۷۰ درصد بقیه در دست زارع می‌ماند. از ۳۰ درصد محصول، مالک بایستی ۱۷ درصد را به دولت می‌پرداخت و در نتیجه ۱۳ درصد بقیه به صورت رانت نصیب مالک زمین می‌شد. نویسنده گزارش براین عقیده بود که دهقانان این خطه «در وضعیت سرف نیستند، اگرچه آن‌ها مطیع و خدمتگزار صاحب زمین‌اند.» و اضافه کرد که این دهقانان در واقع «مستأجرین زمین‌داران» هستند.<sup>۱</sup> جالب است که حتی در استان کوچکی چون مازندران وضعیت روستائیان در نقاط مختلف از آنچه در بالا ذکرش رفت، متفاوت بوده است. برای نمونه، در همین گزارش آمده است که در مزارع برنج نظام توزیع بقرار زیر بوده است:

۱. وقتی در زمین اربابی، دهقان همه هزینه‌ها را می‌پردازد:

۵ درصد برای زارع،

۲۵ درصد مالیات دولتی،

۲۵ درصد بهره مالکانه صاحب زمین.

۲. وقتی در زمین اربابی صاحب زمین همه هزینه‌ها را می‌پردازد:

۳۷/۵ درصد برای زارع،

۲۵ درصد مالیات دولتی،

۳۷/۵ درصد بهره مالکانه صاحب زمین.<sup>۲</sup>

و می‌افزاید که: «در مواردی که زمین متعلق به دهقانان است، حاکم منطقه آنچه را که دلش بخواهد یا بتواند از آن‌ها اخذ می‌کند.... [به همین دلیل] در اغلب اوقات برای دهقان مناسب‌تر است که صاحب زمین نباشد....»<sup>۳</sup>

چندسال بعد، همان‌کنسول در گزارش دیگری متذکر شده است که در شالیزارهایی که متعلق به شاه بود سهم دولت (یا شاه) بین یک‌ششم تا یک‌سوم محصول متغیر بود و

۱. همان، صص ۲۲-۲۵. ۲. همان، صص ۱۹۰-۱۰۲. ۳. همان، صص ۱۰۲-۱۰۳.

اضافه کرد که «در مازندران بیشتر دهات خالصه هستند.»<sup>۱</sup>

در زمین های اربابی، به باور این ناظر، مقدار دریافتی ثابت نیست ولی به طور کلی صاحب ده از روستاییان خود چیزی بین  $\frac{1}{3}$  تا  $\frac{5}{3}$  محصول را اخذ می کند و بعلاوه بر هر خانواری هم مالیات سرانهای معادل یک تومان می بندد...»<sup>۲</sup>

در گزارش مشخص نشده است که چه بخشی از آن به خزانه دولت می رسید، ولی به این نکته اشاره شده بود که تقسیم محصول به صورتی که در بالا آمد در موقعی امکان پذیر بود که کمبود کارگر در استان وجود نداشته باشد، چون در موقع کمبود... از غریبه ها دعوت می شود که با شرایط بهتری از روستاییان مازندرانی کار کنند و بعضی از اوقات محصول به تساوی بین تولید کننده و صاحب زمین تقسیم می شود...»<sup>۳</sup> همچنین آمده است که ایلات و عشایر مازندران و گرگان به دلیل انجام خدمات نظامی برای دولت از پرداخت مالیات معافند.<sup>۴</sup>

در گیلان وضعیت، در مقایسه با مازندران، فرق می کرد. برای مثال، در گزارشی که در ۱۸۶۵ تهیه شده آمده است که «قیمت کار زارع در اغلب موارد نصف محصول است، خواه در مزارع برنج، خواه در تولید ابریشم»<sup>۵</sup> با این یادآوری که زارعی که در تولید ابریشم کار می کرد بایستی خودش تخم نوغان تهیه می کرد، در حالی که در مزارع برنج تهیه بذر به عنده صاحب زمین بود.

در تولید ابریشم و برنج در گیلان شکل دیگری هم برای اخذ مازاد تولید وجود داشت. صاحب زمین، باغ توت یا مزرعه برنج را به زارع اجاره می داد و بازای اجاره، بخشی از محصول را تصاحب می کرد. در تولید ابریشم سهم زمین دار گاه به  $\frac{3}{4}$  محصول هم می رسید، ولی در مزارع برنج سهمش یک سوم محصول بود. سهم بری دولت مشخص نشده است و در ضمن وضعیت دهقانان بر زمین های خالصه هم تتفکیک نشده است. ولی براین نکته تأکید شده است که عمده ترین مانع انکشاف کشاورزی در محدوده سیاست های مالی دولت است که همه زمین ها را مستقل از کیفیت شان یکسان ارزیابی کرده و بعلاوه همه ساله، بدون توجه به خوبی یا

۱. ابوت. ک. ای: گزارش سفر در سواحل بحر خزر در ۱۸۴۷-۴۸؛ اسناد محروم، شماره ۱۳۶، ص ۸.

۲. همان، ص ۹. ۳. همان، ص ۹. ۴. همان، ص ۹.

۵. ابوت. ک. ای: گزارش کسری، «تجارت گیلان» در PAP، ۱۸۶۷، جلد ۶۷.

بدی محصول، مقدار مشخصی از محصول را از تولیدکنندگان مستقیم اخذ کرده است.<sup>۱</sup>

بهنظر می‌رسد که احتمالاً به دلیل کمبود نسبی زمین و زیادی نسبی جمعیت از یکسو، و سودآور بودن کشت برنج و تولید ابریشم، سهم اصلی به جیب زمین‌دار می‌رفته است و در صد کمتری نصیب تولیدکنندگان مستقیم می‌شده است.

معدالک، کنسول چرچیل در گزارشی که در ۱۸۷۷ تهیه دیده است، متذکر شد که وضعیت روستایان گیلان به مراتب از روستایان هندوستان بهتر است و در آمد پولی یک روستائی گیلان را ۵ تا ۹ پوند در سال تخمین زد، در حالی که در آمد یک روستائی هندی بهزحمت به ۲ پوند در سال می‌رسید.<sup>۲</sup> در صفحات بعد نشان خواهیم داد که این ارقام با توجه به سطح قیمت فرآورده‌های مورد لزوم به چه معنی است، ولی قبل از آن باید اشاره کنیم که بعید نیست طاعون ۱۸۷۷ موجب بروز وضعیتی شده باشد که روستائی گیلانی را برای کوتاه‌مدت در موقعیتی قرار داده که می‌توانسته با صاحب زمین با شرایط مناسب‌تری برای خویش قرارداد بیند. چون همان‌طور که می‌دانیم و اسناد آن سال‌ها هم گواهی می‌دهند، طاعون آن سال کشت و کشتار و حشتاکی کرد که بعید نیست موجب بروز «کمبود نسبی کار» در گیلان شده باشد. به این ترتیب، اظهار نظر آقای چرچیل که روستائی گیلان «دلیلی ندارد ناخرسند باشد» به احتمال زیاد، در صورت صحت، پدیده‌ای کوتاه‌مدت بود که عمدها در رابطه با طاعون پدیدار شد.<sup>۳</sup> در تأیید این نظریه، بد نیست اشاره کنم که برای مثال در گزارشی که چند سال قبل از این تاریخ تهیه شده بود، آمده است که دهقانان گیلانی به شدت به صاحبان زمین مفروض‌اند و صاحبان زمین «نژولی معادل ۴۰ تا ۲۵ درصد هم می‌گیرند. البته معمولاً نرخ نژول بسیار بالاتر است.»<sup>۴</sup> این اظهار نظر در سال ۱۸۶۵ شده بود که اگرچه تولید ابریشم یعنی محصول عمده گیلان لطمه شدیدی خورده بود، ولی از تولید سال ۱۸۷۷، سالی که آقای چرچیل گزارش خود را تهیه

۱. همان مأخذ.

۲. چرچیل، آق. ال: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در PAP، ۱۸۷۸، جلد ۷۴.

۳. همان، راجع به طاعون ۱۸۷۷، نگاه کنید به فصل هشتم در همین مجموعه.

۴. آبوت، ک. ای: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در PAP، ۱۸۶۵، جلد ۶۷.

کرد، بیشتر بوده است. به این ترتیب، فقط در یک حالت می‌توان نظر قبلی کنسول چرچیل را صائب دانست و آن این که طاعون سال ۱۸۷۷ بسیار بیشتر از آنچه که به نظر می‌رسد از روستاییان کشtar کرده باشد. گرچه اسناد و داده‌های آماری کافی برای اثبات چنین مقوله‌ای در اختیار نداریم. ولی چنین وضعیتی آنقدرها که به نظر می‌رسد، بعید نبوده است.

به هر تقدیر، گزارش کنسول چرچیل در باره خودسرانه بودن نظام مالیاتی در گیلان (همانند دیگر نقاط ایران) اطلاعات ذیقیمتی عرضه می‌نماید. براساس برآورد ایشان، جمع‌کنندگان مالیات‌ها رقمی معادل ۱۰ تا ۲۰ درصد بیشتر از آنچه که قرار است، از دهقانان اخذ می‌کنند. ولی «مادامی که آنان از این حد فراتر نمی‌روند، همگان احساس رضایت می‌کنند. . .»<sup>۱</sup>

اگریک نظام استبدادی می‌توانست محدودیتی را پذیرد و چهارچوبی را هرچقدر گله‌گشاد به رسمیت بشناسد که، تا به این پایه مخرب و زندگی کش و آینده تباکن نمی‌شد. از آنچه که در همان گزارش آمده است، آشکار می‌شود که اولاً قضایا به همان حدود محدود نمی‌شده است و بعلاوه مسئله بهمین سادگی‌ها هم نبوده است که جمع‌کنندگان مالیات‌ها اضافات را به‌جیب بزنند و قضیه در همینجا خاتمه باید.

چرچیل افروده است: «وقتی که جمع‌کننده مالیات ثرومند می‌شود، به حضور حاکم احضار می‌شود و مجبورش می‌کنند که همه را بالا بیاورد. . .»<sup>۲</sup>

البته اگر قضیه بهمینجا ختم می‌شد، می‌توانستیم با اندکی تسامح استدلال کنیم که اگرچه نان شب دهقانان و روستاییان را از سفره‌شان دزدیده‌اند، به عوض این مازادها در همان گیلان مانده است. ولی استبداد حاکم بر ایران منطق ویژه خود را داشت، به این ترتیب که: «. . . به نوبه خود، از حاکم خواسته می‌شود که یا باید پیشکش عظیم‌تری به شاه برای ادامه انتصاب خود بپردازد یا این‌که همان اضافات را به صورت جریمه‌های سنگین برای بد رفتاری‌های گزارش شده از او می‌گیرند. . .» به این ترتیب، مادام که شاه و وزرای او در این اجحافات سهمی داشتند، برای حاکمان و زین‌داران مسئله‌ای پیش نمی‌آمد و از آن طرف برای تولیدکنندگان

۱. چرچیل: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در PAP، ۱۸۷۸، جلد ۷۴.

۲. همان مأخذ.

مستقیم هم دادگاهی و تظلم‌گاهی نبود. ولی از تأثیرات مخربی که چنین نظامی بر تولید و تولیدکننده مستقیم داشت نمی‌توان غافل ماند.<sup>۱</sup> برای نمونه، کنسول بریتانیا در رشت در یکی از گزارش‌هایی که در سال‌های ۱۸۶۰ برای دولت متبع‌عش تهییه کرده، آورده است که دهقانانی که به این ترتیب «... به مضيقه سخت دچار می‌شوند برای فرار از دست طلبکاران ده خود را ترک می‌گویند... و در ایالتی مثل گیلان که تقاضا برای کار بیشتر از عرضه آن است، چنین وضعیتی ضرورتاً به صورت عامل بازدارنده و مؤثری جلوی اکتشاف کشاورزی را می‌گیرد...»<sup>۲</sup>

نکته قابل توجه این است که با وجود کمبود نسبی که به نظر می‌رسد در آن سال‌ها وجود داشت، سهم تولیدکنندگان مستقیم از محصول بسیار ناچیز بود. به باور صاحب این قلم، علت وجود و تداوم این وضعیت نه در قوانین بازار، کمی و زیادی عرضه و تقاضا، بلکه نتیجه عملکرد استبداد ریشه‌دار اقتصاد ایران بود. در چنان وضعیتی بعید به نظر می‌رسد که قوانین بازار می‌توانست کارکرد مؤثری داشته باشد. قبل از نقل از یکی از این گزارش‌ها، تخمین درآمد سالیانه یک دهقان را به دست داده‌ایم. با این‌که نمی‌دانیم که رقم ذکر شده درآمد یک دهقان بود یا یک خانوار دهقانی، ولی می‌دانیم و مکرراً هم تکرار شده است که دهقانان گیلان «مرفه‌ترین دهقانان» ایران بودند. با این وصف، بسته به این‌که کدام رقم را در نظر بگیریم، همان‌طور که مشاهده خواهد شد، «مرفه‌ترین دهقانان ایران» براستی بی‌چیز و فقیر بودند و به این ترتیب، وضع دهقانان در دیگر استان‌ها روشن می‌شود. اگر درآمد سالیانه را ۵ پوند بگیریم، درآمد روزانه یک دهقان فقط  $\frac{3}{25}$  پنس قدیم می‌شود و اگر مقدار درآمد سالیانه ۹ پوند مذ نظر مان باشد، درآمد روزانه معادل ۶ پنس قدیم (یا  $\frac{2}{5}$  پنس جدید) خواهد بود. اگر یک دهقان گیلانی همه درآمد روزانه را صرف خرید یک قلم از ضروریات می‌کرد، براساس قیمت‌های جاری در سالی که تخمین درآمد‌ها صورت گرفته است، جدول صفحه بعد را خواهیم داشت.<sup>۳</sup>

۱. من در اینجا فقط به ذکر گوشوهایی از این مصائب بسته می‌کنم. بحث جامع این تأثیرات باید موضوع پژوهش گسترده و متناسب باشد.

۲. آبوت، ک.، ای: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در PAP، ۱۸۶۵، جلد ۶۷.

۳. این جدول براساس قیمت‌هایی که در سند زبر آمده است، محاسبه شده: چرچیل: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در PAP، ۱۸۷۸، جلد ۷۴.

## مقدار ضروریات زندگی به کیلوگرم که یک زارع گیلانی قادر به خرید بود

۵ پوند درآمد سالیانه	۹ پوند درآمد سالیانه	
۵/۴۵	۲/۷	برنج
۵/۹۰	۲/۱۸	گندم
۵/۴۵	۲/۷	جو
۳/۱۸	۱/۸	آرد
۰/۹۰	۰/۴۵	گوشت گوسفند
۱/۸	۰/۹۰	گوشت گاو
۰/۹۰	۰/۴۵	صابون

البته الگوی مصرفی تک کالائی به شدت غیرواقعی و حتی می‌شود گفت غیرمفید است. ولی جدول مذکور نشان می‌دهد که کل قدرت خریدی که یک دهقان یا یک خانوار دهقانی در ۱۸۷۶ داشت، برای مثال، معادل ۴۵۰ گرم صابون یا کمتر از یک کیلو گوشت گاو و یا ۲/۷ کیلوگرم برنج در روز بود. این درست است که این برآوردها براساس تخمین درآمد سالیانه‌ای معادل ۵ پوند به دست آمده است و لی از ذکر این نکه نیز ناگزیریم که این دهقانان غیر از هزینه‌های مواد غذائی، هزینه‌های دیگری هم داشتند. به سخن دیگر، قدرت خریدی که پس از پرداخت دیگر هزینه‌ها باقی می‌ماند. به احتمال قریب به یقین از آنچه که پایه محاسبات ما قرار گرفته است، بسیار کمتر بوده است. ای کاش مادده‌های آماری کاملی در اختیار داشتیم و می‌توانستیم محاسبات واقع‌بینانه‌تر و جامع‌تری از فقر و حشتنگی موجود به دست دهیم ولی براساس همین داده‌های آماری ناکافی، تردیدی نیست که در مرتفع‌ترین استان ایران، دهقانان به شدت بی‌چیز بودند. به این ترتیب، تصور فقر روستائیان در دیگر استان‌ها نباید خیلی دشوار باشد.

برای این‌که بررسی مان از وضعیت دهقانان در استان‌های شمالی کامل شود، بد نیست به وضعیت موجود در استرآباد هم اشاراتی داشته باشیم. ابتدا باید گفت که توزیع فرآورده بین تولیدکننده مستقیم و صاحب زمین با گیلان و مازندران فرق می‌کرده است. برای نمونه، در مزارع برنج محصول به تساوی بین تولیدکننده مستقیم

و صاحب زمین تقسیم می‌شده است، در حالی که در مورد کشت گندم و جو، سهم صاحب زمین فقط یک دهم محصول بوده است. اطلاعاتی که در اختیار داریم مشخص نمی‌کنند که سهم دولت چه مقدار بوده است و یا این که کدام یک، مالک یا دهقان، مسئول پرداختن سهم دولت بوده‌اند. در زمین‌هایی که با سیستم قنات یا دیگر سیستم‌های زیرزمینی آبیاری می‌شده‌اند، مسئولیت تعمیر و حفظ سیستم به عهده صاحب زمین بوده است ولی در نظام‌های آبیاری سرباز، آبراهه و برکه و غیره، هزینه تعمیر و حفظ به گردن تولیدکنندگان مستقیم بود.

براساس تخمینی که در ۱۸۸۱ زده شد، ارزش پولی محصول یک هکtar زمین، اگر صرف کشت برنج می‌شد که به آبیاری مصنوعی نیاز داشت، حدوداً ۲۱ پوند و ۱۴ شلینگ بود، در حالی که اگر همان مقدار زمین به کشت گندم یا جو تخصیص می‌یافتد که معمولاً کشتستان دیگر بود، ارزش محصول تقریباً ۲ پوند بود.<sup>۱</sup> بازدهی بیشتر و ارزش پولی بسیار افزون‌تر کشت برنج احتمالاً سهم بری بسیار بیشتر مالک را روشن می‌سازد. به سخن دیگر، تولید و تجدید تولید، تولیدکننده مستقیمی که در گیر کشت گندم و جو بود درصد بیشتری از محصول را لازم داشت تا آنان که بر روی مزارع برنج کار می‌کردند.

از درآمد سالیانه دهقانان در استرآباد تخمینی در اختیار نداریم، ولی شواهدی در دست است که همانند مورد گیلان نشان‌دهنده فقر و بی‌چیزی فوق العاده آنان است. مشاهدات زیر که از گزارش کنسولی سال ۱۸۸۱ که توسط آقای لاوت تهیه شده استخراج شده است. به عقیده کنسول لاوت «... کل غذائی که یک آدم بالغ صرف می‌کند، ۱۰ اونس برنج برای صبحانه، ۲۲ اونس برای ناهار و ۲۲ اونس برای شام است. کل برنج خشک مصرفی روزانه ۲۷ اونس است...»<sup>۲</sup> «... بعلاوه ... دهقانان معمولاً بیشتر از دو زن ندارند، یکی جوان و دیگری هم پا به سن گذاشته...»<sup>۳</sup> اگر فرض کنیم که یک خانوار دهقانی شامل ۳ فرد بالغ است، یک مرد و دو زن و یا یک زوج و دو فرزند که دو فرزند را برابر یک آدم بالغ حساب کردہ‌ایم، در آن صورت، اگر حد بالای تخمین درآمد برای گیلان را در استرآباد هم جاری بدانیم و

۱. لاوت، ب: گزارش کنسولی، «تجارت ولايت استرآباد» در PAP، ۱۸۸۲، جلد ۷۱.

۲. همان مأخذ.

به این ترتیب فرض کنیم که چنین خانواری درآمد سالیانه‌ای معادل ۹ پوند داشته است، با توجه به قیمت برنج، چنین خانواری نمی‌توانست برای سیر کردن شکم خود برنج به قدر کافی تهیه کند و این تازه در حالتی است که هیچ هزینه‌ای دیگری هم نبود. اگر تخمین درآمد خانوار را به ۱۲ پوند در سال ارتقاء بدهیم، در آن حالت پس از تهیه برنج به قدر کفايت، روزی ۱ پنس قدیم برای دیگر هزینه‌ها باقی می‌ماند. به دلایلی که برایمان روشن نیست سطح قیمت‌ها در استرآباد از گیلان بیشتر بوده است و به همین دلیل، با درآمد مشابه مثلاً ۹ پوند در سال، یک زارع گیلانی می‌توانست ۴۵/۵ کیلوگرم برنج تهیه کند، در حالی که قدرت خرید زارع استرآبادی با همان درآمد سالیانه فقط معادل ۸۲/۱ کیلوگرم بود.

همان طور که قبل گفته‌ایم، وقتی وضعیت دهقانان در استان‌هایی که به طور نسبی در وضعیت بهتری بودند آن‌گونه باشد که مختصرًا توصیف کردیم، در دیگر نواحی ایران که فقر عمومی بیشتری وجود داشته است، فقر روستائیان فقط می‌تواند عمیق‌تر و چشمگیر‌تر بوده باشد. این مبحث را عجالتاً رها می‌کنیم و مجدداً به همین موضوع باز خواهیم گشت.

براساس آنچه که گفته شد، می‌توان گفت که مستقل از شیوه حقوقی مالکیت، طبقه حاکمه ایران در دوره مورد بررسی و براساس درک مخرب و به شدت عقب‌مانده‌ای از ثروت و سرمایه و چگونگی تکثیر سرمایه و ثروت دست به عمل می‌زده است. در بخش دیگری در این مجموعه، این مبحث را با جزئیات بیشتری واعی‌رسم، ولی عجالتاً این نکته را بگوییم که به دلیل استبداد همه جانبه حاکم، برای صاحبان قدرت ثروت فقط به صورت طلا و نقره دفینه شده مفهوم پیدا می‌کرد. به این ترتیب، عامل اصلی و تعیین‌کننده توزیع محصول نه کیفیت زمین بود و نه نرخ عادلانه برگشت برای سرمایه‌گذاری‌های انجام گرفته. شاهد و سندی هم در اختیار ندارم که نشان بدهد برای این جماعت بود و نبود تولیدکنندگان مستقیم، دهقانان، مهم بوده باشد. به سخن دیگر، عامل اصلی و تعیین‌کننده توزیع محصول، کارائی ارگان‌های سرکوب و دیگر حامیان نظم موجود بود که به صورت‌های مختلف به شکل پلیس محلی، سربازان، فراشان، جمع‌کنندگان مالیات، کدخدایان و شیوخ و غیره جلوه‌گر می‌شد.

تا آنجا که به صاحبان قدرت مربوط می‌شد، سئوال این نبود که چه مقدار می‌توان یا باید گرفت تا زندگی بخور و نمیری هم برای تولیدکنندگان مستقیم تأمین شود، به این منظور تولید تداوم یابد و اخذ مازاد عملی باشد. در شرایطی که بر ایران حاکم بود، اخذ حداکثر ممکن به هر وسیله‌ای که امکان داشت و با هر پیامدی که می‌توانست داشته باشد، هدف اصلی و نهائی این قدرتمدنان بود. از یک طرف، عدم امنیت مالکیت خصوصی، به دلیل استبداد همه‌جانبه، موجب می‌شد که هر مقدار می‌توانند و مدام که می‌توانند و به هر وسیله‌ای که می‌توانند از دهقانان اخذ کنند و از سوی دیگر و به همین دلیل، دفینه‌سازی طلا و نقره به آن‌ها احساس امنیتی کاذب می‌بخشید. ترکیب این خصلت‌ها در حوزهٔ سیاست، موجب بروز چنان نزدیکی‌بینی‌های باور نکردنی در حوزهٔ اقتصاد می‌شد که نه تنها در شیوه‌های اخذ مازاد متجلی می‌گشت، بلکه خود را به صورت کمبود جدی سرمایه‌گذاری در اقتصاد به‌طور کلی و در کشاورزی به‌طور اخص نشان می‌داد. این شرایط جز این‌که خود را تولید و بازتولید کند، سرانجام دیگری نداشت. وقتی در اقتصاد سرمایه‌گذاری نشود، تکنیک‌های تولید پیشرفت نمی‌کند، کیفیت زمین، شبکه‌های آبیاری و غیره بهبود نمی‌یابد و در نتیجه، کل تولید ناچیز باقی می‌ماند. از طرف دیگر، در خصوص ادغام روزافزون اقتصاد ایران در اقتصاد سرمایه‌سالاری جهانی و هرچه بازتر شدن اقتصاد به روی کالاهای وارداتی، هزینه تولید و تجدید تولید قدرتمدنان که می‌باشد از قبیل مازاد اخذ شده تأمین مالی بشود، بیشتر و بیشتر می‌شد. در شرایطی که تولید افزایش نیابد یا به همان سرعت افزایش نیابد، صاحبان قدرت می‌کوشند سهم هرچه بیشتری از کل تولید را در اختیار بگیرند. مستمندتر شدن دهقانان به‌نوبهٔ خود موجب کندی رشد بخش غیرکشاورزی ایران می‌شد؛ چنان‌که در ایران شد. علاوه بر ناچیز بودن سهم دهقانان از تولید که اصولاً قدرت خرید ناچیزی در اختیارشان قرار می‌داد، این شیوهٔ اخذ مازاد، پامد ناگوار دیگری هم داشت، یعنی به وحدت کشاورزی و صنعت در سطح خانوار روستائی تداوم می‌بخشید. گاهی خانوار دهقانی به‌دلیل نداری و بی‌چیزی خود را موظف می‌دید که مثلاً بخشی از البسه خود را خود بیافتد یا در فعالیت‌های مشابه درگیر شود. به این نکته بازخواهم گشت و توضیع خواهم داد چه می‌گوییم! قبل از آن‌که به بررسی وضعیت دهقانان در خراسان پردازم به اشاره بگویم که از

وضعیت دهقانان در مناطقی که حاصلخیزی کمتری داشته‌اند، اطلاعات چندانی در اختیار نیست. اطلاعات پراکنده‌ای که هست به نقل می‌ارزد. یکی از ناظران قرن نوزدهم در بارهٔ وضعیت اقتصادی حاکم بر سیستان نوشت که «مردم این منطقه به طرز وحشتناکی فقیرند. من هرگز مردمانی تا به این درجه فقیر و بی‌چیز در عمرم ندیده‌ام.»<sup>۱</sup> همه زمین‌ها و منابع، به اظهار کنسول یست، متعلق به دولت بود که یک‌سوم محصول را به عنوان مالیات می‌گرفت. در مواردی که مسئولیت جمع‌آوری مالیات به یکی از خان‌های محلی واگذار می‌شد، توزیع محصول تفاوت داشت. از دوسوم که سهم تولیدکننده بود، یک‌سوم می‌بایست به خان پرداخت می‌شد.<sup>۲</sup> همچنین آمده است که شماری از دهات در بلوچستان که در مالکیت دولت است باکار برده کشت می‌شود که معمولاً «در مرز گرسنگی نگاهداری می‌شوند». قرار است  $\frac{1}{3}$  محصول مال آن‌ها باشد، ولی «بخش قابل توجهی از آن را مأموران دولتی به جیب می‌زنند».<sup>۳</sup>

### وضعیت دهقانان در خراسان

کشاورزی خراسان هم شامل تولید دیمی و آبی بود و علاوه بر گندم و جو، مقدار قابل توجهی پنبه و تریاک هم تولید می‌شد. گذشته از نظام مخرب توزیع مازاد در ایالت خراسان، دو دلیل دیگر هم وجود داشت که به عنوان ترمی جلو رشد تولیدات کشاورزی را می‌گرفت.

۱. مقدار متوسط باران سالیانه در خراسان کمتر از ۱۰ اینچ بود و این مقدار باران برای کشاورزی اسکان یافته ناکافی است.

۲. شواهدی در دست است که بی‌توجهی به سیستم قنوات موجب شد که رشد تولیدات کشاورزی - گرچه با کمبود زمین رو به رو نبود، ولی به علت کمبود آب - بطئی باشد. اگر دولت یا صاحبان زمین در این امر مهم سرمایه‌گذاری می‌کردند - که نکردند - امکان افزایش قابل توجه زمین زیرکشت وجود داشت. در حالی که به دلیل کمبود آب، آن‌طور که کنسول الیاس در ۱۸۹۷ گزارش کرد، «میلیون‌ها جریب

۱. بیت، سی. ای؛ خراسان و سپستان، لندن ۱۹۰۰، ص ۸۲. ۲. همان مأخذ، ص ۱۱۶.

۳. سایکس، بی. ام؛ گزارش کنسولی، «تجارت کرمان و بلوچستان» در PAP، ۱۸۹۶، جلد ۸۸.

زمین بکر به دلیل نبود آب به زیرکشت در نمی آیند.»<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد که کمبود آب در خراسان حتی در تعیین اشکال حقوقی تصرف زمین هم دخیل بوده است، چون همین کنسول افزوده است وقتی باران به قدر کافی می‌بارد، «زارع موقتاً متصرف مغور هر مقدار زمینی می‌تواند بشود که بخواهد. هیچ مقدمات رسمی لازم نیست و کسب اجازه از هیچ مقامی هم ضرورت ندارد...»<sup>۲</sup>

به این ترتیب، مالکیت سیال زمین در خراسان وجود داشت و به این دلیل تعجبی ندارد که تکنیک‌های تولیدی در کشاورزی بهبودی نشان نمی‌دهند. برای نشان دادن خصلت ایستائی تکنیک‌های تولیدی از دو سندي که به فاصله ۳۵ سال از یکدیگر تهیه شده‌اند (یکی در ۱۸۶۲ نوشته شد و آن دیگری در ۱۸۹۷) نمونه می‌دهیم. کنسول ایستویک در ۱۸۶۲ گزارش داد «شیوه تولید پنبه در خراسان، چیدن و تمیز کردن پنبه، بدترین شیوه ممکن است. نه به بوته پنبه توجهی می‌شود و نه به محصول.» آقای بیت که در ۱۸۹۷ کنسول انگلیس در مشهد بود، نوشت: «هیچ وسیله مدرن اروپائی برای بهبود تولیدات کشاورزی در این ایالت به کار گرفته نمی‌شود. در حال حاضر، بدوى‌ترین ابزار را به کار می‌گیرند.»<sup>۳</sup>

و اتا راجع به توزیع محصول و وضعیت زارعان بیت در ۱۸۹۴ گزارش کرد که بیشترین محصولی که یک زارع پس از یک برداشت خوب خواهد داشت، سه یا چهار خروار و پس از یک برداشت محصول متوسط، بین دو یا سه خروار است. به گمان او، «این حد اعلای آن چیزی است که برای بخش اعظم دهقانان، تازه وقتی که همه چیز مطابق میل پیش برود، باقی می‌ماند.» مصرف سالیانه یک خانوار را سه خروار گندم برآورد می‌کنند. به این ترتیب، وقتی که همه چیز مطابق میل پیش می‌رود، درآمد یک خانواده زارع فقط کفاف مقدار نان مصرفی آن‌ها را می‌کند و برای دیگر مصارف چیزی باقی نمی‌ماند. ولی در همان گزارش، همو می‌افزاید «این مقدار کل درآمد یک زارع خوشبخت در خراسان است. از این مقدار، حاکم محل، نوکران او و کددخای ده و دیگران، بخش قابل توجهی را به جیب می‌زنند.» به این

۱. الیاس. ن: گزارش کنسولی، «تجارت خراسان» در PAP، ۱۸۹۷، جلد ۹۲.

۲. همان مأخذ.

۳. ایستویک، ای. بی: گزارش کنسولی، «تجارت خراسان» در PAP، ۱۸۶۳، جلد ۷۰. همچنین نگاه کبید به بیت: گزارش کنسولی، «تجارت خراسان» در PAP، ۱۸۹۸، جلد ۹۷.

ترتیب، تعجبی ندارد که در همین گزارش، می‌خوانیم: «این مردمان بی‌غل و غش آنچنان زندگی می‌کنند که با آنچه که خواستی است تفاوت بسیاری دارد. در آلونک‌های بی‌پنجه که فقط سوراخی در مرکز سقف برای خروج دود دارد، زندگی می‌کنند و کثافت دهکده‌هایشان غیرقابل توصیف است. در زمستان هم از هوای سخت به دلیل نداشتن لباس گرم و مواد سوختی غذاب می‌کشند...»<sup>۱</sup>

در گزارش دیگری که آقای سایکس در بارهٔ کشاورزی خراسان نوشته و در سال‌های اولیه قرن حاضر در کلکته چاپ شد، اطلاعات جالبی آمده است. سایکس که سال‌ها کنسول انگلیس در مشهد و کرمان بود، بدون شک براساس اطلاعات دست اولی که داشت، این گزارش را تهیه دید و در آن با بررسی دو دهکده نمونه، یکی در تملک اربابی و دیگری در «تملک رعیتی» (دھقانی) نکات جالبی را مطرح نمود. به عنوان مثال، در دهکده اربابی ۵۰ درصد زارعان بی‌زمین بودند و فقط نصف مردھای ده اجاره‌دار بوده و کلًا صاحب ۸ جفت گاو نر بوده‌اند. در دهکده رعیتی یک سوم از مردھا زمین داشتند، یک سوم دیگر زارعان بی‌زمین و باقی به تساوی یا بافت‌گان شال بودند یا مغازه‌دار و نجّار. در دهکده اربابی ۴۰ درصد از زمین‌ها با قناتی که به مالک تعلق داشت و به هزینهٔ او نگهداری می‌شد، آبیاری می‌گشت و بقیه زمین‌ها تحت کشت دیمی بود. اگر قنات به تعمیری نیاز داشت، اهالی روستا بازای «دریافت مزد ناچیزی» قنات را تعمیر می‌کردند. در پیوند با آن دهکده دیگر، منشاء آبیاری در گزارش مشخص نشده است. در دهکدهٔ اربابی همهٔ هزینه‌های لازم برای تولید، از جمله بنر، به عهده زارعان بود و آب قنات در ظاهر امر به طور مجاني مورد استفاده قرار می‌گرفت، ولی سهم مالک از زمین‌های آبی و دیمی نصف محصول سالیانه بود. مالیات دولت که معادل ۱۳ درصد بود، توسط مالک پرداخت می‌شد. در دهکده رعیتی یک سوم از ساکنان ده، که در کل ۵۰۰ نفر بودند، به دلیل فقر و حشتناک هیچ مالیاتی نمی‌پرداختند. یک سوم دیگر، یعنی بافت‌گان شال و مغازه‌دارها، مالیات سرانه‌ای معادل ۴ قران هر خانواده می‌پرداختند و زارعان مالک زمین که حدوداً ۱۰۰ خانوار بودند، ۳۰۰ تومان نقد و ده خروار هم گندم هم مالیات می‌دادند. بعلاوه، برای نگهداری پیران ده، سالیانه ۲۵ تومان نقد و یک

۱. بیت: گزارش کسولی، «تجارت خراسان» در PAP، ۱۸۹۴، جلد ۸۷.

خروار گندم پرداخت می‌شد و ۲۵ تومان دیگر متوسط هزینه‌ای بود که می‌بایست سالیانه صرف مأموران دولتی شود که به سرکشی می‌آمدند. در مقایسه با بافت‌گان و مغازه‌داران، مالیات پرداختی زارعان ده برابر بود.<sup>۱</sup> ما به درستی نمی‌دانیم که وضعیت این دو روستا تا چه حد نشان‌دهنده وضعیت روستاهای خراسان بود، ولی همان‌گونه که در منابع دیگر هم دیده‌ایم، روستائیان این ایالت، مثل دیگر ایالات، در فقر مشترک بودند.

### وضعیت دهقانان: مروری دیگر در آسناد و مدارک

آنچه که می‌توان به عنوان خصلت مشترک ذکر کرد، این است که زارعان ایرانی مستقل از موقعیت جغرافیائی‌شان و یا حتی مستقل از شیوهٔ مالکیت زمین، حق و حقوق ناچیزی داشته‌اند که به آن، به دلیل استبداد حاکم، اطمینانی نبود. در این بخش، شواهدی دیگر عرضه و سپس از بحث‌مان نتیجه گیری خواهیم کرد.

دیکسون از کرمانشاه گزارش کرد که «بدعلت اقدامات ستمگرانه مقامات محلی و ترس از کمبود باران، دهقانان به اندازهٔ معمول کشت نکرده‌اند». <sup>۲</sup> مهندس با دانش اتریشی، گاستیگر که سالیان دراز در ایران زندگی کرد، عقیده داشت «مالیات‌های سنگینی که در حال حاضر (۱۸۸۱) اخذ می‌شود، به‌طور مؤثری موجب شده، مردم نتوانند وضعیت خوبیش و زمین‌هایشان را بهبود دهند». در نتیجه، در یزد و کرمان، در حالی که ضروریات روزمرهٔ زندگی کمیاب و گران بود، به حدی که طبقات فقیر قادر به خریدشان نبودند، به کارگران و دیگر زحمتکشان «مزد ناچیزی پرداخت می‌شد» و در کرمان و توابع هم «فقر و گدائی بیداد می‌کند». <sup>۳</sup> در گزارشی از مازندران می‌خواهیم که «وقتی زمین به دهقانان تعلق دارد، حاکم منطقه تقریباً هر مقدار که می‌خواهد، یا می‌تواند، اخذ می‌کند» <sup>۴</sup> سردار اسعد بختیاری در کتاب خوبیش می‌نویسد که در هنگام

۱. سایکس، پی. ام: گزارشی دربارهٔ کشاورزی خراسان، کلکه، ۱۹۱۰. نفل از عیسوی، چارلز (ویراستار): تاریخ اقتصادی ایران ۱۹۱۴-۱۹۷۱، ۱۸۱۰، ۱۹۷۱، صص ۵۵-۲۵۳.

۲. دیکسون، دبلیو. جی: گزارش کنسولی، «تجارت ایران» در IAP، ۱۸۸۴، ۱۸۸۵، ۷۹، جلد ۲.

۳. گاستیگر، آ: شرح ملارت از تبران به بلوجستان در ۱۸۸۱، لندن، ۱۸۸۱، صص ۱۵-۱۲ و ۲۵.

۴. ابوت، کک. ای: سفرنامه تبریز از راه سواحل بحر خزر به تهران، استاد وزارت امور خارجه، ۱۹۰۴-۱۹۱۲، F.O.، ص ۲۲، این سفر در سال ۱۸۹۳-۹۴ اتفاق افتاد.

عبور از دهات پرسیدم چرا سبزیجات و بقولات بده عمل نمی‌آورند که هم خود بخورند و هم مازاد را به مسافران بفروشند؟ پیرمردی پاسخ داد: «راست می‌گوئی، اما این کار در صورتی است که ما را به حال خود بگذارند. چه فایده‌ای برای من دارد که عمر خود را صرف کنم و متهم زحمت بشوم و حاصل زحمت مرا حاکم و ضابط بخورند و حتی خود مرا از انتفاع آن محروم سازند و اگر یک دفعه این کار را بکنم، زحمت آن باید موروثی خانواده من بشود و همه ساله ضابط حکام همان را بلاعوض از من بخواهند...»<sup>۱</sup>

به این ترتیب در حالی که بی‌اطمینانی نسبت به آینده چون ترمیزی جلو رشد تولید و سرمایه‌گذاری برای رشد نیروهای مولّد را گرفته بود، مالیات‌های بی‌قاعده و بی‌حساب هم توان بالقوه دهقانان را برای مصرف کاهش می‌داد. به سخن دیگر، وقتی برای بهبود تکنیک‌های تولیدی و افزایش باروری سرمایه‌گذاری نمی‌شود، مالیات بی‌قاعده و روزافرون موجب می‌شود که دهقانان امکانات کاهش‌یابنده‌ای برای مصرف داشته باشند و گذشته از تعمیق و گسترش فقر، این وضعیت بر تجارت هم تأثیرات منفی می‌گذاشت. عدم پیشرفت یا پیشرفت بطی تجارت به تولید برای بازار لطمہ می‌زد و از این رهگذر، تقسیم اجتماعی کار، به دلیل محدودیت‌هایی که بر سر مبالغه وجود داشت، کندر و محدودتر می‌گشت. در تأیید این نظر، به قطعه زیر که در ۱۹۰۲ در بازه ایالت سیستان نوشته شده، توجه کنیم: «... فقط مقامات محلی و شماره‌اندکی از کدخدایان دهات پولی برای خرید اقلام گران‌قیمت دارند... مناسبات تهاواری کماکان وجود دارد... و مبادلات بزرگ بین تجارت محلی صورت نمی‌گیرد...»<sup>۲</sup>

وجود مناسبات تهاواری در اوائل قرن بیستم، نشانه آن است که پول به عنوان وسیله مبادله در زندگی اقتصادی منطقه نفوذ نکرده است که به نوبه خود نشانه آن است که تقسیم اجتماعی کار در مراحل بدوى بوده و نظامی شبیه اقتصاد طبیعی غالب بوده است.

از هر دیدگاهی که به استبداد همه جانبه حاکم بر ایران از یکسو و موقعیت

۱. نقل از راوندی، مرنسی، تاریخ اجتماعی در ایران، جلد سوم، ص ۲۸۶.

۲. وايت، جي، اف: گزارش کنسولی، «تجارت خراسان» در PAP، ۱۹۰۲، جلد ۱۰۹.

دهقانان به عنوان عمدۀ تولیدکنندگان مستقیم از سوی دیگر توجه می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که آن ساختار سیاسی، پیامد اقتصادی فاجعه‌باری داشته است، بی‌مناسبت نبود که کنی نیر نوشت، «کشت‌کنندۀ زمین به ندرت از محصول کارخویش بهره‌مند می‌شود» و خانه و کاشانه و زمین او برآن ممکن است توسط وابستگان هر صاحب قدرتی تاراج شود و او و خانواده‌اش در چشم برهم زدنی از سرمایه ناچیز خود محروم شده و به گدائی و بیچارگی دچار شوند.» در این شرایط، تولید صدمه خواهد دید و اقتصاد لطمۀ خواهد خورد. «حاصلخیزترین نواحی که اگر تحت حکومت پادشاهی بادانش و عادل باشد به آسانی پاداشی کلان به کشتکاران خواهد داد، رها شده و عاطل مانده و کشت نمی‌شود.<sup>۱</sup>

در یک حکومت استبدادی که مهم‌ترین وجه مشخصه آن خودسرانه بودن قانون و قانون‌شکنی قانونگذاران است، هر کاهشی در تولید به افزایش نرخ و انواع مالیات و دیگر اخاذی‌ها و باج‌ستانی‌ها منجر می‌شود، به این امید که جلوکاهش کل درآمد را بگیرد. این منطق ویژه آن ساختار سیاسی ویژه‌ای است که همه هستی‌اش را برآن گذاشته است تا از یک بی‌منطقی اجتماعی و تاریخی یک نظام منطقی پایدار بسازد، ولی نتیجه آن می‌شود که وقتی تولیدکنندۀ‌با اخاذی بیشتر مواجه می‌شود انگیزه کمتری برای تولید برایش باقی می‌ماند و آنچه که قرار است جلوکاهش درآمد مستبد را بگیرد به دور و تسلسلی مبدل می‌شود که در هر دور لطمۀ بیشتری به تولید کل و در نتیجه به درآمد مستبد وارد می‌آورد. این دور و تسلسل قهقرائی در ایران قرن نوزدهم وجود داشته است. کنی نیر در جای دیگری در اثر پارازش خویش یادنامۀ جغرافیائی اپراتوری ایران اشاره کرده است که «مالیات‌های سنگینی که وضع شده‌اند... با چنان شقاوتی از تولیدکنندگان اصلی زمین اخذ می‌شود که بیشتر این بیچاره‌ها را از خانه و کاشانه‌شان در بهدر کرده است. چشم از دیدن زنجیرۀ دهکده‌های متروکه در ایران خسته می‌شود...»<sup>۲</sup> ناظر دیگری نوشه است که به دلیل وضعیتی که دهقانان ایران خود را در آن یافتند «زمین‌های زیادی احتمالاً برای آنکه توجه مقامات به اسکانات بالقوه آن‌ها جلب نشود، کشت نمی‌شود.» همین ناظر در گزارشی راجع به ایالت

۱. کنی نیر، جی. ام: یادنامۀ جغرافیائی اپراتوری ایران، لندن، ۱۸۱۳، ص ۳۷.

۲. همان مأخذ، صص ۹۲-۹۳.

فارس نوشت «زمین‌های حاصلخیز وسیعی به علت نزدیکی به جاده اصلی کشت نمی‌شوند. چون هیچ دهکده‌ای که چنین کشت‌زارهایی داشته باشد از سرکشی‌های آزاردهنده مقامات دولتی درمان نبوده و روی خوش نخواهد دید.»<sup>۱</sup>

ایستویک به بهترین زبانی پیامدهای نظام سیاسی ایران را خلاصه کرده است: «نظمی از این مخرب‌تر قابل تصور نیست. مستاجران سرمایه‌گذاری ندارند و اگر هم داشته باشند سرمایه‌گذاری نمی‌کنند، چون می‌دانند اجاره‌شان افزایش خواهد یافت و حتی ممکن است قراردادشان فسخ شود. تعداد اخاذی‌های خودسرانه آنقدر زیاد است که انباست سرمایه را غیرممکن ساخته است...»<sup>۲</sup>

گرچه در تحلیل نهائی با نظر ایستویک کاملاً موافقیم، ولی همین اخاذی بی‌شمار می‌توانست خود منبع و منشاء انباست اجباری سرمایه در اقتصاد ایران باشد، ولی سلطه بی‌قانونی و قانون‌شکنی نظام سیاسی ایران در این دوره آنچنان بود که مازاد ندرتاً سرمایه‌گذاری می‌شد و چون سرمایه‌گذاری نمی‌شد، در نتیجه انباست سرمایه بیشتر غیرممکن بود. به عبارت دیگر، نظام سیاسی ایران که به راستی نظامی مخرب‌تر از آن قابل تصور نبود، فرایند تولید و بازتولید را در اقتصاد ایران مواجه با موانع فراوان ساخته بود و به این ترتیب بر فرایند انباست سرمایه هم تأثیرات مخرب گذاشت.

### نتیجه‌گیری

آنچه در صفحات قبل آمد، با همه کاستی‌ها بیانگر تأثیرات مخرب استبداد همه جانبی سیاسی بر زندگی اقتصادی جامعه به طور اعم و دهقانان به طور اخص است که پرشمارترین بخش جمعیت ایران بودند. در آنچه که آمد، کوشیدم این نکته را نشان بدهم که در ایران قرن نوزدهم، از کدخدا و آخوند ده گرفته، تا میراب و پاکار و مباشر ارباب، از نمایندگان حاکم گرفته تا سربازان منظم و غیرمنظم، از مالکان جزء و کل گرفته تا شاهزادگان و نمود شخصی شده استبداد سیاسی، یعنی شاه، همه و همه برای غارت دهقانان کیسه‌دوخته بودند و به عنایین گوناگون و یا هزار و یک ترند، به زندگی بخور و نمیر آن دست درازی می‌کردند. تا آنجا که می‌دانم، هیچ مقامی

۱. راس: گزارش کنسولی، «تجارت خلیج فارس» در PAP، ۱۸۸۰، جلد ۷۳.

۲. ایستویک: گزارش کنسولی، «تجارت ایران» در PAP، ۱۸۶۲، جلد ۵۸.

هم برای تظلم خواهی وجود نداشت و اصولاً ساختار سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه طوری نبود که امکانی برای چنین تظلم خواهی وجود داشته باشد. بوروکراسی گسترده حاکم با خود انگل‌هایش را داشت که با هزار و یک پیوند آشکار و پنهان در هم تنیده و به هم گره خورده بودند. با وجود تناقضات گاه و یگاه که از ظاهر قضایا فراتر نمی‌رفت، در یک گره‌گاه اساسی با هم وحدت منافع داشتند. ممکن بود زمینداری کدخدای ده را به دلایل کاملاً واهی به فلک بینند. ممکن بود گوش مباشر و میرابی بی‌دلیل بریده شود. ممکن بود زمینداری و یا تیولداری مخصوص گردد، ولی اگر از همین افراد شکایت می‌شد، و دهقانان شاکی بودند، وضع کاملاً فرق می‌کرد. به عقیده من، یکی از دلایلی که در ایران شاهد دهقانانی غیرفعال (Passive) در امور سیاسی و اجتماعی بوده‌ایم، این بود که دهقانان کلیت نظام سیاسی و اجتماعی حاکم را با سنگینی بختک‌وارش در برابر خویش داشتند. کدخدای ده بی‌مروت‌تر از پاکار و پاکار بی‌رحم‌تر از مباشر و حاکم و وزیر و شاهزاده و شاه هم خون‌خوارتر از دیگران. از سوی دیگر، انگیزهٔ مالکیت خصوصی که در بسیاری از جوامع باعث شرکت دهقانان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌شد در ایران وجود نداشت. چون وقتی مالکان قدرتمند به اشارهٔ مستبد مطلق، یعنی شاه و یا کاریکاتورهای او، یعنی حکام، از هستی ساقط می‌شدند، برای دهقانان که در تحانی‌ترین لایهٔ قدرت قرار داشتند، مالکیت خصوصی معنا و مفهومی نداشت. مشروطه‌ای لازم بود که اوضاع را به نفع زمینداران متتحول کند، که داستانش می‌ماند برای بعد.

با این حساب، پرسش اساسی این است که پیامد چنین شیوهٔ عملکردی برای اقتصاد ایران چه می‌توانست باشد؟

گذشته از ستمی که بر اکثریت جمعیت ایران در قرن نوزدهم روا می‌شد و دهقانان در بسیاری از موارد حتی قادر به سیر کردن شکم خود و خانواده‌هایشان نبودند، به عقیده من، چنین عملکردی باعث کندی سیر تحولات اقتصادی در سطح جامعه می‌شد و بدینه تأثیرش بر بخش کشاورزی بهشدت مخرب بود. در نبود داده‌های آماری قابل اعتماد، اثبات چنین ارتباطی طبیعتاً دشوار است، ولی می‌دانیم که در تمام طول قرن گذشته، سند و مدرکی مبنی بر رفرم مالیه عمومی یا تقلیل نرخ مالکانه و یا تجدید قدرت مستبدان صاحب قدرت در دست نیست. به این ترتیب،

تغییرات حاصل در درآمدهای دولت می‌تواند به صورت یک معادل تقریبی برای ارزیابی تغییرات در تولیدات کشاورزی در نظر گرفته شود و برای این منظور مفید هم باشد. به سخن دیگر، وقتی نرخ مالیات ثابت بماند، کاهش یا افزایش کل مالیات جمع آوری شده نشان‌دهنده کاهش یا افزایش کل محصول هم هست. برای روشن شدن این نکته، توجه را به جدول زیر جلب می‌کنم:<sup>۱</sup>

#### مقدار مالیات زمین در گیلان

سال	تومان	درصد	پوند استرلینگ	درصد
۱۸۴۰	۱۹۲۰۵۳	۱۰۰	۹۶۰۳۱	۱۰۰
۱۸۶۰	۱۷۷۱۵۰	۹۲	۹۰۰۶۸	۹۴
۱۸۷۲	۱۷۹۱۳۷	۹۳	۷۱۶۵۵	۷۵
۱۸۷۵	۱۵۸۵۰۰	۸۲	۶۳۴۰۰	۶۶
۱۸۹۵	۲۰۲۱۰۰	۱۰۵	۵۳۲۰۰	۵۵

همان‌طور که مشاهده می‌شود، مقدار مالیات به تومان، در فاصله‌های ۱۸۴۰ - ۱۸۷۵ سیر نزولی داشته است و براساس تخمین سال ۱۸۹۵ افزایشی معادل ۵ درصد نشان می‌دهد که رقم قابل توجهی نیست، در حالی که مقدار مالیات به پوند، کاهشی معادل ۴۵ درصد را نشان می‌دهد. باید توجه داشته باشیم که در گیلان پرداخت این مالیات‌ها باید به نقد صورت می‌گرفت، به این معنی که سهم دولت که درصد مشخصی از تولید بود به قیمت جاری ارزیابی می‌شد و معادل آن به نقد جمع آوری می‌شد. ذکر این نکته به این دلیل اهمیت دارد که هرچه تورم بیشتر باشد، ارزش مالیات زمین به تومان رقم بزرگ‌تری خواهد بود. برای این‌که از افزایش قیمت‌ها در گیلان تصور و تصویری داشته باشیم، به جدول صفحه بعد توجه می‌کنیم.<sup>۲</sup>

۱. براساس اطلاعات متدرج در منابع زیر این جدول تنظیم شده است: خودزکو: سرمیان گیلان، تهران، نی، صص ۹۸-۱۰۰. مکنزی: «مالیات گیلان»، اسناد وزارت امور خارجه، ۲۵۹، F.O. ۶۰-۲۵۹، ابوت، دبلیو. جی: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در PAP، ۱۸۷۴، جلد ۶۷. چرچیل: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان»، در PAP، ۱۸۷۶، جلد ۷۶ و ۹۴-۹۳، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.

۲. براساس قیمت‌های ارائه شده در منابع زیر مجاہد شده است: ابوت: سفرنامه تبریز، در ۲۵۱-۴۰.

### قیمت چند قلم از ضروریات زندگی و ابریشم در گیلان در ۱۸۹۵ و ۱۸۴۳

۱۸۹۵	۱۸۴۳	اقلام
۱۶۷	۱۰۰	نان
۱۰۰	۱۰۰	گوشت گوسفند
۲۵۰	۱۰۰	مرغ
۲۰۰	۱۰۰	تخم مرغ
۲۷۰	۱۰۰	برنج
۲۷۳	۱۰۰	ابریشم

به این ترتیب، در گیلان در فاصله سال‌های ۱۸۴۳ و ۱۸۹۵ حداقل افزایش قیمت برای نان بود که فقط ۶۷ درصد بالا رفت و بالاترین رقم افزایشی هم در مورد گوشت گوسفند که قیمتش در این فاصله ده برابر شد. اگر این سیر تورمی را در گیلان در نظر داشته باشیم، بعید نیست، و حتی محتمل است که مقدار مالیات دریافتی در گیلان، به آن حدّی کاهش یافته باشد که به نوبه خود، بیانگر کاهش تولیدات کشاورزی هم باشد. جز این دلیل دیگری برای کاهش مالیات‌ها در دست نداریم. اطلاعات پراکنده‌ای راجع به درآمد کل دولت ایران در دست داریم که به همین نحو می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد.<sup>۱</sup>

F.O. چرچیل: «گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در PAP، ۱۸۹۷، جلد ۹۲ و ۹۸ و ۱۸۹۸، جلد ۹۷.

۱. نگاه کنید به عبوی، همان، صص ۲۵ و ۲۳۶. فریزر: اوضاع تاریخی و قومی ایران، لندن، ۱۸۳۳، ص ۲۱۵. جمالزاده: گنج شایگان، برلن، ۱۹۱۶ صص ۱۱۸-۱۱۹. آدمیت، فریدون: امیرکیر و ایران، تهران، ۱۲۸۸، صص ۲۷۷-۲۸۰. شبل: گوشت عالی از زندگی و رفاه‌ها در ایران، لندن، ۱۸۵۶، صص ۸۸-۳۸۷.

هربرت: وضعیت کنونی ایران، در PAP، ۱۸۸۶، جلد ۶۷. کرزن، همان، جلد دوم، ص ۴۱. هربرت: «درآمدهای ایران»، اسناد محروم‌نامه، شماره ۵۲۵۰، ۱۸۸۶. دوراند: گزارشی درباره وضعیت ایران، اسناد محروم‌نامه، شماره ۶۷۰۴، ۱۸۹۵، ص ۳۷.

**کل درآمد دولت ایران (درآمد گمرکات هم به حساب آمده است)**

سال	تومان	پوند استرلینگ
۱۸۰۷	۲۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰
۱۸۲۲	۲۸۹۰۰۰	۱۵۰۰۰۰
۱۸۲۶	۲۴۶۱۰۰	۱۲۲۰۵۰۰
۱۸۳۹	۲۴۵۲۰۰	۱۷۲۶۵۰۰
۱۸۵۱	۳۰۰۰۰۰	۱۵۰۰۰۰
۱۸۵۲	۳۱۷۷۰۰	۱۵۸۸۵۰۰
۱۸۵۳	۳۲۶۷۰۰	۱۶۸۲۵۰۰
۱۸۶۹	۴۹۱۲۰۰	۱۶۲۶۲۷۴
۱۸۷۶	۴۷۵۰۰۰	۱۹۰۰۰۰
۱۸۸۴	۵۰۸۰۰۰	۱۶۹۲۳۳۳
۱۸۸۵	۵۵۸۴۲۳۵	۱۸۶۱۱۷۵
۱۸۸۶	۵۵۰۰۰۰	۱۶۷۰۰۰
۱۸۸۹	۵۵۳۷۰۰	۱۶۵۲۸۲۰
۱۸۹۵	۶۸۶۴۰۰	۱۳۷۲۹۹۴
۱۹۰۷	۸۰۰۰۰۰	۱۴۵۴۵۴۵

این ارقام به دلیل این که در برگیرنده درآمدهای گمرکات هم هست، نمی‌تواند برای منظور ویژه ما در این مبحث (بررسی وضعیت موجود در بخش کشاورزی) به طور مستقیم مورد استفاده قرار گیرد. ولی از اسناد و شواهد موجود می‌دانیم که برای مثال، خمراد با باز شدن درهای کشور به روی کشورهای سرمایه‌داری، درآمد گمرکات ایران پیشرفت چشمگیری داشته است، و به این ترتیب بعد نیست که هرچه به اوآخر قرن نوزدهم واوایل قرن بیستم نزدیک می‌شویم، ارقام تخمینی درآمد کل در برگیرنده مقدار بیشتر و بیشتری از درآمدی، باشد که نه از کشاورزی بلکه از گمرکات کشور به دست می‌آمد. براین اساس، براین باوریم که در یافتنی دولت از بخش کشاورزی روندی کاهش یابنده داشته است. در توجیه این مطلب باید اشاره کنیم که برای

سال‌های ۱۸۵۲ و ۱۸۸۵ قیمت چند قلم اصلی از ضروریات را در دست داریم که برآن اساس مالیات‌های جنسی دولت به تومان تبدیل شده است. در این فاصله، قیمت‌ها تغیراتی را که در زیر می‌آید، نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

### قیمت هر خروار در ۱۸۸۵

محصول	(سال پایه) ۱۸۵۲	۱۸۸۵
برنج	۱۰۰	۵۰۰
گندم	۱۰۰	۱۵۰
کاه	۱۰۰	۲۰۰

از سوی دیگر همان‌طور که مشاهده کردیم، کل درآمد دولت در ۱۸۸۵ نسبت به سال ۱۸۵۲ در حدود ۷۶ درصد بیشتر بوده است (به تومان). ولی اگر افزایش قیمت‌ها در فاصله این دو مقطع را در نظر بگیریم، مقدار تغییر معنی کاملاً متفاوتی پیدا می‌کند. اگر از جدول بالا، تغییر در قیمت گندم را ملاک کارمان قرار بدیم، مقدار واقعی افزایش (یعنی وقتی که ارقام را از تأثیرات تورم قیمت‌ها پاک کرده‌ایم) معادل ۱۷ درصد خواهد بود. برای افزایش قیمتی بیشتر از ۷۶ درصد، مقدار واقعی درآمد دولت در ۱۸۸۵ از سال ۱۸۵۲ کمتر بوده است. همان‌گونه که قبل اشاره شد، سند و شاهدی مبنی بر هیچ‌گونه کاهشی در نرخ مالیات بر زمین در دست نداریم. بنابراین، اگر این محاسبات ما درست باشد، باید نتیجه گرفت که یا دولت در اواخر قرن نسبت به اوائل ضعیف‌تر شده و قدرت کمتری برای اعمال سیاست‌های خویش داشته است، و حتی نمی‌توانسته مالیات بر زمین را کاملاً و تماماً جمع آوری کند. در حالت دوم و احتمالاً متحمل‌تر، در ارتباط با آنچه که در این فصل بحث شد، تولید کشاورزی در ایران لطمه دیده بود و به همین دلیل، درآمد دولت کاهش نشان می‌دهد. در شرایط کلی که بر تحقیق و تتبع در باره اقتصاد ایران در قرن نوزدهم حاکم است و با توجه به کمبود چشمگیر داده‌های آماری لازم، جواب قطعی به این سؤال نیازمند پژوهش‌های مفصل‌تری است.

۱. نگاه کنید به شبیل: حسن، صص ۳۸۷-۸۸. هربرت: درآمدهای ایران، استاد محترم‌اند، شماره ۵۲۵۰، ص

## تولید و تجارت ابریشم در ایران

سخن گفتن از کشاورزی ایران و تحولات آن در قرن نوزدهم بسیار دشوار است. از یک سو، مقامات دولتی کوچک‌ترین کوششی برای بررسی این بخش به عمل نیاوردند و عملاً هیچ داده آماری رسمی راجع به زمین زیرکشت و یا محصولات سالیانه در دست نیست. از سوی دیگر، ناظران خارجی هم به بررسی وضعیت دهقانان و یا شرایط حاکم بر کشاورزی علاقه‌چندانی نداشتند. در عین حال، به دلیل اهمیتی که صادرات ابریشم در تجارت خارجی ایران داشت، ناظران خارجی، به ویژه کنسول انگلستان در رشت، اطلاعات با ارزشی درباره تولید و تجارت ابریشم بهجا نهاده‌اند.<sup>۱</sup> در این فصل ضمن بررسی جنبه‌هایی از تولید ابریشم، به اهمیت صدور آن از ایران نیز خواهیم پرداخت.

### زمینهٔ تاریخی

تولید ابریشم در ایران سابقه‌ای بسیار طولانی دارد و حداقل از قرن سیزدهم میلادی صادرات ابریشم از گیلان اهمیت زیادی داشته است. مارکوپولو در اوخر قرن سیزدهم نوشت که تاجران ایتالیائی از طریق بحر خزر در تجارت ابریشم گیلان فعالیت می‌کنند.<sup>۲</sup> در ابتدای امر، ابریشم تولید شده در مازندران کیفیت بهتری داشت، ولی در اوایل قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم کیفیت و کمیت ابریشم تولید شده

۱. برای شماری از این بررسی‌ها، نگاه کنید به مجموعهٔ پژوهشی که توسط چارلز عیسوی در تاریخ اقتصاد ایران ۱۹۱۴-۱۸۰۰ جمع‌آوری شده است (شیکاگو، ۱۹۷۱)؛ به ویژه صفحات ۲۲۶-۲۷ و ۲۳۱-۲۳۸.

۲. نقل از رابینو، جی: «بانکداری در ایران»، در نشریه مؤسسهٔ بانکی، ۱۸۹۲، ۱۵، ص ۱۵.

در گیلان ببهود چشمگیری یافت. در قرن چهاردهم، تولید ابریشم در خراسان هم آغاز شد. پتروشفسکی نوشت که در طول ۱۳۸۱-۱۳۳۶ مقامات دولتی در خراسان حقوق شان را به صورت ابریشم خام دریافت می‌کردند،<sup>۱</sup> ولی برآورده از مقدار تولید در دست نیست. اغلب ابریشم تولید شده در قرن پانزدهم به سوریه، امپراتوری عثمانی و مناطق گوناگون در ایتالیا صادر می‌شد.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد که در اوایل قرن شانزدهم تولید ابریشم گسترش چشمگیری یافت. در ۱۶۲۰ مقدار ابریشم ایران را که در اروپا مصرف می‌شد، ۴۵۴۵۴۵ کیلوگرم برآورد کرده‌اند.<sup>۳</sup> در ۱۶۲۳ رابت شرلی، در طول مذاکراتش در انگلستان، تولید سالیانه ابریشم ایران را ۳۴۰۰۰ عدل یا ۴۳۲۷۲۷۳ کیلوگرم برآورد کرد و ارزش آن را معادل ۵ میلیون لیره استرلینگ دانست.<sup>۴</sup> اکنون شواهد دیگر را در نظر می‌گیریم، چون برآورد رابت شرلی کمی مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد. در همان موقع، کمپانی هند شرقی اعلام کرد که رابت شرلی در باره مقدار و قیمت ابریشم «اشتباه جالبی» مرتکب شده است و به عوض، مقدار تولید سالیانه را ۹۵۴۵ کیلوگرم و ارزش آن را ۶۵۰ هزار لیره استرلینگ برآورد کرد که «با واقعیت بهتر جور درمی‌آید».

استینسگارد که این برآوردها را در کتاب ارزنده‌اش، انقلاب تجارتی آسیا در قرن هفدهم بررسی کرده است، تخمین کمپانی هند شرقی را هم نادرست می‌داند. به عقیده استینسگارد، در ۱۶۲۱ در طول مذاکرات کمپانی هند شرقی هلند برای خرید ابریشم و صدورش به اروپا، کل تولید سالیانه ۶۰۰۰ عدل یا ۷۶۳۶۳۶ کیلوگرم برآورد شد.<sup>۵</sup> مقدار واقعی تولید سالیانه ابریشم در ایران هرچقدر که باشد، استینسگارد معتقد است که در اوایل قرن هفدهم، ابریشم ایران «دومین محصول وارداتی اروپا از آسیا بود».<sup>۶</sup>

اولکاریوس که در سال‌های ۱۶۳۰ سه سال در ایران زندگی کرد، تولید سالیانه را برای سال ۱۶۳۸ به قرار زیر تخمین زد.<sup>۷</sup>

۱. پتروشفسکی، پی: کشاورزی و منابع ارضی دو ایران، ترجمه کریم کشاورز، جلد اول، تهران، ۱۳۴۴.  
۲. همان، ص ۲۸۷. هچنین رایین، همان، صص ۱۵-۱۶.

۳. استینسگارد، ن: انقلاب تجارتی آسیا در قرن هفدهم، شیکاگو، ۱۹۷۴، ص ۱۵۵.

۴. همان، ص ۱۵۹. ۵. همان، ص ۱۵۹. ۶. همان، ص ۳۶۷.

۷. نقل از پتروشفسکی، همان، جلد اول، ص ۲۹۰. کرزن که از همان منابع استفاده کرده مقدار کل تولید را

## مقدار ابریشم تولید شده در ایران در ۱۶۳۸ (به کیلوگرم)

منطقه	مقدار
گیلان	۷۸۵۴۵۵
مازندران	۱۹۶۳۶۴
خراسان	۲۹۴۵۴۵
آذربایجان	—
قزوین	۱۹۶۳۶۴
شیراز	۲۹۴۵۴۵
مقدار کل	۱۷۶۷۲۷۷

تاجر فرانسوی، شاردن، که در سال های ۱۶۶۰ در ایران بود، مقدار کل تولید را بیش از ۵/۲ میلیون کیلوگرم تخمین زد. جدول زیر براساس تخمین شاردن تنظیم شده است.<sup>۱</sup>

## مقدار ابریشم تولید شده در ایران در سال های ۱۶۶۰ (به کیلوگرم)

منطقه	مقدار
گیلان	۱۲۵۴۵۴۵
مازندران	۲۵۰۹۰۹
خراسان	۳۷۶۳۶۴
آذربایجان	۳۷۶۳۶۴
قزوین	۲۵۰۹۰۹
شیراز	—
مقدار کل	۲۵۰۹۰۹۱

معادل ۱۹۶۳۶۴ کیلوگرم تخمین زده است. نگاه کنید به: ایران و قصیه ایران، لندن، جلد اول، ۱۸۹۲، ص ۳۶۷.

۱. پتروشفسکی، همان، جلد اول، ص ۲۹۰. در اینجا هم، کرزن کل تولید را ۲۷۶۰۰۰ کیلوگرم برآورد کرد: همان، جلد اول، ص ۳۶۷.

این که برآوردهای مذکور تا چه حد قابل اعتمادند، روشن نیست؛ ولی تردیدی نیست که در آن سال‌ها مقدار قابل توجهی ابریشم در ایران تولید می‌شده و مازاد بر مصرف داخلی به ایتالیا، ترکیه، انگلستان، هلند، هندوستان و روسیه صادر می‌شده است.

به نظر می‌رسد که تولید ابریشم در ایران در فاصله قرون سیزدهم تا هفدهم افزایش یافته باشد. اما شواهد موجود نشان می‌دهد که در اواخر قرن هفدهم احتمالاً مرتبط با بحران همه‌جانبه حاکم بر اقتصاد ایران، سیر صعودی تولید ابریشم متوقف شده و در فاصله قرن هیجدهم تولید ابریشم به مقدار قابل توجهی کاهش یافته است. برای این که معیاری از این کاهش چشمگیر داشته باشیم، بد نیست اشاره کنم که هنوز که در زمان نادرشاه در ایران بود کل تولید ابریشم گیلان را در ۱۷۴۴ معادل ۱۰۹۰۹ کیلو تخمین زد و افزود که به دلایل این کاهش چشمگیر، قیمت ابریشم ۱۵۰ درصد افزایش یافته است.<sup>۱</sup> همان‌گونه که در فصل دوم بحث شد، تداوم جنگ داخلی، سقوط حکومت مرکزی و پس از به حاکمیت رسیدن نادرشاه، سیاست‌های محرب حکومت او از جمله عوامل اصلی این بحران همه‌جانبه‌اند که ایران را در قرن هیجدهم فراگرفت.

### سازمان تولید

با در نظر داشتن داشتن محدود ما از چگونگی کارکرد اقتصاد ایران در این دوره، توصیف و بررسی دقیق سازمان تولید ابریشم ناممکن است. با این وصف، براساس اطلاعات پژوهش‌های که داریم، تصویری کلی از مناسبات حاکم بر تولید ابریشم به دست می‌دهم. بحث ما در صفحات آینده نشان می‌دهد که هرچه دامنه تغییر و تحول در سازمان تولید باشد، وضعیت تولیدکنندگان مستقیم، دهقانان، در تمام طول قرن ثابت مانده و بهبودی نشان نمی‌دهد. اکثریت نوغانداران، دهقانان بی‌زمین بودند و می‌بایست بخشی و اغلب بخش قابل توجهی را به صاحبان زمین، دولت و در اوخر قرن به صاحبان تخم نوغان واگذارند.

شواهد موجود نشان می‌دهد که در نیمة دوم قرن گذشته، در مقایسه با نیمه اول، نقش سرمایه تجاری و عمدهاً سرمایه تجاری خارجی در تولید و صدور ابریشم

۱. بنجامین، س. جی، دبلو: ایران و ایران، لندن: ۱۸۸۷، ص ۴۱۷.

افزایش یافت. این مسئله بویژه در اوخر دهه ۱۸۰۰ قرن گذشته محسوس است. عمدتاً ترین طریق نفوذ سرمایه تجاری خارجی واردات و پس آنگاه توزیع تخم نوغان سالم (پس از سال ۱۸۶۴ که بیماری کرم ابریشم شیوع یافت) بین صاحبان باغ‌های توت بود. بازای آن، سهمی از تولید و گاه تا یک سوم تولید نصیب آنان می‌شد.

همانند دیگر حوزه‌های تولیدی در کشاورزی ایران، مناسبات بین دهقانان و زمینداران، صاحبان باغ‌های توت، در مناطق مختلف متفاوت بود.<sup>۱</sup> ابوت در گزارشی که در اواسط سال‌های ۱۸۶۰ تهیه کرد، از نظامی به نام مناصفه (menasefeli) نام برداشت که برآن اساس، صاحب زمین نیمی از محصول را به عنوان رانت دریافت می‌کرد و مسئولیت تدارک تخم نوغان به عهده دهقان بود.

در نظام دیگری به نام «اجاره»، زمیندار باغ توت را به دهقان اجاره می‌داد و سهمی از تولید، یعنی سه چهارم، را به عنوان اجاره بر می‌داشت. در این نظام، مشخص شده است که تخم نوغان چگونه تهیه می‌شد. بعضی از صاحبان باغ‌های توت که در همان حوالی زندگی می‌کردند، خود رأساً به تولید می‌پرداختند و برای این منظور، دهقانان اجیر شده را به کار می‌گرفتند. در هر سه این موارد، پرداخت مالیات دولتی به عهده صاحب زمین بود. در مواردی که زمین متعلق به دهقانان بود، حاکم محل هر آنچه که می‌خواست و می‌توانست از دهقانان باج می‌گرفت و هیچ قاعده و قانونی وجود نداشت.<sup>۲</sup>

پس از بیماری کرم ابریشم در اواسط سال‌های ۱۸۶۰ عامل جدیدی پدیدار شد. تداوم بیماری در میان تخم نوغان محلی باعث شد که واردات تخم نوغان غیرآلوده برای ادامه تولید اهمیت درخور توجهی پیدا بکند و پیامدش فعال شدن سرمایه تجاری در تولید ابریشم گیلان بود.

کنسول دبلیو. جی. ابوت در گزارشی که برای تامسون در ۱۸۷۰ فرستاد از

۱. مسئله توزیع تولید را در مقاله «زمینداری و مالبات در ایران ۱۹۰۶-۱۸۰۰» در کتاب کدوری، ای (ویراستار): پژوهش‌هایی درباره تاریخ اقتصادی خاورمیانه، لندن، ۱۹۸۸، به تفصیل بررسی کرده‌اند. بخش‌هایی از آن مقاله در فصل چهارم همین مجموعه به فارسی آمده است.

۲. ابیرت، کک، ای: «سفرنامه تبریز از راه سواحل بحرخزر به تهران» (در ۱۸۴۳-۴۴) در استاد وزارت امور خارجه، F.O. ۲۵۱-۴۰. همچنین تگاه کنبد به گزارش کنسولی، «تجارت ابریشم در گیلان»، در PAP، ۱۸۶۶، جلد ۶۹.

نظمی بدنام مثاله نام برده است که براساس آن تجار ارمنی ایرانی یا روسی تخم نوغان غیرآلوده رایین صاحبان باع‌های توتوت توزیع می‌کردند و قرار این بود که یک‌سوم از محصول را دریافت بدارند. یک‌سوم دیگر محصول نصیب زمیندار می‌شد و یک‌سوم آخرهم سهم دهقان بود. وقتی تولید رضایت‌بخش نبود، ضرر اصلی به صاحب زمین وارد می‌شد که می‌بایست مالیات دولتی را پردازد. مسئله این بود که مقدار مالیات در سال‌های قبل از خرابی محصول تعیین شده بود، و در نتیجه، با وجود رضایت‌بخش نبودن تولید، زمیندار موظف به پرداخت همان مقدار مالیات بود.<sup>۱</sup>

در اواخر دهه ۱۸۶۰، حدوداً سال ۱۸۶۹، شرکت یونانی برادران رالی که در حمایت دولت انگلستان بود توانست به موقعیت مسلطی در واردات و توزیع تخم نوغان غیرآلوده دست یابد و گزارش شده است که  $\frac{2}{3}$  تولید ابریشم در آن سال، از تخم نوغان ژاپنی به عمل آمده بود که نمایندگان این شرکت وارد و توزیع کرده بودند. شرکت برادران رالی در ۱۸۷۱ ایران را ترک گفت، ولی موقعیت مسلط آن نصیب یک شرکت یونانی دیگر به نام برادران پاسکالیدی شد. بعد نمی‌دانیم علت ترک ایران این بوده باشد که شرکت رالی توانست با شرکت پاسکالیدی رقابت کند. هرچه که به اوخر قرن نزدیک می‌شویم، دامنه کترول این شرکت هم افزایش می‌یابد. برای نمونه، در ۱۸۹۳، در ۴۰۰۰ تلمبار به وسیله این شرکت کترول می‌شده است که یک سال بعد، به ۲۱۱۰۰ تلمبار افزایش یافت و در ۱۸۹۷ هم به رقم ۵۷۰۰۰ تلمبار رسید.<sup>۲</sup> گزارش شده است که این شرکت برای خشک کردن پیله ابریشم و بسته‌بندی ابریشم خام به صورت عدل و صدورش به اروپا، تأسیسات موقتی در گیلان ایجاد کرده بوده است.<sup>۳</sup>

از آنجاکه شمار بیشتری از شرکت‌ها در فرایند تولید ابریشم فعالیت آغاز کردن و رقابت بین‌شان افزایش یافت، نظام مثاله با نظام مرباعه جایگزین شد، که برآن اساس یک‌چهارم تولید به توزیع کنندگان تخم نوغان تحویل می‌شد. گفته می‌شود که

۱. ایوت، دبلیو. جی؛ «نامه به نامسون»، ۵ آوریل ۱۸۷۰، استاد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۳۲۸.

۲. نگاه کنید به چرچیل، اچ. ال؛ «گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵، ۱۸۹۵ و ۱۸۹۸، جلد ۹۷.

۳. چرچیل؛ «گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.

افزایش رقابت باعث شد که مرابعه با نظام مخاصمه جانشین شود که به توزیع کنندگان تخم نوغان غیرآلوده، فقط  $\frac{1}{5}$  محصول تحویل می‌شده است. کمترین سهمی را که نصیب توزیع کنندگان تخم نوغان غیرآلوده می‌شد  $\frac{1}{10}$  گزارش کرده‌اند.<sup>۱</sup> البته رایینو گزارش کرد که در استرآباد، تجار ارمنی  $\frac{2}{3}$  محصول را دریافت می‌دارند.<sup>۲</sup> لافونت و رایینو در بررسی جالبی که از تولید ابریشم در گیلان تهیه کرده‌اند، به سه شیوه توزیع تخم نوغان غیرآلوده بین صاحبان باغ‌های توت اشاره کردند.

۱. فروشنده تخم نوغان غیرآلوده به زمیندار مقداری پول بدون نزول قرض می‌داد. قیمت یک جعبه تخم نوغان غیرآلوده اندکی کمتر از قیمت بازار تعیین می‌شد. بازای آن، زمیندار هم متعهد می‌شد که پس از برداشت محصول، سهم معینی از آن را پائین‌تر از قیمت روز به فروشنده تخم نوغان در تاریخ معین تحویل دهد.
۲. صاحب زمین در هنگام برداشت محصول بهای تخم نوغان غیرآلوده را به صورت پیله ابریشم می‌پرداخت.

۳. بهای تخم نوغان غیرآلوده نقداً پرداخت می‌شد. اتا این شیوه چندان معمول نبود.<sup>۳</sup> در مرحله‌ای بانک شاهنشاهی ایران و بانک استقراضی روس هم مشارکت در تولید ابریشم را سودآور یافتند. به واردکنندگان تخم نوغان که سرمایه کافی نداشتند، پول قرض می‌دادند و معمولاً هم برای این قرض نرخ بهره بالائی می‌گرفتند.

جالب توجه است که تقریباً همه واردکنندگان تخم نوغان غیرآلوده در عین حال خریداران پیله ابریشم هم بودند و سود عمده‌شان در فروش تخم نوغان و دادن وام بود که نرخ بهره بالائی داشت. بهمین دلیل، بخشی از قرارداد خرید پیله ابریشم این بود که از صاحبان باغ‌های توت یک سند کتبی می‌گرفتند که آن‌ها می‌بایست تخم نوغان لازم برای تولید را از آن‌ها خریداری کنند.

بنابراین، این نکته به نقل می‌ارزد: همان‌گونه که دیدیم بین تولیدکنندگان اصلی، دهستانان و زمینداران، صاحبان باغ‌های توت ارزیابی ثابتی از مقدار رانت وجود

۱. لافونت، اف. و رایینو، اچ. ال: «صنعت ابریشم در ایران»، مونپیله، ۱۹۱۰ بهشی از آن در کتاب چارلز عبوی، همان، به انگلیسی چاپ شده است. ص ۲۳۶ - اصل سند به فرانسه است.

۲. رایینو، اچ. ال: گزارش کنسولی، «گیلان و استرآباد»، در PAP: ۱۹۰۷، جلد ۹۱.

۳. لافونت - رایینو، همان، صحن ۳۶ - ۲۲۵.

نداشت تا دهقان پرکارتر از افزایش تولید خود بپرهمند شود. بر عکس، یک نسبت ثابت از تولید می‌باشد تحويل صاحب زمین می‌شد. به این ترتیب، هرچه که تولید بیشتر می‌شد، مقدار بیشتری هم به صورت رانت نصیب صاحب زمین یا توزیع‌کننده تخم نوغان می‌گشت. به گمان من، وجود این مناسبات که علاوه بر تولید ابریشم در دیگر حوزه‌های تولید کشاورزی هم جاری بود، از عمدت‌ترین عوامل کُندکننده پیشرفت تکنولوژی در تولید بود، چون تولید‌کننده‌مستقیم انگیزه کافی نداشت و براساس نظام‌های هم که حاکم بود، این انگیزه نمی‌توانست وجود داشته باشد. به عنوان نمونه، فرض کنیم دهقانی که براساس مثاله تولید می‌کرد، یک سال ۳۰۰ کیلوگرم ابریشم خام برداشت می‌کرد و سال بعد ۶۰۰ کیلوگرم. با این‌که حجم تولید ۳۰۰ کیلوگرم افزایش یافته بود، ولی سهم او از این افزایش فقط ۱۰۰ کیلوگرم می‌شد و ۲۰۰ کیلوگرم به جیب دیگرانی می‌رفت که به احتمال زیاد در این افزایش تولید نقشی نداشته‌اند.

### تولید و تجارت ابریشم

شواهد زیادی در دست است که نشان می‌دهد تولید و تجارت ابریشم برای اقتصاد ایران و بیویژه اقتصاد گیلان سیار بالهیئت بوده است. تا اواسط دهه ۱۸۶۰ که بیماری کرم ابریشم به این شاخه تولیدی صدمه جبران‌ناپذیری وارد آورد، تولید و تجارت آن افزایش نشان می‌دهد.

برای یک دوره نسبتاً طولانی، ابریشم خام عمدت‌ترین فرآورده صادراتی ایران بود. گفتنی است که در قرن نوزدهم تقریباً تمام ابریشم صادراتی در ایالات شمالی و عمدتاً در گیلان تولید می‌شده و از طریق تبریز و تراپوزان به اروپا صادر می‌شده است، یا این‌که از رشت مستقیماً به روسیه صادر می‌گشت.

برای این‌که بینیم جمعیت این مناطق تا چه حد در تولید ابریشم فعالیت داشته‌اند، بد نیست اشاره کنم که: «در گیلان و مازندران تقریباً همه خانوارها کرم ابریشم پرورش می‌دهند و بخش قابل توجهی از ابریشم تولید شده اصلاً وارد بازار نمی‌شود. ابریشم خام را زنان در این خانوارها می‌ریستند و بعد می‌بافند و از پارچه‌ها برای دوختن پیراهن، شلوار، دستمال استفاده می‌کنند. در دیگر مناطق که تولید ابریشم به

گستردگی تولید در این دو ایالت نیست، هر تولیدکننده بخشی از تولید ابریشم را برای مصرف شخصی نگاه می‌دارد.<sup>۱</sup>

کنسول لاوت در گزارشی که در باره استرآباد در ۱۸۸۱ تهیه کرد، نوشت که دهقانان، کارگران و مغازه‌داران لباس‌هایی می‌پوشند که اختصاصی آن منطقه است و شامل: «یک پیراهن پنبه‌ای کوتاه است که در روستاهای همان دوکی بافته می‌شود که با آن پارچه‌های ابریشمی می‌باشد. ابریشم بافی در فضول معین در دهات این منطقه بسیار معمول است. روی این پیراهن، چیزی شبیه یک کت می‌پوشند که آن را الخلک (Alkhalk) یا الیجه (Alijeh) می‌نامند که از ابریشم است و به رنگ آبی و قرمز است که در منازل رشته، بافته و رنگ آمیزی شده است.»<sup>۲</sup>

گرچه تعیین درصد مشارکت ساکنان در تولید ابریشم غیرممکن است، ولی براساس شواهدی که در بالا ارائه شد، روشن است که نسبت قابل توجهی از جمعیت این مناطق به شکلی و حداقل در فضول معینی در تولید ابریشم فعال بودند. با این همه، در آنچه در زیر می‌آید، می‌کوشم براساس اطلاعات موجود، شماره‌افرادی را که در تولید ابریشم فعالیت داشتند تخمین بزنم. باید اضافه کنم که چنین کاری برای نیمه اول قرن گذشته، به دلیل فقدان داده‌های آماری، غیرممکن است. برای نیمه دوم، کنسول چرچیل در ۱۸۹۴ گزارش کرد که شرکت پاسکالیلی و دیگر واردکنندگان تخم نوغان غیرآلوده کلاً میان ۲۱۱۰۰ تلمبار تخم نوغان توزیع کرده‌اند.<sup>۳</sup> همو افزوده است که به طور متوسط، در فصل کار، سه مرد باید روی هر یک تلمبار کار کنند.<sup>۴</sup> به این ترتیب، می‌توان گفت که در ۱۸۹۴ کلاً ۶۳۳۰۰ نفر ( $3 \times 21100$ ) در تولید ابریشم شاغل بوده‌اند. خود او در برآورده برای سال ۱۸۹۷ رقم افراد شاغل را ۱۷۰۰۰ نفر ذکر کرده است.<sup>۵</sup> اگر تخمین خود او را در نظر بگیریم (سه نفر بازی هر تلمبار) رقم تلمبار را می‌توان ۵۷۰۰۰ تخمین زد که با توجه به کل تولید ابریشم در ۱۸۹۷، یعنی ۴۵۵۲۳۶ کیلوگرم، به نظر غیرواقعی می‌آید.

۱. بنجامین، همان، ص ۴۱۸. ۲. لاوت: گزارش کنسولی، «استرآباد»، در PAP، ۱۸۸۲، جلد ۷۱.

۳. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۵، جلد ۹۹.

۴. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۸، جلد ۹۷.

۵. همان مأخذ.

البته در ۱۸۹۳ گزارش شده است که به طور متوسط هر تلمبار، آنگاه که همه‌چیز به دلخواه پیش می‌رود، بین ۶/۸ و ۵/۹۴ کیلوگرم پیله ابریشم تولید می‌کند، ولی مقدار متوسط در شرایط حاکم بر کشاورزی گیلان بین ۲/۴۷ تا ۴۱ کیلوگرم بوده است.<sup>۱</sup> اگر متوسط تولید هر تلمبار را در شرایطی که همه‌چیز بر وفق مراد پیش می‌رود، ۱۹ کیلوگرم فرض کنیم و در شرایط حاکم بر گیلان، آن را معادل ۵/۴۵ کیلوگرم بگیریم، با استفاده از برآوردهایی که راجع به کل تولید داریم، می‌توانیم رقم احتمالی تلمبار و بر آن اساس شماره افراد شاغل در تولید ابریشم را برآورد کنیم.

اگر فرض کنیم که قبل از شیوع بیماری در ۱۸۶۵، بازدهی در تولید ابریشم بسیار بیشتر از بازدهی در سال‌های پس از بیماری بوده است و در نتیجه، شماره کمتری برآورد افراد شاغل در تولید ابریشم در گیلان

۱۹۰۲	۱۸۹۷	۱۸۶۵	۱۸۶۴	شرح
۱۱۶۵۵۸۴	۲۲۸۱۸۵۴	۲۵۵۱۹۷۸	۵۵۷۴۳۶۷	تخمین تولید پیله ابریشم (به کیلوگرم) وقتی همه‌چیز بر وفق مراد پیش می‌رود:
۱۲۸۰۷	۲۵۰۷۵	۲۸۰۴۴	۴۹۱۶۹	تخمین شماره تلمبار
۳۸۴۲۱	۷۵۲۲۵	۸۴۱۲۲	۱۴۷۵۰۷	تخمین شاغلین (۳ نفر برای هر واحد در شرایط حاکم بر گیلان):
۲۵۶۱۵	۵۰۱۵۱	۵۶۰۸۷	۹۸۳۳۸	تخمین شماره تلمبار
۷۶۸۴۵	۱۵۰۴۵۳	۱۶۸۲۶۱	۲۹۵۰۱۴	تخمین شاغلین (۳ نفر برای هر واحد)

تلمار و به دنبال تعداد کمتری در این شاخه شاغل بوده‌اند، تخمین سال ۱۸۶۴ به نظر مبالغه‌آمیز می‌آید. یعنی به گمان من، بعيد است که در گیلان نزدیک به ۳۰۰۰۰۰ نفر (پیش از ۲۹۵۰۰ نفر) در تولید ابریشم شاغل بوده باشند. با اطلاعات محدودی که در اختیار داریم، پاسخ به این پرسش که پس واقعیت چگونه بوده است؟ ناممکن است. متأسفانه اطلاعات ما در باره تکنیک‌های تولیدی مورد استفاده از این هم کمتر

۱. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» PAP، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.

است. هرچند همانند دیگر شاخه‌های تولیدی، می‌دانیم که تکنیک‌ها بسیار بدوى بوده‌اند، به سندی برخورده‌ایم که بر وجود تقسیم کار گسترده دلالت داشته باشد. نقل قول زیر که در ۱۸۹۶ نوشته شد، نظر نویسنده را تأیید می‌کند: «در بسیاری از دهات [گیلان] مغازه‌های کوچکی هست که برای ابریشم‌رسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. پیله ابریشم را در دیگ بزرگی که در آن مخلوطی از آب و شیر ترش شده می‌جوشد، می‌ریزند. یک مرد چرخی را که یک یارد قطر دارد با یک رکاب پائی می‌چرخاند و با یک دست پیله را بهم می‌زنند تا الیاف جدا شوند و با دست دیگر آن را به دور چرخ می‌سپیجد. الیاف باقیمانده و پراکنده را زنان جمع آوری می‌کنند و از آن‌ها روسربی می‌بافند.»<sup>۱</sup>

تا آنجا که می‌دانیم در سرتاسر قرن نوزدهم هیچ‌گونه کوششی برای بکارگیری ماشین‌آلات مدرن در تولید ابریشم نشده است. کنسول مکتری در ۱۸۵۸ نوشته که به حاکم لاھیجان پیشنهاد کرده است که برای بهبود کیفیت ابریشمی که تولید می‌کند، از ماشین‌آلات اروپائی استفاده کند و افزود «به نظر می‌رسد که او برای انجام پیشنهاد من آمادگی لازم را دارد.»<sup>۲</sup> ولی شاهدی پیدا نکردیم که آیا حاکم لاھیجان چنین کرده است یا خیر؟ در ۱۸۹۳ کنسول چرچیل نوشت که در رشت «یک دستگاه ماشین بخار برای رسیدن ابریشم وجود دارد که متعلق به امین‌الضرب است و ابریشم با کیفیت بالاتولید می‌کند.»<sup>۳</sup> غیر از همین یک مورد، به سندی برخوردم که نشان از بکارگیری ماشین‌آلات در تولید ابریشم داده باشد. در اوائل قرن حاضر اماً اوضاع کمی تغییر کرد. چرچیل در گزارش کنسولی خود در سال ۱۹۰۲-۳ نوشت که ماشین‌آلات به ارزش ۶۹۲۸ لیره به گیلان وارد شده است و این امر تا آنجا که من می‌دانم، اولین بار است که به چنین رقمی اشاره می‌شود. در گزارش، ماهیت این ماشین‌آلات روشن نشده است، ولی همو افزوده است که «گسترش تولید ابریشم بعضی از شرکت‌های بزرگ را متلاعده کرده است که از یک شیوه ایتالیائی به نام

۱. ویلسون، اس. جی: زندگی و عادات ایرانیان، لندن، ۱۸۹۶، صص ۱۲۹-۱۳۰.

۲. مکتری، سی. اف: «شرح مسافت از رشت در گیلان از طریق مازندران در ۱۸۵۸-۵۹»، اسناد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۲۴۵.

۳. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۳-۹۴، ۹۵، جلد ۱.

«چهار ثانیه» استفاده کنند برای از بین بردن کرم نوزاد در پیله ابریشم در حالی که حمزمان نم و رطوبت پیله ابریشم را هم می‌گیرد.<sup>۱</sup>

در عین حال، او از «ظرف‌های مدور بزرگ آهنه» سخن گفت که مورد استفاده قرار می‌گیرند و افزود «موتورهایی که مورد استفاده قرار می‌گیرند ساخت شیفیلد است». مدتی بعد او گزارش کرد که قرار است تأسیسات تولید ابریشم امین‌الضرب با ۱۵ دوک مدرن از آخرین مدلی که در لیون ساخته می‌شود، مجهز شود.<sup>۲</sup>

البته قابل ذکر است که برای بهبود کیفیت ابریشم تولید شده، اقداماتی برای استفاده از تخم نوغان وارداتی هم به عمل آمد، ولی واقعیت این بود که پس از بیماری کرم ابریشم در ۱۸۶۵ چاره‌ای جز این نبود. می‌خواهم این نکته را بگویم که اقدام به استفاده از تخم نوغان بیانگر کوششی سنجیده و حساب شده نبود، بلکه از پیامدهای بیماری کرم ابریشم بود.

نقل قول زیر که از گزارشی در سال ۱۸۷۳ نقل می‌شود، به حد کافی روشنگر این نکته است: «از زمان شروع بیماری تا اکنون [۱۸۷۳] مقامات محلی برای تخفیف تأثیرات این فاجعه هیچ کاری نکردند. نه فقط خودشان هیچ نکردن، بلکه کوشیدند جلوی فعالیت‌های شرکت رالی را هم بگیرند که کوشید با وارد کردن تخم نوغان از ژاپن و کشورهای دیگر کیفیت ابریشم تولید شده را بهبود بخشند...»<sup>۳</sup> به عقیده نویسنده گزارش، مقامات محلی «به چیزی غیر از جمع آوری مالیات نمی‌اندیشنند» ولی در نهایت، مجبور شدند کوتاه بیایند و برای اولین بار در ۱۸۶۷، مقداری تخم نوغان از ژاپن وارد شد و بعد از آن هم از یونان و فرانسه و ترکیه.<sup>۴</sup> تخم نوغان وارداتی از ژاپن تجربه موفقی نبود و ابریشم تولید شده کیفیت پائین‌تری داشت. به همین دلیل، واردات از ژاپن متوقف شد. با این همه، در ۱۸۹۶ حدود ۶۷۲۰۰ لیره استرلینگ تخم نوغان از فرانسه و ترکیه از طریق روسیه وارد شد.<sup>۵</sup>

و اما، در باره مقدار ابریشم تولید شده در ایران. او زلی در ۱۸۱۲ کل تولید

۱. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۹۰۴، جلد ۱۰۰.  
۲. همان مأخذ.

۳. همان مأخذ.

۴. ابوت، دبلیو. جی: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۷۳، جلد ۶۷.

۵. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۷۶، جلد ۷۶، ۱۸۹۷، ۱۸۹۸؛ ۹۲، جلد ۹۷.  
۶. همان مأخذ.

ابریشم گیلان را ۲۷۲۷۲۷ کیلوگرم برآورد کرد و ۳۰ سال بعد، ک.ابوت مقدارش را ۵۴۵۴۵ کیلوگرم، یعنی دو برابر، و افزود: «پاکسازی جنگل برای ایجاد باعث توت هرساله دامنه وسیع تری پیدا می‌کند. تنها عامل محدود کنندهٔ ثروت در این ایالت کمی جمعیت آن است».<sup>۱</sup>

لازم به ذکر است که به احتمال قریب به یقین، کمی جمعیت به علت طاعون بزرگ سال ۳۱-۱۸۳۰ بود که به ویژه در ایالات حوضهٔ بحر خزر کشتار و حشتناکی کرد.<sup>۲</sup> کنسول مکنزی مقدار تولید را در ۱۸۵۷ حدود ۶۲۵۰۰۰ کیلوگرم و برای ۱۸۵۸ اندکی کمتر یعنی ۵۶۸۱۸۲ کیلوگرم تخمین زده و تأکید کرده است که سال ۱۸۵۸ از این نظر سال بدی بوده است.<sup>۳</sup> شواهد زیادی در دست است که تا زمان بروز بیماری کرم ابریشم، تولید سالانه افزایش یافت و در ۱۸۶۰ مقدار آن ۷۵۰۰۰۰ کیلوگرم برآورد شد و در ۱۸۶۴، سال قبل از بروز بیماری، به ۹۵۴۵۴۵ کیلوگرم رسید.<sup>۴</sup> سطح تولید در ۱۸۶۴ به بالاترین مقدارش در قرن نوزدهم رسید و یک سال بعد، بیماری مسری پیرین (Pebrine) موجب کاهش چشمگیر تولید شد، و دامنهٔ کاهش به حدی بود که تولید ابریشم هرگز به مقدار سال ۱۸۶۴ نرسید. تردیدی نیست که کاهشی این چنین عظیم و در عین حال ناگهانی و سریع به موقوفیت اقتصادی گیلان و رفاه مردم لطمئن شدیدی وارد آورد.

نظر به این که صدور ابریشم یکی از عمده‌ترین اقلام صادراتی ایران هم بود، در نتیجه، تأثیر سوء ناخوشی کرم ابریشم از محدودهٔ گیلان بسی فراتر رفت. در این باره کنسول دیکسون در ۱۸۶۷ نوشت: «کاهش تولید ابریشم در گیلان، برای اقتصاد ایران فاجعه‌ای عظیم است. چنانچه اقدامات عاجلی برای احیای تولید ابریشم صورت نگیرد، که البته نشانه‌ای هم در دست نیست، تجارت اروپا با ایران و همچنین منبع عمدهٔ درآمد ایران صدمات باز هم بیشتری خواهد خورد...».<sup>۵</sup>

۱. اوزلی، جی: گزارش، مورخ ۵ اوت ۱۸۱۲، استاد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۷. ابوت، ک. ای: «تجارت در گیلان»، استاد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۹۰.

۲. به این موضوع و پیامدهایش در فصل هفتم، از همین مجموعه، پرداخته‌ام.

۳. مکنزی: «گزارشی در باره ایالت گیلان»، استاد وزارت امور خارجه، ۱۸۵۸، F.O. ۶۰-۲۳۵.

۴. ابوت، ک. ای: گزارش کنسولی، «تجارت ابریشم در گیلان» در PAP، ۱۸۶۶، جلد ۶۹.

۵. دیکسون، دبلیو. جی: گزارش کنسولی، «تهران» در PAP، ۱۸۶۷-۶۸، جلد ۶۸.

چون اقدامات عاجل صورت نگرفت، سطح تولید در باقی قرن احیا نشد، و تنها در دهه اول قرن حاضر بود که تولید ابریشم مجدداً به مقدار قابل توجهی رسید. جدول زیر، مقدار تولید و مقدار صادرات ابریشم را در فاصله ۱۸۶۴-۱۸۶۶ نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

#### مقدار و ارزش ابریشم صادراتی از گیلان

۱۸۶۶		۱۸۶۵		۱۸۶۴		اقلام	
ارزش	مقدار	ارزش	مقدار	ارزش په استرلینگ	مقدار به کیلوگرم		
۲۵۹۲۷۸	۱۲۲۳۶۹	۵۵۴۷۲۷	۳۱۲۹۸۷	۹۳۷۸۱	۵۵۹۲۹۵	نخ ابریشم	
FV=۱	۱۰۶۳۷۰	۸۷۴۵۰	۱۸۳۵۰۲	۱۲۱۸۲۹	۳۵۴۲۱۸	لاس ابریشم	
-	-	۱۱۷۳۵	۱۷۱۸۲	۴۸۲۷۴	۷۲۰۰۰	ابریشم دولا	
۸۹۴	-	۱۳۲۴۰	۴۸۱۰۹	-	-	پله ابریشم	
۲۰۷۱۷۹	۲۳۸۷۲۹	۶۶۷۱۵۲	۵۶۱۷۷۷	۱۱۰۷۵۸۴	۹۸۵۶۱۳	مقدار کل	

اگر سال ۱۸۶۴ را به عنوان سال پایه در نظر بگیریم، تا پایان سال ۱۸۶۶ گیلان شاهد ۷۶ درصد کاهش در مقدار تولید و ۷۲ درصد کاهش در درآمدهای حاصل از صدور ابریشم بود.

کاهشی این چنین عظیم در تولید ابریشم و در درآمدهای ناشی از صدور ابریشم، بدون تردید بر سطح اشتغال و رفاه در گیلان تأثیرات بسیار بدی گذاشت. این نکته نیز قابل ذکر است که اگر بتوانیم به تخمين‌هایی که راجع به تولید در قرن هفدهم در اختیار داریم اعتماد کنیم، با این ترتیب، حداقل تولید ابریشم در قرن نوزدهم، حدوداً ۲۰ درصد کمتر از ابریشمی بوده است که در گیلان در سال‌های ۱۶۶۰ تولید می‌شده است.

در سال‌های پس از بروز ناخوشی، سیر نزولی تولید و صادرات ادامه یافت. مقدار

۱. آبوت، ک.ک. ای: «گزارش کنسولی»، «تجارت ابریشم در گیلان» در PAP: ۱۸۶۶، ۱۸۶۷، ۶۹، جلد ۶۷. اونگلی، اچ. اچ: «گزارش کنسولی»، «گیلان» در PAP: ۱۸۶۷-۶۸، جلد ۶۸.

ابریشم تولید شده را برای ۱۸۷۷ حدود ۹۵۴۵۵ کیلوگرم و برای ۱۸۸۶ حدود ۱۷۷۲۷۳ کیلوگرم برآورد کردند.<sup>۱</sup> با وجود این‌که، در سال‌های پایانی قرن نوزدهم تولید ابریشم تا حدودی احیا شد، اما مقدارش را ۴۵۵۲۳۶ کیلوگرم تخمین زده‌اند که حدوداً نصف تولید سال ۱۸۶۴ بود.<sup>۲</sup> در مقایسه با تولید ابریشم در ۱۸۷۰، تولید در ۱۸۹۷ حدود ۳۴۸۸۶۴ کیلوگرم افزایش نشان می‌دهد که رقم قابل توجهی است.<sup>۳</sup>

از نظر حجم ابریشم صادراتی، فقط در سال ۱۹۰۲ بود که مقدار ابریشم صادراتی از سال ۱۸۶۴ فراتر رفت. با این‌همه، صادرات سال ۱۹۰۲ یک تفاوت اساسی با ابریشم صادراتی سال ۱۸۶۴ داشت. همان‌گونه که در جدول صفحات قبل ملاحظه کردیم در سال ۱۸۶۴ ابریشم به صورت پله صادر نمی‌شد و ۸۵ درصد از ابریشم صادراتی به صورت نخ ابریشم بود، در حالی‌که در ۱۹۰۲ بخش اعظم صادرات، یعنی ۱۰۷۵۴۵۵ کیلوگرم، به صورت پله ابریشم بود و فقط ۱۱۲۵۹ کیلوگرم نخ ابریشم به ارزش ۸۶۴ لیره استرلینگ صادر شد.<sup>۴</sup> این تغییر دو سویه در ابریشم گیلان پیامدهای بالهیتی داشت.

— اوّلاً، براساس تخمین کنسول چرچیل، وقتی همه چیز مطابق میل پیش می‌رود، «از هر ۸ من [۲۴ کیلوگرم] پله ابریشم، ۱ من [۲ کیلو] نخ ابریشم به دست می‌آید».<sup>۵</sup> بنابراین صدور ۱۰۷۵۴۵۵ کیلوگرم پله در سال ۱۹۰۲ در اصل معادل صدور ۱۳۴۴۳۶ کیلوگرم نخ ابریشم بود (نسبت ۱ به ۸). پس، از نظر حجم تولید، می‌توان گفت که تولید ابریشم در گیلان هرگز از تأثیرات سوء ناخوشی در سال ۱۸۶۴ کمر راست نکرد و کاملاً احیا نشد. به سخن دیگر، برای صدور ۵۵۹۲۹۵ کیلوگرم نخ ابریشم، حدوداً ۴۴۷۴۳۶۰ کیلوگرم پله ابریشم لازم بود.

— ثانیاً، صدور ابریشم به صورت پله، براین دلالت داشت که مجموعه فعالیت‌های که برای تبدیل پله به نخ صورت می‌گرفت (رشتن و غیره) باید متوقف شده باشد.

۱. کرزن، همان، جلد اول، ص ۳۶۷.

۲. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۸، جلد ۹۷.

۳. ابرت، دبلیو. جی: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۷۲، جلد ۵۷.

۴. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۹۰۴، جلد ۱۰۰.

۵. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.

بهاین ترتیب، می‌توان گفت که صدور پلۀ ابریشم نشان‌دهندهٔ کاهش امکانات استغال در صفحات شمالی ایران بود.

در بارۀ تولید ابریشم در مازندران اطلاعات چندانی نداریم. مع ذلک، گزارش شده است که کل تولید ابریشم در فاصله ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۱ فقط ۱۵۹۰۹ کیلوگرم بود که در واقع  $\frac{1}{16}$  و  $\frac{1}{12}$  سالیانه مقداری است که مازندران در ۱۶۳۸ و در سال‌های ۱۶۶۰ تولید می‌کرد.

مقدار ناچیزی ابریشم در خراسان، آذربایجان و یزد هم تولید می‌شد که کل آن را برای اوایل دهۀ ۱۸۹۰ حدود ۲۸۰۶۸ کیلوگرم برآورد کرده‌اند که در کارگاه‌های محلی مصرف می‌شد.<sup>۱</sup> اگر تخمين شاردن را قبول کنیم، کل تولید خراسان از ۴۳۷۶۳۶۴ کیلوگرم در قرن هفدهم به ۷۳۸۶ کیلوگرم در اوآخر قرن نوزدهم رسید و در آذربایجان، از همان مقدار به ۱۴۷۷۳ کیلوگرم کاهش یافت.

حال، بد نیست به بررسی سودآوری تولید ابریشم پردازیم. مشاهده کردیم که تولید ابریشم از نظر حجم تولید کاملاً احیا نشد. باید اضافه کنم که به علت کاهش چشمگیر در ارزش واحد پول ایران، قران، بعيد به نظر می‌رسد که سودآوری واقعی تولید ابریشم ثابت مانده باشد. برای مثال، یک قران که در ۱۸۴۲ معادل یک شیلینگ بود، در ۱۹۰۵ برابر با ۴ پنس ارزش داشت، یعنی ارزش قران نسبت به لیره استرلینگ ۳۰ درصد کاهش یافت.<sup>۲</sup> برای روشن شدن این نکته، جدول صفحه بعد را براساس قیمت‌های صادراتی ابریشم تنظیم کرده‌ام که بیانگر تغییر این متغیر در فاصله ۱۸۹۷ تا ۱۸۸۱ است.<sup>۳</sup>

۱. به منابع صفحه بعد مراجعه شود. بعلاوه، رابینو: بانکداری...، صص ۸-۹.

۲. ایوت، کک. ای: «تجارت ابریشم در گیلان»، اساد وزارت امور خارجه ۶۰-۹۰، F.O.، همچنین رجوع کنید به رابینو: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۹۰۷، جلد ۹۱.

۳. این جدول براساس داده‌های آماری در منابع زیر تنظیم شده است:  
اوزلی، همان مأخذ.

فریزر: ستر و ماجراه‌دار ایلات جنوبی کرانه‌های بحرخزر، لندن، ۱۸۲۶، ص ۲۵۸.

خودزکو: سرزمین گیلان، تهران، بی‌تاریخ، ص ۱۰۱.

ایوت: «تجارت ابریشم در گیلان»، در ۶۰-۹۰، F.O.

مکنزی: «گزارشی در باره ایالت گیلان»، در ۶۰-۴۳۵، F.O.، بنجامین: همان، ص ۴۱۸.

اطلاعات اضافی از گزارش کنسولی، «گیلان»، مجلات گورناؤگون استخراج شده است.

## قیمت ابریشم خام در گیلان، ۱۸۹۷-۱۸۱۲

(بازای یک من تبریز)

متوسط سالیانه						
پس	شیلینگ	لیره	شاهی	قران	تومان	۰
						۱۸۱۲
F	۱۷	۱	۱۶	۳	۳	۱۸۲۲
۹	۱	۲	۶	۳	۶	۱۸۴۰-۴۴
۱	۱۴	۱	۷	۷	۳	۱۸۴۷-۴۸
۱	۶	۳	۱۶	۲	۷	۱۸۵۷-۵۸
۱۱	۷	F	۱۰	۰	۱۰	۱۸۶۲-۶۵
۱۱	۷	۵	۱۱	F	۱۳	۱۸۶۶-۶۸
۲	۱۳	F	۱۸	-	۱۲	۱۸۶۹-۷۱
۸	۱۸	۲	۱۱	۹	۶	۱۸۷۲-۷۴
۷	۱۵	۲	۱۴	۹	۶	۱۸۷۵-۷۸
۲	F	۲	۱۲	۲	۷	۱۸۸۵-۸۶
۶	۱۴	۱	۱۷	۱	۷	۱۸۹۱-۹۴
۹	۹	۱	۱	۵	۷	۱۸۹۶-۹۷

اگر سال ۱۸۱۲ را به عنوان سال پایه در نظر بگیریم و قیمت ابریشم را معادل ۱۰۰ فرض، نکات زیر در خور توجه‌اند:

— بالاترین قیمت ابریشم در سال‌های ۶۸ - ۱۸۶۶ بود، که چندان عجیب نیست، چون همان گونه که دیدیم در آن سال‌ها به علت ناخوشی کرم ابریشم، تولید به طور چشمگیری کاهش یافته بود. قیمت به تومان برابر ۳۲۷ و به لیره معادل ۱۵۰ بوده است، یعنی افزایشی برابر به ۲۲۷ درصد به تومان و ۵۰ درصد به لیره استرلینگ.

— گرچه قیمت ابریشم به تومان از ۱۰۰ در ۱۸۱۲ به ۱۸۲ به ۱۸۹۷ افزایش

می‌یابد، ولی ما شاهد کاهشی معادل ۵ درصد به لیره استرلینگ هستیم.  
— به نظر می‌رسد که کاهش ارزش قران در سال‌های ۱۸۷۰ شدت گرفته باشد،  
چون با وجود این‌که به تومان قیمت افزایش می‌یافتد، ولی قیمت به لیره کاهش نشان  
می‌دهد. بدین سخن دیگر، پیامد این تغییرات در ارزش قران این است که حتی اگر  
بیماری کرم ابریشم مقدار تولید و صادرات را کاهش نمی‌داد، تولید و صدور همان  
مقدار ابریشم به همان مقدار درآمد ارزی به دنبال نداشت. البته اگر تکنیک تولید  
ابریشم بهبود می‌یافتد و بازدهی کاریشتر می‌شود، وضعیت صورت دیگری می‌داشت؛  
ولی شاهدی در دست نیست که تکنیک بهبود یافته یا بازدهی کار افزایش یافته.

برای مقایسه پیامد این تغییرات، بد نیست یک مثال عددی را در نظر بگیریم.  
صدر ۱۰۰۰ من ابریشم خام در ۱۸۱۲ برای ایران درآمدی معادل ۴۱۱۵ تومان  
یا ۳۶۰۰۰ لیره استرلینگ داشت، ولی صدور همین مقدار در سال‌های ۱۸۶۶-۶۸  
درآمدی معادل ۱۳۴۵۵ تومان یا ۵۳۹۶ لیره استرلینگ ایجاد می‌کرد. ولی وقتی به  
سال ۱۸۹۶-۹۷ می‌رسیم، درآمد ناشی از صدور همان مقدار ابریشم خام در  
حدود ۷۵۰۵ تومان یا ۱۴۸۷ لیره استرلینگ بود. مقایسه دو رقم درآمد آخر نشان  
می‌دهد که به تومان، درآمد حاصل شده ۴۴ درصد و به لیره ۷۳ درصد کاهش  
یافته. به سخن دیگر، برای درآمد ارزی معادل ۵۳۹۶ لیره در ۱۸۹۶-۹۷، ایران  
می‌باشد ۳۶۲۹ من ابریشم خام صادر می‌کرد.

گرچه این درست است که در سال‌های ۱۸۶۶-۶۸ قیمت ابریشم به دلیل کاهش  
تولید افزایش یافته، ولی مقایسه قیمت در سال‌های ۱۸۶۲-۶۵ — یعنی دوره‌ای که  
تولید افزایش یافته بود — با قیمت در سال ۱۸۱۲ نشان می‌دهد که با وجود افزایش  
تولید، درآمد حاصل از صدور هم افزایش یافته بود. از جمله دلایلی که می‌توان به  
آن اشاره کرد، وجود بحران در تولید ابریشم در اروپا در آن سال‌ها بود که بدون  
ترددید موجب رونق بازار ابریشم ایران شد.<sup>۱</sup>

برای نشان دادن اهمیت تولید و صدور ابریشم در اقتصاد گیلان بد نیست اشاره  
شود که در ۱۸۴۰ ابریشم ۹۳ درصد صادرات گیلان را تشکیل می‌داد.<sup>۲</sup> در دو دهه

۱. چرچیل: گزارش کنسولی، «ناخوشی کرم ابریشم در گیلان» در PAP، ۱۸۷۶، جلد ۷۴.

۲. خودزکر: همان، صص ۱۰۲-۳.

بعد، غیر از تغییرات کوتاه مدت، تولید و تجارت ابریشم افزایش یافت و برای اقتصاد گیلان اهمیت روزافزون تری پیدا کرد؛ بعلاوه، مهم ترین قلم صادراتی ایران هم بود. برخلاف گزارش های مأیوس کننده ای که در سال های پس از بروز ناخوشی توسط ناظران خارجی تهیه شد، ک. ابوت در ۱۸۴۲ نوشت: «اطلاعات من نشان می دهد که تجارت ابریشم و وضعیت اقتصادی گیلان همچنان بهبود می یابد. ثروت این ایالت بسیار زیاد است و روز ب روز افزایش می یابد.»<sup>۱</sup> اگر به یاد داشته باشیم که همو، کمی جمعیت را مهم ترین عامل بازدارنده پیشرفت بیشتر می دانست، پس می توان گفت که براساس آنچه که در باره تولید و تجارت نوشت:

— یا یک جمعیت نسبتاً کم و تقریباً ثابت از سطح درآمد بالاتری برخوردار می شد که نتیجه اش، ارتقاء سطح زندگی مردم بود.

— یا، به دلیل وجود امکانات اشتغال و سطح درآمد رضایت بخش، شرایط برای افزایش جمعیت فراهم بوده است. ناگفته روشن است که ترکیبی از این دو هم کاملاً امکان پذیر بود.

ارزش ابریشم صادراتی در ۱۸۶۴ معادل ۱۱۰۷۰۰۰ لیره بود که در مقایسه با صادرات ۱۸۴۲ افزایشی معادل ۵۲۸۰۰ لیره نشان می دهد. (کل صادرات ابریشم در ۱۸۴۲ معادل ۵۷۹۰۰ لیره بود.)<sup>۲</sup> در ۱۸۶۵، اولین سال بروز بیماری پیرین، درآمدارزی حاصل از صدور ابریشم حدوداً ۴۰ درصد کاهش یافت و به ۶۶۷۱۵۲ لیره رسید، که با وجود این کاهش در مقایسه با درآمد ارزی سال ۱۸۴۰ حدود ۳۵ درصد افزایش نشان می دهد. جالب است که ارزش کل صادرات از گیلان تغییراتی مشابه تغییرات حاصل در صدور ابریشم داشته است. برای مثال، در ۱۸۶۵ کل صادرات ۷۲۲۵۰۰ لیره بود که ابریشم مربوط می شد، در حالی که در ۱۸۴۰ کل صادرات ۵۳۷۷۰۰ لیره بود و ۹۳ درصدش، یعنی ۴۹۸۷۱۸ لیره آن، ارز حاصل از صدور ابریشم بود. با این حساب وقتی از اهمیت فوق العاده ابریشم

۱. ابوت، ک. ای: «تجارت ابریشم در گیلان» در ۶۰-۹۰ F.O.

۲. همان مأخذ، همچنین نگاه کنید به گزارش کنسولی «گیلان» در PAP، ۱۸۶۶، جلد ۶۹، خودزکی، همان، ص ۱۰۳.

در اقتصاد گیلان سخن می‌گوئیم سخنی به گزارش نگفته‌ایم.<sup>۱</sup> پیامد بیماری کرم ابریشم، که به عقیده کنسول چرچیل توسط تاجران ایتالیائی به گیلان آورده شد، کاهش چشمگیر درآمدهای ارزی برای اقتصاد ایران و نزول قابل توجه سطح زندگی و رفاه در گیلان بود.<sup>۲</sup> در ۱۸۷۷ کل ارز حاصل از صدور ابریشم برابر ۱۰۷۷۹ لیره و ارزش کل صادرات گیلان حدود ۲۶۶۰۰۰ لیره بود که حتی از نصف ارز حاصل از صدور ابریشم تنها در ۱۸۴۲ هم کمتر بود.<sup>۳</sup> اگر ارز حاصل از صدور ابریشم را در ۱۸۷۷ با برآوردهای سال ۱۸۶۴ مقایسه کنیم، درآمد ارزی به  $\frac{۱}{۱۰}$  تقليل یافته بود.

در سال‌های ۱۸۸۰ برای احیای تولید ابریشم اقداماتی صورت گرفت، ولی توجه بیشتر به افزایش تولید برنج و تباکو می‌شد. گرچه کوشش برای افزایش تولید تباکو چندان موفقیت آمیز نبود، ولی تولید برنج افزایش قابل توجهی یافت. از یک سو، مهم‌ترین ماده غذائی ساکنان منطقه بود و از سوی دیگر با بازاری وسیع و گسترش یابنده در روسیه هم فاصله چندانی نبود و این دو عامل، به گمان من، موجب افزایش تولید برنج شد. به عنوان مثال اشاره می‌کنم که در ۱۸۹۶ ارزش کل صادرات به روسیه (غیر از ابریشم) معادل ۳۶۵۰۰ لیره بود که حدوداً نصف آن را برنج تشکیل می‌داد، در حالی که در همان سال کل ابریشم صادراتی از گیلان معادل ۱۹۱۷۰۰ لیره بود.<sup>۴</sup> گرچه درآمد ارزی ناشی از صدور ابریشم در آن در مقایسه با ۱۸۶۴ ناچیز بود، ولی در مقایسه با درآمد ارزی ناشی از صدور ابریشم در ۱۸۷۷ حدود ۸۰ درصد افزایش نشان می‌داد. وقتی به سال‌های ۱۹۰۵-۶ می‌رسیم، کل صادرات ابریشم از گیلان به ۲۱۶۵۰۰ لیره رسید؛ در حالی که صادرات برنج در مقایسه با ۱۸۹۶ بیش از دوباره شد و به ۴۰۹۰۰۰ لیره رسید.<sup>۵</sup>

۱. خودزکو، همان، صص، ۱۰۲-۳. همچنین ابوت، ک. ای: «گزارش کنسولی»، «گیلان» در PAP، ۱۸۶۷، جلد ۶۷.

۲. چرچیل: «گزارش کنسولی»، «ناخوشی کرم ابریشم در گیلان» در PAP، ۱۸۷۶، جلد ۷۴.

۳. چرچیل: «گزارش کنسولی»، «گیلان» در ۱۸۷۸، جلد ۷۵. علاوه بر ناخوشی کرم ابریشم شیوع طاعون در ۱۸۷۷ هم در این کاهش نقش داشته است. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به فصل هشتم در همین مجموعه.

۴. چرچیل: «گزارش کنسولی»، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۸، جلد ۹۷.

۵. رابینو: «گزارش کنسولی»، «گیلان و استرآباد» در PAP، ۱۹۰۷، جلد ۹۱.

با وجود این، به گفتن می‌ارزد که کل درآمد ارزی گیلان از صادرات ابریشم و برنج در ۱۹۰۶ معادل ۴۲۰۰۰ لیره کمتر از درآمد ارزی ناشی از ابریشم در ۱۸۶۵ بود و در مقایسه با سال ۱۸۶۴ کاهشی معادل ۴۸۲۰۰ لیره نشان می‌داد. به سخن دیگر، با وجود افزایش چشمگیر تولید و صدور برنج، لطمات ناشی از ناخوشی کرم ابریشم کاملاً رفع نشد.

### نتیجه‌گیری

در صفحات قبل، بعضی از جنبه‌های تولید و تجارت ابریشم را در گیلان بررسی کردیم. براساس شواهد ارائه شده می‌توان گفت:

- به نظر می‌رسد که تولید ابریشم در قرن هفدهم از تولید ابریشم در قرن نوزدهم بیشتر بوده است.
- ناخوشی واگیر کرم ابریشم در ۱۸۶۵ لطمه‌ای جبران ناپذیر به اقتصاد گیلان و بهویژه به تولید و تجارت ابریشم وارد آورد که هرگز جبران نشد.
- پیامد همین بیماری، مشاغل جانبی، مثل ریسیدن ابریشم ازین رفت و صدور پله ابریشم جای صدور نخ‌های ابریشمی را گرفت.
- ما شاهد نفوذ سرمایه تجاری - عمدتاً غیر ایرانی - در تولید و صادرات ابریشم هستیم که پیامدش از جمله این بود که بخشی از مازاد تولید شده هم توسط این تجار از ایران خارج شد.
- بهویژه در ربع آخر قرن گذشته، تولید و تجارت برنج در گیلان افزایش یافت. ولی این افزایش به حدی نبود که لطمہ ناشی از سقوط تولید و صدور ابریشم را کاملاً جبران کند.
- بعید نیست که با ازین رفتن مشاغل جانبی در تولید ابریشم و کاهش تولید آن، تولید کنندگان سابق ابریشم، برنجکاران گیلانی در سال‌های بعد بوده‌اند.

## قالی بافی ایران در قرن نوزدهم: بررسی اقتصادی - اجتماعی

### مقدمه

قالی در ایران فرآوردهای مثل دیگر فرآوردها نبوده است. بسیاری از ایرانیان نسبت به قالی ایران احساسی توأم با عشق و افتخار دارند. یعنی در حالی که به «هنر ایرانی» عشق می‌ورزند، از این که سرمین شان در تولید قالی‌های بسیار مرغوب و براستی چشمگیر شهره آفاق است، افتخار می‌کنند. وای به روزگار آن ایرانی بخت برگشته‌ای که با این جماعت اتفاق نظر نداشته باشد. مستقل از این که، انگیزه و پیش درآمد این اختلاف نظر چه باشد، دگراندیش به «بی‌مهری به وطن» و حتی «دشمنی با ایران» هم متهم می‌شود.

نویسنده این سطور متأسفانه به این اکثریت تعلق ندارد. گرچه تولید قالی را به عنوان یک نیاز و ضرورت اقتصادی می‌پذیرد، ولی در عصر سلطه بلا منازع صنعت و تکنولوژی و در دوران کامپیوتر سالاری، به تولید قالی در ایران افتخار نمی‌کند. گرچه از زیادی تکرار، همگان انگار پذیرفته‌اند که قالی محصول «هنر ایرانی» است، ولی تولید این فرآورده با همه جذابیت ظاهری، ربطی به هنر و تولید هنری ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. مواد اولیه‌ای در فرایند تولید با کار بشر ادغام می‌شود و به کمک مقدار ناچیزی ابزار سرمایه‌ای، به تولید کالائی منجر می‌شود که در بازار قابلیت عرضه شدن و مبادله شدن دارد. یک کار هنری، پیش‌شرط‌کنترل هنرمند بر خویش و هنر خویش است. از این دیدگاه، به دشواری می‌توان قالی را یک محصول هنری دانست، چون بافتگان در خلق آن کنترلی ندارند. آنچه که «هنرمندان گمنام» نامیده می‌شوند، در واقع کارگران نابالغ و خردسالی هستند که همانند یک ماشین به

کار و تولید مشغولند. گردها و ترکیب رنگها و طرحها از پیش و آن‌هم نه توسط آن‌کس که در کارگاه مشغول باشدگی است، بلکه توسط دیگران تعین می‌شود. اگر قرار است این رشتہ تولیدی همچنان صنعتی دستی باقی بماند، خصلتی که در عین حال در تعیین مرغوبیت فرآورده نقش تعیین‌کننده دارد، سرشت روند تولید آن چنان است که به‌طور عمده باید از کارکودکان و خردسالان استفاده شود.

از سوی دیگر، اگر صنعت را باویژگی بکارگیری ماشین‌آلات در تولید خصلت‌بندی کنیم، به دشواری می‌توان قالی‌بافی را یک صنعت دانست، گرچه بسیارند کسانی که از «صنعت قالی‌بافی» سخن می‌گویند. و اما، اگر صنعت به معنای مجموعه تولید‌کنندگان خردی باشد که کالای مشابه تولید می‌کنند، آنگاه قالی‌بافی که سهل است، همه آن‌هائی که قارچ‌های وحشی را از دامنه کوهستان‌ها جمع آوری می‌کنند و در بازار می‌فروشنند، صاحب «صنعت» ویژه خویشنند.

قالی‌بافی، به عنوان یک صنعت دستی و غیرماشینی، امکان رشد و گسترش چندانی ندارد و به همین دلیل، امکان بهره‌گیری گسترده از صرفهجوئی‌های ناشی از تولید انبوه ناچیز است. البته می‌توان شماره دارهای قالی‌بافی را اضافه کرد و شمار بیشتری از بافندگان را به کار گرفت و این هم البته امکان‌پذیر است که به مقدار محدودی از شماری از صرفهجوئی‌های ناشی از تولید به مقیاس وسیع، مانند خرید کلان پشم و مواد رنگی، بهره جوست. با این همه، برخلاف صنایع غیردستی امکان گسترده برای استفاده از ماشین‌آلات و تکنولوژی جدید به منظور بهبود بازدهی وجود ندارد؛ به همین دلیل، هزینه اجتماعی تولید فرآورده‌ای همچون قالی نسبتاً بالا است. آنچه که تولید قالی را سودآور می‌کند، نه بالا بودن بازده اجتماعی کار، بلکه پائین بودن مقدار مزد پرداختی است.

برای این‌که مباحث مطروحه در چارچوب تاریخی خویش قرار گیرد، باید به‌طور مختصر به موقعیت کلی اقتصاد ایران در قرن نوزدهم اشاره کنیم.

همانند دیگر جوامع ماقبل صنعتی و پیش‌ساز مایه‌سالاری، ایران در دوره مورد بررسی صنایع قابل توجهی ندارد. بخش عمده نیروی کار در کشاورزی شاغل است و آنچه که می‌توان از آن به عنوان بخش غیرکشاورزی نام برد - گذشته از ناهنجاری‌های ساختاری و محدودیت حیطه عملکرد - از همه طرف زیر ضرب رقبای قدرتمند و

پرنسپ تر قرار دارد. این‌که فلان یا بهمان محصول وارداتی به مرغوبیت کالای محلی بود یا خیر، فاقد ارزشگذاری تاریخی است و بعلاوه، به عنوان وسیله‌ای برای درک بهتر از مسائل و مشکلات اقتصادی ایران مفید فایده نیست. اماً واقعیت این است که کالاهای وارداتی، بویژه منسوجات و قند و شکر، به ضرر محصولات داخلی بازار را رفته رفته در کنترل خویش گرفت. این روند، اگرچه به آهستگی ولی به طرز لاينقطعی ادامه یافت.

حکومتگران مسئولیت‌گریز قاجار در سطوح محلی و مرکزی، بی‌اطلاع از آنچه که در دنیا می‌گذشت و بی‌توجه و لابالی نسبت به آنچه که در ایران اتفاق می‌افتد، دل خود را به همسران متعدد و حرمسرا ایشان خوش داشته و سرشان را با آنچه که در اندرون می‌گذشت، گرم می‌کردند و نامطمئن از موقعیت خویش، به فردائی نمی‌اندیشیدند. برای این حکومتگران همین بس که باجی به صورتی برسد و اوضاع حرمسرا فعلاً امن و امان باشد. اگر قالی‌بافان رحمتکش یزدی یا کاشی یا آذری در نتیجه رقابت‌هایی که عمدتاً ریشه در گوناگونی سطح رشد نیروهای مولد در ایران و کشورهای درگیر تجارت با ایران داشت، از میان رفتند، خوب بروند. آنان احتمالاً نه می‌دانستند که چه باید بگنند و نه این‌که می‌خواستند خود را به دردرس بیاندازند. برای نمونه، یکی از اسناد پرارزشی که در باره‌فساد عناصر بالای حکومتی و بی‌توجهی و بیعالقگی حکومتگران به سرنوشت مردم عادی، حاوی اطلاعات پرارزشی است، روزنامهٔ خاطرات اعتماد‌السلطنه است. بررسی این مجموعه یادداشت‌ها بهوضوح نشان می‌دهد که شاه، صدراعظم و وزراء و حکام محلی به آنچه که کمترین توجهی نداشتند، زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم بود. البته، این را اضافه کنم که دیگر اسناد قرن نوزدهم هم نشان‌دهندهٔ همین نکات است.

برای مثال، از همان ابتدای قرن نوزدهم، صنعتگران و تجار بومی در موارد متعدد از حاکم و شاه خواستند که در حمایت از آنان، سیاست‌های لازم اتخاذ شود که نشد. فریزرنوشت که چیت و دیگر منسوجات از رقابت محصولات هندی و اروپائی لطمات زیادی خورد و بهمین دلیل به شاه شکایت کرده و خواستار محدود کردن واردات این محصولات شده‌اند که طبیعتاً تحلی شاه گرفتار تراز آن بود که به‌این مسائل کم‌اهمیت توجه کند! در زمان جانشین او، محمدشاه، شماری از تجار تبریز به بهمن‌میرزا،

حاکم آذربایجان شکایت برند و خواستار محدود کردن واردات محصولات فرنگ شدند و او سر باز زد. با این که تجار در شکایت نامه‌شان متذکر شدند که تجار یونانی مقیم تبریز، که در واقع در حمایت دولت بریتانیا بودند، محصولات را مصنوعاً ۲۰ - ۱۰ درصد ارزان‌تر می‌فروشند و در حال قبضه کردن بازارند، ولی همان‌گونه که کنسول بریتانیا در گزارش مورخ ۲۵ نوامبر ۱۸۴۴ به لرد ابردین متذکر شد، «... دریافت‌هایم که تقاضای تجار از سوی نخست وزیر و شاه مورد حمایت قرار نگرفته است». و حتی مدعی شد که شاه در پاسخ گفته است که: «... هرچه که بر سر مملکت می‌آید، بیاید. این امر که تجارت بیشتر با اروپا موجب افزایش درآمد گمرکات می‌شود، او را راضی می‌کند...»<sup>۱</sup>

یک سال بعد، همین کنسول به مقامات مافوق خود گزارش کرد که «صنعتگران کاشان تو ماری به شاه فرستادند و خواستار حمایت در برابر واردات اروپائی شدند». تجار تبریز هم مجدداً از فعالیت‌های تجار یونانی شکایت نمودند و حتی نماینده‌ای به تهران فرستادند، ولی همو افروزد که «بیعلاقگی نخست وزیر [حاج میرزا آغا‌سی] به مسائلی از این دست، واضح‌تر از آن است که برای نماینده اعزامی تبریز امیدی باقی گذاشته باشد. دیگر وزراء هم که بدون رشوه کلان کاری نمی‌کنند».<sup>۲</sup>

بی‌سبب نبود که صنایع دستی در بسیاری از نقاط ایران صدمات فراوانی دید و از بین رفت. آنچه که در این مقطع می‌توان گفت، این که:

- فقط صنایعی که در معرض رقابت خارجی نبودند، توانستند باقی بمانند. به عنوان نمونه، می‌توان از قالی‌بافی نام برد.

- فقط صنایعی که می‌توانستند در اروپا بازار داشته باشند و در نتیجه برای تأمین مالی واردات روزافزون مورد استفاده قرار بگیرند، از حمایت نسبی روس و بریتانیا بهره‌مند می‌شدند. در این مورد هم فقط می‌توان به نمونه قالی اشاره نمود.

به این ترتیب، این نکته قابل ذکر است که رشد و گسترش قالی‌بافی قبل از آن که بیان گسترش تولید در بخش غیرکشاورزی ایران باشد، که به گمان من نبود، ترجمان

۱. ابوت، کیت: گزارش‌های مورخ ۲۴ ژوئن ۱۸۴۴ و ۲۵ نوامبر ۱۸۴۴. بریتانیا: اسناد وزارت امور خارجه، سری ۶۰-۱۰۷.

۲. ابوت، کیت: گزارش، ۳۱ مارچ ۱۸۴۵، بریتانیا، اسناد وزارت امور خارجه، سری ۶۰-۱۱۷.

تحقیق تقسیم کاری بود که سرمایه‌سالاری اروپا بر اقتصاد محتضر ایران تحمیل کرده بود. در چین وضعیتی، هرچه که قالی باقی گسترش می‌یافتد و صدور قالی به امریکا و اروپا پیشتر می‌شد، کالاهای وارداتی بیشتری سریز بازارهای ایران می‌شدند و از این رهگذر، لطمات واردۀ به صنایعی که در معرض رقابت بودند، بیشتر می‌شد. همان‌گونه که خواهیم دید، یکی از علل مهم سرمایه‌گذاری سرمایه‌داران غیرایرانی در قالی‌بافی، یافتن راهی برای خروج سرمایه از ایران بود. به اعتقاد من، در شرایطی که در آن دوران وجود داشت، این وجهه از مسئله قالی‌بافی در ایران از اهمیت زیادی برخوردار است. چون از یک سو، قالی‌بافی صنعتی است که فاقد آن مختصاتی است که صنعت به معنای جامع کلمه باید دارا باشد و محکوم است که تولیدی دستی و در مقیاس کوچک و غیرکارخانه‌ای باقی بماند. ولی از سوی دیگر، صدور روزافرون قالی در آن سال‌ها، ایفاگر این نقش شد که صنایع قابل دگرسان شدن و فرا روئیدن به صنعت مادر را با گرفتاری‌های بیشتری مواجه ساخت. در صفحات آینده، به بعضی از این مسائل باز خواهیم گشت.

### تولید قالی در ایران در قرن نوزدهم

قالی از زمان‌های بسیار دور توسط عشایر، روستائیان و شهرنشینان بافته می‌شد و در چند قرن اخیر، حداقل از قرن شانزدهم میلادی به این سو، در خارج از ایران از شهرت و آوازه‌ای قابل توجه برخوردار بود. با این وصف، فقط از نیمه دوم قرن گذشته است که تولید و صادرات آن اهمیتی قابل توجه می‌یابد. از یک طرف، بالا رفتن تقاضا برای کالائی مانند قالی که می‌تواند نیازهای اقشار مرغه و طبقه متوسط اروپائی و امریکائی را برآورده کند و از طرف دیگر، استیصال ایران برای تأمین وسیله‌ای قابل اطمینان برای تأمین مالی واردات، دست به دست هم داده گسترش تولید و اهمیت روزافرون قالی را به دنبال آوردند. افزایش تقاضا برای قالی نه فقط موجب افزایش تولید در واحدهای تولیدی سنتی (خانواری) شد، بلکه موجب گشت که سرمایه خارجی - عمده‌تاً انگلیسی و روسی - هم در این رشتۀ به کار بیافتد، به‌طوری که در اواخر قرن گذشته واحدهای مانوفاکتوری تولید قالی هم به وجود می‌آید. به‌طورکلی، در بسیاری از روستاهای در میان اکثریت قریب به اتفاق عشایر و در

میان شماری از شهرنشینان نقاط مختلف کشور، بافتن قالی و شال رواج داشت. ولی لازم به یادآوری است که تولید قالی عمدها در مناطقی متمرکز بود که پشم و غلات فراوان و ارزان بودند. ارزانی غلات به نوبه خود پرداخت مزد کمتر به بافندگان را امکان‌پذیر می‌ساخت و بهاین ترتیب، همان‌گونه که خواهد آمد، ما شاهد گسترش شاخه‌ای از تولید هستیم که سوددهی قابل توجهی داشت. با این تفاصیل، مراکز عمده بافندگی قالی را می‌توان فهرست‌وار به شرح زیر برشمود: اصفهان، خراسان، فارس، سلطان‌آباد، گرمان، آذربایجان، کرمانشاهان. در سال‌های پایانی قرن نوزدهم، تولید قالی در تبریز، به‌طور عمده در نتیجه سرمایه‌گذاری خارجی، پیشرفت چشمگیری داشت. تا آنجا که می‌دانیم، بافتن قالی در مازندران، گیلان و خوزستان چندان معمول نبوده است. البته عشایر کوچنده این مناطق وضعیت متفاوتی داشتند. از منطقه‌یزد که پارچه‌بافی پنهایی آن نسبتاً معروف بود، شاهدی مبنی بر بافتن قالی در دست نداریم. به همین ترتیب، در منطقه بندرعباس هم گویا قالی‌بافی وجود نداشته است. در گرگان، فقط ترکمن‌ها بودند که به‌طور وسیع به قالی‌بافی می‌پرداختند.

در میان بافندگان قالی، بافندگی قالی درین روستائیان و شهرنشین‌ها منظم‌تر و پیگیرانه‌تر بوده است، در حالی که بافندگان عشایری، با وجود این که تولید‌کنندگان عمده‌پشم خام بودند، ولی بافندگی قالی کار و حرفة اصلی‌شان نبوده است.

این نکته لازم به ذکر است که حتی پس از تأسیس کارگاه‌های قالی‌بافی در تبریز و در اراک کنونی، بخش عمده‌قالی توسط خانوارهای روستائی و عشایری تولید می‌شده است. به همین دلیل، می‌توان گفت که در آمدن‌ناشی از قالی‌بافی برای روستائیان و عشایر قابل توجه بوده است. تولید قالی و شال، به‌طور کامل کارطلب (labour-intensive) بود و با استفاده از ابزاری بسیار ابتدائی و کلاً با دست بافته می‌شد. نخ مورد استفاده با دوک‌های دستی رشته می‌شد و همه بافت‌ها و گره زدن‌ها بر دارهای سنتی قالی‌بافی با دست انجام می‌گرفت؛ اگرچه اکنون هم این شیوه در قالی‌بافی سنتی کماکان رایج است. بداین ترتیب، می‌توان گفت که خصلت کارطلب بودن قالی‌بافی موجب می‌شد که شمار قابل توجهی از روستائیان و عشایر و حتی شهرنشین‌ها در این بخش شاغل باشند و درآمد حاصل، بخش قابل توجهی از درآمدهای نقدی این جماعت باشد. کارگاه‌های قالی‌بافی فقط در شهرها و یا در حاشیه شهرها وجود داشتند. از جمله دلایلی که

می‌توان ارائه نمود، این‌که تمرکز نیروی کار در شهرها به‌طور نسبی بیشتر بوده است. بعلاوه، چون این کارگاه‌ها عمده‌تاً با سرمایه خارجی تأسیس شده بودند و چون سرمایه خارجی همیشه و همه‌جا دل نگران امنیت خویش است، شهرها بهتر از روستاها و یا عشایر چنین امنیتی را تأمین می‌کرده‌اند. گذشته از آن، بافت‌گان روستانشین از یک سو «در دهات کوچک دور افتاده» زندگی می‌کردند و از سوی دیگر، علاوه بر بافت‌گی، مسئولیت «انجام کارهای خانگی» را هم به‌عهده داشتند.<sup>۱</sup> در این‌جا، به‌طور مشخص، اشاره ناظر به زنان روستائی است که درگیر قالی‌بافی بوده‌اند.

تکنیک‌های تولیدی برای بافت‌قالی در همه جای ایران مانند هم بود و از ابزار کار مشابهی هم استفاده می‌کردند. خصلت بر جستهٔ قالی‌بافی این بود که بافت‌گی به زمان زیادی نیاز داشت، به‌طوری که براساس تخمینی که در اختیار داریم برای بافت‌قالی مرغوب، لازم بود که ۳ یا ۴ بافته از طلوع تا غروب آفتاب و ۷ روز در هفته و بین یک تا دو سال کار کنند.<sup>۲</sup> این نیز گفتشی است که افزایش تولید قالی و صادرات بیشتر آن به خارج، باعث شد که قیمت پشم هم افزایش یابد و از این رهگذر، عشایر که تقریباً در تولید پشم موقعیتی انحصاری داشتند بیشتر از دیگران بهره‌مند شدند.

اگرچه می‌دانیم که برای روستائیان و عشایر قالی‌بافی اهمیت فراوانی داشت، ولی به علت فقدان داده‌های آماری، تعیین موقعیت واقعی قالی‌بافی در اقتصاد روستائی ایران، به‌ویژه از نظر درآمد و اشتغال، ناممکن است. با این همه، برای این‌که از اهمیت قالی‌بافی تصویری کلی داشته باشیم، شماری از اسناد قرن نوزدهم را مرور می‌کنیم:

در ناحیه همدان که به قول راینو در سال‌های اول قرن حاضر «قالی‌های زیادی بافته می‌شد»، ولی هیچ‌گدام در حول و حوش شهر بافته نمی‌شدند. تمام قالی‌بافی این ناحیه «توسط روستائیان و عشایر» انجام می‌گرفت و بهترین قالی‌ها را ایل قره‌گوزلو می‌بافتند.<sup>۳</sup> در خراسان نه فقط در شهرها و در روستاها قالی می‌بافتند، بلکه «در

۱. مکلین، اچ. دبلیو: «گزارشی درباره موقعیت و دورنمای تجارت بریتانیا در ایران»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۵، جلد ۹۵، ص ۳۲.

۲. جمال‌زاده، محمدعلی: گنج شایگان، برلن، ۱۹۱۵، ص ۷۸.

۳. راینو، اچ. ال: گزارش کنسولی، «کرمانشاه»، ۱۹۰۳-۰۴، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۰۰.

چادرهای عشاير هم قالی زیادی بافته می‌شود.<sup>۱</sup> تعداد دارهای قالی‌بافی را در بین عشاير خراسان در ۱۹۰۵ بین ۲ تا ۳ هزار تخمین زده‌اند.<sup>۲</sup> از ایالت اصفهان گزارش شده است که بختیاری‌ها «بسیار مشتاق‌اند که قالی‌بافی‌شان را گسترش بدنهند» و اگر به این هدف دست یابند، «... تردیدی نیست که می‌توانند قالی‌هائی تولید کنند که با قالی‌های طایفه‌شقائی در فارس رقابت کند؛ قالی‌هائی که احتمالاً بیشتر از دیگران طرفدار دارند...»<sup>۳</sup>

در سال‌های ۱۸۸۰ در گزارشی می‌خوانیم که قالی‌بافی کرمانشاه «از اهمیت زیادی برخوردار است و موجب افزایش ثروت این ایالت شده است.» و «دردهات و در چادرهای قابلی کوچنده عمده توسط زنان و کودکان قالی‌بافته می‌شود. برای بافنن قالی به ماشین آلات پیچیده نیازی نیست... با استفاده از مکانیسمی بسیار ساده قالی‌های بسیار زیبائی می‌باشد.»<sup>۴</sup>

با وجود این، برخلاف وضعیتی که در دیگر مناطق ایران وجود داشت، قالی‌بافی در ایالت کرمانشاه به دلیل «حرص و طمع حکام» و همچنین «شیوع مکرر وبا و طاعون» کاهش یافت. با این همه، در سندي مربوط به سال ۱۹۰۳ آمده است که زنان ایل گوران، گاه «قالی‌های بسیار زیبائی» می‌باشد ولی کردها ترجیح می‌دهند «گلیم بیافند که زودتر تمام می‌شود و آسان‌تر به فروش می‌رسد»، و از آن مهم‌تر «کمتر توسط رئیس قبیله یا حکام مصادره می‌شود».<sup>۵</sup>

اکنون به قالی‌بافی در اراک (سلطان‌آباد) خواهیم پرداخت، ولی مقدمتاً بگوییم که در روستاهای اطراف اراک هم قالی‌بافی از اهمیت وافری برخوردار بوده است. برای مثال، روستای اینجдан (Injedan) در شرق اراک که ۱۶۰۰ نفر جمعیت داشت، «علاوه بر باغات و کشت و ذرع فراوان» ۲۵۰ دار قالی هم وجود داشت و به علاوه به گفتۀ کنسول پریس «رنگ‌های قرمز این منطقه نیز بسیار معروف است.» کمی آن سوی‌تر،

۱. آیا، آن؛ گزارش کنسولی، «خراسان»، ۱۸۹۱-۹۲؛ استناد پارلمانی، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.

۲. سایکن، بی-ام؛ گزارش کنسولی، «خراسان»، ۱۹۰۵؛ استناد پارلمانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

۳. پریس، جی. آر؛ گزارش کنسولی، «اصفهان و بیزد»، ۱۸۹۴-۹۵؛ استناد پارلمانی، ۱۸۹۶، جلد ۸۸.

۴. نقل از رابینو، لج. ال؛ «موقعیت عمومی... کرمانشاه...»، استناد پارلمانی، ۱۹۰۳، جلد ۷۶، ص ۲۰.

۵. هبان، ص ۲۰.

در روستای چنار (Chinar) که فقط ۸۰ خانه وجود داشت، ۵۰ دار قالی‌بافی داشتند.<sup>۱</sup> در جنوب شهر اراک، در روستای گویلی (Guili) که جمعیتش ۶۰ خانوار بود، ۲۵ دار قالی‌بافی وجود داشت و به علاوه، قالی‌بافان این روستا «از نظر کیفیت مرغوب و اندازهٔ قالی‌هائی که می‌بافند و همچنین خلوص رنگ‌هائی که برای رنگ آمیزی پشم‌ها به کار می‌برند، سرآمد دیگران هستند...»<sup>۲</sup>

به طور کلی، در ۱۵۰ روستای اطراف اراک، حدوداً ۵۰ دار قالی‌بافی وجود داشت و «ده‌هزار نفر به قالی‌بافی مشغول بودند». به این ترتیب، مشاهده می‌کیم که در قرن نوزدهم، قالی‌بافی به طور عمده، صنعتی روستائی بود و با وجود تحولاتی که در اواخر قرن پیش آمد (که به آن خواهیم پرداخت) صنعتی روستائی و خانواری باقی ماند. گرچه آمار و ارقام قابل اعتماد و منظم در اختیار نداریم، ولی براساس شواهد موجود، براین باوریم که در آمد ناشی از فروش قالی و شال برای روستائیان قابل توجه بوده است. با وجود گسترش قالی و شال‌بافی در شهرها، بافتن قالی و شال عمدتاً در حوزهٔ روستا و عشایر باقی ماند.

#### الف) سازمان تولید

برای تولید هر فرآورده که به طور مستقیم از طبیعت به دست نیاید، ضروری است که عوامل گوناگون تولید، کار، سرمایه و فرآوردهای طبیعی و به دست آمده از طبیعت براساس قواعد و نظام‌های مشخصی با هم و درهم ادغام شوند. قالی‌بافی ایران از این قاعده کلی مستثنی نیست.

براساس اطلاعاتی که در اختیار داریم، می‌توان گفت که عمده‌ترین شیوهٔ سازماندهی تولید، در واحدهای کوچک و در سطح خانوار بوده است. برای این منظور تجارت و دارندگان پول نقد و سرمایهٔ مالی با پرداخت و دیعه‌ای که عمدتاً صرف خرید مواد اولیه می‌شد، این قالی‌ها را پیش‌خرید کرده و سپس محصول نهائی را خود در بازار می‌فروختد یا به خارج از ایران صادر می‌کردند. خرید مواد اولیه، عمدتاً پشم و

۱. پرسیس: «گزارش سفر به یزد، کرمان و شیراز...»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۴، جلد ۸۷، ص ۶۱.

۲. هسان ص ۵۴.

۳. نقل از، عبسی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران ۱۹۰۶-۱۸۰۰، شبکاگو، ۱۹۷۱، ص ۳۰۲.

ریسیدن و رنگ آمیزی آن براساس طرح‌های درخواستی تجار، توسط خانوار بافندۀ صورت می‌گرفت. در بارهٔ این شیوهٔ تولید قالی دوریس در ۱۸۹۱ نوشت: «بافندگی قالی توسط زنان در سنین مختلف صورت می‌گیرد. تنها سهمی که مردان دارند، این است که تاجری که قالی را پیش خرید کرده است، طرح‌ها و رنگ‌هارا به آن‌ها داده و پول لازم برای بافندگی را می‌پردازد. خرید پشم هم توسط مردان صورت می‌گیرد و پس از اتمام کار هم قالی را مردان به تاجر تحويل می‌دهند.»<sup>۱</sup>

در مواردی، به گفته یک ناظر دیگر، متقاضی خود «طرح‌هارا در اختیار بافندگان می‌گذارد و همچنین مقادیر معینی از پشم را که به رنگ‌های مورد نیاز برای یک قالی رنگ آمیزی شده است، در اختیار آنان قرار می‌دهد.»<sup>۲</sup> به عقیده این ناظر، دلیل این کار این بود که رنگ‌های گوناگون به‌طور یک‌دست به کار گرفته شود. در بعضی از موارد اتفاق می‌افتد که «بافندگان متقلب» پشم‌های مرغوب را می‌فروختند و به عوض با پشم نامرغوب قالی را می‌بافتند و یا این که از رنگ‌های غیرطبیعی استفاده می‌کردند. مواردی هم بوده است که حتی قالی تمام شده را به دیگری می‌فروختند و باقتن قالی جدید را آغاز کرده و تاریخ تحويل را به تعویق می‌انداختند.<sup>۳</sup> یکی دیگر از کارهایی که توسط مردان انجام می‌شد، برپا کردن دار قالی بود.

شیوه‌دیگری از سازماندهی تولید، بافندگی در کارگاه‌های کوچک بود که بین ۱۰ تا ۲۰ دار قالی بافی داشت و تحت نظر یک سرپرست که او را استاد می‌نامیدند، قالی بافته می‌شد.

در اوائل کار، قالی براساس طرح‌های بافته می‌شد که از حافظه و با صدای آهسته‌ای به اطلاع بافندگان می‌رسید. به سخن دیگر، این طرح‌ها هنوز به‌روی کاغذ نیامده بود، ولی حدوداً در اواخر قرن نوزدهم، طرح‌های قالی از روی آنچه که با مهارت تمام روی کاغذ کشیده شده و حتی رنگ آمیزی شده بود به بافندگان دیکته می‌شد. استاد، گره‌ها و رنگ‌هارا به صدای بلند اعلام می‌کرد و بافندگان که معمولاً

۱. دوریس، ام. جی: «قالی بافی ایران»، نشریه انجمن هنرهای ۲۴ زوئیه ۱۸۹۱، ص ۷۳۲.  
۲. مکالین، همان، ص ۳۳.

۳. گلبدو نیوکومن، لایچ: «گزارش هیئت تجاری بریتانیا به جنوب شرقی ایران...»، استاد سحرمانه، شماره ۸۷۷۸، ۱۹۰۵، ص ۸۳.

کودکان و خردسال بودند، حرف‌های استاد را طوطی وار تکرار می‌کردند و در همان حال می‌بافتند. در این کارگاه‌ها، قالی‌ها را معمولاً به صورت جفت می‌بافتند و یکی از دلایلش این بود که در مزد استاد صرفه‌جوئی کرده باشند. براین شیوه سازماندهی تولید نیز تجار کترل مالی داشتند؛ به این معنی که قالی را از استاد پیش خرید می‌کردند و بیعانه را به او می‌پرداختند و پس آنگاه، قالی بافته شده را بلا فاصله پس از اتمام، صاحب می‌شدند.

در هردوی این حالات، یعنی چه در شیوه تولیدخانواری و چه در کارگاه کوچک، تجار محدودیت زمانی قائل می‌شدند که تا پایان آن مهلت، قالی تمام شده باید تحویل داده می‌شد، ولی اغلب اوقات چنین نمی‌شد.

برخلاف شیوه سازماندهی خانواری، کارگاه‌های کوچک، استاد و با福德گان به کار مزدبگیری اشتغال داشتند. به عبارت دیگر، با همه سادگی، شاهد فرا روئیدن اولین نشانه‌های مناسبات سرمایه‌سالاری هستیم، ولی در هر دو این حالات، تاجر متقارضی کترل مؤثری بر تولید روزمره نداشت و این احتمالاً نشان‌دهنده اختلاف آن شیوه با مناسبات سرمایه‌سالاری مدرن است.

تخمین شماره این کارگاه‌ها غیرممکن است، ولی می‌دانیم که برای مثال در کرمان، اصفهان و احتمالاً در دیگر شهرها از این کارگاه‌ها وجود داشته است. کنسول پریس در ۱۸۹۴ از کرمان گزارش کرد که در آن شهر ۶ استاد قالی‌باف بودند که رویهم حدود ۵۰ دار قالی‌بافی داشتند.<sup>۱</sup> در پیوند با اصفهان، همین کنسول در ۱۸۹۵ گزارش کرد که «شخصی که پارسال یک کارگاه قالی‌بافی، با ۱۰ دار قالی‌بافی... شروع به کار کرد... در این فکر است که شماره دارهای قالی‌بافی را دو برابر کنند.»<sup>۲</sup> یک نویسنده روسی ادعا کرده است که کارگاه‌هایی با ۱۰۰ بافندۀ و بیشتر در چندین مرکز قالی‌بافی برآ افتاده است، ولی جزئیاتی در باره این مراکز ارائه نکرد.<sup>۳</sup>

و بالاخره، در ربع آخر قرن نوزدهم، تحولات جدیدی پیش آمد و چند کارگاه بزرگ قالی‌بافی در چندین مرکز، عمدها در اراک و تبریز، احداث شد. پیدایش این

۱. پریس: «گزارش سفر...»، همان، ص ۳۱.

۲. پریس: گزارش کنسولی، «اصفهان»، ۱۸۹۴، استاد پارلمانی، ۱۸۹۶ جلد ۸۸.

۳. نقل از عبوی، همان، ص ۲۹۸.

کارگاه‌ها که تماماً در مالکیت و کنترل غیرایرانی‌ها بود، در ضمن، نمودار گسترش مناسبات سرمایه‌سالاری در قالبی بافی ایران بود. صاحبان این کارگاه‌ها نه فقط مواد اولیه را خود تهیه می‌کردند و محصول نهائی را در بازار فروش عرضه می‌کردند، بلکه بر مراحل مختلف تولید کنترل مؤثری هم اعمال می‌کردند. یکی از عمدۀ ترین وجوه تحول این بود که مزد بافندگان به‌طور روزانه یا هفتگی پرداخت می‌شد. همان‌گونه که بنجامین در ۱۸۸۷ نوشت، سرمایه‌داران نه فقط بر تولید، کنترل مالی داشتند بلکه جنبه‌های تکنیکی تولید هم در کنترل ایشان بود. در باره یکی از این کارگاه‌ها، کمپانی زیگلر در اراک، آمده است که «این کمپانی بافندگان را استخدام می‌کند، ولی یکی از شرایط قرارداد این است که آنان باید سلیقه فردی‌شان را در کارها دخالت بدهند، بلکه مثل یک ماشین باستی طرح‌های را باز تولید کنند که مطابق خواسته‌های مد روز اروپاست».<sup>۱</sup> چند سال بعد، کنسول پریس در باره کمپانی زیگلر نوشت: «در بیرون از شهر [اراک] این کمپانی تأسیسات عظیمی ساخته است که ۴۰۰۰۰ یارد مربع وسعت دارد. هزینه ساختمان حدوداً ۶۰۰ لیره استرلینگ [حدوداً ۲۲۸۰۰ تومان] شده است. این بنا به قدری عظیم است که اهالی شهر آن را قلعه نام گذاشت»‌اند. این مجموعه شامل محل سکونت بافندگان، انبارها و از همه مهم‌تر اتاق‌های مخصوص رنگرزی است....»<sup>۲</sup>

اما باید بگوییم که پدیدار شدن این کارگاه‌های بزرگ، عمدتاً با سرمایه خارجی، بر قالبی بافی ایران تأثیر مهمی گذاشت و بویژه در پیوند با صادرات قالی از ایران اثرات قابل تأملی گذاشت که در فصل بعدی به آن خواهیم پرداخت.

اگرچه به تقسیم کار در قالبی بافی جداگانه خواهیم پرداخت و تا آنجاکه امکان پذیر باشد جنبه‌هایی از تقسیم کار موجود را باز خواهیم شناخت، ولی عمدۀ ترین تأثیر پدیدار شدن این کارگاه‌های بزرگ، تعمیق و گسترش تقسیم کار در این رشته تولیدی بود. به قول عبدالله اف مورخ روسی: «در بعضی از این کارگاه‌ها، متخصصینی بودند که کارشان رنگ آمیزی الیاف بود که به صورت کلاف جمع آوری شده بود. اغلب اوقات، تجار بزرگ که صاحبان این کارگاه‌ها بودند خود پشم را خریداری می‌کردند و برای

۱. بنجامین، آن. جی. دبلیو: ایران و ایرانیان، لندن، ۱۸۸۷، ص ۴۲۳.

۲. پریس: «گزارش سفر...»، ص ۵۷.

رشتن آن را در اختیار خانوارها قرار می‌دادند و پس آنگاه نخ‌های رشته شده را در اتاق‌های مخصوص رنگرزی که متعلق به خودشان بود، رنگ آمیزی می‌کردند.<sup>۱</sup> گفتنی است که این نوع تقسیم‌کار بسیار شبیه تقسیم‌کاری است که آدام اسمیت از آن نام برده است، که در نهایت منجر به صرفه‌جوئی‌هائی می‌شد که در پیوند با مقیاس تولید مفهوم می‌یافتد. این نکته نیز لازم به ذکر است که مقایسه و اندازه بعضی از این کارگاه‌ها برای ایران قرن نوزدهم و بخصوص در مقایسه با آنچه از بخش کشاورزی می‌دانیم، بسیار چشمگیر بود. برای نمونه، عبدالله اف یادآور شد که یک شهر و ند رویی به نام گنجی اف در تبریز صاحب کارگاهی بود که «۱۵۰۰ بافت» در آن کار می‌کردند... و حدوداً یکصد قالی همزمان باقته می‌شد.<sup>۲</sup> البته همواد امده می‌دهد که صاحبان کارگاه‌های بزرگ، علاوه بر تولید قالی در کارگاه، با توزیع پشم بین بافتگان نظام خانواری، شماری از این نوع بافتگان را نیز به کار گرفته بودند. به تعبیر این نویسنده «خانه بافتگان» به صورت «واحد خارجی» این کارگاه‌ها در می‌آمد.<sup>۳</sup> تردیدی نیست که این شیوه سازماندهی تولید با نظام خانواری که در پیشتر بحث شد، تفاوت می‌کرده است. به این معنی که در نظام خانواری، تاجر متقاضی فقط می‌توانسته کنترل مالی اعمال کند، در حالی که در این شکل، مواد اولیه عمدہ (پشم) هم در کنترل تجار بوده است. ولی به اعتقاد من، خانه بافتگان را به عنوان واحد خارجی کارگاه‌های بزرگ به حساب آوردن، ارزیابی قابل قبولی نیست. گرچه عبدالله اف مشخص نمی‌کند که شیوه پرداخت به بافتگان چگونه بوده است، ولی در نبود کنترل تکنیکی بر تولید، نظام گاهمزدی نمی‌توانسته وجود داشته باشد و پرداخت، به احتمال زیاد، حالت کارمزدی داشت؛ یعنی بازای یک قالی یا قالیچه تمام شده. در این راستا و از دیدگاه روش‌شناسی اقتصاد سیاسی، این تفاوت تعیین‌کننده‌ای بین دو شیوه مختلف سازمان تولید است. چون همان‌طور که گفتم، در کارگاه‌های بزرگ، سرمایه‌دار نه فقط شیوه مزدگیری روزانه یا هفتگی [گاهمزدی] را اعمال می‌کرد، بلکه بر تولید علاوه بر کنترل مالی، کنترل تکنیکی هم داشت. بی‌گمان این درست است که تأسیس این کارگاه‌های بزرگ که با نظام سرمایه‌سالاری اداره می‌شدند،

.۱. نقل از عیوی، همان، ص ۲۹۸.

.۲. همان، ص ۲۹۷.

.۳. همان، ص ۲۹۸.

حرکتی در راستای تکامل اقتصادی ایران بود. ولی در عین حال، نباید فراموش کرد که: اولاً، بعید نمی‌دانیم که تأسیس این کارگاه‌های بزرگ موجب ورشکستگی واحدهای کوچک شده باشد.

ثانیاً، در تمام موارد، این کارگاه‌ها در مالکیت خارجی‌ها بود و این سخن به این معنی است که سودآوری بیشتر این مؤسسات در مقدار سرمایه انباشت شده بومی تأثیر مفید و مؤثری نداشت، چون خارجیان ترجیح می‌دادند که مازاد را از ایران خارج کنند.

ثالثاً، قالی‌بافی صنعتی نبود که با سرمایه‌گذاری خارجی تکنیک‌های جدید و بازاردهی بیشتر وارد ایران شود. این پرسش که آیا تکنیک‌های وارداتی که از سرمایه‌گذاری خارجی وارد می‌شوند، مفید هستند یا خیر، مقوله دیگری است که بررسی جداگانه‌ای نمی‌طلبد.

### ب) نیروی کار

عمده‌ترین نیروی کار شاغل در قالی‌بافی کودکان بودند. همان‌گونه که بیشتر گفتیم، دلیل این امر در ماهیت تولید قالی نهفته است. یعنی:

— هرچه که نخ‌های ظریف‌تری برای بافت قالی به کار برود، کیفیت قالی بافته شده مرغوب‌تر خواهد بود. به سخن دیگر، یکی از طرق تعیین مرغوبیت قالی، مقایسه دانه‌های گره در یک سطح معین از آن است.

— خصلت عمده و ویژگی تولید قالی این است که راه برای کاربرد ماشین در تولید آن مسدود است. البته در سال‌های اخیر قالی‌های ماشینی با همان طرح‌های کلاسیک به بازار آمده است، ولی برای طرفداران پر و پا قرص قالی ایرانی، قالی‌های دستباف چیز دیگری است. به عبارت دیگر، از دیدگاه اینان، رابطه قالی ماشینی با قالی‌های دستباف، شبیه رابطه دانه فلفل است با خال مهرویان که اگرچه هر دو سیاهند، ولی این کجا و آن کجا؟ باری، وقتی راه برای کاربرد ماشین مسدود باشد و از سوی دیگر، در شرایطی که گره‌های کوچک‌تر نشانه مرغوبیت بیشتر قالی باشد، در آن صورت انگشتان ظریف و شکننده کودکان برای انجام چنین مهمی اهمیت اساسی و تعیین‌کننده پیدا می‌کند. به این ترتیب، به گمان من، مشکل اساسی قالی‌بافی،

بد ذاتی یا دنائیت طبع این با آن صاحب کارگاه نیست. با همهٔ جذایت ظاهری، مشکل اساسی در ماهیت تولید قالی است که هم‌چون زالوئی سیری‌نایدیر فقط از خون سرانگشت کودکان تغذیه می‌کند.

به هر تقدیر، تخصین میانگین سن این پرولترهای نابالغ یکدست و یکنواخت نیست. به نظر می‌رسد از آن لحظه‌ای که کودک بتواند نخ راگره بزند، می‌تواند به صورت یک باقته درآید. پس، اجازه بدھید شماری از اسناد قرن نوزدهم را مرور کنیم: کیت ابوت در ۱۸۵۰ نوشت که در ایالت کرمان «۴۵۰ تن از کودکان بین ۶ تا ۸ ساله درگیر تولید قالی و شال هستند». <sup>۱</sup> ناظر دیگری در ۱۸۹۳ نوشت که در مناطق مرکزی ایران «بافندگان قالی، معمولاً کودکان در سنین ۴ تا ۱۴ ساله‌اند». <sup>۲</sup> دیگر شواهد و اسناد قرن نوزدهم، نیروی عمدۀ کار در قالی‌بافی را کودکان دانسته‌اند. شلاکنسول وود از تبریز گزارش کرد که در دهه آخر قرن گذشته «عمدتاً پسر بچه‌ها» در صنعت قالی‌بافی شاغل‌اند و کنسول الیاس هم در مورد مشهود به نکته مشابهی اشاره کرده است.<sup>۳</sup>

تقسیم با اهمیت دیگری که شایان ذکر است، تقسیم جنسی نیروی کار شاغل در قالی‌بافی است. شواهد موجود براین دلالت دارد که عمدۀ بافندگان قالی را دختر بچه‌ها تشکیل می‌داده‌اند و در مناطق روستائی سهم دختران به مراتب قابل توجه‌تر بوده است. این وضعیت در میان عشایر نمود بارزتری داشت.

در گزارشی که در ۱۸۹۱ تهیه شد، آمده است: «وقتی بافندگی به‌طور منظم ادامه می‌یابد، سه یا چهار دختر روی یک قالی نسبتاً بزرگ کار می‌کنند. زن بافندگان قالی<sup>۴</sup> قاعده‌تاً سمت رهبری دارد و کار دختران خود و یا دخترانی را که اجیر شده‌اند، هدایت می‌کند».<sup>۵</sup>

در اواخر قرن که کارگاه‌های بزرگ قالی‌بافی پدیدار شدند، این جنبه از تولید

۱. ابوت، کیت: «تجارت... تولیدات... شهرهای مختلف ایران»، بریتانیا، اسناد وزارت امور خارجه، ۱۸۴۹-۵۰، سری ۱۶۵، ۶۰-۶۵. ۲. پریس: «گزارش سفر... همان، ص ۳۱.

۳. وود، سی: گزارش کنسولی، «تجارت آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.

۴. منظور نویسنده در این جا نادرست بیان شده است. مرد خانواده، نتشی جز قبول سفارش و خرید مواد اولیه نداشته است. کار بافندگی توسط زنان صورت می‌گرفته است. منظور نویسنده، در واقع همسر آن کسی است که مواد اولیه را می‌خریده است.

۵. دورین، همان، ص ۷۳۲.

قالی دست نخورده ماند. کنسول پریس در باره کارگاه قالی بافی زیگلر در سلطان آباد [الراک] نوشت: «بازای هر ۲۱ اینچ [کمی بیشتر از نیم متر] از عرض قالی، یک زن یا دختر بچه سرگرم بافندگی است». <sup>۱</sup>

در گزارش دیگری که در ۱۸۹۱ تهیه شد، می خوانیم: «دخلتان از سنین ۷ سالگی در بافندگی قالی کمک می کنند. قبل از آن برای یک سال کارآموزی می کنند که از سنین خیلی پائین با کار بافندگی آشنا بشوند». <sup>۲</sup> در بیان سهم دختران و زنان عشاير در قالی بافی، سایکس در ۱۹۰۵ نوشت: «سنّت جالبی در میان عشاير وجود دارد که دختران قبل از آن که ازدواج کنند، باید مهارت خود را با بافن یک قالیچه یا خورجین بسیار زیبا نشان بدھند». <sup>۳</sup> به درستی نمی دانم که در جامعه مردان ایران، مردان برای ازدواج کردن چه باید می کردند و چه قابلیت‌هایی می داشتند، ولی این را می دانم که در چنین جامعه‌ای اکثریت قریب به اتفاق زنان، چه عشاير و چه غیر عشاير، چاره‌ای غیر از ازدواج نداشتند. به این ترتیب، می توان گفت که شمار قابل توجهی از دختران عشاير و روستائی حداقل در مراحلی از زندگی خویش درگیر قالی بافی بودند. در تأیید این نکته بد نیست اضافه کنم که ناپیر در دهه ۷۰ قرن برای یک ماموریت سری و محروم‌های ایران را سیاحت کرده، نوشت که در میان ترکمن‌ها «هر چادری دار قالی بافی خودش را دارد و زنان کاملاً بر عکس مردان بسیار فعال و پرکارند». <sup>۴</sup>

از سوی دیگر، این هم محتمل است که بخشی از نیروی کار شاغل در قالی بافی، احتمالاً کسانی بودند که درگیر بافتن پارچه‌های پنبه‌ای یا ابریشمی بودند، ولی با از میان رفتن آن واحدها، در نتیجه واردات کالاهای مشابه و ارزان خارجی، ناچار شدند که به بافتن قالی که از آن رقابت‌ها آزاد بود، روی بیاورند.

پ) تقسیم کار در قالی بافی  
با همه زیبائی قالی‌های ایرانی، روند بافت آن پیچیده نیست و بعلاوه به

۱. پریس: «گزارش سفر...»، ص ۵۹.  
۲. دوریس، همان، ص ۷۳۳.

۳. سایکس: «گزارش کنسولی، «خراسان»، استاد پارلسانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

۴. ناپیر، جی. می: «گزارش سافرت به ایران...»، کاملاً محروم‌های لندن، ۱۸۷۶، ص ۱۵۷.

ماشین آلات پیچیده هم نیاز ندارد.

بانگاهی کلی، می‌توان گفت که اولین تقسیم کار در قالی بافی، تفکیک تولید پشم - که تقریباً در انحصار عشاير بود - و باقتن خود قالی است. البته بلافصله اضافه کنم که در میان عشاير قالی باف چین تقسیم کاری مورد پیدا نمی‌کرد، چون در میان آن جماعات تقریباً تمام کارها (چیدن پشم، پشم‌رسی و بافن قالی) همه توسط دختران و زنان صورت می‌گرفته است. در این باره، فریزر در ۱۸۶۳ نوشت: «همه آنچه که در پیوند با کارهای خانگی قرار می‌گیرد، برای نمونه... جمع کردن چادرها، بسته‌بندی تیرک‌ها... کره گرفتن از شیر... مسائل مربوط به گله و رمه و محصولات آن‌ها... توسط زنان صورت می‌گیرد»<sup>۱</sup>.

نظر فریزر با مشاهدات ناپیر در ۱۸۷۴ تأیید می‌شود: «یک مرد ترکمن علی القاعده یک عضو غیر مولد جامعه است که وقتی با اسبیش صرف می‌شود... یا این‌که در دور دست‌ها سرگرم غارت است. زنان و برده‌ها همه تولیدات... و هرچه را که برای اداره خانوار لازم است، تولید می‌کنند».<sup>۲</sup>

همین تقسیم اولیه موجب پیدایش شیوه‌های متفاوت خرید و فروش پشم می‌شد. برای نمونه، در کرمانشاه که نصف تولید شده‌اش برای قالی بافی سلطان‌آباد مورد استفاده قرار می‌گرفت، با شیوه‌های متفاوتی از خرید پشم رو به رو هستیم. رایینو در ۱۹۰۴، در این باره نوشت که چهار شیوه مختلف خرید وجود دارد.

یک ) کاسبکاران دوره گرد که آن‌ها را «چارچی» و «صحرارو» می‌گفتند، پشم را با معامله پایاپایی می‌خریدند، یعنی بازای پشم دریافتی، کالاهایی عرضه می‌کردند. البته پیش می‌آمد که صاحبان پشم به کالائی نیاز نداشتند، در آن صورت «صحراروها» با پرداخت وجه نقد، پشم را کیلو به کیلو... می‌خریدند.

دو ) خریداران واسطه که در زمستان پشم را به قیمت ۳-۲ قران بازای پشم هر راس گوسفند پیش خرید می‌کردند، تا در بهار به آن‌ها تحویل شود. به طور متوسط از هر گوسفند نیم من پشم نشسته به دست می‌آمد.

سه ) خریداران واسطه که معمولاً در هنگام چیدن پشم از دهات و اطرافگاه‌های

۱. فریزر: سفر زمستانی از قسطنطیبه به تهران در ۱۸۷۴، جلد دوم، لندن، ۱۸۷۸، صص ۶۹-۸۰.

۲. ناپیر، همان، صص ۵۷-۱۵۶.

عشایر بازدید به عمل می‌آوردند، پشم را خریداری می‌کردند. این واسطه‌ها به طور معمول از تجار پشم در کرمانشاه با نزول ۲۰ درصد در سال پول نزول می‌کردند و بازای آن، پشم را به قیمت روز به آنها می‌فروختند.

چهار) تجار پشم را از رؤسای قبایل و عشایر پیش خرید می‌کردند و نیمی از پول بدون نزول پرداخت می‌شد و رؤسای عشایر می‌بايست پشم را با قیمتی از پیش تعیین شده در بهار تحویل بدهند (بعضی اوقات به قیمت ۲۵ - ۲۰ تومان برای هر خروار) ولی برای نیمه دیگر باید ۲۴ درصد نزول می‌پرداختند که یا به صورت پشم به قیمت روز و یا به صورت نقد پرداخت می‌شد.<sup>۱</sup> تقسیم کار بعدی در قالی‌بافی بین نخریسی و رنگرزی پشم بود. در بسیاری از مناطق، همراه با گسترش قالی‌بافی، هنر رنگرزی هم به عنوان یک حرفه مستقل پیشافت کرد؛ در حالی‌که در مناطق دیگر، خود بافندگان رنگرزی هم می‌کردند. در این باره، در یکی از اسناد قرن گذشته می‌خوانیم: «نخریسی که ۲/۵ قران بازای هر من خرج دارد، عمدتاً توسط زنان کرد انجام می‌گیرد. یک خانواده یک من پشم را معمولاً ۸ تا ۱۲ روزه نخریسی می‌کند.»<sup>۲</sup>

به‌طور کلی، نخریسی هم در ایران چه در پیوند با تولید قالی و چه در ارتباط با بافت منسوجات، همیشه جزو مشغل‌دختران و زنان بوده است. به اشاره می‌ارزد که تفکیک بین نخریسی و بافت همیشه وجود داشته است. در یک سند ایرانی که در سال‌های ۷۰ قرن گذشته تدوین شده آمده است: «نزدیک به یک پیستم بیوه زنان اصفهان، بچه‌های یتیم خود را با نخریسی بزرگ کرده‌اند. ولی اکنون، همه‌شان از میان رفته‌اند؛ همچنان که دیگر اصناف، مثل رنگرزان، شانه‌زنان پشم و ابریشم، کارگران کارگاه‌های پارچه سفید‌کنی... همه از بین رفته‌اند.»<sup>۳</sup>

با تأسیس کارگاه‌های بزرگ تولید قالی در اواخر قرن، رنگرزی هم به صورت مقوله‌ای کاملاً مجزا و مستقل درآمد. کنسول پریس گزارش کرد که کمپانی زیگلر به بافندگان اجازه نمی‌دهد «از پشمی که خودشان رنگرزی کرده‌اند، استفاده کنند.

۱. رابینتو: گزارش کنسولی، «کرمانشاه»، اسناد پارلسانی، ۱۹۰۴، جلد ۱۰۰.

۲. همان.

۳. میرزا حسین‌خان تحویل‌دار: جغرافیای اصفهان، نقل از عبسی، همان، ص ۲۸۱.

هر چند خودشان این طور می‌خواهند...»<sup>۱</sup> رنگرزی پشم باید در «اتاق‌های رنگرزی کمپانی» صورت می‌گرفت، معدوف، یکی روسی ثروتمند، که در تبریز کارگاهی با ۱۵۰ بافندۀ احداث کرده بود، هم سیاست مشابهی در پیش گرفت و اتاق‌های رنگرزی مجزا داشت.<sup>۲</sup>

وقتی که مواد اولیه لازم برای بافنن قالی آماده می‌شد و از مراحل گوناگون می‌گذشت، تقسیم کار دیگری پیش می‌آمد که شاید بتوان آن را تقسیم ستی کار نام گذاشت. تقسیم کاری بن بافندگان و ناظران به‌طور مستقیم به اندازه‌فرش بستگی داشت. به عقیده دوریس، «در دو سریک دار قالی‌بافی که معمولاً دختران بافندۀ نشسته‌اند، یک دختر ناظر هم هست» و برای قالی‌های بزرگ، یک ناظر هم در وسط بر کارها نظارت می‌کند.<sup>۳</sup> همو افزوده است که در بعضی دارهای قالی‌بافی ۵ یا ۶ نفر بافندۀ کار می‌کنند، ولی بافت فرش‌هایی به این اندازه چندان معمول نیست و حالت استثنائی دارد. شماره متوسط بافندگان سه نفر و در مورد قالیچه یک یا دو نفر است.<sup>۴</sup> به عقیده پریس، در کرمان بازای هر ۲۱ اینچ عرض قالی یک بافندۀ به کار گرفته می‌شود و یک ناظر که او را «خلیفه» می‌نامیدند بر کارها نظارت دارد. «خلیفه» قاعده‌تاً یک مرد بالغ و یا جوانی حدوداً ۱۶ ساله بود که معمولاً در وسط می‌نشست. به گفته کنسول وود که مطالب غالب توجهی در باره قالی‌بافی آذربایجان نگاشته است، ۸ یا ۹ پسر بچه در سنین ۱۲-۸ سال در ردیف‌های مرتب‌می‌نشینند و «نخ پشمی را از چرخی که در قسمت چپ قرار دارد، می‌کشند. در دست راستشان چاقوی مسطحی است که نوک کجی دارد و معمولاً خیلی سریع و با سه حرکت کار می‌کنند. نخ را از قیطان‌های عمودی رد می‌کنند. در محلی که باید و به شکلی که لازم است گره می‌زنند و نخ اضافی را قطع می‌کنند. قبل از این که آدم بفهمد چه اتفاق افتاده است، گره بعدی شروع می‌شود».<sup>۵</sup> طرح و رنگرزی فقط در طول بافت ۲ یا ۳ فوت اولیه (۶۰-۹۰ سانتی‌متر) در دیدرس قالی‌باف است؛ بقیه را باید از حافظه بیافند. فقط در بالای دو یا سه دار

۱. پریس: «گزارش سفر...»، ص ۵۷.

۲. نقل از عیسوی، همان، ص ۲۹۸.

۳. همان، ص ۷۳۴.

۴. پریس: «گزارش سفر...»، همان، ص ۳۱. وود: گزارش کنسولی، «آذربایجان». اسناد پژوهشی، ۱۹۰۱، جلد ۸۴.

قالی بافی، طرح قالی ئی را که باید بافته شود، با مداد کشیده و نصب کردند. البته وقتی به بافت آن قسمت‌های دشوار می‌رسند، «پسرچه‌ای معمولاً ۱۲-۱۴ ساله که سر بافده دار قالی بافی است و طرح قالی را از حفظ دارد، در عرض دار راه می‌رود و با صدائی که به ترانه خواندن می‌ماند شماره بخیه‌ها و گره‌ها و رنگ‌ها را با صدای بلند برای دیگر بافندگان بازگو می‌کند». در پایان این مبحث، بحثمان را به این صورت جمع‌بندی می‌کنیم. در صفحات قبل وجوهی از تولید قالی را در ایران وارسیدیم و اشاره نمودیم که از بخش غیرکشاورزی در این دوره، احتمالاً تنها شاخه تولیدی بود که از تأثیرات سوء رقابت کالاهای وارداتی در امان ماند. اشاره کردیم که در پی ورود سرمایه خارجی، مناسبات سرمایه‌سالاری جای مناسبات ستی موجود، یعنی تولید خرده کالائی را گرفت. باید تأکید کنم که چه افزایش شماره دارهای قالی بافی و چه تغییر کیفی در مناسبات حاکم بین بافندگان و صاحبان کارگاه‌ها، تحولاتی منحصر به فرد بودند که فقط در بخش قالی بافی اتفاق افتادند. براین اعتقادم که هر دو این تغییرات، عمدتاً نتیجه نیاز روزافزون اقتصاد ایران برای یافتن وسیله‌ای برای تأمین مالی واردات بود. در پی وابستگی بیمارگوئه اقتصاد به صادرات ابریشم خام، تریاک و شماری چند از اقلام دیگر، در اواخر قرن نوبت قالی شد که ایفاگر همان نقش باشد. این نکته البته درست است که بخشی از افزایش تولید قالی به‌منظور پاسخگوئی به تقاضای فراینده برای «اجناس لوکس شرقی» در اروپا و امریکا بوده است. با وجود این عامل، یعنی فشار از سوی متقدیان و خریداران قالی، این امر واقعیت دارد که با وجود پدیدار شدن تعدادی کارگاه بزرگ، بخش عمدتاً قالی‌های ایران در بخش خانواری بافته می‌شده است. مستقل از نظام سازماندهی تولید، بافندگی قالی تقریباً به طور کامل کار طلب بود و به ابزار سرمایه‌ای چندانی، جز چند وسیله ساده، نیاز نداشت. به این ترتیب، این نکته قابل ذکر است که با توجه به خصلت‌های اساسی این شاخه تولیدی، گسترش تولید آن در اواخر قرن گذشته نمی‌توانست پایه پیدایش صنایع مدرن در ایران بشود.

نیاز به حداقل سرمایه و بی‌نیازی از ماشین‌آلات باعث شد که تولید قالی در ایران، برخلاف دیگر رشته‌های تولیدی غیرکشاورزی، با موانع داخلی بازدارنده رشد

(کمبود سرمایه و ماشین‌آلات) روبرو نباید. با وجود این، در اواسط قرن که هنوز اقتصاد ایران چندان وابسته نبود و اقلام دیگری، چون ابریشم، می‌توانستد برای تأمین مالی واردات مفید باشد، تولید و صدور قالی افزایشی نشان نمی‌دهد. حتی ناظری نوشت که نه فقط فروش قالی‌های ایران به علت «بالا بودن قیمت و خرابی راهها» در خارج از ایران قابل توجه نیست، بلکه مثل دیگر رشته‌های تولیدی سیر قهرائی طی می‌کند.<sup>۱</sup> با وجود این، وقتی به اوآخر قرن می‌رسیم، با وجودی که هیچ‌گونه بیبودی در راهها صورت نگرفت و با این‌که قیمت‌ها به مراتب بیشتر شده بود، ولی ضرورت دستیابی به محصولی ارزش‌دار برای صادرات به جای رسید که هم تولید و هم صدور قالی از ایران افزایش یافت. ولی نظر به این‌که سرمایه‌تجاری لازم برای گسترش قالی‌بافی از خارج از ایران آمده بود، مازاد حاصل (سود قالی‌بافی) هم عمدتاً از ایران خارج شد و در اقتصاد به گردش نیافتاد. تولید قالی کماکان در راستای تولیدات ماقبل صنعتی باقی ماند و تخصص و مهارت‌های به‌دست آمده، نه در فرایند تولید - یعنی آنچه که صنعت مدرن را خصلت‌بندی می‌کند - بلکه تخصصی بود در تولید فرآورده‌ای منحصر به‌خود؛ قالی از نظر اجتماعی پرهزینه و از دیدگاه اقتصاد سیاسی، بیرون‌نگر (Outward Looking)، که در درون اقتصاد ایران، تقاضای محدودی برایش وجود داشت. این گونه است که تولید محصولی چون قالی، می‌تواند به صورت جزئی بی‌ارتباط با دیگر اجزاء از یک کل دلتگ‌کننده و ملال‌انگیز گسترش هم بیابد.

در مبحث بعد که به تجارت قالی اختصاص یافته است به وجودی از تولید باز خواهیم گشت و اسناد و شواهد بیشتری عرضه خواهیم کرد.

### تجارت قالی و اقتصاد ایران در قرن نوزدهم

لرد کرزن که در اوائل قرن حاضر برای مدّتی وزیر امور خارجه بریتانیا و همچنین فرمانروای هندوستان بود، در کتاب معروفش ایران و قضیه ایران وقتی در باره قالی‌های ابریشمی ایران اظهار نظر می‌کرد، نوشت که «من فکر نمی‌کنم که بافت‌های از

این استادانه‌تر به دست بشر، بافته شده باشد.»<sup>۱</sup> او در جائی دیگر نوشت که آوازه قالی‌های ایرانی به‌جایی رسیده‌است که در انگلستان و امریکا و بیشتر در میان خانواده‌های ثروتمند، کمتر کسی است که صاحب شدن یک قالی واقعی و حتی قلابی را نشانه و دلیل «فرهنگ و تمدن» نداند.<sup>۲</sup>

در مبحث قبل، وجوهی از تولید قالی را بررسی کردیم. در این قسمت، بحثمان را به تجارت قالی معطوف می‌کنیم و به‌طور مشخص صادرات قالی را از ایران باز می‌شناسیم. سعی خواهیم کرد که مستقل از این نگرش‌های رمانتیک به قالی، علت یا علل گسترش صادرات را بشکافیم. برای درک بهتر از تجارت قالی، بحث را با یک بررسی مختصر از اقتصاد ایران در این دوره آغاز می‌کنیم. باید یادآوری کنیم که این بررسی به‌راستی با اختصار تمام، اقتصاد ایران را فقط در پیوند با موضوع این مقاله، یعنی تجارت قالی، بررسی خواهد کرد و طبیعی است که مسائل بی‌شمار و ای‌بساً مهمی هم مورد توجه جدی قرار نگیرد. این یادآوری را از آن نظر لازم می‌دانیم که محدوده بحث ما از پیش روشن باشد تا به انتظارات دامن نزدی باشیم. بررسی جامع اقتصاد ایران باید موضوع رساله‌های متعددی باشد.

#### الف) زمینه سیاسی - اقتصادی

نظام اقتصادی ایران در قرن نوزدهم را به‌طور بسیار موجز و مفید می‌توان به اقتصادی نیمه‌ایستا، عقب‌مانده و عقب نگاهداشته شده و پیش‌سرمایه‌سالاری، که در آن عوامل و نیروهای درونی برای پیشرفت و اعتلای اقتصادی و اجتماعی سرکوب شده و به مقدار قابل توجهی مقهور و مغلوب استبداد همه جانبه حاکم‌اند، تعریف کرد. از یک سو، قدرت استبدادی همه جانبه سلطنت را داریم که در شخص شاه و حکام محلی و داروغه‌ها و دیگر وابستگان بوروکراسی گسترشده، عینیت می‌یابد و از طرف دیگر، استبداد غیرسلطنتی را، که به صورت شماری از روحانیون درباری و اعوان و انصار آن‌ها جلوه گرمی شود، که گاه در اعمال فشار و زور بر مردم با حکومتگران گوئی مسابقه می‌گذارند.

۱. کرزن، ان: ایران و قشیق ایران، دو جلد، لندن، ۱۸۹۲، جلد دوم، ص ۵۲۴.

۲. همان، ص ۵۲۳.

به عنوان یک نظام و شیوه حکومتی، استبداد در ایران به قدر تاریخ مان سابقه دارد و آنچنان گسترده و همه جاگیر، که کمتر حیطه‌ای از زندگی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ماست که از عواقب شوم این شیوه حکومتی در امان مانده باشد. به دو دلیل، به اعتقاد ما پیامدهای استبدادی سیاسی برای اقتصاد ما فاجعه‌آفرین بوده است و همین جاگفته باشیم که تعمدًا بحث‌مان را در حوزه اقتصاد محدود می‌کنیم:

اولاً، ترس از مصادر اموال و نادیده گرفتن قوانین مربوط به ارث در ایران موجب شد که انباشت ثروت از جنبه مولدیت به شدت لطمہ بخورد و به مراتب کمتر از آن حدی باشد که بدراستی در اقتصاد ایران عملی بود. البته این را نیز گفته باشیم که برای مردم عادی، استبداد سیاسی تأثیری ضدانگیزه‌ای داشت، یعنی آنان به دلیل احتمال بهره‌مند نشدن از نتیجه کار و زحمت، آن‌طور که باید و شاید کار و تولید نمی‌کردند و بعلاوه، برای حفظ مقداری بیشتری از دسترنج خود برای خویش، دروغگوئی و فساد اخلاق را پیشه می‌کردند. البته مواردی بود که صاحبان ثروت برای در امان ماندن از استبداد حکومتی بخش یا تمام مایملک خود را وقف مؤسسات مذهبی می‌کردند، ولی اتفاق می‌افتاد که متولیان این اماکن یا شماری از ملاهای ذی‌نفوذ خود رأساً آن اموال را مصادره می‌کردند. به عنوان یک نمونه، می‌توان به فعالیت‌های آقانجفی در اصفهان و یا سیدعلی‌اکبر فال‌اسیری در شیراز اشاره نمود.<sup>۱</sup>

ثانیاً، از یک سو استبداد و عدم امنیت و از سوی دیگر، فرایند انباشت ثروتی که بسیار ناسودمند و با بی‌کفایتی تمام سازمان یافته بود، موجب می‌شد که واحدهای تولیدی در ایران کوچک باشد و کوچک باقی بماند. به همین دلیل امکان بهره‌وری از صرفه‌جوئی‌های ناشی از تولید انبوه را نیافت. پیامد اقتصادی کوچک بودن این واحدهای، این بود که به دلیل نداشتن اسکانات کافی و عدم کارائی در برابر رقابت خارجی‌ها، وضعیت متزلزل و شکننده‌ای داشت. به این ترتیب، باید گفت که به علت این عدم کارائی، هزینه اجتماعی تولید در اقتصاد ایران به طرز نامطلوبی زیاد بوده

۱. آقانجفی یکی از روحانیون با نفوذ اصفهان بود که نه فقط زمین‌های بسیاری را به نفع خویش مصادره کرد بلکه جماعتی را به بیانه وابستگی به فرقه بابی کشت و به همین دلیل او را به تهران احضار کردند. نگاه کنید به: اعتمادالسلطنه، وزنایه خاطرات، تهران ۱۳۵۴، ص ۶۸۶. سیدعلی‌اکبر فال‌اسیری یکی از ملاهای با نفوذ شیراز بود که برای درک گوشاهی از زورگوئی‌های او نگاه کنید به وقایع اتفاقی، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۶۲.

است. در این راستا، به دو عامل، به عنوان دلیل می‌توان اشاره نمود:

۱. به دلیل کمبود سرمایه‌گذاری در اقتصاد، ابزار مورد استفاده بدروی باقی بمانند و فاقد کارائی لازم باشند.

۲. به دلیل کوچک بودن واحدهای تولیدی، تقسیم کار در این واحدها در مراحل بسیار بدروی ماند و غیر از مواردی که طبیعت، تقسیم کار خاص خویش را تحمل می‌کرد، تقسیم کار در واحدهای تولیدی تعمیق نیافت و گسترش پیدا نکرد.

قبل از این‌که بحث مان را ادامه بدهیم، بدنیست که در پیوند با تأثیر استبداد سیاسی بر انباشت ثروت به ذکر نمونه‌ای پردازیم تا نکته موردنظر ما روشن تر شود. گفتنی است که وقتی به مقوله استبداد در ایران می‌پردازیم، بامخروطی از استبداد سالاری روبرو هستیم که هر واحدی در این مخروط، در حالی که خود مغلوب و مقهور واحدهای مافوق خود در این مخروط است، در تقابل با واحدهای مادون خود، مستبد لجام گسیخته‌ای است که هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی‌شناسد. در این راستا، همین طور سرديستی توجه را به سرانجام شخصی جلب می‌کنیم که در اوآخر قرن گذشته در استان فارس (شیراز) برای خویش بارگاهی داشته است. وارد جزئیات زندگی مشیرالملک نامی که نایب الحکومه بود نمی‌شویم، جزاین که مادام که بر سر کار بود، خود کاریکاتور شاه و ظل‌السلطان می‌باشد؛ به حدی که از اجحافات و زورگوئی‌های ایشان «اظهر من الشمس» است، ولی اوزیر بارنمی‌رود. «رعایایی» اردکان که تیول مشیرالملک بود، دست جمعی به شیراز می‌آیند تا از ظلم ایشان در «مسجد نو» بست بنشینند.<sup>۱</sup> مدتی بعد و اصلاً هم مهم نیست که چه مدت بعد، در پی بیماری نابهنجامی، مشیرالملک فوت می‌شود. «حضرت ظل‌السلطان و حکومت شیراز» در صدد اخذ اموال آن مرحوم هستند. ظل‌السلطان، میرزا رضای حکیم، پیشکار خود را با چاپاری به شیراز می‌فرستد برای گرفتن اموال و می‌گویند که «دویست هزار تومان مطالبه می‌نماید، یکصد هزار تومان به جهت اعلیحضرت همایون و پنجاه هزار تومان به جهت حضرت والا ظل‌السلطان و پنجاه هزار تومان برای نواب والا جلال‌الدوله». از سوی دیگر، شاه هم ییکار نمی‌نشیند؛

۱. سعیدی سیرجانی (به کوشش)؛ *وقایع اتفاقیه*، تهران، ۱۳۶۲، ص ۲۹.

صحبت است که سهام‌الدوله نامی را با سی‌نفر فراش بفرستند برای ضبط اموال. و بالاخره «وجهی که از ورثه مشیرالملک به جهت اعلیحضرت همایون می‌خواستند به هفتاد و پنجهزار تومان قطع شد.» میرزا رضاخان حکیم، سه هزار تومان خدمت‌انه گرفت و پنجهزار تومان هم، پیشکش برای ظل‌السلطان. با این حساب، ۸۳ هزار تومان «تا به حال گرفته‌اند.» ظل‌السلطان، ظاهراً ناراحت و ناراضی «صورت املاک مرحوم مشیرالملک را خواسته‌اند»، و این درحالی است که وراث برای پرداخت هفتاد و پنجهزار تومان، «خيال فروختن اموال را دارند.» البته، از یک سو پول نقد زیادی در بساط نیست و از دیگر سوی حرص و آز مستبدان حد و مرزی ندارد. «چندین طاقه شال کشمیری و قلمکار صدرس از مال مرحوم مشیرالملک» به جهت حضرت والا ظل‌السلطان بر می‌دارند و با وجود نقد تا دو متزلی شیراز هم می‌فرستند، ولی ظل‌السلطان به محض اطلاع، تلگراف می‌فرستد که «از این چیزها لازم نداریم، تمام را باید وجه نقد بدهند....» داستان را خلاصه کنیم، کار ورثه مرحوم مشیرالملک به بستنشینی می‌کشد، چون در کنار همه این بگیر و بیندها، پسر صاحب دیوان «هزار تومان» رشوه داده و «اردکان را که تیول مرحوم مشیرالملک بود، تیول خود کرده است»؛ و از آن طرف «مواجب مرحوم مشیرالملک را حضرت والا ظل‌السلطان در حق برادرزاده خود... برقرار گردیدند.»<sup>۱</sup>

غرض از آنچه که در بالا آمد، پشتیبانی از مشیرالملک‌های تاریخ‌مان نیست، چون همان‌گونه که اشاره کردیم، خود این جماعات مستبدین سفاکی بوده‌اند. هدف‌مان این بود که با ذکر این نمونه‌ها، تأثیر استبداد را بر انباشت ثروت و سرمایه نشان بدهیم. در سرتاسر قرن نوزدهم، و به تعبیری در سرتاسر تاریخ‌مان با وضعیت مشابهی رو به رو و دست به گریبان بوده‌ایم.

برای تداوم زندگی نکبت‌بار خویش، استبداد به ترفند‌های متعددی متousel شد تا پروسه تغییر را در درون اقتصاد و جامعه ایران گند کند، ولی ایران در مناسبات خود با بقیه جهان، چه در حوزه دیپلماتیک و چه در محدوده سوداگری و داد و ستد، قدرت تأثیرگذاری چندانی نداشت و مخصوصاً ایران در مناسبات با دنیای سرمایه‌سالاری کاری صورت نداد. به همین دلیل کوشید که از این ناقوانی به نفع منافع خویش بهره‌برداری

کند. به سخن دیگر، استبداد سیاسی سلطنت کوشید که حتی بعضاً مشوق گسترش چنین مناسباتی هم باشد؛ اگرچه در عین حال، از گسترش همین مناسبات واهمه هم داشت. به همین دلیل هم بود که در این زمینه، سیاست یکدست و یکنواختی نداشت. ستون دیگر استبداد در ایران قرن نوزدهم، استبداد غیرسلطنتی گاه و ییگاه می‌کوشید که جلو این تحولات را بگیرد و تا حدودی اینجا و آنجا موفقیت‌هایی هم داشت. لغو امتیازنامه رویتر و امتیاز رژی از آن جمله‌اند، ولی در تحلیل نهائی، این حرکت‌ها هم برای گند کردن سیر تحولات موفقیت‌آمیز نبودند. برای مثال، پیامد لغو امتیاز نامه رژی، استقراض خارجی از سرمایه مالی بریتانیا بود که به وسیله بانک شاهنشاهی نمایندگی می‌شود که به نوبه خود پس از لغو امتیاز رویتر و بخشی به صورت رشوهای که به انگلستان پرداخت می‌شود، تأسیس شد. استقراض خارجی از بانک شاهنشاهی، بویژه با شرایطی که آن وام اخذ شد، موجب وابستگی بیشتر اقتصاد ایران شد، در حالی که در ظاهر امر، هدف و انگیزه مخالفان رژی تقلیل و قطع وابستگی ایران بود. از طرف دیگر، عمدتاً به دلیل فشاری که به وسیله قدرت‌های سلطه‌گر و به طور اخص بریتانیا بر دولت‌های مستبد ایران وارد می‌آمد، این دولت‌های مستبد حدوداً از زمان فتحعلی‌شاه به این سو سیاست تجاری دروازه‌های باز را در پیش گرفتند. یکی از پیامدهای اجتناب‌ناپذیر چنین سیاستی، درگیر شدن در وابسته‌تر شدن اقتصاد ایران به اقتصاد سرمایه‌سالاری جهانی بود. گرچه موانعی در ایران وجود داشت که مانع رشد مناسبات سرمایه‌سالاری می‌شد - به همین دلیل است که ما شاهد پیدایش و گسترش مناسبات سرمایه‌داری در ایران نیستیم - ولی همان موانع، موانعی نبود که مانع وابستگی ایران به اقتصاد سرمایه‌سالاری باشد.

گسترش مناسبات تجاری با سرمایه‌سالاری، اگرچه ایران را صاحب اقتصادی سرمایه‌سالار نکرد، ولی موجب تغییراتی چند شد. مصیبت تاریخی ایران در این بود که در حالی که از دستاوردهای مثبت سرمایه‌سالاری صنایع مدرن بهره‌مند نمی‌شد، ولی در پیوند با مصیبت‌های ناشی از گسترش مناسبات، سهمی به مرتب بیشتر از آنچه که می‌باشد (تغییراتی در چگونگی کارکرد اقتصاد برای پاسخگوئی به نیازهای سرمایه‌سالاری) داشت. آنچه که این دست از تغییرات را غیرمطلوب می‌کرد، این بود که:

اولاً، تغییراتی خودجوش در پیوند با تحولاتی در ساختار اقتصاد ایران نبود. ثانیاً، تغییراتی برنامه‌ریزی شده باهدافی مشخص برای بهبود زندگی مردم ایران نبود. به همین دلایل، این تغییرات به جای این‌که باعث بهبود اوضاع و قدرتمندتر شدن اقتصاد ایران بشود، به عکس از یک سو تشیدید فقر را به دنبال داشت و از دیگر سوی موقعیت کلی اقتصاد را ضعیف‌تر کرد.

در پیوند با سیاست‌های تجاری دروازه‌های باز، عمدت‌ترین دگرگونی‌ئی که پیش آمد، انعدام تدریجی ولی بی‌وقفه صنایع دستی ایران بود. در باره تأثیرات این انعدام می‌توان تعبیرگوناگونی داشت، ولی واقعیت انعدام صنایع دستی، واضح‌تر از آن است که تفسیر پذیر باشد. پیامد انعدام صنایع دستی این بود که واردات آن فرآورده‌ها (عمدت‌نمای منسوجات، و قند و شکر) به طور روزافزونی زیادتر شود و بعلاوه برای تأمین مالی این واردات روزافزون، جستجوئی پی‌گیر برای یافتن یک منبع مالی آغاز شود. در اوائل قرن نوزدهم، این نقش به صادرات طلا و نقره به هندوستان و اروپا واگذار شد که کسری تراز پرداخت‌ها را (به طور خلاصه، تفاوت بین واردات و صادرات) تأمین مالی کند.<sup>۱</sup> برای مدتی، این وضع ادامه یافت، ولی ایران به عنوان کشوری که نه طلا تولید می‌کرد و نه نقره، نمی‌توانست که صادرات ادامه‌دار این دو قلم را تحمل کند و به همین دلیل، تکیه بر طلا و نقره معقول نبود و بعلاوه می‌بایست هرچه زودتر در فکر چاره باشد. آنچه که بورد نیاز بود، محصولی بود که ایران در تولیدش دارای «برتری نسبی» باشد و این برتری نسبی، در ضمن، تضمین‌کننده تداوم استفاده از آن محصول برای این منظور بود. بعلاوه، مزایای دیگری هم داشت؛ برای نمونه، ادامه این وضعیت می‌توانست موجب تخفیف فشارهای وارد بر دولت برای کنترل واردات باشد و در نتیجه دست دولت را برای کارهای دیگر باز بگذارد.<sup>۲</sup> بخلاف باوری که در بین شماری از محققان وجود دارد، محدودیت‌های ناشی از عهده‌نامه‌ها و امتیازها عامل اصلی نبود. اگر فشار برای تغییر به میزان غیرقابل تحملی

۱. سیف، احمد: «تجاری کردن کشاورزی: تولید و تجارت تریاک در ایران»، مجله یمن‌السلی مطالعات خاورمیانه، شماره ۱۶، ۱۸۹۴، صفحه ۲۲۵-۲۶.

۲. آبوت، کیث: گزارش ۲۴ ژوئن ۱۸۶۶ و ۲۵ نوامبر ۱۸۶۶، بریتانیا، استاد وزارت امور خارجه، سری ۷۰-۱۰۷

می‌رسید، کما این‌که در پیوند با عهدنامه تباکو (رژی) رسید، در آن صورت ایران می‌توانست، چنانچه زعمای قوم می‌خواستند، برای حفظ اقتصاد خوش دست به اقدام بزنند. ولی زعمای تا مغز استخوان فاسد و ناآگاه از منافع درازمدت جامعه خافل باندند و همه کوشش‌شان صرف پر کردن جیب‌های فرانخ‌شان شد.

از همان سال‌های اولیه قرن نوزدهم، مخالفت‌هایی برای جلوگیری از واردات روزافرون ابراز می‌شد، ولی این مخالفت‌ها پراکنده و سازمان نایافته بودند و بهمین دلیل، سیاست دروازه‌های باز با همه تأثیرات سوئی که برای ایران داشت، ادامه یافت. یکی از دلایل احتمالی ادامه این وضعیت، موقعیت ویژه‌ای است که بازار، و به سخن دیگر بورژوازی تجاری، داشت و در مقایسه با تولیدکنندگان (یا با اندکی تسامح «بورژوازی صنعتی») صاحب قدرت و نفوذ بیشتری بود. این بخش از بورژوازی، از آنجاکه خود در پروسه هرچه وابسته‌تر شدن اقتصاد رشد و نمو کرده بود، به گسترش مناسبات تجاری با سرمایه‌سالاری غرب، علاقه بیشتری نشان می‌داد.<sup>۱</sup> با این همه، این‌هم درست که در عکس العمل به سیر قهقهائی تولیدات غیرکشاورزی، نارضایتی‌ها و شکایات روز به روز بیشتر می‌شد و برای مقابله با این سیر روزافرون نارضایتی بود که نمایندگان سیاسی قدرت‌های خارجی، بویژه انگلستان، تبلیغات دامنه‌داری را آغاز کردند تا مردم را به منافع ناشی از تجارت آزاد متقادع سازند. به این منظور، در ۱۸۶۴ به کنسول کیت ایوت از سوی وزارت امور خارجه بریتانیا دستور داده شد که «به هر شکلی که خود صلاح می‌داند» گزارشی در باره فوائد ناشی از تجارت آزاد برای ایران تهیه و در بین مردم توزیع کند. ایوت هم مدتی بعد به دولت متبوعش گزارش داد که چنان گزارشی را تهیه و توزیع کرده است.<sup>۲</sup> متأسفانه نویسنده این سطور به متن این گزارش دسترسی نداشته است، ولی جالب است که مدافعان تجارت آزاد، در حالی که می‌کوشیدند کشورهایی چون ایران را، که صنایع نوپا و شکننده‌اش محتاج حمایت دولت بود، به پیش گرفتن سیاست‌های تجارت آزاد متقادع سازند،

۱. در میان تجاری که بر خد مداخله دولت سخن می‌گفتند، باید به امین‌الخراب اشاره نمود. در جلسه‌ای با شاه و دیگران در ۱۸۸۵، از او نظر شده است که در برابر دیگران که علاوه‌مند به کنفرل واردات بودند، گفته است: «... ما چه داریم از مال التجاره و صنعت خودمان که مال فرنگ نخواهیم...». نقل از اعتنادالسلطنه: دوستانه خاطرات، هسان، ص ۳۵۱.

۲. ایوت، کیت؛ گزارش ۱۹ دسامبر ۱۸۶۴، بریتانیا، استاد وزارت امور خارجه، سری ۶۰-۲۸۶.

خود سیاست تجاری حمایتی در پیش گرفتند و این در حالی بود که صنایع شان، حداقل این که به اندازه صنایع ایران، به چنین حمایت‌هایی نیاز نداشت. کنسول ابوت که می‌کوشید ایرانیان را به منافع تجارت آزاد مقاعده و امیدوار سازد، خود به دولت مبتوعش گزارش کرد که بالاترین رقم عوارض گمرکی در ایران ۴ تا ۵ درصد است، در حالی که واردات بسیاری از اقلام به بریتانیا مشمول عوارض گمرکی معادل ۱۵ درصد ارزش و حتی بیشتر است.<sup>۱</sup> در جای دیگر به این مسئله باز خواهیم گشت. گفتیم که صادرات طلا و نقره از ایران نمی‌توانست ادامه یابد، آن‌هم به این دلیل که ایران نه طلا تولید می‌کرد و نه نقره. در این زمینه صادرات ابریشم خام از گیلان برای مدتی، منبع عمده درآمد ارزی ایران شد. جدول زیر صادرات ابریشم خام را از ایران به اروپا نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

مقدار بد عدل	متوسط سالیانه
۱۱۶۳	۱۸۴۰-۴۲
۲۲۱۷	۱۸۴۳-۴۵
۱۹۷۳	۱۸۴۶-۴۸
۲۳۹۳	۱۸۴۹-۵۱
۲۵۰۷	۱۸۵۲-۵۴
۳۷۸۷	۱۸۵۵-۵۷
۴۹۷۵	۱۸۵۸-۶۰

بیماری کرم ابریشم که در اواسط سال‌های ۱۸۶۰ شیوع یافت، به این کارکرد ابریشم خام پایان داد و طولی نکشید که اقتصاد ایران ناچار شد که به جستجوی منبع ارزی دیگری برآید. در پیوند باشدت این بیماری، همین بس که صادرات ابریشم خام از گیلان از حدود ۹۸۶ هزار کیلو در ۱۸۶۴ به ۵۶۲ هزار کیلو در ۱۸۶۵ و

۱. حسان.

۲. براساس داده‌های آماری در دالبل: گزارش کنسولی، «ارزروم»، استاد پارلمانی، ۱۸۶۶، جلد ۶۹.

بالاخره به ۲۳۹ هزار کیلو در ۱۸۶۶ رسید.<sup>۱</sup> از سوی دیگر، کل تولید ابریشم در ۱۹۰۲، حدوداً یک چهارم تولید ابریشم در ۱۸۶۴ بوده است.<sup>۲</sup> برای مدت کوتاهی در سال‌های ۱۸۶۰، جنگ‌های داخلی امریکا و کمبود پنبه ناشی از آن در اروپا، موجب رونق پنبه کاری در ایران شد. ولی پایان جنگ‌های داخلی، فقدان راه و وسایل ارتباطی لازم‌بودی پنبه ایران را از رونق‌انداخت و بازارش کسداد شد.<sup>۳</sup> بعلاوه، همان‌طور که کنسول جونز از آذربایجان گزارش کرد، «در واقع، خاک و آب و هوای آذربایجان هم [با وجود نزدیکی به ترکیه و اروپا] برای کشت پنبه مناسب نیستد...»<sup>۴</sup> البته این درست است که در سال‌های پایانی قرن نوزدهم کشت پنبه در خراسان و گرگان افزایش یافت و عمدتاً به روسیه صادر می‌شد تا واردات روزافزون ایران از روسیه ادامه یابد. ولی به عنوان یک منبع برای تأمین مالی واردات از اروپا، پنبه نقش مهمی نداشت.

همگام با گسترش مناسبات و وابسته‌تر شدن اقتصاد ایران، جستجو برای یافتن منبعی قابل توجه و قابل اعتماد ادامه یافت. وقتی به اواسط نیمه دوم قرن نوزدهم می‌رسیم، باید توجه داشته باشیم که استعمار بریتانیا، مخصوصاً پس از جنگ تریاک در سال‌های ۱۸۵۶-۶۰، سلطه و قدرت خویش را بر بازارهای چین تثیت کرده است و دیگر زمان آن رسیده بود که تریاک ایران از طریق هندوستان به بازارهای چین سرازیر شود و بازای آن، ایران نیز کالاهای مورد نیاز خود را دریافت کند.

به این ترتیب، مشاهده می‌کنیم که صادرات تریاک از ایران که در سال‌های ۱۸۶۰ به طور متوسط معادل ۴۷ تن در سال بود، در سال‌های ۱۸۸۰ به حدود ۴۰۰ تن در سال رسید. بیشترین مقدار تریاک صادر شده از ایران در سال ۱۸۸۰ بود که بیش از ۴۷۲ تن به ارزش ۸۴۷۰۰۰ لیره استرلینگ از ایران صادر شد.<sup>۵</sup> البته جالب است که اگر متوسط صادرات سالیانه تریاک را برای ۱۸۸۰-۸۲ معادل ۱۰۰ بگیریم،

۱. سیف، احمد: «تولید و تجارت ابریشم در ایران قرن نوزدهم»، مجله مطالعات ایرانی، شماره ۱-۲، جلد ۱۶، زمستان - بهار ۱۹۸۳، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۵۸.

۳. نگاه کنید به سیف، احمد: «بعضی از جنبه‌های توسعه اقتصادی در ایران ۱۹۰۶-۱۸۰۰»، پایان‌نامه دکترا، دانشگاه ردین (انگلستان)، ۱۹۸۲، فصل ۶.

۴. جونز، اچ. ال: گزارش کنسولی، «تیریز»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۱، جلد ۶۶، ص ۳۱۷.

۵. سیف، احمد: «تجارتی کردن کشاورزی...»، همان، صص ۴۶-۴۵.

صادرات تریاک در حول وحوش مشروطه (سال‌های ۶-۱۹۰۴) معادل ۴۳ بوده است.<sup>۱</sup> به سخن دیگر، صادرات تریاک از ایران که در سال‌های پس از شیوع بیماری کرم ابریشم در ۱۸۶۴ سیر صعودی دارد، در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و سال‌های آغازین قرن بیستم کاهش چشمگیری نشان می‌دهد.

بررسی علل و چگونگی این روندهای صعودی ونزولی از چارچوب مقاله حاضر فراتر خواهد رفت، ولی به طور اختصار باید گفت که هرگاه اقتصادی همانند اقتصاد ایران در دوره مورد بررسی مجبور باشد که بدون رشد و پیشرفت اقتصاد به طور کلی، بخشی از عوامل تولید خود (زمین، کار و سرمایه) را به تولید محصولات غیرغذائی اختصاص بدهد و یا به تعبیر دیگر، کشاورزی اش تجارتی بشود، در حفظ و تداوم آنچه که مصنوعاً تجاری شده است، با اشکالات و موائع بسیار روبه رو خواهد شد. موقعیت اقتصاد ایران در این دوره نمی‌توانست استنای بر قاعده باشد. در این زمینه بد نیست به شواهد زیر توجه کنیم که بهتر از هر چیزی روشنگر چگونگی این نکته‌اند. برای مثال، کنسول راس در ۱۸۷۴، یعنی دو سال بعد از قحطی بزرگ ۷۲-۱۸۷۰ گزارش نمود که «کوشش شماری از تولید کنندگان بومی برای ثروتمند شدن و کشت و افزایش محصول سودآوری چون تریاک و غفلت از تدارک و تهیه ضروریات زندگی [مواد غذائی] و همچنین خشکسالی... موجب قحطی ۱۸۷۱-۷۲ شد. تجربه‌ای که با هزینه بالائی به دست آمد موجب شد که ایرانیان با احتیاط رفتار کنند و به همین منظور زمین‌های محدودی به کشت تریاک اختصاص یافته است...»<sup>۲</sup> همین کنسول در ۱۸۷۹ گزارش نمود که «در دو سال گذشته، ایرانیان در تولید تریاک براستی سنگ تمام گذاشته‌اند. کشت تریاک نه فقط بهبود یافته بلکه گسترش هم یافته است...»<sup>۳</sup>

وقتی که دیگر بخش‌های اقتصادی بهبود و گسترشی نشان ندهند، نتیجه این می‌شود که بنا به قول آقای راس «... در طول ترس و واهمه ناشی از کم آبی اخیر، جمعیت بعضی از شهرها به کشت تریاک اعتراض کردند و حتی در چند مورد،

۱. همان، ص ۲۴۶.

۲. راس، ای. سی: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، ۱۸۷۴، اسناد پارلمانی، ۱۸۸۰، جلد ۷۳.

۳. راس، ای. سی: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، ۱۸۷۸، اسناد پارلمانی، ۱۸۸۰، جلد ۷۳.

مزارع خشخاش را شخم زده و گندم کاشتند... ». <sup>۱</sup> ناگفته نگذاریم که تداوم و گسترش مناسبات تجاری با کشورهای سرمایه‌سالاری اروپا و روسیه موجب تشدید مشکلات اقتصاد بیمار ایران می‌شد و این سخن به این معنی است که در حالی که ایران روز به روز امکانات کمتری برای تأمین مالی واردات داشت، به واردات بیشتری وابسته می‌شد. در پیوند با این استیصال اقتصادی است که صدور قالی مطرح می‌شود و در اقتصاد بدون نفت آن روزگار اهمیتی روزافزون می‌یابد. پدیدار شدن قالی به عنوان یک کالای مهم صادراتی از یک سو، زائیده تصادف نبود و از سوی دیگر، بیانگر پیدایش صنایع و در واقع صنعتی شدن هم نمی‌توانست باشد. به این دلیل بسیار ساده که تولید قالی و بویژه آنچه که به نام قالی ایرانی شهره آفاق است، تولیدی صنعتی به معنای رایج واژه صنعت نبود.

به عقیده نگارنده، عواملی که در زیر به اختصار برخواهیم شمرد، بر شماری از مسائلی که در این زمینه دارای اهمیت است، پرتو بیشتری خواهند افکند:

۱. رشد مناسبات تجاری ایران با کشورهای سرمایه‌سالاری و تداوم آن موجب انهدام مدام و روزافزون صنایع دستی ایران شد. در طول قرن، انهدام صنایع از شهرهای بزرگ آغاز شد و سپس به شهرهای کوچک‌تر و نهایتاً بدفاتر و روستاهای دورافتاده هم سرایت کرد. در این زمینه، می‌توان به صنایع پارچه‌بافی (پنبه‌ای) و ابریشم‌بافی... و صنایع دستی مشابه اشاره نمود. قند و شکر سازی هم در ایران، در برابر قند و شکر وارداتی لطمه خورده و تولیدات داخلی کاهش یافت.

۲. برخلاف وضعیتی که در کشورهای سرمایه‌سالاری اروپا پیش آمد، یعنی انهدام صنایع دستی روستائی در رقابت با صنایع مدرن شهرها در ایران، صنایع دستی موجود در شهرها و در دهات در رقابت با صنایعی که در خارج از سیستم قرار داشتند از میان رفته‌اند. به سخن دیگر، در ایران، ما شاهد کوششی جدی برای ایجاد صنایع مدرن نیستیم. کوشش‌های پراکنده‌ای که صورت گرفت، عمدها در اثر رقابت کالاهای ارزان‌تر، وه به جایی نبرد و دوام نیاورد.

۳. بد دلایلی که ذکر شد، نیاز جامعه ایران به واردات منسوجات و قند و شکر در سال‌های پایانی قرن به مرتب بیشتر از سال‌های آغازین قرن بود.

۱. راس، ای. می: «گزارش کنولی، «خلیج فارس»، ۱۸۸۲، اسناد پارلسانی، ۱۸۸۲، جلد ۷۰.

۴. انهدام صنایع دستی ایران - به طور مشخص، پنبه‌بافی و ابریشم‌بافی - موجب شد که شمار قابل توجهی از بافندگان، ریسندگان، رنگرزان... از کار بیکار شوند. بخشی از این نیروی کار اضافی به ایالات جنوبی روسیه، ترکیه، مصر و حتی هندوستان مهاجرت کردند و بویژه، مهاجرت به روسیه بسیار چشمگیر بود. بدون تردید، شماری هم در ایران باقی ماندند و به صورت «عرضه نامحدود کار»، چشم انتظار فرصت اشتغال مناسب نشستند. تولید قالی به راحتی می‌توانست از مهارت‌های این بخش از نیروی کار ماهر و نیمه‌ماهر بهره‌مند شود.
۵. همان‌گونه که به اختصار بحث شد، طلا و نقره، ابریشم خام، پنبه و تا حدود سال‌های ۱۸۸۰، تریاک همگی در این زمینه به کار گرفته شدند، ولی آن‌طور که باید و شاید و آن‌گونه که نیاز نظام سرمایه‌سالاری اروپا بود، نتوانستند تداوم و افزایش مناسبات تجاری را تضمین کنند.
۶. بهبود متوسط سطح زندگی در اروپا و امریکا موجب افزایش تقاضا برای کالاهای لوکس وارداتی از شرق شد. قالی ایران به طرز درخشنانی قادر به ایفای این نقش بود.
۷. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد که تولید پشم در ایران افزایش یافت، و تأمین پشم، به عنوان عمده‌ترین ماده اولیه لازم برای بافتن قالی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد.
۸. با تمام زیبائی، پروسه تولید و بافتن قالی بسیار ساده است و به هیچ ماشین پیچیده‌ای نیاز ندارد و بعلاوه نیازش به سرمایه هم چشمگیر نیست. مادام که نیروی کار و پشم فراهم باشد، تولید قالی نه فقط آغاز شدنی که قابل گسترش نیز هست.

### ب) زمینه‌تاریخی

در صفحات قبل، به اختصار زمینه اقتصادی اهمیت، یافتن قالی را به عنوان یک فرآورده صادراتی به دست دادیم. حال می‌کوشیم که خلاصه‌ای از تاریخچه‌اش گفته باشیم. این مرور، این حسن را دارد که در ک تحولات و دگرگونی‌های ربع پایانی قرن نوزدهم را آسان‌تر خواهد کرد. با وجود این‌که قالی‌بافی در ایران سابقه‌ای بسیار طولانی دارد و از قرون پیش در

ایران تولید می‌شده است، ولی اهمیت آن به عنوان یک کالای صادراتی و به عنوان یک منع مهم درآمد ارزی برای تأمین مالی واردات به دهه‌های پایانی قرن نوزدهم مربوط می‌شود. صادرات قالی در سال‌های قبل از این دوره، غیرمنظم و غیرمهم بوده است؛ و به همین دلیل هم اطلاعات آماری ما از صادرات قالی ناچیز است.

مع ذلک، براساس اطلاعات پراکنده‌ای که داریم، می‌دانیم که اروپائی‌ها حداقل از قرن شانزدهم میلادی به این سو، به قالی‌های ایران علاقه‌مند بودند. کمپانی روسی در قرن شانزدهم شخصی به نام هابلتورن را به ایران فرستاد تا «روش‌های مورد استفاده ایرانیان در رنگرزی قالی و پارچه‌های ابریشمی را یاد بگیرد».<sup>۱</sup> در طی قرن هفدهم، قالی‌های ایران به مقدار قابل توجهی از طریق بغداد و ترکیه به اروپا صادر می‌شد و به همین دلیل، به عنوان «قالی‌های ترکی» مشهور شد.<sup>۲</sup> در گزارشی که در سال‌های ۱۶۲۰ تهیه شد، آمده است که خراسان بیشترین و بهترین انواع قالی را در ایران تولید می‌کند. وضعیت قالی بافان آن ایالت طوری است که «هر مقدار قالی مورد نیاز، به قیمت مناسب» در اختیار متفاضلی قرار می‌دهند.<sup>۳</sup>

برای قرن هیجدهم، بعيد نمی‌دانیم که همگام با دیگر وجوده اقتصاد، قالی بافی هم از شورش افغان‌ها و بلندپروازی‌های جنایتکارانه نادرشاه و بالاخره جنگ‌های داخلی پس از مرگ کریمخان زند صدمه دیده باشد. جان ملکم که از سوی کمپانی هند شرقی برای انجام مأموریتی به ایران آمد، در ۱۸۰۱ نوشت که قالی‌های کرمان و قالی و شال‌های کرمان و یزد در سرتاسر ایران طرفدار دارد. و علاوه بر این دو منطقه، قالی و شال خراسان و کاشان هم شهرت بسزائی دارد.<sup>۴</sup>

ایران بازای واردات خود، در کنار دیگر اقلام، به هندوستان، عربستان و سواحل دریای اژه در ترکیه قالی صادر می‌کند، در حالی که صادرات شال فقط به بازارهای

۱. فاستر، دبلیو: انگلیس‌هادر جستجوی تجارت شرق، لندن، ۱۹۶۶، ص ۴۲.

۲. پتروفسکی و دیگران: تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۴، ص ۵۳۹-۵۴۰.

۳. فرید، آر. دبلیو: یک نظر انگلیسی در باره تجارت ایران، در مجله تاریخ اقتصادی اجتماعی مشرق زمین، ۱۹۷۶، ص ۲۰۰.

۴. ملکم، جی: اسناد ملوبیل، ویراستار: بیلسون، آ. تی. منتشره از سوی انجمن سلطنتی مطالعات آسیای مركزی، لندن، ۱۹۳۰. بخشی از این اسناد در عبسی: تاریخ اقتصادی ایران چاپ شده است، صص ۲۶۲-۶۳.

ترکیه است.<sup>۱</sup> از ارزش این اقلام صادراتی تخمین و برآورده نداریم، ولی براساس اطلاعات پراکنده‌ای که در اختیار داریم، می‌توان گفت که صادرات و واردات ایران در آن سال‌ها قابل توجه بوده است.

در توضیح این مطلب، به شماری از عوامل داخلی و خارجی می‌توان اشاره نمود. از جمله عوامل خارجی در آن سال‌ها، تجارت اروپا به‌طور کلی به علت جنگ‌های ناپلئون (۱۸۱۵-۱۷۹۳) موقعیت متزلزلی داشت. در کنار آن، با سیاست عوارض گمرکی بالا مواجه هستیم که موجب کاهش تقاضا می‌شد و اثر این عوارض گمرکی بالا، به ویژه در پیوند با کالاهای لوکس، مثل قالی، تأثیر چشمگیرتری داشت و لی در سال‌های ۱۸۴۰ به بعد، عوارض گمرکی کاهش یافت که تأثیرش بدون تردید، افزایش تقاضا و در پی آن، افزایش تجارت بود. باید متذکر شویم که انگلستان که بازار عمده قالی ایرانی از سال‌های ۱۸۴۰ به بعد بود، سیاست دروازه‌های باز را در پیش گرفت. ولی این نیز به گفتن می‌ارزد که حتی در آن سال‌ها هم اقتصاد انگلستان، به آن حدی که سیاستگران انگلیسی دروازه‌های تجاری ایران را باز می‌خواستند، باز نبود. در پیوند با عوامل داخلی، ایران به‌طور بسیار بطئی عوارض ناشی از جنگ‌های داخلی دهه‌های پایانی قرن هیجدهم را که به تأسیس سلسله قاجاریه منتج شد، پشت سر می‌گذاشت. بعلاوه در دهه‌های آغازین قرن نوزدهم، جنگ‌های ایران و روسیه را داریم که موجب از دست رفتن شماری از ایالات حاصلخیز آن سوی رود ارس شد و به ایالت کرمان، که یک مرکز بسیار مهم تولید قالی بود، لطمات بسیار زیادی وارد آمد. حمایت کرمانی‌ها از آخرین پادشاه زندیه موجب شد که مؤسس سفارک و خون‌ریز قاجاریه، آغامحمدخان قاجار، آن ایالت را به راستی با خاک یکسان کرد و چه بیشمارانی را که کشت. ایالت کرمان آنچنان وحشیانه خراب شد که «شهر کرمان حدوداً برای بیست و پنجسال تقریباً خالی از سکنه بود». وقتی که شهر دوباره سازی شد، معلوم شد که شال‌های کشمیر و امریتسار بازارهای شال کرمان را به‌خود اختصاص داده‌اند.<sup>۲</sup> در ربع اول قرن نوزدهم که شهر جدید کرمان را، پس از انهدام شهر قدیمی بدست آغامحمدخان، در محل دیگری بازسازی می‌کردند، شماری از این صنایع

۱. همان، حصه ۶۵-۶۶.

۲. سایکن، پی: اسناد کسولی، «کرمان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۶، جلد ۸۷، ص ۴۸.

دستی و محلی، از جمله شالبافی هم آغاز به کار کرد. حاکم کرمان، همانند دیگر حکومتگران ایران در آن روزگار، به جای حمایت از این صنایع و تشویق صنعتگران، مالیات جدیدی بر شال وضع کرد. فرمانی صادر شد که پس از «اعلام تاریخ معین، هر کس که شال فاقد مهر دولتی را خریداری کند، موظف به پرداخت جریمه سنگینی خواهد بود.»<sup>۱</sup> اگر هدف حاکم کرمان، کنترل کیفیت شال‌های تولید شده در کرمان بود، چنان کاری در درازمدت موجب گسترش شالبافی کرمان می‌شد، ولی از همان آغاز پیدا بود که هدف حاکم با جستجوی بود و پرکردن جیب خود به ضرر تولیدکنندگان. به سخن دیگر، قدیمی بود برای افزایش درآمدهای بداصطلاح مالیاتی. برای این منظور، حاکم دستور داد که تمام شهر را بگردند و «هر کس را که شال فاقد مهر در تملک داشت، جریمه کردند و شال را به نفع حاکم ضبط کردند.»<sup>۲</sup>

تخمین زده می‌شود که کل درآمد حاکم از این منبع، یعنی مجموع جریمه‌ها و شال‌هایی که بعد از نفع جیب حاکم به فروش رسید، بیش از ۱۰۰۰۰ روپیه (یا ۱۲۵۰ لیره استرلینگ) بود، که این مقدار معادل نصف کل درآمدهای مالیاتی سالیانه ایالت کرمان بود.<sup>۳</sup> رفتار حکام دیگر ایالات هم با این وکم تفاوتی به همین نحو بود و ناگفته روش است که پیامد اقتصادی و استبداد حاکمیت این بود که این واحدهای تولیدی کوچک باقی می‌ماندند و نمی‌توانستند رشد کنند و طبیعتاً، به همین دلیل، در رشته‌هایی که با رقابت خارجی روبه رو می‌شدند، ناتوان و شکننده بازی را به رقیب می‌باختند. بنابراین، تعجبی ندارد وقتی در گزارش آقای ابوت که در ۱۸۵۰ تهیه شد، می‌خوانیم که «صنایع پشم‌بافی [از جمله قالی‌بافی] در کرمان بسیار محدود و ناچیز است.» وی ادامه می‌دهد که «بافندگان مهارت چشمگیری دارند.»<sup>۴</sup> به اعتقاد او، شال‌های با کیفیت بالا که در کرمان تولید می‌شوند با «بهترین تولیدات هندوستان» برابری می‌کنند و «براستی کیفیت قابل ستایشی» دارند. همه این‌ها، در وضعیتی است که هیچ کارگاه بزرگی وجود ندارد و «بافتن در خانه‌های شخصی اهالی» صورت می‌گیرد.<sup>۵</sup>

۱. پوتینجر، اچ: مسافت در بلوچستان و سند، لندن، ۱۸۱۶، ص ۲۲۷.

۲. همان، ص ۲۲۷. ۳. همان، ص ۲۲۶-۲۷.

۴. ابوت، کیث: «تجارت... تولیدات...» همان، سری ۱۶۵-۶۰.

۵. همان.

## پ) زمینه اقتصادی

با آنچه که از کنسول ابوت نقل کردیم، روشن می شود که تا اواسط قرن گذشته هیچگونه کارگاهی برای تولید قالی در کرمان وجود نداشت. نبودن کارگاه، البته به معنی نبودن کار مزدگیری نبود. بهر تقدیر، بهنظر ابوت، همین تولیدکنندگان خرده پا حدوداً ۲۰۰ دار قالی بافی در اختیار دارند که به این تعداد باید ۲۰۰ دار بافندگی دیگر را که درگیر بافن پتو و بُرک [ نوعی پارچه ضخیم پشمی که از پشم شتر بافت ] می شد ] است، اضافه کرد. بعلاوه در ۹ روستای اطراف کرمان ۳۲۵ دار بافندگی دیگر برای بافن شال وجود داشت که به این ترتیب، کل دارهای بافندگی ۲۷۴۵ می شود که برای شهری که گفته می شود در آن روزگار فقط ۲۵۰۰۰ نفر جمعیت داشت، رقم قابل توجهی است.<sup>۱</sup>

مع ذلک، بهنظر می رسد که بافندگی و صادرات قالی و شال از ایران، روند افزایش یابندهای داشته باشد و برای نمونه، در سال ۱۸۴۴، ارزش کل قالی و شال صادراتی از تبریز ۹۵۰۰۰ لیره استرلینگ بود؛ و کل صادرات این اقلام از ایران، برای سال ۱۸۵۷ به ۱۱ درصد کل صادرات یا ۳۲۹۰۰ لیره رسید.<sup>۲</sup> گرچه جزئیات آماری در اختیار نداریم، ولی حدس قریب به یقین این است که بخش عمده را قالی های صادره از اروپا و روسیه تشکیل می داده است؛ با این توضیح که بخش اصلی به اروپا صادر می شده است. برآوردهایی که در باره تجارت ایران و روسیه در دسترس ماست، نشان می دهد که ارزش کل صادرات قالی و دیگر فرآوردهای پشمی به روسیه فقط ۱۷۰۰۰ لیره استرلینگ بوده است و با این حساب ۹۰ درصد صادرات به بازارهای اروپائی سرازیر شده است.<sup>۳</sup> در سال های دهه ۷۰ قرن گذشته، قالی بافی و صادرات قالی از ایران به وضوح افزایش یافت و کنسول بریتانیا در تبریز در ۱۸۷۹ گزارش کرد که «نماینده Maison du Louvre پاریس، برای خرید قالی هر ساله به تبریز می آید. علاوه بر افزایش تقاضا در اروپا، این اقلام از طریق اروپا، به امریکا هم

۱. همان.

۲. ابوت، کیث: گزارش کنسولی، «تبریز»، بریتانیا، اسناد وزارت امور خارجه، ۱۸۴۴، سری ۶۰-۱۱۷.

عبسوی: همان، ص ۱۲۵.

۳. هیئت تجارت [بریتانیا]: جداول آماری مربوط به کشورهای خارجی، اسناد پارلساتی، ۱۸۶۱، جلد ۶۱، صص ۵۲۲-۲۶.

صادر می‌شود.<sup>۱</sup>

از یک سو، تقاضای بیشتر در اروپا و امریکا برای قالی‌های ایران و از سوی دیگر نیاز ایران به بافتن کالای صادراتی پرارزش، موجب گسترش تولید قالی و صادرات آن از ایران شد. تقاضای روزافزون، و مزد بسیار نازل در ایران برای بافتگان، زمینه‌ساز رخته سرمایه‌گذاری خارجی در این رشتہ شد. باید در نظر داشت که به دلیل فقر چشمگیر اکثریت مردم در ایران، تقاضای داخلی برای قالی بسیار ناچیز بود و غیر از اقلیت بسیار محدود ثروت‌اندوختگان، اکثریت مردم قادر به خرید این اقلام گران‌قیمت نبودند. به همین دلیل، دورنمای افزایش تقاضای داخلی برای قالی هم چنگی به دل نمی‌زد. بنابراین، باید گفت، تولید قالی و گسترش آن و سرمایه‌گذاری خارجی، در واقع فاقد رابطه‌ای ارگانیک با بقیه بخش‌های اقتصاد ایران بود. البته این درست است که در پیوند با مواد اولیه لازم و کار ارزان، این رشتہ تولیدی به اقتصاد ایران پیوند می‌خورد، ولی در عین حال این هم درست است که مازاد تولید شده، از چارچوب اقتصاد ایران به خارج پرتاپ می‌شد و در توسعه نیروهای مولد در اقتصاد ایران تأثیر قابل توجهی نداشت.

این نکته نیز گفتنی است که این مؤسسات و کارگاه‌های قالی‌بافی که در تملک خارجی‌ها بود، نتیجه رشد خود به خودی و خودجوش واحدهای تولیدی موجود نبودند. این سخن به این معنی است که واحدهای خانواری و یا کارگاه‌های کوچک محلی که در کنترل مالی تجار و سرمایه تجاری بودند، در یک پروسه طبیعی رشد قرار نگرفته بودند تا به کارگاه‌های بزرگ که در کنترل کامل صاحبان سرمایه بود، فرا رویند. به تعبیری، کارگاه‌های بزرگ تولیدی، سازمان تولیدی بیگانه‌ای بودند که به وسیله شرکت‌های خارجی که عمدهاً دل نگران حفظ بازار برای کالاهای وارداتی خویش بودند، به داخل اقتصاد ایران کشانیده شدند. غرض این است تا گفته باشیم که برای سرمایه خارجی، قالی با غیرقالی تفاوتی نداشت، مهم این بود که آن کالای تولید شده، نقش موردنیاز را در کل مناسبات و روابط ایفا نموده و به تداوم آن مساعدت لازم را بکند.

وقتی سرمایه‌گذاری خارجی در صنعت قالی‌بافی را به ضرورت یافتن منبعی برای

۱. ابروت، دبلیو، جی: گزارش کسویی، «تبریز»، اسناد پارلمانی، ۱۸۸۰، جلد ۷۲، ص ۱۱۴.

تأمین مالی واردات مرتبط می‌کنیم، سخنی به گزارف نمی‌گوئیم. در توضیح این نکته، این پرسیدنی است: با این‌که، برای نمونه، در شمال ایران هم ابریشم فراوان بود و هم پنبه و هم نیروی کار ارزان، ولی سرمایه خارجی علاقه‌ای به ایجاد کارگاه یا کارخانه پارچه‌بافی نشان نمی‌داد و در آن رشته‌ها، دست به هیچ اقدامی نزد، این البته درست است که قالی ایران در بازارهای جهانی متقاضی داشت، و از این جنبه، برای صاحبان سرمایه خارجی دارای جذابیت بود. ولی این هم درست است که همین سرمایه‌گذاران، خود عمدۀ واردکنندگان پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی به بازارهای ایران بودند. به این ترتیب، هرچه که تولید داخلی این اقلام کمتر می‌شد، به همان نسبت تقاضای بیشتری برای واردات آن محصولات به وجود می‌آمد که واردات بیشتر، سود بیشتر همین شرکت‌ها را به دنبال می‌آورد. باری، کنسول بریتانیا در اصفهان، آقای پریس در باره علت سرمایه‌گذاری یکی از این شرکت‌ها در قالی‌بافی اراک سخن جانانه‌ای دارد که از گزارش تجاری اش برای سال ۱۸۹۴ نقل می‌کنیم: «حدوداً ۲۰ سال پیش، شرکت زیگلر منچستر که در تبریز، تهران و اصفهان نماینده دارد، مشاهده کرد که صادرات ایران به آن اندازه نیست که آن‌ها بتوانند سرمایه‌شان را به منچستر بازگردانند. با مطالعاتی که برای یافتن راه‌های اضافی برای خروج پولشان از ایران انجام دادند، به این نتیجه رسیدند که تجارت قالی را گسترش دهند...»<sup>۱</sup>

به همین شکل، شرکت‌های تبریز و پسران از لندن، هم «به سرعت مفید بودن تجارت قالی را دریافتند» و «حدوداً ده‌سال قبل [در دهه ۱۸۸۰] آن‌ها هم در سلطان‌آباد دست به کار شدند... مثل شرکت زیگلر، شرکت‌های تبریز هم کارگاه‌های ویژه رنگرزی خودشان را احداث کردند...»<sup>۲</sup>

فرامن آوردن همه آنچه که برای یافتن قالی لازم بود در تحت کنترل واحد، این حُسن را داشت که بهره‌مندی از صرفه‌جوئی‌های ناشی از چنان تمرکزی را امکان‌پذیر می‌ساخت. مدتی بعد، همین تحولات در آذربایجان آغاز شد. اوریانوف که موقعیت قالی‌بافی را در سال ۱۸۹۹، توصیف می‌کند، نوشت: «تا همین اواخر، هیچ‌گونه کارگاه یا کارخانه‌ای برای قالی‌بافی در آذربایجان وجود نداشت. همه کارها توسط

۱. پریس، می. آر: «گزارش سفر...» همان، ص ۵۷.

۲.

زنان در خانه‌هایشان صورت می‌گیرد...<sup>۱</sup>

ولی در ۱۸۹۹ «یک کارگاه بزرگ قالی‌بافی در تبریز وجود دارد که متعلق به یک روسی ثروتمند است، ۲۰۰ دار بافنده‌گی دارد که ۲۰۰ پسرچه و مرد را به کار گرفته است....<sup>۲</sup>

علاوه، «یک شرکت قدیمی انگلیسی هم، اخیراً کارگاهی را شروع کرده است که ۲۰ دار بافنده‌گی دارد...<sup>۳</sup>

با وجود این، مکالین در ۱۹۰۴ و گلیدونیوکومن در ۱۹۰۵ گزارش کردند که در حال حاضر « فقط یک کارگاه اروپائی قالی‌بافی [شرکت زیگلر] وجود دارد که با بافندگان ایرانی رقابت می‌کند...<sup>۴</sup>

بدنظر می‌رسد که بین ناظرانی که مورد استناد ما قرار گرفتند، اختلاف نظر وجود داشته باشد، ولی واقعیت احتمالاً چیز دیگری است. ما می‌دانیم که شرکت هاتر و پسران در ۱۹۰۳ ورشکست شد، آن‌هم به دلیل «معاملات قماری در بازار پنهام امریکا» و همچنین به دلیل «واردات روزافزون پارچه‌های روسی به بازارهای مناطق جنوبی ایران». سرنوشت شرکت هاتر به باور ما، روشنگر مسئله‌ای است که در بالا به آن اشاره کرده‌ایم:

— ورشکستگی این شرکت، فرضیه ناظر براین مقاله را تأیید می‌کند که شرکت‌های خارجی برای تداوم واردات، ادامه تولید قالی برایشان بنفسه مطرح نبود. با آنچه که در بالا آمد، روشن می‌شود که حداقل یکی از شرکت‌ها، با وجودی که بازار فروش قالی بسیار پر رونق بود، ولی به دلایل دیگر از ادامه کار بازماند.

— ممکن است که علاوه بر هاتر و پسران، شرکت‌های دیگری هم به همان دلیل ورشکست شده باشند و در نتیجه، نظر مکالین مبنی بر وجود فقط یک شرکت

۱. نقل از عبدالله‌اف: صنایع دستی در اوایل قرن نوزدهم، باکو، ۱۹۶۳. بخشی از این کتاب در عیوی، همان، چاپ شده است، ص ۲۹۷.

۲. وود؛ سی. جی: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱، ص ۴۸۱.  
۳. همان، ص ۴۸۱.

۴. گلیدونیوکومن: «گزارش هیئت...»، همان، ص ۹۳. نگاه کنید به مکالین: «گزارشی در باره موقوفیت...»، ص ۳۳.

۵. پریس: گزارش کنسولی، «اصفهان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۵، جلد ۹۱، صص ۱۱-۱۲.

خارجی در ایران، به احتمال زیاد، می‌تواند درست باشد.

در باره این کارگاه‌های بزرگ یادآوری دو نکه ضروری است:

۱. تردیدی نیست که پیدایش این کارگاه‌های بزرگ باعث افزایش تولید قالی شد، ولی در باره حدود این تأثیرگذاری باید مبالغه شود.

۲. هرچه که حدود این تأثیرگذاری باشد، براین باوریم که علت اصلی، نه پدیدار شدن این کارگاه‌ها بلکه نیاز اقتصاد به یافتن یک کالای صادراتی بود و این سخن به این معنی است که حتی اگر این کارگاه‌های بزرگ هم پدید نمی‌آمدند، تولید و صادرات قالی افزایش می‌یافتد، چون به اعتقاد ما اقتصاد ایران جز این چاره‌ای نداشت. حتی همان‌طور که اشاره کرده‌ایم، می‌توان علت پیدا شدن این کارگاه‌ها را به همین نیاز مرتبط دانست.

البته این را می‌دانیم که با وجود تأسیس این کارگاه‌های بزرگ برای تولید و صدور قالی، «روش‌های مورد استفاده بین بافتندگان قدیم و مدرن هیچ تغییری نکرده‌اند». <sup>۱</sup> بعلاوه همان‌گونه که کنسول وود از آذربایجان گزارش نمود، حتی در سال ۱۹۰۰ هم «تولید قالی ایران فقط با کار شاق امکان‌پذیر است و چیزی غیر از رنگ‌های گیاهی و طبیعی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد...» <sup>۲</sup> البته در مقاطعی کوشش شد که از رنگ‌های ترکیبی و شیمیائی استفاده شود، ولی کیفیت قالی تمام شده نزول کرد و قالی‌هایی که این‌گونه رنگرزی شده بود طرفدار نداشت. کاهش تقاضا برای قالی‌هایی که رنگ طبیعی نداشتند و بحرانی که دامنگیر تولیدکنندگان قالی و شال شد، در سال‌های ۱۸۸۰ آنچنان شدید شد که دولت مجبور گشت با صدور اطلاع‌یابی استفاده از این رنگ‌ها را منوع کند. <sup>۳</sup> و حتی در ۱۹۰۴ گزارش شده است که «به اداره گمرک دستور داده شد که قالی‌هایی که با رنگ‌های شیمیائی رنگرزی شده بودند، ضبط کرده و آتش بزنند...» <sup>۴</sup>

همچنین، این را نیز می‌دانیم که شرکت انگلیسی در تبریز کوشید از انگلستان

۱. الیاس: گزارش کنسولی، «خراسان»، استاد پارلمانی، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.

۲. وود: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، استاد پارلمانی، ۱۹۰۱، جلد ۸۴.

۳. نگاه کنید به دیکسون: گزارش کنسولی، «ایران»، استاد پارلمانی، ۱۸۸۶، جلد ۷۹.

۴. سایکن: گزارش کنسولی، «خراسان»، استاد پارلمانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

نخ‌های پشمی آماده برای قالی‌بافی وارد نماید.<sup>۱</sup> ولی دو سال بعد، کنسول وود گزارش نمود که استفاده از این نخ‌ها باعث بهبود کیفیت شده است، ولی چون بسیار گران‌تر است، هزینه تولید را افزایش داده است، تا به آنجا که «تجربه استفاده از نخ‌های انگلیسی... اجباراً متوقف شد».<sup>۲</sup> در قالی‌بافی‌های کرمان کوشیدند که طرح‌های مورد استفاده را باب طبع اروپائی‌ها در بیاورند، ولی «بعضی طرح‌های غیردقیق، برای نمونه طرح یک جنگجوی فرنگی با نوشته‌هایی به فارسی و فرانسه موجب شد که سلیمان محلی‌ها لطمه بخورد. این کوشش برای مخلوط کردن هنر غربی و شرقی... متوقف شده است».<sup>۳</sup>

در باره استفاده از ماشین‌آلات در قالی‌بافی قبل<sup>۴</sup> به اشاره‌ای متذکر شدیم که قالی ایرانی اگر قرار بود به محصول دیگری دگرسان نشود، فرآورده‌ای نبود که باماشین‌آلات قابل تولید باشد و به این ترتیب، در این زمینه، هیچ تغییری پیش نیامد.

از سوی دیگر، این نیز قابل ذکر است که بخش عمده قالی‌های صادراتی از ایران نه در این کارگاه‌ها بلکه در واحدهای کوچک خانواری تولید می‌شده است. برای مثال، در پیوند با کارگاه بزرگی که در تبریز در مالکیت یک سرمایه‌دار روسی بود، صادرات سالیانه‌اش را معال ۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ تخمين زده‌اند، در حالی که کل قالی صادراتی از آذربایجان را در فاصله ۷-۱۹۰۴ بیش از ۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ در سال برآورد کرده‌اند.<sup>۵</sup> البته یادآوری می‌کنیم که این کارگاه ۲۰ دار قالی‌بافی و ۲۰ بافتده داشت. به این ترتیب، معدل مقدار قالی صادراتی بازاری هر دار قالی‌بافی ۲۵ لیره و بازاری هر بافتده ۲۵ لیره استرلینگ می‌شود. اگر سهم بافتگان دیگر را هم بر همین مقیاس در نظر بگیریم، صادرات سالیانه‌ای معادل ۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ به وجود ۱۸۰۰ دار قالی‌بافی دیگر و ۱۸۰۰۰ بافتده دیگر دلالت دارد. بی‌سبب نبود که کنسول وود در ۱۸۹۹ از تبریز نوشت: «خانه و مغازه‌ای نیست که یک یا دو دار قالی نداشته باشد. قالی‌بافی نه فقط منبع درآمدی برای تولیدکنندگان

۱. وود؛ گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.

۲. وود؛ گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۱، جلد ۱۲۶.

۳. سایکن؛ گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۶، جلد ۸۸.

۴. عبدالله‌اف، همان، ص ۲۹۸.

قالی است بلکه موجب می‌شود که کودکان فقرا هم به کار گمارده شوند...»<sup>۱</sup> البته، این بی‌گمان درست است که قالی تولید شده در آذربایجان توسط تجار یا شرکت‌های خارجی از ایران صادر می‌شده است، ولی صدور قالی توسط تجار یا شرکت‌ها، به اعتقاد ما و برخلاف نظری که محقق روسی عبدالله یاف ابراز داشته است نشانه «وحدت سرمایه صنعتی و سرمایه تجاری» نبود. «سرمایه صنعتی»، در اقتصاد سیاسی دارای معنی و مفهوم مشخص و معلومی است که به مقوله‌ای چون بافت قالی با آنچه که از آن می‌دانیم، قابل اطلاق نیست. بعلاوه، حتی در ۱۹۰۴، مکلین نوشت: «بخش عمدهٔ قالی در خانه‌های بافندگان و توسط زنان و کودکان بافتند می‌شود...»<sup>۲</sup> گفتیم که قالی بافی تنها بخش اقتصاد غیرکشاورزی ایران است که در نیمة دوم قرن نوزدهم رشد قابل توجهی داشته است و در توضیح این رشد هم به عواملی اشاره کردیم، ولی در باره مقیاس واقعی رشد، کمبود داده‌های آماری قابل اعتماد به راستی مشکل آفرین است و به همین دلیل تعیین مقدار واقعی رشد امکان ناپذیر است. گذشته از این عامل، فراموش نکنیم که «دارهای قالی در منطقه بسیار وسیعی پراکنده‌اند و قابل بازرگانی دائم نیستند. اکثریت قریب به اتفاق بافندگان در روستاهای دورافتاده زندگی می‌کنند و بعلاوه درگیر کار خانگی هم هستند و در واقع این تنها طریقی است که می‌توانند کار کنند...»<sup>۳</sup>

با این وصف، با بررسی اطلاعات پراکنده‌ای که در باره شماره‌دارهای قالی بافی در اختیار داریم و همچنین بررسی تغییراتی که در قیمت مواد خام (عمدتاً پشم) پیش آمد، برای پاسخ دادن به این سؤال می‌توان جهت کلی را مشخص نمود. همچنین خواهیم کوشید اطلاعاتی در باره تغییرات احتمالی در قیمت قالی هم عرضه کنیم. بعلاوه، فصل آینده، که به بررسی موقعیت بافندگان خواهد پرداخت هم می‌تواند در این زمینه مفید واقع شود.

می‌دانیم که به استثناء سلطان‌آباد و تبریز، در دیگر نقاط، قالی بافی عمدتاً در واحدهای خانواری صورت می‌گرفته است. برای نمونه، از خراسان خبر داریم که شماره دارهای قالی بافی در شهر مشهد از ۲۰۰ عدد در ۱۸۹۷ به ۴۰۰ عدد در

۱. وود: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.

۲. عبدالله‌یاف، همان، ص ۲۹۸. مکلین، همان، ص ۳۳.

۴۰ رسانید.<sup>۱</sup> بعلاوه، در منطقه ترشیز ۵۰ دار قالی‌بافی و کمی آن‌سوتربه طرف جنوب در منطقه قائن هم ۴۵۰ دار قالی‌بافی در ۱۸۹۹ وجود داشته است.<sup>۲</sup> به این ارقام باید «۳۰۰۰-۲۰۰۰ دار قالی‌بافی را که بین عشاير وجود دارد»<sup>۳</sup> نيز اضافه کرد. مورخ روسی، عبدالله یف، مدعی شده است که در حدود سال ۱۹۰۰، در شهر مشهد «۱۵۰ کارگاه قالی‌بافی وجود داشته است که بعضی تا ۱۰۰ نفر کارگر باقیه داشته‌اند».<sup>۴</sup> ولی در تأیید این مطلب، در منابع انگلیسی به ویژه گزارش‌های کنسولی از مشهد، مطلبی نیافته‌ایم. براین باوریم که اگرچنان کارگاه‌هایی در مشهد وجود می‌داشت، کنسول بریتانیا که عمدتاً برای حفظ و گسترش منافع اقتصادی و سیاسی دولت متبوع خود در مشهد سکونت داشتند، به آن اشاره می‌کردند. البته، این را می‌دانیم که در گزارشی در سال ۱۸۹۲ آمده است که «در ده سال گذشته، تجار به بافندگان قالی سفارش قالی داده و قالی‌ها را به کشورهای خارج صادر می‌کردند...»<sup>۵</sup>

قالی‌هایی که توسط عشاير خراسان بافته می‌شد، به سبب کیفیت نامرغوب قیمت کمتری داشت و عمدتاً به هندوستان و افغانستان صادر می‌شد، در حالی که قالی‌های مرغوب‌تر و بالمال گران‌تر به روسیه و انگلستان صادر می‌شد.

در کرمان، شماره دارهای بافندگی شال که در ۱۸۵۰ حدود ۲۲۰۰ عدد برآورد شده بود، در سال ۱۹۰۴ به ۳۰۰۰ عدد رسید، در حالی که دارهای قالی‌بافی از ۲۲۰ عدد به ۱۰۰۰ عدد رسید.<sup>۶</sup> گلیدونیوکومن که در رأس یک هیئت تجاری از ایالات جنوب-شرقی ایران بازدید کرد، در ۱۹۰۴-۵ نوشت: «تولید شال کرمان در سال معادل ۶۰۰۰ لیره استرلینگ [یا ۳۶۰۰۰ تومان] است و کلاً ۳۰۰۰ دار بافندگی را دربر می‌گیرد...»<sup>۷</sup>

۱. تپل: گزارش کنسولی، «خراسان»، ۱۸۹۷، استاد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱. سایکس: گزارش کنسولی «خراسان»، ۱۹۰۴، استاد پارلمانی، ۱۹۰۶، همان، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

۲. سایکس: همان، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

۳. سایکس، همان، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

۴. به نقل از عیسیوی، همان، ص ۳۰۲.

۵. الیاس: گزارش کنسولی، «خراسان»، ۱۸۹۱، استاد پارلمانی، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.

۶. نگاه کنید به ابوت، کیث: «تجارت... تولیدات...» همان، سری ۱۶۵-۶۰. گلیدونیوکومن: «گزارش هیئت...»، همان، ص ۹۳. ۷. گلیدونیوکومن: همان، ص ۹۴.

در فاصله سال‌های ۱۸۵۰-۱۹۰۴ شماره دارهای بافتگی ۳۳ درصد افزایش یافت، در حالی که ارزش شال به تومان ۳ تا ۴ برابر شد. ارزش شال‌های تولید شده در ۱۸۵۰ را ۱۰۰۰۰ تومان تخمین زده‌اند، ولی افزایش ارزش شال به لیره استرلینگ بسی کمتر بود، یعنی از ۴۰۰۰۰-۴۵۰۰۰ لیره در ۱۸۵۰ به ۶۰۰۰۰ لیره استرلینگ در ۱۹۰۴ رسید.

گاستیگر که در ۱۸۸۱ از کرمان دیدن کرد، از یک کارگاه شال‌بافی سخن گفت که در آن ۱۵۰ بافتگه کار می‌کردند.<sup>۱</sup> در اینجا هم باید یادآوری کنیم که در گزارش‌های کنسول بریتانیا در کرمان در این باره چیزی نیامده است. همین‌جا، به اشاره بگذریم که شال‌بافی مشهد در طول سال‌های ۱۹۰۴-۱۸۸۹ کاهش چشمگیری نشان می‌دهد. تعداد دارها از ۳۲۰ عدد در ۱۸۸۹ به ۷۰-۶۰ عدد در ۱۹۰۴ رسید که از جمله دلایل این تزول، می‌توان به کاهش تقاضا برای شال مشهد در روسیه و استانبول اشاره نمود. به نظر می‌رسد که بافتگان شال در مشهد، دارهای بافتگی را برای بافتن قالی به کار گرفتند، چون در همان فاصله دارهای قالی از ۴۰۰ عدد به ۴۰۰ عدد رسید.<sup>۲</sup>

رشد قالی‌بافی کرمان در این دوره بسیار چشمگیر بود، به‌طوری که شماره دارهای قالی‌بافی ۵ برابر شد و ارزش قالی‌های تولید شده ۲۰ برابر افزایش نشان می‌دهد. ارزش قالی‌های بافتگه شده در ۱۸۵۰ را ۱۵۰۰۰ تومان برآورد کرده‌اند، در حالی که در ۱۹۰۴ مقدارش از ۳۰۰۰۰ تومان هم فزونی گرفت.<sup>۳</sup> با درنظر گرفتن کاهش ارزش قران در برابر لیره استرلینگ، ارزش قالی‌ها به استرلینگ از ۶۸۱۸ لیره به ۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ رسید.

در خصوص قالی‌بافی سلطان‌آباد که کمپانی‌های زیگلر و هاتز و پران در آنجا کارگاه‌های بزرگ احداث کرده بودند، نمی‌دانیم که از ۱۲۰۰ دار قالی‌بافی

۱. گاستیگر: «شرح مسافرت از تهران به بلوچستان در ۱۸۸۱»، نامعلوم، ۱۸۸۴، ص ۱۹.

۲. سایکس: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷. مکلین: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۰، جلد ۷۶.

۳. برآورد سال ۱۸۵۰، براساس ایوت، کیث: «تجارت... تولیدات... همان، سری ۱۶۵-۶۰». برآورد ۱۹۰۴، نگاه کنید به گلیدونیوکومن، همان، ص ۹۴.

موجود در ۱۸۹۳ چه تعداد در کنترل این شرکت‌ها بوده است.<sup>۱</sup> می‌دانیم که در روستاهای اطراف شهر ۱۵۰۰ دار قالی‌بافی وجود داشته است که کلاً برای شهر و روستاهای اطراف ۲۷۰۰ دار بافتگی به دست می‌آید. برای این که برآورده از افزایش داشته باشیم، باید ذکر کنیم که کل دارهای قالی‌بافی موجود در شهر سلطان‌آباد را در سال‌های ۱۸۷۰ فقط ۴۰ عدد تخمین زده‌اند.<sup>۲</sup> در حالی که گزارشگری در ۱۸۹۳ نوشت که «تقریباً همگان با قالی‌بافی امرار معاش می‌کنند» و ارزش کل قالی‌های تولید شده را در ۱۸۹۳ در شهر و حومه ۵۰۰۰۰۰ تومان یا معادل ۱۳۲۰۰ لیره استرلینگ برآورد کرد.<sup>۳</sup> در پیوند با سال‌های آغازین قرن بیستم، در سندي آمده است که در ۱۵۰ روستای حومه سلطان‌آباد ۵۰۰۰ دار قالی وجود دارد که ۱۰۰۰۰ بافتگه روی آن‌ها کار می‌کنند.<sup>۴</sup> گلیدونیوکومن یادآور شده است که در ۱۹۰۵ کمپانی زیگلر ۳۰۰ دار بافتگی در اختیار داشته است.<sup>۵</sup> البته این سخن به این معنی نیست که کارگاه‌شان از نظر تعداد دار قالی‌بافی رشد کرده بود، چون همو نوشته است که علاوه بر کارگاه «بیشتر کارهای شان در خارج [از کارگاه] انجام می‌گیرد... معمولاً ۳۰۰۰ دار بافتگی در کنترل شرکت است... آن‌ها رنگ را در همان کارگاه تهیه می‌کنند و همه پشم مورد استفاده و طرح‌ها به ثبت رسیده و تحت حمایت است...»<sup>۶</sup>

ما به درستی نمی‌دانیم که چه تعداد از این دارهای بافتگی در کنترل کامل شرکت بوده است، یا به تعبیر دیگر در همان کارگاه‌شان قرار داشت، ولی این را می‌دانیم که اشکال نسبتاً پیشرفته‌ای از سازمان تولید را به کار می‌گرفتند. اما این را نمی‌دانیم که چه تعداد از این دارها در شهر سلطان‌آباد وجود داشت.

برای شهر کوچک نائین که جمعیتش ۵۵۰ نفر بود، شماره دارهای قالی‌بافی را در ۱۹۰۰ حدود ۲۰۰ برآورد کرده‌اند.<sup>۷</sup>

اطلاعاتی که از قالی‌بافی در آذربایجان داریم، نشان از رشد و گسترش دارند.

۱. پرسی: «گزارش سفر...»، همان، صص ۵۷-۵۸.

۲. همان، صص ۵۷-۵۸.

۳. همان، صص ۵۸-۵۹. ۴. نقل از عیسوی، همان، ص ۳۰۲.

۵. گلیدونیوکومن، همان، ص ۹۳.

۶. همان، ص ۹۳.

۷. لورینی: اقتصاد معاصر ایران...، رم، ۱۹۰۰ (به ایتالیانی)، ص ۲۸۳. عیسوی، همان، ص ۲۶۸.

البته این درست است که در ۱۹۰۳-۴، در پیامد «تغییرات غیرقابل پیش‌بینی در قیمت قالی... کارگاه‌های کوچک در حال ورشکستگی‌اند و حتی کارگاه‌های بزرگ‌تر هم تولید را کاهش داده‌اند...»<sup>۱</sup>

ولی پس از برقراری ثبات نسبی، تولید و صادرات قالی هم احیاء شد، به‌طوری‌که در سندي که در ۱۹۰۷ تهیه شده آمده است که تبریز ۱۰۵ کارگاه و ۱۲۰۰ دار قالی‌بافی دارد<sup>۲</sup> که متوسط شماره دار قالی‌بافی بازای هر کارگاه ۱۲ عدد است.<sup>۱</sup> به این ترتیب، مستقل از سازمان خاصی که برای تولید قالی به کار گرفته می‌شد، شواهد بالا دلالت دارند که شماره با福德گان هم می‌باشد همراه افزایش شماره‌دارها افزایش یافته باشد. واقعیت این است که هر دار قالی‌بافی که اضافه می‌شد، بسته به اندازه آن، تعدادی بافندۀ اضافی به کار گرفته می‌شد. آیا افزایش اشتغال با福德گان به معنی بهبود در وضعیت اقتصادی شان بود یا نه، سوالی است که در آخرین مبحث بد آن خواهیم پرداخت.

با توجه به اهمیتی که پشم در تولید قالی دارد، هرگونه افزایشی در تولید قالی موجب افزایش تقاضا برای پشم می‌شود. البته مقدار ناچیزی قالی‌های ابریشمی هم بافته می‌شد، ولی بخش اعظم قالی‌های تولید شده و صادره از ایران، قالی‌های پشمی بود. متأسفانه در پیوند با تولید پشم آماری در اختیار نداریم و حتی نمی‌دانیم چه مقدار پشم در تولید قالی مورد استفاده قرار می‌گرفته است. به این ترتیب، یکی از راه‌هایی که می‌توانیم تأثیر افزایش تولید قالی را بر بازار پشم بررسی کنیم، بررسی تغییرات احتمالی در قیمت پشم در بازار است. براین باوریم که افزایش قیمت پشم، نشانه افزایش تقاضا برای آن است که خود منتج از مصرف بیشترش در تولید قالی است. این نکته نیز به نقل می‌ارزد که تولید پشم تقریباً کلّاً در انحصار عشاپرایران بود. شواهدی که در اختیارمان است، نشان می‌دهد که قیمت پشم در نیمه دوم قرن نوزدهم افزایش قابل توجهی داشته است و این افزایش بهویژه در ربع پایانی قرن چشمگیر بوده است که از قضا باگسترش تولید قالی همزمانی دارد. در خراسان، برای مثال، قیمت پشم از ۱۸۶ قران برای هر خروار در ۱۸۶۳، به ۷۷۰ قران در ۱۹۰۵

۱. رانسلا: گزارش کنسلی، «آذربایجان»، استاد پارلمانی، ۱۹۰۵، جلد ۹۱.

۲. نقل از عیسوی: همان، ص ۲۰۲.

و ۸۲۰ قران در ۶۹۰ رسید. جدول زیر این روند را نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

### قیمت پشم در خراسان (قران بازای خروار)

سال	قران	
۱۰۰	۱۸۶	۱۸۶۳
۱۹۹	۳۷۰	۱۸۸۷
۲۱۵	۴۰۰	۱۸۹۵
۱۸۱	۳۳۶	۱۹۰۱
۲۴۲	۴۵۰	۱۹۰۲
۳۴۰	۶۳۳	۱۹۰۳
۳۵۲	۷۵۵	۱۹۰۴
۴۱۴	۷۷۰	۱۹۰۵
۴۷۱	۸۲۰	۱۹۰۶

۱. این جدول براساس اطلاعات مندرج در منابع زیر تدوین شده است:
- ابستویک: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۶۳، جلد ۷۰.
- مکلین: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۰، جلد ۷۶.
- مکلین: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۲، جلد ۸۸.
- الیاس: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.
- تامسون: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.
- بیت: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۴، جلد ۸۷.
- بیت: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۸، جلد ۹۷.
- الیاس: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۵، جلد ۹۹.
- الیاس: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۷، جلد ۹۲.
- تمبل: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.
- تمبل: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۰، جلد ۹۵.
- وابت: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۰، جلد ۹۵.
- وابت: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۰ (برای سال ۱۹۰۰).
- وابت: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۲، جلد ۱۰۹ (برای سال ۱۹۰۱).
- من چین: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۳، جلد ۹۱.
- سایکن: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.
- کنیون: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.
- سابکس: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۷، جلد ۱۱۴.
- سابکس: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۴.
- سابکس: گزارش کنسولی، «خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۹، جلد ۹۷.

در فارس، قیمت پشم برای هر خروار که ۱۳۵ قران در ۱۸۵۰ بود، به ۲۳۰ قران در ۱۸۸۸، ۲۷۲ قران در ۱۸۸۹ و بالاخره به ۳۹۸ قران در ۱۸۹۵ رسید.<sup>۱</sup> در کرمان، قیمت پشم در ۱۸۵۰ معادل ۲ قران برای من یا ۲۰۰ قران برای خروار بود، و در ۱۸۹۴ قیمت پشم به ۷۰۰ قران رسید، ولی در ۱۹۰۷ به دلایلی که از آن بی‌خبریم به ۶۶۰ قران برای خروار کاهش یافت.<sup>۲</sup> برای ایالت کرمانشاه که یک مرکز مهم تولید پشم بود، داده‌های آماری برای سال‌های میانه قرن نوزدهم در اختیار نداریم، ولی برای سال‌های آغازین قرن بیستم قیمت پشم تقریباً دوباره شده است. ارقام زیر این تغییرات را نشان می‌دهد.<sup>۳</sup>

#### قیمت پشم در ایالت کرمانشاه (قران بازی خروار)

قران	سال
۲۹۱	۱۹۰۰
۳۷۵	۱۹۰۱
۳۵۲	۱۹۰۲
۴۹۸	۱۹۰۳
۷۹۰	۱۹۰۴
۶۵۱	۱۹۰۵
۶۹۷	۱۹۰۷

۱. این جدول براساس اطلاعات مندرج در منابع زیر تدوین شده است:  
ابوت، گیث: «تجارت... تولیدات...»، همان، سری ۱۶۵-۱۶۰.

راس: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، استاد پارلمانی، ۱۸۹۰، جلد ۷۶.  
ویلسون: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، استاد پارلمانی، ۱۸۹۷، جلد ۹۲.  
۲. نگاه کنید به:

ابوت، گیث: «تجارت... تولیدات...»، همان، سری ۱۶۵-۱۶۰.

سایکس: گزارش کنسولی، «کرمان»، استاد پارلمانی، ۱۸۹۶، جلد ۸۸.

دوکات: گزارش کنسولی، «کرمان»، استاد پارلمانی، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۴.

۳. براساس داده‌های آماری در:

راپتو: گزارش کنسولی، «کرمانشاه»، استاد پارلمانی، ۱۹۰۳، جلد ۷۸.

راپتو: گزارش کنسولی، «کرمانشاه»، استاد پارلمانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۰۰.

راپتو: گزارش کنسولی، «کرمانشاه»، استاد پارلمانی، ۱۹۰۵، جلد ۹۱.

گاف: گزارش کنسولی، «کرمانشاه»، استاد پارلمانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

حاورث: گزارش کنسولی، «کرمانشاه»، استاد پارلمانی، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۶.

در منطقه سلطان آباد که گسترش تولید قالی از دیگر نقاط بیشتر بوده است، نه فقط قیمت پشم بیشتر از دیگر مناطق بود، بلکه افزایش بیشتری هم نشان می‌دهد. گزارش شده است که قیمت یک خروار پشم در این منطقه که در ۱۸۹۳ برابر ۸۰۰ قران بود، در ۱۹۰۳ بین ۱۶۰۰ - ۱۵۰۰ قران نوسان می‌کرد.<sup>۱</sup>

نظر به این که ظرفات، طرح و رنگ آمیزی از عوامل تعیین‌کننده قیمت قالی در بازارند، باید با احتیاط فوق العاده‌ای سخن گفت و تنها به ذکر روند کلی آن بسته کرد. بهمین دلیل، تعیین مقدار واقعی افزایش قیمت بسیار دشوار است. با این‌همه، با اطمینان می‌توان گفت که قیمت قالی در دوره مورد بررسی افزایش یافت. در گزارش کنسولی برای تبریز، در سال ۱۸۷۳ آمده است که یک قالی  $1/20 \times 1/80$  متر به قیمت بین ۸۰ تا ۱۵۰ قران به فروش می‌رسیده است.<sup>۲</sup> در ۱۸۷۸ یک قالیچه گُردی به همان اندازه به آسانی به ۲۰ لیره استرلینگ [۵۴۰ قران] به فروش می‌رسید.<sup>۳</sup> از سوی دیگر، در ۱۹۰۳ قیمت قالی را در تبریز، مترمربعی  $1/20 \times 1/80$  قران ۸۵ - ۱۸۰ گزارش کرده‌اند که برای قالیچه‌ای به اندازه  $1/20 \times 1/80$ ، تقریباً ۴۰۰ - ۱۸۰ قران در می‌آمد.<sup>۴</sup> که نشان‌دهنده آن است (مشروط بر این که کیفیت تغییر نکرده باشد) که قیمت قالی در فاصله سی سال بیش از دوباره شده بود.

در کرمان، قیمت یک جفت قالیچه معمولی ۴ لیره استرلینگ [۲۰۰ قران] و قالیچه بسیار مرغوب ۷۵ لیره [۳۷۵۰ قران] در ۱۸۹۳ بود.<sup>۵</sup> ولی در ۱۹۰۲ قیمت یک جفت قالیچه معمولی به ۸ لیره استرلینگ [۴۴۰ قران] افزایش یافت.<sup>۶</sup>

کنسول چیک در ۱۹۰۶ از بوشهر گزارش کرد که قالیچه‌های نامرغوب که یک سال قبل ۱۲ - ۲۰ قران بود، اکنون ۶۰ - ۵۰ قران هم گیر نمی‌آید.<sup>۷</sup> یک سال بعد، گزارشگری از بندر عباس نوشت که در سه سال گذشته (۱۹۰۵ - ۷) قیمت قالی

۱. مکلین: «گزارشی در باره موقعیت...»، همان، ص ۳۳.

۲. جونز: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، ۱۸۷۵، جلد ۷۵.

۳. ابرت، دبلیو. جی: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، ۱۸۸۰، جلد ۷۳.

۴. راتسلا: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، ۱۹۰۵، جلد ۹۱.

۵. پریس: «گزارش شر. ...»، همان، صص ۳۰ - ۳۱.

۶. سایکس: گزارش کنسولی، «کرمان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۳، جلد ۷۷.

۷. چیک: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۲.

حدوداً ۵ درصد افزایش یافت.<sup>۱</sup> قالی‌های ابریشمی طبیعتاً بسیار گران‌تر بودند و در ۴ - ۱۹۰۳ که قالیچه‌های ابریشمی تبریز براثر رقابت با فندگان آناتولی، که قالی‌های ابریشمی را ارزان‌تر می‌فروختند، لطمه خورد و بخشی از بازارش را از دست داد و قیمتش تنزل یافت، با وجود این قیمت‌شدن ۱۱۰۰ قران برای یک قالیچه  $1/8 \times 1/2$  متر بود که در مقایسه با ۱۸۷۳ که قیمت فقط ۲۰۰ قران بود، افزایشی بیش از ۵ برابر را نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

قبل‌آگفتیم که قالی‌های ایران، به دلیل فقر اکثریت مردم، از دسترس متضایان داخلی به دوربود و عمدتاً برای بازارهای خارج از ایران تولید می‌شد. برای پاسخگوئی به نیازهای مردم عادی نمد بافته می‌شد که بسیار ارزان‌تر از قالی بود. گرچه کمتر منطقه‌ای بود که نمدمالی نداشتند باشد، ولی بهترین نمدها در یزد و اصفهان تولید می‌شد. نمدهم ساده تولید می‌شد و هم‌منقوش، ولی ظریفکاری‌های قالی را نداشت. پریس در ۱۸۹۳ گزارش کرد که یک نمد مرغوب  $3 \times 1/5$  متر، ۵ روزه تولید می‌شود و قیمتش در کرمان ۲ لیره استرلینگ یا ۱۰۰ قران بود، در حالی که یک قالیچه که نصف این نمد باشد، حداقل دو برابر قیمت داشت.<sup>۳</sup> یک نوع دیگر، از آنچه که عمدتاً برای مصرف داخلی تولید می‌شد، گلیم بود که فرشی نازک، باریک، رنگ‌آمیزی شده با طرح‌های یکنواخت بود که عمدتاً نه تماماً، با پنبه بافته می‌شد. متأسفانه در باره گلیم و نمد اطلاعاتی در اختیار نداریم.

#### ت) صادرات قالی

گفتیم که قالی، عمدتاً برای مصرف در بازارهای خارج تولید می‌شد. البته ژوتمندان ایرانی هم مشتری پر و پاقدص آن بودند. جدولی که در صفحه بعد می‌آید، به‌وضوح افزایش صادرات فرش را از ایالت آذربایجان نشان می‌دهد.

۱. گابریل: گزارش کنسولی، «بندرعباس»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۴.

۲. راتسلا: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۵، جلد ۹۱.

جونز: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۵، جلد ۷۵.

۳. پریس: «گزارش سفر...»، همان، ص ۳۲.

ارزش قالی‌های صادراتی از آذربایجان به اروپا و روسیه (۱۹۰۷-۱۸۷۰)<sup>۱</sup>

سال	به تومان	به لیره استرلینگ	به لیره استرلینگ	تعداد
۱۸۷۰	۳۳۰۰۰	۱۲۲۰۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۸۷۱	۷۱۷۰۰	۲۸۶۸۰	۲۱۷	۲۱۷
۱۸۷۲	۱۹۵۰۰۰	۷۸۰۰۰	۵۹۱	۵۹۱
۱۸۷۳	۱۹۷۲۲۲	۸۲۱۷۶	۶۲۲	۶۲۲
۱۸۷۷	۱۲۱۲۰۰	۴۰۰۰۰	۲۰۳	۲۰۳
۱۸۸۵	۱۰۵۲۹۸	۴۹۴۵۸	۳۷۵	۳۷۵
۱۸۸۷	۲۸۲۱۵۶	۸۰۶۱۶	۶۱۱	۶۱۱
۱۸۸۹	۱۹۳۲۱۶	۶۲۷۷۲	۴۸۳	۴۸۳
۱۸۹۲	۳۱۷۰۸۴	۷۱۳۴۴	۵۸۰	۵۸۰
۱۸۹۴	۳۸۵۰۰۰	۷۳۳۳۴	۵۵۶	۵۵۶
۱۸۹۵	۷۳۰۰۰	۱۸۷۰۰۰	۱۱۰۷	۱۱۰۷
۱۸۹۶	۷۵۰۰۰۰	۱۳۰۰۰۰	۹۸۵	۹۸۵
۱۸۹۹	۷۹۰۵۱۵	۱۲۸۱۰۳	۱۰۴۶	۱۰۴۶
۱۹۰۰	۸۷۶۲۲۱	۱۷۵۲۷۷	۱۳۲۸	۱۳۲۸
۱۹۰۳	۱۴۲۹۵۲۸	۲۵۹۹۱۶	۱۹۶۹	۱۹۶۹
۱۹۰۴	۲۰۶۹۶۰۰	۳۴۷۸۲۲	۲۶۲۵	۲۶۲۵
۱۹۰۵	۲۱۳۶۳۰۵	۴۲۷۲۶۶	۳۲۳۷	۳۲۳۷
۱۹۰۶	۳۹۷۱۳۲۰	۷۹۴۲۶۶	۶۰۱۶	۶۰۱۶
۱۹۰۷	۲۱۰۵۵۱۰	۴۲۱۱۰۲	۳۱۹۰	۳۱۹۰

۱. این جدول براساس اطلاعات مندرج در منابع زیر تدوین شد:

جونز: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۳، جلد ۵۸.

جونز: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۵، جلد ۷۵.

ابوت، دبلیو. جی: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۸، جلد ۷۵.

ابوت، دبلیو. جی: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۸۷، جلد ۸۵.

ابوت، دبلیو. جی: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۸۸، جلد ۱۰۲.

استیوارت: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۰-۹۱، جلد ۸۷.

وود: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۴، جلد ۸۷.

وود: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۵، جلد ۹۹.

وود: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۷، جلد ۹۲.

وود: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.

وود: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۱، جلد ۸۴.

راتبیسلا: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

راتبیسلا: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۹، جلد ۹۷.

در پیوند با این جدول باید به دو نکته توجه کنیم:

اولاً، دلیل نزول فاحش در ارزش قالی‌های صادراتی از آذربایجان در فاصله سال‌های ۱۸۴۴ و ۱۸۷۰ برای ما روشن نیست. در صفحات پیشین اشاره شد که ارزش صادرات قالی از آذربایجان در ۱۸۴۴ معادل ۲۰۹۱۰ تومان یا ۹۵۰۴۵ لیره استرلینگ بود. در حالی‌که در ۱۸۷۰ مقدار قالی‌های صادراتی به ۳۳۰۰۰ تومان یا ۱۳۲۰ لیره کاهش یافت.<sup>۱</sup>

ثانیاً، همان‌گونه که در جدول بالا مشاهده می‌شود، در فاصله آن سال‌ها، قران به مقدار زیادی ارزش خود را در برابر لیره استرلینگ از دست داد و مقایسه شاخص‌ها، در واقع، نشان‌دهنده این تنزل ارزش قران است.

با وجود این، و در عین حال، افزایش ارزش قالی‌های صادراتی از ایران در دوره مورد بررسی براستی چشمگیر است. به این ترتیب، متوسط سالیانه صادرات برای ۱۹۰۷-۱۹۰۰ حدوداً ۱۷ برابر صادرات قالی در دهه ۷۰ است و حدوداً ۱۰ برابر صادرات قالی در ۱۸۴۴. تا آنجاکه می‌دانیم، این قالی‌ها عمدتاً به اروپا صادر می‌شده است، ولی جدول زیر نشان می‌دهد که قالی‌های صادراتی از خراسان به روسیه هم افزایش قابل توجهی داشته است. جدول در تأیید این نکته است.<sup>۲</sup>

### ارزش قالی‌های صادراتی به روسیه از خراسان

	به لیره استرلینگ	به تومان	متوجه سالیانه
۱۰۰	۱۲۳۳۷	۱۰۰	۴۳۹۷۷
۱۳۹	۱۷۱۷۰	۲۰۰	۸۷۸۸۴
۲۶۴	۳۲۶۲۴	۳۷۱	۱۶۳۱۲۰
۳۴۵	۴۲۵۵۸	۵۱۸	۲۲۷۶۸۵
۷۱۴	۸۸۰۷۱	۱۰۹۴	۴۸۱۰۶۶

از ایالت کناره بحر خزر، صادرات منظم قالی به روسیه صورت نمی‌گرفته است. بداجتمیل زیاد، ترکمن‌ها که قالیچه می‌بافتند، به بازارهای روسیه هم صادر می‌کردند،

۱. آبوت، کبت: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، ۱۸۷۷، بریتانیا، استناد وزارت امور خارجه، سری ۲. برآماں منابعی که پیشتر در همین فصل آورده‌ایم. ۶۰-۱۱۷

ولی از مقدارش خبری نداریم. همچنین می‌دانیم که از ایالات جنوبی هم صادرات منظمی به هندوستان وجود نداشته است، چون قیمت قالی نسبتاً گران بود و با فقر هم‌جانبه‌ای که در هندوستان وجود داشت، تقاضا برای قالی ایران در آن بازار زیاد نبود. البته در ایالات جنوبی، برای نمونه، در فارس هم تولید قالی افزایش یافت.<sup>۱</sup>

#### جدول زیر صادرات قالی در استان فارس را نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

#### صادرات قالی از ایالت فارس

	به لیره استرلینگ		به تومان	متوسط سالیانه
۱۰۰	۲۳۷۵۲	۱۰۰	۱۱۸۹۷۶	۱۸۸۷-۹۰
۱۱۸	۳۹۹۰۵	۱۳۷	۱۶۲۸۶۲	۱۸۹۱-۹۴
۱۷۶	۵۹۴۲۰	۲۶۸	۳۱۹۳۸۲	۱۸۹۵-۹۸
۳۲۸	۱۱۰۵۸۲	۵۰۰	۵۹۴۷۶۵	۱۸۹۹-۱۹۰۲

۱. براساس داده‌های آماری در منابع زیر تدوین شد:

راس: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۸۸۹، جلد ۸۰.

راس: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۰، جلد ۷۶.

تالبوت: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۲، جلد ۸۳.

ویلسون: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۵، جلد ۹۹.

مید: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۸، جلد ۹۷.

مید: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱ (سال ۱۸۹۷).

مید: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱ (سال ۱۸۹۸).

مید: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۰، جلد ۹۵.

کمبال: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۱، جلد ۸۴.

کمبال: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۲، جلد ۱۰۹.

کمبال: گزارش کنسولی، «خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۳، جلد ۷۸.

مقصد قالی‌های صادراتی از فارس در منابع مشخص نشده است، ولی به احتمال زیاد بخشی به مصر و عدن و حتی از طریق بغداد به اروپا می‌رفته است. تعیین سهم هریک، در صادرات فارس غیرممکن است. جدول زیر صادرات قالی از طریق کرمانشاه به بغداد را نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

### صادرات قالی به بغداد از طریق کرمانشاه

	به لیره استرلینگ		به تومان	متوسط سالیانه
۱۰۰	۱۲۶۷۰	۱۰۰	۳۴۲۰۹	۱۸۶۶-۷۰
۲۳۲	۲۹۳۵۵	۲۳۶	۸۰۷۲۶	۱۸۷۴-۷۸
۲۱۶	۲۷۳۵۹	۴۲۴	۱۴۸۶۵۰	۱۹۰۰-۱۹۰۳
۲۵۲	۳۱۹۷۵	۵۲۷	۱۸۰۲۵۹	۱۹۰۴-۱۹۰۷

بر مبنای گزارش‌های کنسولی بندرعباس، بوشهر و بندرلنگه، می‌توان جدول بعدی را فراهم آورد که نشان‌دهنده صادرات قالی از آن بنادر است.<sup>۱</sup> آنچه در این جداول آمده است، با همه کمبودهای آماری نشان‌دهنده سیر افزایش یافته صادرات قالی از ایران است که به نوبه خود می‌تواند نشانه افزایش تولید قالی باشد.

۱. براساس داده‌های آماری در منابع زیر تدوین شده:  
کمال، گزارش کنسولی، «بغداد»، اسناد پارلمانی، ۱۸۶۷-۶۸، جلد ۶۸.  
هربرت: گزارش کنسولی، «بغداد»، اسناد پارلمانی، ۱۸۶۷-۶۸، جلد ۶۶.  
هربرت: گزارش کنسولی، «بغداد»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۱، جلد ۷۵.  
هربرت: گزارش کنسولی، «بغداد»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۲، جلد ۵۷.  
نیکسون: گزارش کنسولی، «بغداد»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۵، جلد ۷۷.  
نیکسون: گزارش کنسولی، «بغداد»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۶، جلد ۷۵.  
نیکسون: گزارش کنسولی، «بغداد»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۷، جلد ۸۳.  
نیکسون: گزارش کنسولی، «بغداد»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۸، جلد ۷۹.  
نیکسون: گزارش کنسولی، «بغداد»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۸-۷۹، جلد ۷۲.  
رابینو: گزارش کنسولی، «کرمانشاه»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۳، جلد ۷۸.  
رابینو: گزارش کنسولی، «کرمانشاه»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۴، جلد ۱۰۰.  
هاروو: گزارش کنسولی، «کرمانشاه»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۶.
۲. براساس منابعی که در صفحه قبل آورده‌ایم.

### صادرات قالی از طریق خلیج فارس

	به لیره استرلینگ		به تومان	متوسط سالیانه
۱۰۰	۳۸۶۵۶	۱۰۰	۱۳۷۸۷۳	۱۸۸۷-۸۹
۷۰	۲۷۰۸۸	۷۱	۹۷۷۴۲	۱۸۹۰-۹۲
۲۸۷	۱۱۱۱۴۷	۳۸۸	۵۳۲۵۰۵	۱۸۹۳-۹۵
۱۱۰	۴۲۴۴۹	۱۶۴	۲۲۶۳۹۵	۱۸۹۶-۹۸
۱۵۹	۶۱۴۲۴	۲۲۹	۳۲۹۱۹۲	۱۸۹۹-۱۹۰۱
۱۷۸	۶۸۸۸۹	-	-	۱۹۰۳-۱۹۰۶

از بحث‌مان در این فصل جمع‌بندی کنیم:

تولید و صادرات قالی از ایران در ربع پایانی قرن نوزدهم به دلایلی که بحث شد، افزایش یافت. بحث ما نشان داد که دو نیرو، همزمان موجب این افزایش شد: نیروی کششی تقاضا در اروپا و امریکا که با رفاه نسبی اروپا و امریکا همخوانی دارد. ولی عامل مهم‌تر در این افزایش تولید، ناشی از ادامه و گسترش مناسبات تجاری ایران با کشورهای سرمایه‌سالاری اروپا بود، بدون این‌که به پیدایش نظام سرمایه‌سالاری در ایران منتهی شود و توزیع و تخصیص منابع اویلیه و عوامل تولید ایران را در کنترل نظام سرمایه‌سالاری درآورد. و این سخن به این معنی است که اگر این مناسبات باید ادامه می‌یافتد، تولید قالی یا عاملی مشابه که بتواند واردات روزافزون به ایران را تأمین مالی کند، لازم بود. به نظر ما، این عامل درونی بود که برای افزایش تولید قالی تأثیری تعیین‌کننده داشت.

با وجود سرمایه‌گذاری خارجی و پیدایش کارگاه‌های بزرگ، قالی‌بافی صنعتی نبود که آغازگر روند صنعتی شدن ایران بشدود. قالی‌بافی ایران، صنعتی دستی و خانگی و خانواری بود و بهمان صورت باقی ماند.

### موقعیت بافندگان قالی در ایران: یک بررسی مختصر

«در یک کارگاه قالی‌بافی در کرمان، صاحب کارگاه قالی زیبائی را که بافده پنجساله‌ای بافته بود به ناظری نشان داد. ناظر از مزد دریافتی بافندگه پرسید، و وقتی

فهمید که مزد ناچیزی به او پرداخت می‌شود، پرسید: آیا برای او امکان دارد که با این مزد اندک زندگی کند؟ «البته که نه» و صاحب کارگاه ادامه داد: ولی این دختر، بچه یتیمی بیش نیست...<sup>۱</sup>

قالی‌های ایران براستی که جذاب و توجه‌برانگیزند و نه فقط برای بسیاری از ایرانی‌ها، بلکه برای شماری از غیرایرانی‌ها هم جذایست خاصی دارند. برای نمونه، لرد کرزن در کتاب معروفش ایران و قضیه ایران نوشت: «کسی که حتی یکبار چشمش به قالی‌های ایرانی بیافتد، مگر می‌تواند رنگ‌های ماندگارشان را که با گذشت زمان از بین نمی‌روند، فراموش کند. ... آن طرح‌های دلپسند و ظرافت چشمگیرشان فراموش ناشدندی است».<sup>۲</sup>

در این فصل، هدف این است که تصویری هرچند ناکامل از این «هنر مندان گمنام» به دست بدهم. بافت‌گان قالی چه کسانی بودند؟ چگونه زندگی می‌کردند؟ گرچه این بررسی به بررسی موقعیت بافت‌گان در قرن گذشته محدود می‌شود، ولی دلیلی در اختیار ندارم که موقعیت این بافت‌گان در گستره زمان تغییر قابل توجهی کرده باشد.

در فصول قبل اشاره کردیم که اگرچه قالی از زمان‌های گذشته در ایران باقته می‌شده است، ولی به دلایلی که ارائه شد، تنها از نیمه قرن نوزدهم است که قالی به عنوان یک محصول صادراتی اهمیت زیادی می‌یابد. بعلاوه، در صفحات قبل اشاره کردم که نیروی کار شاغل در این رشته تولیدی کودکان و به‌طور اخص دختر بچه‌ها بودند.

براساس شواهدی که در فصل قبل عرضه شد، نشان دادم که تولید و صادرات قالی در دهه‌های پایانی قرن گذشته افزایش یافت. برای این افزایش، دلایلی هم بی‌شمردم که عمده‌باشد به منظور برآوردن نیاز ایران به یافتن محصولی صادراتی جهت تأمین مالی واردات روزافزون بود. تأکید من براین مسئله از آن روست تاگفتنه باشم که صدور قالی از ایران به دلیل رشد و گسترش تولید قالی در وهله نخست نبود، بلکه در برخورد با مشکل تأمین مالی واردات، یا آنچه که از زبان کمپانی زیگلر نقل کردم «بیرون بردن پول از ایران و بازگشت سرمایه به منچستر» توجه بیشتر به گسترش تولید قالی در دستور کار قرار گرفت. بهر تقدیر، در این قسمت به این موضوع می‌پردازم

۱. نقل از *Women's Leader*، ۱۱۸، ۱۹۲۲، ۱۱ آگوست.

۲. کرزن، همان، جلد دوم، ص ۵۲۳.

که بافندگان در چه وضعیت اقتصادی بودند و در نتیجه افزایش تولید چه تغییراتی در زندگی شان پیش آمد؟

قبل از هر چیز، این نکته را بگوییم که اطلاعات و داده‌های آماری که نشان‌دهنده تخمین درآمد خانوارها به‌طور کلی و یا از این منبع مشخص باشد، در اختیار ندارم. ولی می‌دانم که برای بسیاری از خانوارهای روستائی و حتی شهری، درآمد ناشی از بافندگی مکمل درآمد خانوار بود و نه منبع درآمد. بهمین دلیل بود که بنجامین در ۱۸۸۷ نوشت: «یک مرد و خانواده‌اش قالی می‌باشد و اگر به پول احتیاج داشته باشند، آن قالی را به هر قیمتی که بتواند، می‌فروشند...»<sup>۱</sup> در نتیجه، به باور او معامله به درجه استیصال خانواده برای پول و به موقعیت موجود در بازار بستگی داشت. اگر شرایط بازار مساعد بود، امکان داشت از این فروش سود ببرند و یا این‌که در موقعیتی نامناسب ضرر کنند. اما در آن واحدهایی که بافندگان بازی دریافت مزد بافندگی می‌کردند و به ویژه در واحدهایی که نظام کارمزدی حاکم بود (پرداخت مزد بر پایه آنچه که تولید می‌کردند) سهم بافندگان ناچیز بود. مثلاً گاستیگر در سال‌های ۱۸۸۰ گزارش کرد که یک شال اعلاکه قیمتش در بازار معادل ۵ لیره استرلینگ بود، نتیجه کار سه بافنده، یعنی یک بافنده بالغ و دو کودک در طول یک سال است. مزد سالیانه این سه بافنده در سال معادل ۲۰ لیره استرلینگ بود و ۵ لیره صرف مواد اولیه می‌شد.<sup>۲</sup> به این ترتیب، نصف قیمت شال در بازار سودی بود که صاحبان سرمایه به جیب می‌زدند و این یعنی نرخ گشت سرمایه‌ای معادل ۱۰ درصد، در حالی که سهم کار از ارزش محصول تمام شده در بازار معادل ۴۰ درصد بوده است.

نمی‌دانیم که چنین تقسیم مخصوصی، آیا در مناطق دیگر هم وجود داشته است یا خیر، ولی براساس اطلاعاتی که داریم، می‌دانیم که سهم بافندگان در شرکت زیگلر حتی کمتر بوده است. یکی از ناظران قرن نوزدهم، نوشته است که این کمپانی برای هر ۱۲ فوت مربع از قالی بافته شده، فقط ۹ قران می‌پردازد و به این ترتیب «کمپانی سود قابل توجهی» به جیب می‌زند.<sup>۳</sup> این گزارش در ۱۸۸۶ تهیه شد و ما برای آن

۱. بنجامین، ایران و ایرانیان، لندن، ۱۸۸۷، ۱، ص ۴۲۶.

۲. گاستیگر: «شرح مسافرت...»، همان، ص ۹۱.

۳. هربرت: گزارش کنسولی، «تجارت و صنایع در ایران»، اسناد پارلمانی، ۱۸۸۷، جلد ۸۵.

سال اطلاعاتی در باره قیمت قالی در بازار نداریم، ولی این را می دانیم که در ۱۸۷۸ قالی نامرغوب سلطان‌آباد به قیمت ۴۰-۳۲ قران برای ۱۲ فوت مریع به فروش می‌رسیده است.<sup>۱</sup> اگر فرض کنیم که کمپانی زیگلر هم ۹ قران را برای این نوع قالی‌های نامرغوب می‌پرداخته است، سهم کار از قیمت قالی در بازار، رقمی معادل ۲۵-۲۰ درصد می‌شود. حتی اگر ۱۰ درصد از قیمت را به عنوان هزینه مواد اولیه و ۱۵ درصد دیگر را هزینه حمل و نقل حساب کنیم، در آن صورت، سود کمپانی معادل ۵ درصد می‌شود. البته اگر در نظر بگیریم که قیمت قالی در بازار در طول ۱۸۷۸-۸۶ به احتمال زیاد ترقی کرده بود، و همچنین، اگر این را هم در نظر بگیریم که کمپانی زیگلر به بافتن قالی‌های مرغوب، که به بازارهای اروپا و امریکا قابل صدور باشد، مبادرت می‌ورزید و این قالی‌ها در بازار قیمتی بالاتر از قالی‌های نامرغوب داشتند، این احتمال وجود دارد که سهم کار احتمالاً کمتر و سهم سود کمپانی به احتمال زیاد به مراتب بیشتر بوده است. بی‌سبب نبود که کنسول بریتانیا، هربرت، در ۱۸۸۶ گزارش کرد که: «... مردم شاکی‌اند که با قیمت‌هایی که به وسیله کمپانی پرداخت می‌شود، تولید قالی‌های مرغوب غیرممکن است. آنچه که براستی متأسف‌کننده است، این که قالی‌های ایران از نظر کیفیت پس رفته‌اند و اگر این سیاست پرداخت قیمت‌های نازل ادامه یابد، خراب‌تر هم خواهد شد...»<sup>۲</sup>

در واحدهای که نظام گاه‌مزدی [پرداخت مزد بازای مدت زمانی که بافنده به کار می‌پردازد، به صورت روزانه، یا هفتگی] حاکم بود، این مطلب را با جزئیات بیشتری می‌توان بررسی کرد.

برای بررسی موقعیت بافندگان در اواسط قرن نوزدهم، کنسول کیث ابوت در گزارش ارزشمند خود در باره «تجارت و تولید شهرهای مختلف ایران» اطلاعات پرارزشی بهجا گذاشته است. وی در طول اقامت در کرمان، از کارگاه‌های شال و قالی‌بافی دیدن کرده و وضعیت آن‌ها را با جزئیات قابل توجه ثبت کرده است. در این کارگاه‌ها، بافندگان براساس آنچه که معمولاً از حفظ دارند، کار می‌کنند، که برای هر طرح معین چه گرهای لازم است و چه رنگ‌هایی و با چه تقدّم و تأخّری. بافندگان

۱. ابوت، دبلیو. جی: گزارش کنسولی، «آذربایجان»، استاد پارلمانی، ۱۸۸۰، جلد ۷۳.

۲. هربرت، هیان.

شال‌های طرح دار معمولاً کودکانی در سنین ۶-۸ سال بودند، چون برای بافتن شال ظریف دارای طرح «انگشت‌های ظریف کودکانه» لازم بود. افراد مسن‌تر، بالغ و نیمه‌بالغ درگیر بافتن شال‌های ساده و بی‌طرح بودند. در طول تابستان، طول روز کار «از طلوع تا غروب آفتاب» بود و هیچ وقت در طول سال از ۹-۱۰ ساعت بافندگی در روز کمتر نیست. بازای این کار طاقت‌فرسا و طولانی «مزد بافندگان معمولی یک تا دو قران در هفته است و برای بافندگان خیلی ماهر، کمی بیشتر، بین ۳/۵ تا ۵ قران در هفته تغییر می‌کند...»<sup>۱</sup>

قبل از ادامه بحث، باید به نکته‌ای پردازیم که دارای اهمیت فراوانی است. شماری از محققین با این استدلال که درآمد بافندگان خردسال، درآمد اصلی خانوار نبوده، بلکه به‌اصطلاح درآمد کمکی است، بدون این‌که بخواهند عظمت ستم کشیدگی کودکان و بهره‌کشی بی‌رحمانه و وحشیانه از آن‌ها را دست‌کم می‌گیرند. همان‌گونه که قبل‌اشارة کردیم، ما هم براین باوریم که درآمد کودکان بافندگی به احتمال زیاد درآمد اصلی خانواده نبوده است، ولی در عین حال بر این اعتقادیم خانواده‌هایی که کودکان خردسال خود را از سنین بسیار کم به بافندگی قالی و شال وامی داشتند، به احتمال قریب به یقین به حدی فقیر و ندار بوده‌اند که به این درآمدهای ناچیز نیاز فراوانی داشتند. بعلاوه، وقتی یک کودک در هفته حداقل ۶ ساعت به بافندگی می‌پردازد، پرداخت مزد باید با عطف توجه به نتیجه‌کارش تعیین شود و نه با کمی یا زیادی سن. به هر تقدیر، جانبی بودن درآمد بافندگان، به نظر راقم این سطور مسئله‌ای فرعی است و باید به‌همین صورت مورد بررسی قرار بگیرد. آقای ابوت مطالب جالبی در باره شرایط کار بافندگان خردسال مطرح کرده است که بخشی از آن را مرور می‌کنیم: «... بافندگان فلک‌زده معمولاً در فضایی بسته و نامساعد کار می‌کنند. محل کارشان در تابستان بسته است، برای این‌که گرمای زیاد به داخل نیاید. در زمستان هم بسته است که محل کار گرما از دست ندهد. به‌همین دلیل است که ظاهراً بافندگان بیمار‌گونه است. البته این ظاهر بیمار‌گونه دلیل دیگری هم دارد و آن کار کردن برای ساعات طولانی و برای ۶ روز در هفته است...»<sup>۲</sup>

۱. ابوت، کیث: «تجارت... تولیدات...»، همان، سری ۱۶۵-۶۰.

۲. همان.

براساس شواهدی که داریم، در اوآخر قرن نوزدهم با وجودی که تولید قالی و شال افزایش یافت، ولی شرایط حاکم بر محیط کار بافتگان ثابت ماند و به همان بدی و ناهنجاری بود. قطعه زیر از گزارشی است که در ۱۸۹۳ در باره بافتگان شال در کرمان نوشته شد، و یادآوری می‌کنیم که این تاریخ پیش از ۴۰ سال، پس از مسافرت کنسول ابوت به کرمان است. باری «... شال را در اتاق‌های مخصوصی می‌بافتند، سقف کوتاه، تاریک... و فضایی است بدون جریان هوا. هر اتاق ۴ تا ۱۰ دار بافتگی را براساس ظرفیت خود دربرمی‌گیرد. من اتاقی دیده‌ام به طول و عرض ۲۶ و ۱۴ فوت [۷/۲۰ × ۲۰/۴ متر] که در آن ۸ دار بافتگی وجود داشته... و سده بافتده خردسال بر روی هر شال کار می‌کرده‌اند و آن که در وسط می‌نشیند، سربافتده است که رنگ‌ها و طرح‌ها را از حفظ می‌داند...»<sup>۱</sup>

در دهه‌های اولیه قرن بیستم هم وضع بهمین صورت بوده است. سازمان بین‌المللی کار در ۱۹۲۰، در گزارشی که راجع به صنایع قالی و شال بافی ایران تهیی کرد، انگار که از گزارش کنسول ابوت در ۷۰ سال قبلش رونویسی کرده است: «... در اتاق‌های کوچک، با سقف‌های کوتاه و بدون جریان هوا، کارگران زیادی در شرایطی غیربهداشتی به بافتگی مشغولند. در این واحدها، کودکان حتی از سنین پنج‌الگی مشغول به کارند و از طلوع آفتاب تا غروب کار می‌کنند...»<sup>۲</sup>

به این ترتیب، با اطمینان خاطر می‌توان گفت که شرایط کاری بافتگان قالی و شال، براساس آنچه که در بالا آورده‌ایم، بهبودی نشان نمی‌دهد. و اما، از نظر مزد پرداختی به بافتگان اوضاع را چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟ ابتدا، برای این‌که تصویری ملموس از سطح زندگی بافتگان داشته باشیم، باید مزد پرداختی به آن‌ها را به زبانی بیان کنیم که چنین نتیجه‌ای از آن به دست آید. گرچه روش ایده‌آلی تیست، ولی فرض می‌کنیم که یک بافتده همه درآمد خود را صرف خرید فقط یک قلم جنس بکند. در آن صورت معادل واقعی و ملموس درآمد او به چه میزان است؟ تردیدی نیست که محاسبه‌ای از این دست غیرواقعی است، چون هرچه که زندگی این

۱. پریس: «گزارش سفر...»، همان، ص ۳۰.

۲. سازمان بین‌المللی کار؛ در باره کارگردان، اکتبر ۱۹۲۰، نقل از شاکری، خسرو (ویراستار). موقعیت طبق کارگر دو ایران - تاریخ سنتند، فلورانس ۱۹۷۸، ص ۱۴۲.

بافندگان ساده و فقیرانه باشد، با این وصف، قائم به یک قلم جنس مصرفی نیست. از سوی دیگر، این هم درست است که این مزدھای پرداختی تنها منع درآمد نبوده است. با این همه، جدول زیر که با استفاده از ارقام پیشنهادی کنسول ابوت در ۵۰-۱۸۴۹ تهیی شده است، بیانگر این واقعیت است که اگر تمام مزد دریافتی توسط این «هنرمندان گمنام»، بازای هفت‌های ۶۰ ساعت کار صرف خریدن یک قلم بشود، این بافندگان چه قدرت خریدی خواهند داشت.<sup>۱</sup>

### قدرت خرید بافندگان شال در کرمان ۱۸۴۹-۵۰

(اگر تمام درآمد صرف خرید یک قلم جنس مورد احتیاج بشود، به کیلوگرم)

اقلام کالا	بافنده معمولی	بافنده خیلی ماهر
گندم	۲/۲۶	۶/۲۴
گوشت	۰/۶۳	۱/۷۷
خرما	۱/۹۲	۴/۹۸
فند و شکر	۰/۲۲۵	۰/۶۸
چیت	۰/۵	۱/۵ بارد
چای	۰/۰۲۸	/۰۸۵

همان طور که مشاهده می‌شود، کل درآمد روزانه یک بافنده بسیار ماهر برای نمونه، قدرت خریدی معادل ۱/۵ بارد چیت و یا نزدیک به ۷۰ کیلوگرم فند و شکر داشت. البته این نکته مهمی است که همه درآمد روزانه نمی‌توانست صرف خرید فقط یک قلم از این اجناس بشود. در نتیجه، بمنظور می‌رسد که قدرت خرید واقعی احتمالاً کمتر بوده است.

با وجود گسترش و رشد تولید در دهدھای پایانی، سندي مبنی بر بهبود وضعیت بافندگان در دستانداریم. کنسول پریس در ۱۸۹۳ اطلاعاتی از درآمد بافندگان به دست داده است. بعلاوه، قیمت بعضی از اقلام را هم در دست داریم، نتیجتاً می‌توانیم

۱. ابوت، کیث: «تجارت... تولیدات... همان، سری ۱۶۵-۶۰». همچنین رگاه کنید به وقایع اتفاقی، شماره ۱۷، فروردین ۱۸۵۸، ص ۴.

معیارهای واقعی قدرت خرید را محاسبه کنیم و پس آنگاه با آنچه که برای سال‌های ۱۸۴۹-۵۰ محاسبه کردیم، مقایسه نمائیم.

پریس نوشته است که در شال‌بافی کرمان «... مزد خلیفه (سربافنده) ده شاهی در روز است و کودکان [بافندگان] ده قران برای سال اول، و دو تومان برای سال دوم و سه تومان برای سال سوم حقوق می‌گیرند... این وضعیت تا موقعی که خودشان خلیفه بشوند ادامه می‌یابد...»<sup>۱</sup>

گرچه در وهله اول به نظر می‌رسد که این بافندگان کم‌سن و سال کارآموزی می‌کرده‌اند تا این‌که در مراحل بعدی ارتقا موقعیت بیابند، ولی در واقعیت امر کار اصلی را همین کودکان انجام می‌داده‌اند و به همین دلیل هم هست که پائین‌بودن سن‌شان، احتمال درآمد ثانوی داشتن والدین، نباید موجب نادیده گرفتن و کم‌ارزیابی کردن شدت بهره‌کشی از این کودکان بشود. بهر حال، جدول زیر در پیوند با مزد خلیفه یا سربافنده محاسبه شده است.<sup>۲</sup>

### قدرت خرید بافندگان شال و فرش در کرمان در ۱۸۹۳

(با فرض این‌که همه درآمد صرف فقط خرید یک کالا می‌شود)

کیلوگرم	اقلام کالا
۱/۴۷	برنج
۰/۳۱۷	قند و شکر
۰/۲۹۴	کره
۰/۰۵۶	چای
۰/۴۵۳	پندخان
۰/۲۲۶	پشم خام

اقلامی که در جدول بالا آورده‌ایم، بخوبی نشان‌دهنده ناچیز بودن قدرت داشت. اگر خلیفه را معادل یک بافنده ماهر بگیریم، مشاهده می‌کنیم که قدرت خرید، مزد

۱. پریس؛ «گزارش سفر...»، همان، ص ۳۱.

۲. سایکس؛ «گزارش کنسولی، «کرمان»، استاد پارلمانی، ۱۸۹۶، جلد ۸۸.

روزانه در ۱۸۹۳، حدوداً نصف قدرت خرید مزد روزانه در ۱۸۴۹-۵۰ بوده است. این نتیجه‌گیری براساس مقایسه دو رقمی است که در این دو جدول مشترک است (چای و قند و شکر). دلیلی نداریم که وضعیت در پیوند با دیگر اقلام متفاوت باشد. وقتی وضع سربافندگان این چنین باشد، ناگفته باید روشن باشد که وضع بافندگان معمولی به احتمال زیاد بدتر بوده است. بی‌سبب نبوده که کنسول پریس در همان گزارش نوشت: «تجارت کرمان با خارج بسیار محدود است، چون مردم آنقدر فقیرند که نمی‌توانند از عهده برآیند. . . .»<sup>۱</sup>

برای گسترش تابرابری و رشد ناموزون فقر و ثروت در ایران، دلیلی غیر از درگیر شدن بیشتر ایران در تجارت با کشورهای سرمایه‌سالار اروپا و روسیه نداریم و همان‌گونه که در جای دیگر گفته‌ایم این امر باعث از بین رفتن صنایع دستی ایران شد و ایران را به واردات این اقلام از خارج از همیشه وابسته‌تر کرد. بعید نمی‌دانیم که مستمندتر شدن بافندگان در کرمان هم در ارتباط با همین تحولات باشد. شواهدی مبنی بر رشد جمعیت در دست نیست و در نتیجه غیراز این عامل احتمالی به درستی نمی‌دانیم که چرا بافندگان فقیرتر شده‌اند.

وضع بافندگان معمولی به مراتب بدتر بوده است. تردیدی نیست که با مزد یک یا دو تومان در سال کسی نمی‌تواند حتی فقیرانه‌ترین زندگی‌ها را تأمین مالی کند. و به همین دلیل این امر کاملاً محتمل است که این پول‌ها به والدین این‌گونه کودکان پرداخت می‌شد و بازیش کودکان برای یک سال می‌باشد در آن شرایط نامساعد کار می‌کردند.

وقتی به سال‌های اولیه قرن بیستم می‌رسیم، به نظر می‌رسد که وضع بافندگان به طور نسبی بهبود می‌یابد. البته این نکته را بگوئیم که شرایط به طور کلی و کماکان غیرانسانی باقی می‌ماند. مثلاً در گزارشی که گلبدونیوکومن در سال ۱۹۰۵ تهیه نمود، آمده است که یک بافنده به طور متوسط ماهی ۱۰-۸-۱۰ قران مزد می‌گیرد و ناهارش را هم در محل کارش به حساب کارفرما می‌خورد. در حالی که مزد استاد (سر بافنده) براساس درجه مهارت بین ۵۰-۴۰ قران در ماه بوده است.<sup>۲</sup>

۱. پریس: «گزارش مژو. . . .»، همان، ص ۲۵.

۲. گلبدونیوکومن، همان، ص ۹۴.

وضعیت بافندگان در ایالت‌های مختلف تفاوت چشمگیری نداشته است. برای نمونه، در ۱۸۹۳ در سلطان‌آباد [اراک] مزد یک بافنده براساس درجه مهارت هفت‌ای ۲-۳ قران بوده است.<sup>۱</sup> ویگام که ده سال بعد در ۱۹۰۳ از اراک دیدن کرد، نوشت که «بافندگان زن روزی ده شاهی مزد می‌گیرند»، بعلاوه چند استکان چای که به آن‌ها داده می‌شود.<sup>۲</sup> مکلین در باره بافندگان آذربایجانی در ۱۹۰۳ نوشت: «مزد تقریباً ۱۲ قران در ماه است و غذای ظهر هم... مثلاً ۱۲ قران دیگر...»<sup>۳</sup> براین اساس، مزد روزانه یک بافندۀ تبریزی ۶ شاهی می‌شود (۸ شاهی نقد و ۸ شاهی هم به صورت غذای وسط روز). گرچه مقدار مطلق مزد روزانه در تبریز از کرمان بیشتر است، ولی سطح قیمت‌ها هم در تبریز بالاتر از کرمان بوده است. در نتیجه، قدرت خریدی که در اختیار یک بافنده تبریزی بود، اختلاف چشمگیری با بافندۀ کرمانی نشان نمی‌دهد. قیمت بعضی از اقلام را در بازار تبریز برای آن سال‌ها در اختیار داریم. با استفاده از مقدار درآمد پولی روزانه و این نرخ‌ها، می‌توانیم جدول زیر را به عنوان نموداری از قدرت خرید یک بافندۀ تبریزی عرضه کنیم.<sup>۴</sup>

### قدرت خرید درآمد روزانه بافندگان تبریز در ۱۹۰۳

(اگر همه درآمد صرف خرید یک قلم از اجناس زیر شود؛ مقدار به کیلوگرم)

گندم	۱/۲۵	برنج	۴۵۳/۰	زغال	۴/۱	چای	۰/۰۸۴
گوشت	۰/۴۵۳	جو	۱/۵۹	نان	۲/۲۷	فندوشکر	۰/۳۶

وضعیت رضایت‌بخش و قابل قبول این می‌بود که ما در پیوند با چند متغیر دیگر هم، مثلاً تعداد نفرات یک خانوار، هزینه متوسط روزانه، مصرف سرانه مواد عمده غذائی و... داده‌های آماری در اختیار داشتیم تا می‌توانستیم تصویر واقع‌یانه‌تری از وضعیت اقتصادی بافندگان عرضه کنیم. متأسفانه چنین داده‌های آماری وجود ندارد،

۱. پریس؛ «گزارش سفر...»، همان، ص ۵۹.

۲. ویگام؛ «مسکله ایران»، لندن، ۱۹۰۳، نقل از عیسوی، همان، ص ۳۰۳.

۳. مکلین؛ «گزارشی درباره موقعیت...»، ص ۳۳.

۴. چون قیمت‌های سال ۱۹۰۳ را در اختیار نداشتیم، از قیمت‌های سال ۱۹۰۰ که در عیسوی، همان، ص ۳۴، آمده است، بهره جسته‌ایم.

در نتیجه، باید به ارائه این شمای کلی بسته کنیم. محاسبات این نوشه با همه کمبودهای انکارناپذیری که دارند، بیانگر فقر و حشتناک و مزمنی است که گریبان‌گیر باشد گان قالی بود.

بنابراین، خصلت‌های عمدۀ قالی و شال‌بافی را به صورت زیر می‌توان خلاصه نمود: استفاده از کار کودکان به طور عمدۀ ساعات طولانی روز کار، شرایط نامساعد و غیربهداشتی کارگاه، و سطح دستمزدهای بسیار پائین... که این چنین مجموعه‌ی رقت‌انگیزی نمی‌توانسته بر سلامت جسمی این «هنرمندان خردسال» تأثیرات سوء و مخرب نداشته باشد. گزارش‌های متعددی در دست است که باشد گان از معلول شدن دست و پا، فلچ شدن جزئی و کلی، قوری‌پشت و بسیاری بیماری‌های دیگر رنج می‌برند. به خلاصه‌ای از چند گزارش اشاره می‌کنیم:

دکتر فونک که همراه میسیون امریکائی‌ها در نقاط مرکزی ایران کار می‌کرده در ۱۹۲۳ گزارش کرد که: «موارد متعددی بوده است که من باشد گان فلچ شده در سلطان‌آباد برخورد کرده‌ام که علت‌ش فکر می‌کنم تگی و ارتفاع محل نشستن این باشد گان در حین کار است...»<sup>۱</sup>

از دست دادن سلامتی، بدون تردید نتیجه کار شاقی بوده است که لازمه بافت قالی و شال بود. تصویری، اگرچه ناکامل، از عظمت رنجی را که در بافت می‌باشد متحمل می‌شوند از جملات زیر هم می‌توان دریافت: «هر گره فرش جداگانه باید کار شود و سپس پشم اضافی با قیچی چیده شود و گره در جای صحیح خود استوار شود. اگر در نظر بگیریم که در فوت مربع یک فرش خوب ایرانی ( $۳۰ \times ۳۰$  سانتی‌متر)، ۱۰۰۰ گره به کار می‌رود و برای فرش‌های مرغوب، شماره گره‌ها به  $۴۰۰۰$  هم می‌رسد، آن وقت حجم و حشتناک کار بهتر تجسم پیدا می‌کند...»<sup>۲</sup>

با این حساب، تعجبی ندارد که در هنگام غروب، وقتی که کار یک روز تمام می‌شود، کودکانی را که «از سنین بسیار پائین یعنی از وقتی که بتوانند پشم را گره بزنند، از طلوع تا غروب آفتاب به کار گرفته می‌شوند»،<sup>۳</sup> کسی باید بغل می‌کرد، چون

۱. نقل از گزارش هیل؛ مورخ ۸ دسامبر ۱۹۲۳ با ۱۴ / اف ۱۰۱۳۱ / ۳۷۱؛ استاد وزارت امور خارجه بریتانیا. نگاه کنید به شاکری، همان، ص ۲۰۵.

۲. دوریس، همان، ص ۷۲۳.

۳. هاتن: گزارش ۱۴ آوریل ۱۹۲۱، نقل از شاکری، همان، ص ۲۰۹.

خودشان قادر به راه رفتن نبودند...<sup>۱</sup>

و بالاخره یک طیب انگلیسی که در بیمارستان میسیون انگلیسی‌ها در کرمان کار می‌کرد، در ۱۹۲۱ گزارشی در باره وضع بافت‌گان کرمان تهیه کرد، که به راستی خواندنی است. قطعه‌زیر را از آن گزارش نقل می‌کنیم:

«در طول یک سال، در ۴۷ مورد، دختران بافت‌های که همه‌شان حامله بودند، برای معالجه عوارض ناشی از کارشان در بیمارستان بستری شدند و تحت درمان قرار گرفتند. در ۲۸ مورد [یعنی نزدیک به ۶۰ درصد موارد] نوزادشان مُرده به دنیا آمد... در همه این موارد، مادرها درد توانفسائی داشته و بهشدت ضعیف شده بودند و اگر بیمارستانی نمی‌بود، آن‌ها هم می‌مردند.»

«علاوه، ۱۹ مورد دیگر هم برای راست کردن استخوان‌های کج شده، روی دختران بافت‌ه عمل جراحی صورت گرفته است. موارد بیشمار دیگری هم هست که دختران جوان، از نرمی استخوان، فلنج اعضاء و دیگر بیماری‌های متوجه از بافت‌گی عذاب می‌کشیدند که چون وضعیت اضطراری نداشتند، سرپائی معالجه شدند...<sup>۲</sup>»

ساختمار صنعت قالی‌بافی به گونه‌ای است که به احتمال قریب به یقین، بسیاری از این ویژگی‌های ملال‌انگیز در گستره زمان، بدون تغییر باقی می‌مانند و به همین دلیل، بعید نمی‌دانیم که وضعیت بافت‌گان فرش و شال در زمانه ما هم بیش و کم به همین صورتی باشد که در این نوشته تصویر شده است. پاسخ به این سؤال که آیا براستی این گونه است یا خیر، فقط با پژوهشی که وضعیت فعلی را به عنوان موضوع پژوهش برگزیند، امکان پذیر خواهد بود.

.۱. از آوازه‌ای قالی، جورنال ناتینگهم، ۲۸ آوریل ۱۹۲۴، نقل از شاکری، همان، ص ۲۱۱.

.۲. از نامه بروی‌لند، ۵ می ۱۹۲۱، نقل از شاکری، همان، ص ۲۱۰.

## تجارتی کردن کشاورزی : تولید و تجارت تریاک

نظریه غالب در باره کشت فرآورده‌های نقدینه‌آفرین (cash crops) (مثل تریاک) بر فرض رشد نیروهای مولّد در اقتصاد استوار است. یعنی، وقتی یک اقتصاد به درجه معینی از توسعه رسید، پس آنگاه می‌تواند بخشی از منابع تولیدی (مثل زمین و نیروی کار) را از تولید مواد غذائی خارج کرده و به تولید فرآورده‌هایی که بلا فاصله و مستقیماً توسط تولیدکننده مصرف نمی‌شود، اختصاص دهد. به سخن دیگر، هدف و انگیزه تولید، فرآورده‌ای است که برای مبادله در بازار تولید می‌شود. این نحوه نگرش در بطن خویش چند و چندین پیش‌گزاره دیگر هم دارد.

— می‌بایست نظامی مبتنی بر عملکرد بازار به درجه معینی از تکامل رسیده باشد.  
— امکانات حمل و نقل باید به اندازه‌ای باشد که مبادله مازاد را امکان‌پذیر سازد.  
هر دوی این پیش‌گزاره‌ها برای پیدایش و عملکرد نظامی مبتنی بر مبادله در بازار لازم و ضروری‌اند.

هدف از این فصل این است که بگوییم این مدل، گرچه برای بررسی تحولات اقتصادی در جوامع اروپائی در مراحل اولیه صنعتی شدن‌شان مفید و کارساز است، برای جوامعی چون ایران در قرن نوزدهم کاربرد ندارد. برای این منظور، تولید و تجارت یکی از این فرآورده‌های نقدینه‌آفرین، یعنی تریاک، را با تفصیل بیشتر بررسی خواهیم کرد.

به گمان من تولید این فرآورده‌ها در ایران قرن نوزدهم با توسعه کشاورزی و یا رشد نیروهای مولّد در اقتصاد به طور کلی بی ارتباط بوده است.

## تجارتی کردن توأم با توسعه نایافتگی

شواهد زیادی در دست است که تولید و تجارت شماری از فرآورده‌های نقدینه‌آفرین (اگرچه به طور غیرمنظم) در ایران قرن نوزدهم افزایش یافت. یکی از پژوهشگران حتی مدعی شده است که «تولید فرآورده‌های اصلی نقدینه‌آفرین مثل ابریشم، پنبه، تریاک، برنج و تباکو چندین برابر شد.»<sup>۱</sup>

پرسشن اساسی این است که تا کجا این ادعاهای مقرن به واقعیت است؟ آیا واقعیات عینی حاکم بر کشاورزی ایران در دوره مورد بررسی این ادعاهای را تأیید می‌کند؟ و بعلاوه، تا کجا می‌توان گسترش تولید این اقلام راناشی از توسعه کشاورزی ایران دانست؟ برای پاسخگوئی به این پرسشن، باید اقتصاد ایران را در کل در نظر گرفت و بهویژه باید به تحولات آن در طول زمان توجه خاص مبذول داشت. به گمان من، باید صنایع دستی، پارچه‌بافی و ابریشم‌بافی را که عمدۀ مصرف‌کنندگان پنبه و ابریشم تولید شده در ایران بودند بررسی کرد. برای کامل شدن بررسی باید به تولید مواد غذائی هم توجه شود. پس از این همه است که می‌توان به بازیمنی تولید تریاک یا ابریشم پرداخت و در آن صورت است که تصویر واقع‌بینانه‌تری از تحولات به دست می‌آید. بررسی تولید یک فرآورده، اگر با نادیده گرفتن آنچه که در دیگر بخش‌های اقتصاد می‌گذرد همراه شود، بسا به نتایج گمراه کننده و نادرستی منجر شود که مفید فایده‌ای نیست.

وقتی از توسعه کشاورزی سخن می‌گوییم، باید روش شود که آیا:

— شیوه‌های جدید تولید به کار گرفته شده‌اند؟

— در شکل‌های مالکیت اصلاحاتی صورت گرفتاد است که موجب بهبود بازدهی شود؟

— ابزار ابتدائی با ابزار کار جدیدتر و کاراتری جایگزین شده است؟

در غیراین صورت، مقوله «توسعه» به صورت یک خواسته و «آرزو» باقی می‌ماند نه این که انعکاسی باشد از آنچه که در واقعیت امر گذشته است.

به عنوان شروع، گفتنی است که هیچ سندی در دست نیست که بازدهی تولید در تولید مواد غذائی افزایش یافته باشد؛ یعنی تکنیک‌های تولیدی دست‌نخورده ماند. در شیوه‌های مالکیت هم اصلاحی صورت نگرفت. به عکس، شواهد زیادی هست که

۱. عیسوی، چ (وباستار): تاریخ اقتصادی ایران، ۱۹۰۶-۱۸۰۰، شیکاگو، ۱۹۷۱، ص ۲۱۱.

نظام‌های آبیاری، بهویژه قنوات، با بی‌توجهی مقامات حکومتی و زمینداران منهدم شدند و ازین رفتند. اولین و عمده‌ترین پامد خرابی قنوات این بود که کشاورزی دیم به ضرر کشت آبی افزایش یافت؛ یعنی کشت سطحی (Extensive) به جای کشت عمقی (Intensive) نشد. پس، به احتمال زیاد، می‌توان گفت که بازدهی زمین و کار کاهش یافت و این سخن به این معنی است که تولید مقدار ثابتی مواد غذائی به زمین بیشتر و کار بیشتر نیازمند بود؛ یعنی تحولی در جهت عکس آنچه که شماری از پژوهشگران ما می‌گویند. کشاورزی ایران در این دوره با محض غیرقابل حلی رو به رو بود. از یک سو، به دلیل انهدام شبکه‌های آبیاری و ثابت ماندن تکنیک‌های تولیدی و تغیر کردن ابزارهای کار ناچار بود مقدار بیشتری زمین و نیروی کار را به تولید مواد غذائی اختصاص دهد. از سوی دیگر، اتا، باید ایفاگر نقش دیگری هم باشد، یعنی واردات روزافرون کالاهای مصرفی را تأمین مالی کند. بخش عمده این کالاهای مصرفی محصولاتی بودند که در گذشته‌ای نه چندان دور در خود ایران تولید می‌شدند. اما صنایع دستی ایران ناتوان از رقابت با حرفیان زورمند و تازه به میدان آمده سرمایه‌سالاران اروپا به دلیل عدم حمایت دولت رفته از میان رفتند. در چنین شرایطی، براین عقیده‌ام که تولید فرآورده‌های نقدینه‌آفرین قبل از آن‌که و بیش از آن‌که نشانه رشد نیروهای مولّد در کشاورزی باشد، در واقع نشان‌دهنده و بیانگر ظرفیت‌های تولیدی مضمحل شده در صنایع دستی ایران بود.

تردیدی نیست که نظام‌های سنتی تولید در هم می‌شکست، ولی این تحولات هدفمند و قانونمند درونی این نظام‌ها نبود که به شکستشان انجامید. ضربه‌هایی که به شکستن منجر شد از بیرون این نظام‌ها به آن‌ها وارد آمد. در مورد کشاورزی ایران هم تغییراتش رانه تحولات درونی آن، بلکه تغییرات در تجارت خارجی ایران معین می‌کرد.

در چنین شرایطی، دگرسان شدن نه فقط بیشتر در دنیاک است، بلکه سر از ناقص‌الخلقگی هم در می‌آورد؛ یعنی گذشته کاملاً منهدم نمی‌شود و نظام جدید نه بر روی خرابه‌های نظام قبلی بلکه در میان تمه آن نظام شکل می‌گیرد.

دگرگونی‌های صورت گرفته در کشاورزی ایران در نیمة دوم قرن نوزدهم از همان آغاز به بیرون از اقتصاد ایران نظر دارد. اگر ابریشمی قرار است تولید شود، به دلیل انهدام کارگاه‌های ابریشم‌بافی در شهرهای ایران، در درون اقتصاد تقاضائی

ندارد و باید صادر شود. همین مسئله در مورد پنجه، پشم و خیلی چیزهای دیگر هم صادق است. به دلیل مناسبات نابرابری که حاکم است، انتقال غیر مستقیم مازاد تولید از ایران موجب می‌شود که منافع خارجی با منافع ملی در تناقض قرار می‌گیرد و این تحولات از بیرون رهبری شده، پیدایش و رشد همان طبقه‌ای [بورژوازی ایران] را مواجه با اشکال می‌کند که قرار است در تعمیق این دگرگونی، یعنی گسترش و تعمیق تولید برای بازار، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفاء نماید. از جمله، به همین دلیل است که «تولید برای بازار» گاه گسترش می‌یابد، ولی همیشه در سطح می‌ماند و عمقی ندارد و از همین رو غیر منظم است.

در جای دیگر به تفصیل نوشتند که بدون تردید عامل اولیه عقب‌ماندگی و توسعه‌نایافتگی هر نظامی با عوامل و مختصات درونی همان نظام تعیین می‌شود، ولی این عامل یا عوامل اولیه در گستره تاریخ با عوامل ثانویه و ثالثه ترکیب می‌شوند که نتیجه‌اش تعمیق توسعه‌نایافتگی است. برخلاف روند تاریخی توسعه در کشورهای متروپل، که روندی بوده است درونی و متکی به خود و پویا، تغییرات و تحولات در اقتصاد جوامعی چون ایران با نیازهای کشورهای متروپل است که تعیین می‌شود. «توسعه» وابسته، پس، انباست عقب‌نایافتگی نیست، بلکه، بیانگر روندی است که در طی آن «اقتصاد وابسته» برای برآوردن نیازهای اقتصاد متروپل تغییر شکل می‌دهد و دگرسان می‌شود. از همین روست که من «توسعه» وابسته را شرایطی که در آن اثری از هیچ‌گونه دگرگونی و دگرسانی نباشد، نمی‌دانم، بلکه از دیدگاه من «توسعه» وابسته یعنی دگرسان شدن بدشکل و مخدوش که بخش‌های کلیدی اقتصاد از یک سو وابسته‌اند و از سوی دیگر نیمه دگرسان شده و به همین دلیل فاقد پویائی‌اند.

اجازه بدھید بحث را با توجه به فرآورده‌های نقدینه آفرین در کشاورزی ایران دنبال کنم. هرچه که زمان می‌گذشت و به‌ویژه به‌خاطر تغییراتی که صورت می‌گرفت، وابستگی فرآورده‌های نقدینه آفرین به تقاضای خارج از سیستم اقتصادی ایران بیشتر می‌شد. از یک‌سو، انهدام صنایع دستی ایران، پارچه‌بافی، ابریشم‌بافی، ... ادامه یافت و در نتیجه، حتی اگر تولید پنجه و ابریشم در ایران ثابت می‌ماند، با کاهش در تقاضای داخلی برای این مواد اولیه، مقدار بیشتری باید صادر می‌شد. از سوی دیگر، به دلیل انهدام صنایع دستی داخلی، مقدار بیشتری از مواد مصرفی باید وارد می‌شد، که به نوبه

خود صدور مقداری بیشتری از این کالاهای نقدینه آفرین راضوری می‌ساخت. در ظاهر اما به نظر می‌آید که پیش شرط‌ها برای پیدایش «اقتصادی بر مبنای بازار» در حال شکل گیری‌اند و «تولید برای بازار» به جای «تولید برای مصرف شخصی» دارد غالب‌می‌شود. به گمان من، این «اقتصاد بر مبنای بازار» که در ایران شکل می‌گرفت، از نوع خاصی بود. این ویژگی به خصلت دوگانه نظام اقتصادی حاکم بر ایران مربوط می‌شود. در توسعه خودجوش و پویا، دگرسان شدن مختصاتی دارد که به شماری از آن فهرست‌وار اشاره می‌کنم.

- تولید برای مصرف در بازار است، نه برای مصرف شخصی. یعنی، اقتصاد بر مبنای مبادله جای اقتصاد طبیعی را می‌گیرد.
- اخذ مازاد تولید غیر مستقیم است؛ یعنی از مجرای نظام مزدگیری و پرداخت رانت نقدی.

- تخصص منطقه‌ای در سطح بالائی است که تجارت بین مناطق مختلف را ضروری می‌سازد.

- تجارت، به سرمایه موجودیتی مستقل از زمین می‌باشد و تمرکز مازاد اقتصادی را امکان‌پذیر می‌سازد. این مازاد تمرکز شده در عین حال که از یک بوروکراسی مرکزی و نسبتاً کارامد بهره‌مند می‌شود، به نوبه خود حفظ و ادامه حاکمیت همان بوروکراسی را تضمین می‌کند. اما در ایران، در دوره مورد بررسی تقریباً تمامی این عوامل غایب‌اند.

- نظام مزدگیری شکل نگرفته است. رانت زمین عمده‌به جنس پرداخته می‌شود که در واقع نشان‌دهنده پائین بودن سطح مبادله در اقتصاد است.

- تخصص منطقه‌ای از محدوده آنچه به وسیله طبیعت تحمیل شده است، فراتر نمی‌رود. تجارت بین مناطق گوناگون، در نتیجه، به صورت یک ضرورت در نمی‌آید. از همین‌رو، امکانات حمل و نقل نسبتاً کم و عمده‌تاً گران و ناکاراست.
- سرمایه، موجودیتی مستقل از زمین نمی‌یابد. ناچیز بودن تجارت، گسترده‌گی استبداد، تمرکز مازاد اقتصادی را غیرممکن می‌سازد.

از این‌ها گذشته، در آنجا که مبادله کالاهای با قوانین درونی توسعه یک نظام شکل می‌گیرد، در روند رشد طبیعی خویش موجب می‌شود که نهادهای کارامد اقتصادی و

حقوقی در حفاظت از مالکیت و عمل کردن به قرارداد هم به وجود باید. یک وسیله مادله که مورد قبول همگان است، پدیدار می‌شود و ابزارهای لازم برای اعطای اعتبار، به سهم خویش، موجب تسهیل مبادله می‌شود. اما در ایران در دوره مورد بررسی هیچ نهاد اقتصادی و یا حقوقی قابل ذکر وجود ندارد. اگرچه یک وسیله، مبادله مورخ قبول همگان (قرآن) وجود دارد، ولی بازار پول بهشت مخدوش است. اعطای کنندگان وام و اعتبار، نزول خواران سنتی اندکه از یک سو سرمایه‌پولی زیادی ندارند و از سوی دیگر نرخ بهره بسیار بالائی می‌طلبند که در نقاط مختلف بین ۲۰ تا ۱۴۴ درصد در سال تغییر می‌کرد.<sup>۱</sup> با این همه، اگر این فرآورده‌های نقدینه آفرین با کالاهای سرمایه‌ای، مثلاً ماشین‌آلات، مبادله می‌شد، یعنی اگر تولید این اقلام با برنامه پیش می‌رفت، بی‌گمان پیامدش هم متفاوت بود. ولی در ایران، وضع این چنین نبوده است.

گفتیم که فرآورده‌های نقدینه آفرین به این منظور تولید می‌شدند، چون اقتصاد ایران در این دوره به اقلام صادراتی ارزشمند نیاز داشت تا واردات روزافزون را تأمین مالی کند و به اشاره گذشتیم که سندی مبنی بر توسعه کشاورزی در دست نداریم. در اینجا باید یافراشیم که براساس شواهد موجود، واردات به ایران در تمام طول قرن نوزدهم از صادرات به ایران بیشتر بوده است که مابه التفاوت در آن سال‌های اولیه با صدور طلا و نقره جبران می‌شد.<sup>۲</sup> در نیمة اول قرن گذشته، مازاد تجاری ایران با روسیه تزاری بسیار کارساز بود، ولی در طول نیمه دوم این مازاد کاهش یافت و سرانجام صادرات روسیه به ایران از صادرات ایران به روسیه فزونی گرفت.<sup>۳</sup>

پس از آن، نوبت به صدور ابریشم رسید.<sup>۴</sup> بیماری کرم ابریشم در ۱۸۶۵ ایران را از این منبع درآمد ارزی محروم کرد. برای مدتی، صدور پنبه مهم شد، ولی ادامه نیافت. مسئله این بود که به دلیل محدودیت‌های تحمل شده به خاطر عهده‌نامه‌های متعدد، ایران بر واردات کنترلی نداشت و نمی‌توانست با وضع تعرفه یا دیگر

۱. برای نمونه نگاه کنید به فربزر، جی، بی: سفر و ماجراهای ایلات جنوبی کوه‌های بحر خزر، لندن، ۱۸۲۶، صفحات ۵۴-۵۳. خودکو، ا: سرزمین گیلان، تهران، بی‌تا، ص ۱۰۷. اونگلی، اچ. اچ: گزارش کنسولی، «گیلان» در اسناد و مدارک پارلسانی (برای اختصار PAP)، ۱۸۶۷-۱۸۶۸، جلد ۶۸. لاوت: گزارش کنسولی، «استرآباد»، در PAP، ۱۸۸۲، جلد ۷۱. بیت، سی. ای: خراسان و سیستان، لندن، ۱۹۰۰، ص ۳۱-۳۰.

۲. نگاه کنید به فصل دهم در همین مجموعه.

۳. در فصل قبل به تفصیل از صادرات ابریشم سخن رفته است.

۴. در فصل قبل به تفصیل از صادرات ابریشم سخن رفته است.

محدودیت‌ها حجم آن را کنترل کند. بر مبنای این وضعیت کلی بود که کنسول انگلستان در تبریز نوشت: «صدور مدام طلا و نقره و وضعیت تقریباً ایستای صنایع محلی، لازم ساخته است تا سیاست‌های موثری برای گسترش صادرات اتخاذ شود». آن سیاست‌هایی که تا حدودی موقتی آمیز بودند، افزایش کشت پنبه و تریاک بود، آن‌هم در شرایطی که کشاورزی در کل، توسعه‌ای نشان نمی‌داد و بهویژه در بخش تولیدکننده مواد غذائی بھبودی حاصل نشد. به دلیل فقدان داده‌های آماری، نشان دادن تأثیر کشت محصولات نقدینه‌آفرین بر بخش تولیدکننده مواد غذائی ناممکن است، ولی به نظر من این نیز غیرعملی است که گسترش کشت این فرآورده‌ها را به عنوان یکی از عوامل مسبب قحطی بزرگ در ۱۸۷۰-۷۱ نادیده گرفت.<sup>۱</sup> اما اوکازاکی در بررسی اش از قحطی بزرگ، وجود چنین ارتباطی را منکر شده است.<sup>۲</sup> در یکی از فصول آینده که به بررسی قحطی در ایران اختصاص یافته است، به بررسی اوکازاکی خواهم پرداخت، ولی به اشاره می‌گذرم که اگرچه او می‌پذیرد که «دهه ۱۸۶۰ شاهد افزایش قابل توجهی در تولید تریاک در ایران بود»،<sup>۳</sup> و اگرچه این را هم می‌پذیرد که «بعضی مزارع... در اراضی حاصلخیز تزدیک به شهرها که وضع آبیاری آن خوب و توجه ملاکان به وضع زمین بیشتر بوده، به خشخاش‌کاری مبدل شد»<sup>۴</sup>، با این همه می‌نویسد: «قحطی رابطه‌ای با افزایش تولید تریاک و پنبه نداشت». به چگونگی آن خواهیم پرداخت. هرچه که در واقعیت امر بر کشاورزی ایران گذشته باشد، من برآنم که طبقات و اقسام مختلف جامعه ایران هر کدام دلایل ویژه خویش را برای گسترش تولید فرآورده‌های نقدینه‌آفرین داشتند. برای دولت و زمینداران، یعنی صاحبان عامل اصلی تولید (زمین) کشت فرآورده‌های نقدینه‌آفرین یعنی امکان بالقوه‌أخذ مالیات و رانت بیشتر که از یک سو قابلیت صدور دارد و از سوی دیگر به آسانی نقد شدنی است، قابلیت صدور واردات کالاهای لوکس خارجی را امکان‌پذیر می‌ساخت، و سهولت نقد شدن یا به

۱. جونز، اچ. آم : گزارش کنسولی، «آذربایجان» در PAP ، ۱۸۷۵ ، جلد ۷۰.

۲. سیف، احمد : «بعضی جنبه‌های توسعه اقتصادی در ایران، ۱۹۰۶-۱۸۵۰»، پایان‌نامه دکترا، دانشگاه ردینگ (انگلستان)، ۱۹۸۲، صفحات ۱۳۷-۱۱۶.

۳. اوکازاکی، شوکو : «قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ در ایران»، آینده، شماره ۳-۱، فروردین - خرداد ۱۳۶۵.

۴. همان، ص ۳۶.

۵. همان، ص ۳۸.

۶. همان، ص ۳۸.

صورت نقد بودن، اداره بوروکراسی عریض و طویل و تا مغز استخوان فاسد را آسان‌تر می‌کرد و تریاک، برای نمونه، برخلاف گندم حجیم نبود و در مقدارهای کم، به نسبت گندم، ارزش بالائی داشت. پنه، به دلیل قحطی آن در بازارهای جهان و کمبود در اروپا، هم تقاضای بالائی برایش بود و هم قیمت‌ش روزبه روز بیشتر می‌شد. قیمت پنه در فاصله ۱۸۶۰ و ۱۸۶۴ بیش از چهار برابر شد و از حدود ۲۷ لیره و ۱۶ شلينگ برای هر تن در ۱۸۶۰ به ۱۱۴ لیره و ۱۰ شلينگ در ۱۸۶۴ رسید.<sup>۱</sup> تاجران که فرایند مبادله را در کنترل داشتند، کشت بیشتر فرآورده‌های نقدینه آفرین را به امید سودآوری بیشتر به فال نیک گرفتند. تاجران تریاک به ویژه از افزایش تولید آن در ایران خرسند بودند، چون بازاری به وسعت بازار چین در برابر شان بود که بیشتر و باز هم بیشتر تریاک می‌طلبید. تاجران خارجی گذشته از همه این نیک‌بختی‌ها، از این اقبال هم برخوردار بودند که نظام اداره تجارت داخلی ایران (برای نمونه معاف بودن از پرداخت راهداری) به نفع شان بود. بعلاوه، با سقوط صدور ابریشم در سال‌های ۱۸۶۰ برای تاجران خارجی گسترش تولید و صادرات این فرآورده‌های نقدینه آفرین تحولی مثبت بود، چون تأثیرات سوء کمبود پول را بر تجارت خارجی تخفیف می‌داد. نقل قول زیر که از یک گزارش کنسولی نقل می‌شود به وضوح ابعاد مشکل را نشان می‌دهد: «کمبود، نه، می‌توانم بگویم فقدان پول در این ایالت [آذربایجان] اوضاع را وخیم تر کرده است. جماعات در گیر تجارت از این بابت لطمہ بدی خورده‌اند.»<sup>۲</sup> ناگفته روشن است که صدور بیشتر تریاک و پنه در چنین وضعیتی موهبتی عظیم بود. واما برای دهقانان صاحب نست و دهقانان بی‌زمین و زحمت‌کشان شهرنشین، یعنی اکثریت قریب به اتفاق جمعیت، وضعیت کاملاً فرق می‌کرد و پیامدهای متفاوتی داشت. در آمد دهقانان در گیر تولید این فرآورده‌های نقدینه آفرین، به تومن و قران احتمالاً افزایش یافت، ولی این که آیا سطح زندگی شان هم بهبود یافت یا نه؟ پرسش دشواری است و بستگی دارد که سطح قیمت‌ها بیشتر یا کمتر از افزایش در آمد، افزایش یافته باشد. کنسول بارینگ که گزارش بالارزشی در باره کشت تریاک تهیه کرده بود، قویاً از گسترش تولید آن دفاع می‌کرد، او در ۱۸۸۱ نوشت: «این درست است که رعیت

۱. لوملی: گزارش کنسولی، «در باره تجارت و مانوفاکتور پنه در روسیه» در PAP، ۱۸۶۵، جلد ۵۴.

۲. ابوت، کلا. ای: گزارش کنسولی، «آذربایجان» در PAP، ۱۸۶۵، جلد ۵۴.

می تواند با درآمد ناشی از تولید تریاک مواد غذایی خریداری کند، ولی باید به خاطر داشت که به دلیل نبودن راههای ارتباطی کارا و بی کفایتی و بی لیاقتی دولت حمل مواد غذایی از یک منطقه به منطقه دیگر در زمان کمبود، بسیار مسئله آفرین و مشکل است. بنابراین، کاملاً محتمل است که یک شخص پول داشته باشد، ولی در بسیاری مناطق نتواند مواد غذایی خریداری کند. ممکن است مثلاً مردم در شیراز گرسنگی بکشند، در حالی که در تبریز مازاد مواد غذایی وجود داشته باشد و یا به عکس.<sup>۱</sup>

برای شهرنشینان، مغازه داران خردپا، تجار کوچک، دستفروشان، کارگران معمولی و برای دهقانان بی زمین در بخش اعظم مناطق روستائی، افزایش کشت تریاک و پنه به معنی عرضه نامنظم تر و گران تر مواد غذایی بود. انهدام صنایع دستی در شهرها موجب شد که تقاضا برای کار آن گونه کارگران کاهش یابد و کاهش تقاضا بد احتمال قریب به یقین موجب سقوط سطح مزد واقعی شد، در حالی که عرضه نامنظم تر مواد غذایی باعث افزایش قیمت مواد غذایی گشت. برای نمونه، در ۱۸۳۰ یک کارگر در مشهد بازای هر قران توانست بین ۱۵-۳۵ کیلو نان بخرد، در حالی که در سال های ۱۹۰۶-۱۹۰۲ خریدن همین مقدار نان بین ۷/۵-۱۷/۵ قران تمام می شد، یعنی بهای نان در این فاصله ۷/۵ تا ۱۷/۵ برابر افزایش یافت.<sup>۲</sup> با وجود این، در شماری از مدارک قرن گذشته آمده است که هزینه زندگی در مشهد در مقایسه با دیگر شهرهای بزرگ، مثلاً تبریز، بسیار کمتر بوده است. به همین دلیل، کم نبودند کسانی که از تبریز به مشهد مهاجرت کردند.<sup>۳</sup>

به عقیده من، عمله ترین مسئله کشاورزی ایران در این دوره این بود که قبل از گسترش تولید فرآورده های نقدینه آفرین، مازاد تولیدات غذایی نداشت و غیر از ایالات حاشیه بحرخزر و کرمانشاه و بخش هایی از آذربایجان بقیه نقاط بهزحمت می توانستند شکم ساکنان خود را بدون توصل به واردات مواد غذایی سیر کنند. بعلاوه، نه فقط تکنیک های تولیدی بسیار بدوفی بود و سنگینی بار مالیاتی به طور

۱. بارینگ: گزارش کنسولی، «تجارت و کشت نریاک در ایران» در PAP، ۱۸۸۲، جلد ۶۹.

۲. نگاه کنید به ناطق، هما: از ماست که برماست، تهران، ۱۳۵۴، صفحات ۷۹-۸۰. کنیون، آر. ال: گزارش کنسولی، «خراسان» در PAP، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

۳. راتبلا، ا: گزارش کنسولی، «آذربایجان» در PAP، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

نابرابری تقسیم شده بود، بلکه در نبود راه مازاد تولید در یک منطقه نمی‌توانست تخفیف‌دهنده کمبود در منطقه‌ای دیگر باشد. کنسول انگلستان از آذربایجان در سال‌های ۱۸۷۰ گزارش کرد: «این فقط در حاشیه شهرهای بزرگ یا دردهات واقع شده بر سر راه کاروان‌هاست که دهقانان بیشتر از مقدار مطلق مصرف خویش، غله تولید می‌کنند. مکرر اتفاق می‌افتد در سال‌هایی که محصول به طور استثنائی زیاد است، صاحب‌زمین فقط همان مقدار از محصول را برداشت می‌کند که برای مصرف خود و خانواده‌اش تا خرمن بعدی لازم است؛ و بعد چار پایان را در مزرعه کاملاً درو نشده رهایی کند. دلیل این امر آن است که برای مازاد محصول نمی‌تواند بازاری پیدا کند.»<sup>۱</sup> روشن است که «بازار» وجود داشت، ولی وسیله رساندن مازاد محصول به بازار در دسترس نبود. در همین چارچوب کلی بود که کنسول انگلستان از خراسان گزارش کرد «در یک سال معمولی، صادرات غله یعنی نیمه گرسنگی برای سه‌چهارم جمعیت،» در شرایطی که مازاد مواد غذایی وجود ندارد، صدور بخشی از گندم تولید شده یا تخصیص بخشی از منابع تولید، زمین و نیروی کار به تولید فرآورده‌های غیرغذایی (تریاک و پنبه)، پیامد مشابهی خواهد داشت: کمبود و یا عرضه نامنظم مواد غذایی توأم با قیمت‌های روزافرون.

اگرچه شماری از پژوهشگران ارتباط بین گسترش تولید فرآورده‌های نقدینه‌آفرین و اختلال بیشتر در عرضه مواد غذایی را انکار می‌کنند، ولی کنسول دیکسون در ۱۸۶۶ نوشت، نظر به این‌که توجه بیشتری به کشت پنبه و تریاک می‌شود، عرضه مواد غذایی کاهش یافته و قیمت‌ها شدیداً افزایش یافته است.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد که کمبود نان بسیار جدی بود، چون دولت مجبور شد صادرات غله را از ساطق جنویی ممنوع اعلام کند.<sup>۳</sup>

بازدهی ناچیز و ایستاد بخش تولید‌کننده مواد غذایی و نیاز و اجبار به تخصیص

۱. جونز: گزارش کسرلی؛ «آذربایجان» در PAP، ۱۸۷۳، جلد ۶۷.

۲. بیت، سی. ای: گزارش کنولی، «خراسان» در PAP، ۱۸۹۴، جلد ۸۷.

۳. دیکسون، دبلیو. جی: گزارش مورخ ۵ زوئن ۱۸۶۶ در اسناد وزارت امور خارجه انگلستان، ۲۰-۳۰۲ F.O.

۴. گزارش سعیدخان به الیون، مورخ ۱۱ آوریل ۱۸۶۶، اسناد وزارت امور خارجه انگلستان، ۲۰-۳۰۲ F.O.

مقدار روزافرونه از منابع تولید، زمین، نیروی کار، و آب به تولید فرآورده‌های نقدینه آفرین به پیدایش وضعیتی فرا روئید که من آن را «عدم تعادل مداوم» می‌نامم. منظورم از عدم تعادل مداوم، وضعیتی است که تخصیص منابع در کشاورزی نه با تحولات درونی اش بلکه با عوامل و فشارهایی در خارج از آن تعیین می‌شود و به همین دلیل تعادلی است شکننده. یعنی، در چنین شرایطی، این تمایل همیشه وجود دارد که با کمبود مواد غذائی یا حتی قحطی روبرو شویم، بدون این‌که جامعه افزایش جمعیت قابل توجهی داشته باشد.

به نظر می‌رسد افزایش چشمگیر در قیمت مواد غذائی در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم را می‌توان ترجمان وجود این «عدم تعادل مداوم» دانست. نمونه‌وار به ذکر چند مثال بسنده، می‌کنم: اگر شاخص قیمت گندم و جو را در خراسان برای ۱۸۶۲ معادل ۱۰۰ فرض کنیم، این شاخص در ۱۸۸۳ معادل ۳۲۱ بود و در ۱۹۰۵ به ۱۴۴۷ رسید.<sup>۱</sup> برای ایالت فارس همین شاخص که در ۱۸۴۹ معادل ۱۰۰ بود، در ۱۹۰۰ اندکی کمتر از ۷۰۰ بود.<sup>۲</sup> برای تبریز همین شاخص از ۱۰۰ در سال‌های ۱۸۶۰ به ۸۲۶ در ۱۹۰۰ رسید و برای ۱۹۰۱ معادل ۳۲۱ بود.<sup>۳</sup> برای ایالت کرمانشاه شاخص قیمت گندم و جو که در ۱۸۴۹ معادل ۱۰۰ بود که تا ۱۸۸۳ دوباره شد و در ۱۹۰۱ حدوداً ۵۲۰ شد و برای ۱۹۰۴ معادل ۱۹۵۰ بود.<sup>۴</sup> برای ایالت گیلان ماده اساسی غذائی برنج بود و مصرف گندم و جو چندان زیاد نبود. با وجود افزایش تولید برنج، احتمالاً به دلیل صدور برنج به روسیه، شاخص قیمت که برای ۱۸۷۵ معادل ۱۰۰ بود، در ۱۸۹۳ معادل ۱۹۵ شد و در ۱۸۹۷ حدود ۲۸۰ بود و در ۱۹۰۰ از مرز ۷۵۰ گذشت، یعنی ۷۶۸ شد و در ۱۹۰۷ به ۳۰۵ رسید.<sup>۵</sup>

وقتی کشاورزی ایستا تجارتی می‌شود، نه فقط بخش تولیدکننده مواد غذائی مختل می‌شود بلکه رشد و گسترش تولید فرآورده‌های نقدینه آفرین هم از همان آغاز با موانع جدی رویه رو می‌گردد. می‌خواهم این نکته را بگویم که در این شرایط، تخصیص منابع تولید، زمین (نیروی کار و آب) بین مواد غذائی و فرآورده‌های نقدینه آفرین دستخوش تغییرات دائمی است و شکل «تار عنکبوتی»

۱. سیف، احمد: بعضی جنبه‌های ...، ص ۲۴۶.

۲. همان، ص ۲۴۸.

۳. همان، ص ۲۵۱.

۴. همان، ص ۲۴۹.

۵. همان، ص ۲۴۷.

(cobweb) دارد. یعنی وقتی منابع بیشتری صرف تولید فرآورده‌های نقدینه آفرین می‌شود، عرضه مواد غذائی را مختل می‌کند و اختلال عرضه مواد غذائی و واهمه از کمبود و حتی قحطی باعث می‌شود که در مرحله بعد، منابع بیشتری صرف تولید مواد غذائی بشود. افزایش عرضه مواد غذائی باعث سقوط قیمت‌ها می‌شود و کاهش درآمد دهقان باعث می‌شود که در دور بعد توجه بیشتر معطوف تولید فرآورده‌های نقدینه آفرین بشود که به نوبه خود موجب اختلال عرضه مواد غذائی می‌گردد و کل فرایند از ابتدا دوباره آغاز می‌شود. این درست است که منافع مالی باعث توجه بیشتر به تولید فرآورده‌های نقدینه آفرین می‌گردد؛ ولی وقتی افزایش تولید مواد غذائی ضروری می‌شود، هدف اجتناب از کمبود و قحطی است که در این صورت، منافع مالی را تحت الشاعع قرار می‌دهد. آنچه در زیر می‌آید، این شکل تار عنکبوتی را به‌وضوح نشان می‌دهد.

کنسول راس در ۱۸۷۴ نوشت: «کوشش محلی‌ها برای کشت و گسترش تولید یک فرآورده سودآور [تریاک] و نادیده گرفتن تولید مواد غذائی توأم با خشکسالی و دیگر عوامل به قحطی سال ۱۸۷۱-۷۲ منجر شد. این تجربه بسیار پرهزینه به ایرانی‌ها آموخت که محتاط‌تر و دوراندیش‌تر باشند و در نتیجه، اکنون زمین محدودی به کشت تریاک اختصاص یافته است.»<sup>۱</sup>

برای مرحله بعد، همین کنسول در ۱۸۷۹ نوشت: «در دو سال گذشته، ایرانی‌ها کوشش بی‌سابقه‌ای برای گسترش و بهبود کشت تریاک در کشور از خود نشان داده‌اند.»<sup>۲</sup> به دلایلی که در صفحات قبل ارائه شد، این گسترش کوتاه‌مدت بود. همو در گزارشی که در ۱۸۸۲ از بوشهر تهیه کرد، متذکر شد: «در دوره وحشت و هراسی که به دلیل خشکسالی اخیر همه جا گیر شد، در بعضی از شهرهای مردم به کشت تریاک اعتراض کردند و حتی در مواردی هم زمین خشک‌خاش کاشته را دوباره شخم زدند و گندم کاشتند.»<sup>۳</sup> در اوائل سال‌های ۱۸۹۰ کنسول تالبوت هم به موارد مشابهی در پیوند با

۱. راس، ای. می: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۸۰، جلد ۷۳.

۲. هسان مأخذ.

۳. راس، ای. می: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۸۲، جلد ۷۰.

پنهان کاری‌ها اشاره کرده و نوشت که «کشت پنبه به شدت کاهش یافت.»<sup>۱</sup> در آنچه که از این پس می‌آید، به طور مشخص تولید و تجارت تریاک را بررسی خواهیم کرد.

### تولید و تجارت تریاک

از زمان‌های بسیار قدیم، در خاورمیانه از تریاک به عنوان یک دارو استفاده می‌کردند. اولین اشاره‌ای که به کشت تریاک در ایران شده است از آن موقق الهروی است که در نیمه دوم قرن دهم میلادی از آن سخن گفت که به عنوان دارو مصرف می‌شد. به گفتهٔ پتروفسکی، تریاک از اوخر قرن یازدهم یا دوازدهم در ایران کشت می‌شده است.<sup>۲</sup> شواهد موجود برآورد که تا اواسط قرن نوزدهم تولید و مصرف تریاک در ایران قابل توجه نبوده است.

کنسول استانوس در گزارشی که در ۱۸۲۴ تهیه کرد، نوشت: «کاملاً محتمل است که در آینده نزدیک یک کانال ارتباطی برای عرضهٔ تریاک ایران به بازارهای چین باز شود»، چون «این ماده را می‌توان با حداقل هزینه تولید و بسته‌بندی کرد که با تولید هندوستان همسان باشد. تریاکی را که در بوشهر تولید می‌شود می‌توان به یک سوم قیمت بهترین تریاک محصول مالوا (Malwa) که در بمبئی فروخته می‌شود، فروخت.»<sup>۳</sup> پیش‌بینی استانوس، آن‌گونه که می‌گفت، درست در نیامد ولی حدوداً نیم قرن بعد تحقق یافت.

آن‌گونه که از قرائن بر می‌آید، کشت تریاک در ایالات اصفهان، یزد و فارس متصرکر بود. ایالات خراسان، کرمان و کرمانشاه هم در رده‌های بعدی تولید کنندگان تریاک بودند. برای تولید تریاک در سواحل بحر خزر هم کوشش‌هایی شد، به ویژه در گیلان که ناموفق بود.<sup>۴</sup> برای اولین بار در ۱۸۵۳ به تریاک به عنوان یک رقم صادراتی از اصفهان اشاره شد، ولی تنها پس از انهدام کشت ابریشم در اواسط دهه

۱. تالبوت، د. سی: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.

۲. نقل از عیسوی، همان، ص ۲۲۸.

۳. استانوس به ویلاک: گزارش مورخ ۲ ژوئن ۱۸۲۶، استاد وزارت امور خارجه انگلستان F.O. ۶۰-۲۴.

۴. پاریتگ: همان مأخذ قبلی، PAP، جلد ۶۹.

بعد است که تریاک وسیعاً کشت می‌شود.

همانند دیگر اقلام کشاورزی، از میزان زمین زیرکشت تریاک اطلاعی در دست نیست. از میزان کل تولید هم بی‌خبریم. براساس برآوردهایی که از صادرات تریاک از ایران در دست داریم، می‌توان گفت:

– تولیدش تا وقوع قحطی بزرگ در ۱۸۷۱-۷۲ افزایش یافت.

– پس آنگاه، درنتیجه قحطی و به عنوان عکس العملی طبیعی به آن، تولید تریاک کاهش یافت. ولی در سال‌های آخر دهه ۱۸۷۰ تولید مجدداً رو به افزایش گذاشت.

– بیشترین مقدار تریاک در سال‌های اولیه ۱۸۸۰ تولید شد و پس از آن رو به کاهش گذاشت.

تقریباً همه مدارکی که در باره تریاک ایران در این دوره در اختیار داریم، به تجارت تریاک توجه کرده و چگونگی کشت آن را به مقدار زیاد نادیده گرفته‌اند. تنها استثناء شاید گزارش کنسولی از کرمانشاه در ۱۹۰۳ باشد که به تولید تریاک هم پرداخته است. نویسنده این گزارش، کنسول راینو، نوشت که زمین رادر پائیز پاک کرده، شخم می‌زنند و بذر را در ماه میزان (۲۳ سپتامبر تا ۲۴ اکتبر) می‌پاشند. مدت کوتاهی پس از آبیاری کردن زمین، جوانه‌های خشخاش ظاهر می‌شود. در پایان ماه جوزا (۲۲ مه تا ۲ ژوئن) که زمان برداشت محصول است، نیشتر زدن برای جمع آوری شیره خشخاش شروع می‌شود. نیشتر زدن با چاقوهای مخصوصی صورت می‌گیرد و در صبح زود، شیره‌های درآمده و ماسیده خشخاش را جمع آوری می‌کنند. به گیاه یک تا دو روز کاری ندارند، ولی نیشتر زدن را سه بار دیگر هم تکرار می‌کنند. کیتیت و کیفیت شیره خشخاش رفتار فته کمتر و پست تر می‌شود. شرایط اقلیمی مساعد برای کشت تریاک بسیار ضروری است. اگر در زمان برداشت محصول هوای خیلی گرم باشد، شیره خشخاش به آن مقدار که باید به دست نمی‌آید و اگر باران شدید بارد، همه محصول از دست می‌رود.<sup>۱</sup> در بیشتر موارد، زمین را آیش نمی‌گذارند و زمین همه ساله کشت می‌شود و به همین دلیل، کاملاً محتمل است که برداشت سالیانه محصول کاهش یابد. در این زمینه، در گزارشی که در ۱۸۹۳ تهیه شد، آمده است: «در سال‌های اخیر، تولید اتریاک در ایالات مرکزی ایران اکاهش چشمگیری یافته است. به نظر می‌رسد که تریاک ایران نفوذش را

۱. راینو، آچ. ال: گزارش کنسولی، «کرمانشاه» در PAP، ۱۹۰۶، جلد ۱۰۰.

در بازار چین دارد از دست می‌دهد و به همین دلیل، کشت آن را ترغیب نمی‌کنند. بعلاوه، این هم درست است که تولید کنندگان از زمین حداکثر استفاده را برده‌اند. همه ساله، همان ترکیب بذرها را می‌کارند... شخم زدن عمقی نیست و کود به اندازه کافی استفاده نمی‌شود ( فقط دوبار). در نتیجه، از یک جویی زمین که در گذشته ۲ من تریاک به دست می‌آمد، اکنون، حدوداً نیم تا سه‌چهارم من تریاک برداشت می‌شود.<sup>۱</sup>

چین بازار اصلی تریاک ایران بود، ولی به کشورهای اروپائی هم صادر می‌شد. با توجه به ممنوع بودن واردات تریاک به روسیه در سال‌های قبل از ۱۹۰۰ به نظر بعید می‌آید که تریاک ایران به طور قانونی به روسیه صادر شده باشد، اگرچه قاچاق تریاک وجود داشت. در نتیجه، تقریباً همه تریاک صادراتی به بوشهر یا به بندر عباس ارسال می‌شد تا باکشتن به بمبهی و هنگ‌کنگ فرستاده شود و از آنجا به بازار چین یا از طریق لندن به انگلستان یا دیگر کشورهای اروپائی ارسال شود.

برای بررسی تحولاتی که در تولید تریاک پیش آمد، تولید آن را در ایالات مختلف در نیمة دوم قرن نوزدهم بررسی می‌کنیم و هر ایالت را هم جداگانه وارسی می‌کنیم. از اصفهان آغاز می‌کنیم که عمده‌ترین مرکز تولید تریاک ایران بود. کنسول ابوت که در ۱۸۵۰ از اصفهان دیدن کرد، کل تولید را بین ۱۷۷۲۷ و ۲۳۶۳۶ کیلوگرم تخمین زد. سندی دال بر صدور تریاک در آن سال در دست نداریم که کل تولید در همان ایالت مصرف می‌شد و یا محتمل تر، مازاد به دیگر ایالات ایران فرستاده می‌شد. قیمت آن برای هر من شاه (۶ کیلو) بین ۲/۵ تا ۳ تومان بود برای تریاک کار نشده و ۵/۶-۶ تومان بود برای تریاک به عمل آمده و آماده. تولید تریاک در یزد را همو ۷۷۲۷ کیلوگرم برآورد کرد که به دلیل کیفیت بهتر، قیمت بالاتری داشت و هر من شاه تریاک عمل آمده حدوداً ۱ تومان بود. از چگونگی کشت و تولید تریاک در دهه ۱۸۵۰ و بخش عمده‌ای از سال‌های ۱۸۶۰ اطلاعی نداریم، ولی جدول صفحه بعد متوسط تولید سالانه را برای دوره ۱۸۶۸-۱۸۷۵ تا ۱۹۰۵ به دست می‌دهد.<sup>۲</sup>

۱. هریس؛ جی. می: «گزارش کنسولی، «اصفهان» در PAP، ۱۸۹۴، جلد ۸۷.

۲. ابوت، کک. ای: «تجارت و تولیدات شهرهای مختلف... ایران»، استاد وزارت امور خارجه انگلستان، F.O. ۶۰-۱۶۵.

۳. این جدول براساس داده‌های آماری در منابع زیر تدوین شده است:  
لوكاس، جی: «گزارشی درباره تولید و تجارت تریاک»، که به صورت بخشی از «گزارش تجارتی خلیج فارس

### برآورد تولید تریاک در آیالات اصفهان

متوسط سالانه	مقدار به کیلوگرم	شاخص $1884-86=100$
۱۸۶۸-۷۰	۵۴۲۰۴	۳۰
۱۸۷۱-۷۹	۵۸۲۲۹	۲۶
۱۸۷۹-۸۳	۱۷۰۱۵۱	۹۳
۱۸۸۴-۸۶	۱۸۳۱۸۲	۱۰۰
۱۸۸۹	۱۷۷۲۷۳	۹۷
۱۸۹۲-۹۴	۱۷۷۷۲۷	۸۱
۱۸۹۵-۹۶	۹۶۰۲۳	۵۲
۱۹۰۲-۵	۸۲۷۲۷	۴۵

این درست است که تولید سالانه دوره ۱۹۰۲-۵ حدوداً ۴ برابر تولید در ۱۸۵۰ بود، ولی این هم درست است که در مقایسه با ۱۸۸۴-۸۶ تولید آن دوره کاهش چشمگیری نشان می‌دهد. کاملاً محتمل است که تولید تریاک به ضرر تولید پنبه افزایش یافته باشد. تردیدی نیست که سقوط ادامه‌دار صنایع دستی، به ویژه پارچه‌بافی، موجب شد که تقاضای داخلی برای پنبه کاهش یابد. نبودن راه هم که صادرات مازاد پنبه را منتفی می‌کرد، برای سال‌های میانی قرن برآورده از تولید پنبه در اختیار نداریم، ولی برای سال‌های پایانی دهه ۱۸۹۰ می‌دانیم که تولید پنبه در اصفهان از حدود ۳۵۶۴ تن به ۱۷۳۱ تن در ۱۹۰۶ کاهش یافت که کاهشی بیش از ۵ درصد نشان می‌دهد.<sup>۱</sup> وضعیت مشابهی در دیگر مناطق مرکزی وجود داشته

و سفط برای ۱۸۷۴-۷۵ به وسیله دولت هندوستان چاپ شد؛ کلکه، ۱۸۷۶.

راس. ای. سی؛ «گزارش درباره تریاک ایران» در PAP، ۱۸۸۰، جلد ۷۳.

هربرت. آ؛ گزارش کنسولی، «تجارت و صنایع ایران» در PAP، ۱۸۸۷، جلد ۸۵.

دیکسون، دبلیو، جی؛ گزارش کنسولی، «ایران» در PAP، ۱۸۸۴-۸۵، جلد ۷۶.

پریس، جی. آر؛ گزارش کنسولی، «اصفهان» در PAP، ۱۸۹۶، جلد ۷۹؛ ۱۸۹۷، جلد ۹۲؛ ۱۸۹۹، جلد ۹۴؛ ۱۹۰۵، جلد ۹۱.

بارینگک؛ گزارش کنسولی، «تجارت و کشت تریاک در ایران» در PAP، ۱۸۸۲، جلد ۷۹.

آفانور؛ گزارش کنسولی، «اصفهان» در PAP، ۱۹۰۷، جلد ۹۱.

بارنهام؛ گزارش کنسولی، «اصفهان» در PAP، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۴.

۱. سیف، احمد؛ «بعضی جنبه‌های...»، صفحه ۲۸۳-۸۷.

است. استاک که در سال‌های اولیه ۱۸۸۰ در یزد بود، گزارش کرد که «تمام زمین‌های اطراف شهر [ایزد] . . . به کشت خشخاش اختصاص یافته است».<sup>۱</sup> و کشتکاران آنچنان به کشت تریاک راغب بودند که حاکم فرمان داده بود که بازای هر ۴ جریبی که به کشت خشخاش اختصاص می‌باشد، یک جریب باید گندمکاری شود. استاک افروز، «گمان نمی‌کنم که حتی در حومهٔ شهر کسی به حرف حاکم عمل بکند».<sup>۲</sup> وقتی که به سال‌های پایانی قرن و به سال‌های اولیه قرن حاضر می‌رسیم، وضع تغیر می‌کند. کنسول بارنهام در ۱۹۰۶ نوشت که تجارت تریاک با چین و لندن «عملأً مرده است و تولید محلی حتی یک‌دهم تولید سال‌های قبل نیست».<sup>۳</sup> برآوردهایی که از تولید تریاک در یزد داریم، نشان‌دهندهٔ این سیر نزولی است.<sup>۴</sup>

#### برآورد تولید تریاک در منطقهٔ یزد

متوسط سالانه	مقدار به کیلوگرم	شاخص ۱۸۷۹-۸۰ = ۱۰۰
۱۸۴۹-۵۰	۷۷۲۷	۹
۱۸۶۸-۷۱	۲۴۷۷۳	۳۹
۱۸۷۲-۷۴	۲۷۶۱۴	۲۱
۱۸۷۵-۷۶	۳۹۸۸۶	۴۵
۱۸۷۹-۸۰	۸۸۶۳۶	۱۰۰
۱۸۸۳-۸۶	۴۷۱۳۶	۵۳
۱۸۹۱-۹۶	۳۹۲۹۷	۴۴

گسترش تولید تریاک در کرمانشاه کمی دیرتر از اصفهان آغاز شد. بارینگ در ۱۸۸۱ نوشت که تا ۱۸۷۱ «هیچ تریاکی در کرمانشاه تولید نمی‌شده است و پس از آن، مقدار ناچیزی برای مصرف محلی تولید می‌شد».<sup>۵</sup> لازم به ذکر است که ابوت در

۱. استاک، ای: شش ماه در ایران، لندن، ۱۸۸۲، جلد اول، ص ۲۶۲.

۲. همان، جلد دوم، ص ۳۶. ۳. بارنهام: گزارش کنسولی، «اصفهان» در PAP، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۴.

۴. براساس منابع صحّات پیشین تنظیم شد. برآورد مربوط به سال ۱۸۴۹-۵۰ را از گزارش ابروت در F.O. ۶۰-۱۶۵ گرفتام.

۵. بارینگ: گزارش کنسولی، «تجارت و کشت تریاک در ایران» در PAP، ۱۸۸۲، جلد ۷۹.

گزارشی در ۱۸۴۹ به همین نکته اشاره کرده است که تریاک برای مصرف محلی تولید می شود.<sup>۱</sup> جدول زیر، متوسط تولید سالانه را برای دوره ۱۸۷۶ تا ۱۹۰۶ نشان می دهد.<sup>۲</sup>

### برآورد تولید تریاک در ایالت کرمانشاه

متوجه سالانه	مقدار به کیلوگرم	شاخص $1901-3=100$
۱۸۷۶-۷۸	۱۵۷۶	۲
۱۸۷۹-۸۱	۵۴۱۷	۸
۱۸۸۲-۸۴	۵۰۱۱	۷
۱۸۸۵	۸۵۹۱	۱۳
۱۸۹۷	۱۸۴۰۹	۲۷
۱۹۰۰	۳۳۳۰۴	۴۹
۱۹۰۱-۳	۶۷۷۲۹	۱۰۰
۱۹۰۴-۶	۳۰۰۲۶	۴۴

به نظر می رسد که در کرمانشاه تولید تریاک به ضرر تولید گندم و جو افزایش یافته باشد. هربرت در اوخر دهه ۸۰ نوشت: «در حومه کرمانشاه غله به مراتب کمتری تولید می شود. به نظر نمی رسد بیش از یک سوم از زمین های که در گذشته کشت می شد، الان کشت شود... جمعیت هم کاهش یافته است». <sup>۳</sup> فرضیه کاهش تولید غلات به گمان من درست است، چون با وجود کاهش جمعیت - آن گونه که هربرت گفته است - قیمت گندم و جو در نیمه دوم قرن نوزدهم ۱۴ برابر و بیش از ۲۵ برابر

۱. ابوت: «تجارت و تولیدات...»، در ۱۶۵-۶۰ F.O.

۲. این جدول بر اساس منابع صفحات پیشین تنظیم شد. اطلاعات اضافی را از گزارش کنسولی، «کرمانشاه» در PAP، مجلات مختلف گرفتام. لازم به ذکر است که برای سال های ۱۹۰۰-۶ داده های آماری در منابع فقط مقدار صادرات را بدست می دهند، ولی کنسول رایبو در ۱۹۰۳ نوشت که سالیانه ۲۰ خروار تریاک بعنی ۵۹۰۹ کیلو تریاک در خود ایالت مصرف می شود. با این فرض که معرف محلی تریاک در سال های ۱۹۰۰-۶ ثابت مانده باشد، من این مقدار را به مقدار صادرات افزوده ام تا تخمینی از کل تولید تریاک به دست آید. به این ترتیب، برآورد من برای این سال ها به همین مقدار با برآوردهای موجود در منابع مورد استفاده من فرق می کند.

۳. هربرت، آ: گزارش کنسولی، «تجارت و صنایع ایران» در ۱۸۸۷، جلد ۸۵.

شده است.<sup>۱</sup> بعلاوه، صادرات غلات از کرمانشاه به طرز چشمگیری کاهش یافت و در ۱۹۰۵ فقط ۳۶۱۴ کیلو و در ۱۹۰۶ کمی بیش از ۳۰۰ کیلو بود.<sup>۲</sup> در نتیجه، افزایش صادرات و به عبارت دیگر، تقاضای خارجی نمی‌تواند توضیح دهنده افزایش فوق العاده قیمت‌ها باشد.

برای ایالت خراسان، برآورده از کل تولید تریاک در سال‌های ۹۰ در دست نداریم. غیر از ۱۹۰۳ برای دیگر سال‌های اولین دهه قرن حاضر هم اطلاعاتی در دست نیست. معذلك، این را می‌دانیم که به استناد گزارش تامسون در ۱۸۹۳، اعتیاد به تریاک در خراسان خیلی زیاد بود که احتمالاً بیانگر افزایش مصرف محلی است. او نوشت: «در میان اعیان مشهد، می‌توان گفت که یک پنجهم شان تریاک می‌کشند و در میان نوکران و خدمتکاران آن‌ها یک‌چهارم تریاکی‌اند. در میان تجار و مغازه‌داران این نسبت یک به ده است. احتمالاً غیر از کارگران که اعتیاد ندارند، در میان بقیه هم یک‌دهم قرص تریاک می‌خورند».<sup>۳</sup>

در این صورت، اگر فرض ما درست باشد، در شرایطی که مصرف محلی افزایش می‌یابد، کاهش در مقدار تریاک صادر شده ضرورتاً به معنی کاهش در تولید آن نیست. تامسون البته اضافه کرد که از ۱۸۷۰ به بعد، کاهش قابل توجهی در قیمت تریاک پیش آمد و در نتیجه «تریاک به حدی ارزان شد که برای تولید کننده چندان صرف نمی‌کند و به همین دلیل، سطح زیرکشت آن کاهش یافته است».<sup>۴</sup> چند سال بعد، در ۱۹۰۵، کسول سایکس گزارش کرد که با وجود افزایش صادرات تریاک، «در کل کشت تریاک کاهش یافته و به عوض برکشت پنه اضافه شده است».<sup>۵</sup>

برآوردهای موجود نشان می‌دهد که تغییر الگوی کشت در خراسان همانند اصفهان بود، یعنی بیشترین مقدار تریاک در سال‌های اولیه ۸۰ تولید شد. در باره اثر افزایش فرآورده‌های نقدینه‌آفرین بر تولید مواد غذائی، به اشاره می‌گذرم که در فاصله سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۹۰۵ قیمت گندم و جو در مشهد نزدیک به ۱۵ برابر

۱. سیف، احمد: «بعضی جنبه‌های...»، ص ۲۴۹.

۲. همان منبع، ص ۲۴۹.

۳. تامسون، ای. سی. آر: گزارش کسولی، «خراسان» در PAP، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.

۴. همان مأخذ.

۵. سایکس: گزارش کسولی، «خراسان» در PAP، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

شد.<sup>۱</sup> جدول زیر برآورد تولید تریاک در خراسان را نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

### برآورد تولید تریاک در ایالت خراسان

(شاخص :  $100 = 1882-83$ )

متوسط سالیانه	مقدار به کیلوگرم
۱۸۶۸-۷۰	۵۷۲۷
۱۸۷۱-۷۴	۵۰۶۴
۱۸۷۹-۸۱	۵۷۷۲۷
۱۸۸۲-۸۳	۱۱۵۰۵۷
۱۸۸۴-۸۵	۸۶۸۶۰
۱۹۰۳	۳۰۶۸۲

در ایالت فارس و کرمان هم تولید می‌شد و بویژه در فارس تولید و تجارت آن بسیار گسترده بود، چون بیشتر تریاکی که به چین یا اروپا صادر می‌شد می‌بایست از گمرگ خانه شیراز می‌گذشت. مؤسسه‌نامه برای سال‌های پس از ۱۸۸۴ تخمین و برآورده در دست نداریم و در نتیجه جدول زیر بسیار ناقص است. به عقیده من، برآورد تولیدی برای سال‌های ۱۸۷۹-۸۱ هم کمی بالغه‌آمیز به نظر می‌رسد. در ۱۸۸۴ کنسول دیکسون نوشت که «تولید تریاک در فارس بسیار موفقیت‌آمیز بود و در کل ۱۲۰۰ صندوق احدوداً ۶۵ کیلو [تولید شد]» که براین اساس، کل تولید حدوداً ۷۸۰۰ کیلو می‌شود.<sup>۳</sup>

۱. سیف، احمد: «بعضی جنبه‌های...»، ص ۲۴۶.

۲. براساس منابع صفحات پیشین تنظیم شد. برای سال ۱۹۰۳ نگاه کنید به: مک‌لین اچ. دبلیو: «گزارشی درباره شرایط و دورنمای تجارت بریتانیا در ایران» در PAP، ۱۹۰۴، جلد ۹۵، ص ۲۶.

۳. دیکسون: گزارش کنسولی، «ایران» در PAP، ۱۸۸۴-۸۵، جلد ۷۶، همانند دیگر جداول‌های این فصل، براساس منابع پیشین تنظیم شد.

**برآورد تولید تریاک در ایالات فارس و گرمان  
(مقدار به کیلوگرم)**

فارس	گرمان	متوسط سالیانه
۴۹۰۹	-	۱۸۴۹-۵۰
۹۰۰۰	۶۱۳۶	۱۸۶۸-۷۱
۹۰۵۰	۴۲۹۵	۱۸۷۲-۷۵
۱۹۰۲۲۷	۲۶۵۹۱	۱۸۷۹-۸۱
۷۸۰۰۰	-	۱۸۸۴

کاش شواهد آماری موثق در اختیار داشتیم و کشت و تولید تریاک را با جزئیات بیشتری بررسی می‌کردیم، ولی چنان جزئیاتی در اختیار نیست. در صفحات پایانی این فصل به صادرات تریاک می‌پردازیم.

تا آنجاکه به صادرات تریاک از ایران مربوط می‌شود، تریاک ایران در ابتدا از طریق جاوه به چین صادر می‌شد و بعد از راه عدن صادر می‌شد. براساس اطلاعات پراکنده می‌توان گفت که صادرات تریاک به چین، در ۱۸۵۳ از اصفهان، در ۱۸۶۱ از یزد، در ۱۸۷۱ از شیراز و خراسان و بالاخره در ۱۸۷۵ از کرمانشاه آغاز شد. از مقدار صادرات در سال‌های اولیه برآوردی نداریم، ولی حدس نزدیک به یقین مان این است که مقدار آن قابل توجه نبوده است. براساس یک گزارش، کل محصول تریاک کشور در ۱۸۵۹ ۱۸۴۰۹ کیلوگرم بود که به نظر بسیار کم برآورد شده است. چون برای سال ۱۸۶۱، یعنی دو سال بعد، فقط مقدار صادرات تریاک را ۶۱۳۶۴ کیلو به ارزش ۹ هزار لیره تخمین زدند که این مقدار صادرات بیش از سه برابر کل تولید در ۱۸۵۹ بوده است.<sup>۱</sup> برای فاصله سال‌های ۱۸۶۲ و ۱۸۶۵ برآوردهای ما فقط مقدار و ارزش تریاک صادر شده به چین، از طریق بمبئی، را نشان می‌دهد که فقط از بوشهر صادر شد. بر بنای این مأخذ، ۳۵۲۲۷ کیلوگرم به ارزش ۴۸۰۰۰ لیره استرلینگ در ۱۸۶۲ صادر شد.

۱. راس: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP: ۱۸۸۰، جلد ۷۳.

به طور کلی، برآوردهای آماری عرضه شده در صفحات قبل نشان می‌دهند که تولید تریاک پس از یک دوره کوتاه رشد، از اواسط دهه ۱۸۸۰ تدریجاً کاهش یافت. این یک تصادف تاریخی نیست که کاهش صدور تریاک با افزایش صادرات قالی از ایران همراه شده است.

در جدول زیر، برآوردهای آماری مربوط به صادرات تریاک از ایران را جمع آوری کرده‌ایم. برای رفع تغییرات کوتاه‌مدت، سال به سال، ارقام را به صورت متوسط سالیانه برای هر سه سال محاسبه کرده‌ایم.

بیشترین مقدار صادرات، در سال ۱۸۸۰ بود که ۴۷۲۷۲۷ کیلو تریاک به ارزش ۸۴۷۰۰ لیره استرلینگ از ایران صادر شد. در سال ۱۸۸۱ هم ۴۰۹۴۱۸ کیلوگرم به ارزش ۵۴۰۴۷۳ لیره استرلینگ صادر گشت که گذشته از کاهش در مقدار تریاک صادراتی، نشان دهنده ۲۶ درصد کاهش در قیمت تریاک هم هست. همان‌گونه که در جدول ملاحظه می‌شود، حجم و ارزش تریاک صادراتی که در فاصله ۱۸۷۷-۱۸۸۷ به حد اکثر رسید، در سال‌های واپسین قرن نوزدهم کاهش یافت، به حدی که متوسط ارزش تریاک صادراتی در حول و حوش انقلاب مشروطه حدوداً ۳ درصد ارزش صادرات در ۲۵ سال قبل از آن بوده است. این نکته هم قابل ذکر است که در تمام این سال‌ها کاهش در ارزش تریاک صادراتی همیشه بیشتر از کاهش در مقدار تریاک صادراتی بود که بهنوبه خود بیانگر این مطلب است که قیمت تریاک هم روند کاهش یابندهای داشته است. این روند نزولی به صورتی بوده است که برای مثال، اگر از صدور یک صندوق تریاک به وزن تقریبی ۶۱ کیلوگرم در سال‌های ۱۸۶۷-۶۹، ایران ۱۲۰ لیره درآمد ارزی داشت، برای همین مقدار درآمد ارزی می‌بایست بیش از دو صندوق تریاک در ۳-۳ ۱۹۰ صادر می‌شد.<sup>۱</sup>

۱. براساس منابع بیشین تنظیم شد. همچنین نگاد کنید بد: پلی، ال: «هند شرقی: تجارت خلیج فارس» در PAP، ۱۸۷۱، جلد ۵۱. ناموسن: گزارش کنسولی، «ایران»، درویلر، تی، تی، گزارشی در باره سائل ایران، کلکته، ۱۸۷۱، صص ۴۲-۴۴. جمالزاده، محمدعلی: گنج شایگان، برلین، ۱۹۱۵، ۱۹۱، صص ۳۰-۳۱. کیهان، مسعود: جغرافیای مفصل ایران، تهران، ۱۳۱۲، جلد سوم، صص ۱۲۸-۱۴۱. مکلین: «گزارشی در باره شرایط... در PAP، ۱۹۰۴، جلد ۹۵، ص ۷۳. گلیدونیکورسن: «گزارشی در باره هیئت تجاری هند به جنوب شرقی ایران در ۱۹۰۴-۵»، اسناد محروم،

## برآورد مقدار تریاک صادر شده از ایران ۱۹۰۲-۱۸۶۲

شناخت ۱۸۸۰-۸۲=۱۰۰	ارزش به لیره استرلینگ	شناخت ۱۸۸۰-۸۲=۱۰۰	مقدار به کیلوگرم	متوسط سالیانه
۱۱	۷۰۰۰۰	۱۲	۴۹۹۶۹	۱۸۶۲-۶۵
۲۹	۲۲۸۴۰۰	۳۱	۱۲۱۹۰۹	۱۸۶۷-۶۹
۱۸	۱۱۳۸۶۷	۲۲	۸۷۲۹۱	۱۸۷۱-۷۳
۳۰	۱۸۷۹۳۳	۲۳	۱۳۲۷۵۰	۱۸۷۵-۷۶
۹۰	۵۵۷۶۶۷	۸۶	۳۷۲۲۰۴	۱۸۷۷-۷۹
۱۰۰	۶۱۸۰۲۲	۱۰۰	۳۹۷۵۹۵	۱۸۸۰-۸۲
۴۹	۳۰۴۲۹۶	۷۸	۳۱۰۳۵۷	۱۸۸۲-۸۵
۵۲	۳۲۰۴۲۰	۶۸	۲۷۰۴۵۰	۱۸۸۳-۸۸
۷۰	۴۳۵۰۹۶	۹۵	۳۷۹۵۷۵	۱۸۸۹-۹۱
۴۲	۲۶۱۰۸۲	۶۰	۴۵۰۷۲۹	۱۸۹۲-۹۵
۵۱	۲۵۱۴۴۳	۶۴	۲۵۳۱۶۶	۱۸۹۵-۹۷
۵۹	۳۶۶۰۱۷	۸۴	۲۳۲۸۷۰	۱۸۹۸-۱۹۰۰
۴۷	۲۹۳۱۳۳	۸۳	۲۲۹۱۴۹	۱۹۰۱-۳
۳۱	۱۹۰۶۰۷	۴۲	۱۷۲۱۰۲	۱۹۰۴-۶

قبل از آنکه به بررسی عوامل مؤثر در کاهش قیمت صادراتی تریاک پردازم، برآوردهایی از قیمت صادراتی تریاک را برای همین دوره به دست می‌دهم.<sup>۱</sup>

روزارت امور خارجه بریتانیا، شماره ۸۷۷۸°، ص ۸۹.

گزارش کنسولی، «بوم شهر» و «بندر عباس» در PAP، مجلات مختلف.

در شماری از این منابع، ارزش صادرات تریاک برای سال‌های قبل از ۱۸۸۲ به روپیه آمده است، که بازای

۱۰ روپیه برای هر لیره استرلینگ، به لیره تبدیل کردند. در ضمن، وزن هر صندوق تریاک را هم در سرتاسر

این فصل ۶۱/۶۱ کیلو محاسبه کردند که معادل ۱۳۵ پوند (وزن) است.

۱. همان مأخذ.

## بیآورد قیمت صادراتی تریاک ۱۹۰۶-۱۸۶۷

(لیره استرلینگ بازاری من تبریز)

شاخص ۱۸۶۷-۶۹=۱۰۰	قیمت صادراتی			متوسط سالیانه
	لیره	شیلینگ	پنس	
۱۰۰	۱	۱۹	-	۱۸۶۷-۶۹
۶۷	۱	۶	-	۱۸۷۱-۷۳
۷۲	۱	۸	۳	۱۸۷۵-۷۶
۸۳	۱	۱۲	۳	۱۸۷۷-۷۹
۷۹	۱	۱۱	-	۱۸۸۰-۸۲
۵۰	۰	۱۹	۷	۱۸۸۳-۸۵
۶۰	۱	۲	۸	۱۸۸۶-۸۸
۵۹	۱	۲	۱۱	۱۸۸۹-۹۱
۵۵	۱	۱	۷	۱۸۹۲-۹۴
۵۱		۱۹	۱۰	۱۸۹۵-۹۷
۵۷	۱	۲	۲	۱۸۹۸-۱۹۰۰
۴۵	۰	۱۷	۹	۱۹۰۱-۳
۵۷	۱	۲	۲	۱۹۰۴-۶

کاهش قیمت صادراتی تریاک را می‌توان به عوامل زیر مربوط دانست.

۱. کیفیت نامرغوب و پسروندۀ تریاک ایران: از یکسو، تقلب در تولید تریاکی که به بازارهای چین صادر می‌شد، باعث افت آن در بازار و بالمال افت قیمت آن شد و از سوی دیگر، روش‌های بدوى کشت خشخاش و تهیه تریاک موجب شد که کیفیت نه فقط بهبود نیابد، بلکه بدتر هم بشود. برای مثال، کنسول آفانور در ۱۹۰۶ از اصفهان گزارش کرد که «کیفیت تریاک تولید شده بخوبی سال‌های پیش نیست، چون کود به اندازهٔ کافی به زمین داده نمی‌شود و بعلاوه از زمین زیاد کار می‌کشند». <sup>۱</sup> پیامد تقلب در تهیه و تدارک تریاک بسیار جدی و مهم بود. کنسول پریس در ۱۹۰۳ از اصفهان نوشت: «به علت تقلبات، ۲۵۰ صندوق تریاک ایرانی

۱. آفانور: گزارش کسولی، «اصفهان» در PAP، ۱۹۰۷، جلد ۹۱.

در بازارهای چین به فروش نرفته مانده است.<sup>۱</sup> چند سال قبل تر در ۱۹۰۰، کنسول کمبال از بوشهر گزارش کرد که «تقلب در تهیه تریاک ایران آنچنان علی و واضح شده است که چندین صندوق صادره را از چین باز برگردانده‌اند، چون برای آن بازار مناسب نبود».<sup>۲</sup> کنسول سایکس هم در ۱۹۰۵ نوشت که به دلیل «تقلب بی‌شمانه» در تهیه و تدارک، تریاک ایرانی «اعتبار خود را در بازارهای بمبئی از دست داده است».<sup>۳</sup> علاوه بر این نکات، لازم به یادآوری است که تریاک‌های نامرغوب برای صدور به بازارهای اروپا هم مناسب نبودند.

۲. رقابت خارجی: تا آنجاکه به بازارهای چین مربوط می‌شد، تریاک محصول هندوستان و ژاپن موقعیت بهتری داشت و تقاضا برای این محصولات بیشتر بود. کنسول چیک در ۱۹۰۸ از قول یک تاجر شیرازی نوشت که «دلیل سقوط صادرات تریاک ایران به هنگ کنگ... این است که بازار را تریاک ژاپن قبضه کرده است».<sup>۴</sup> از طرف دیگر، تولید روزافرون تریاک در ترکیه و صدورش به اروپا، موجب شد که موقعیت تریاک ایران در آن بازارها هم متزلزل شود.<sup>۵</sup>

۳. کاهش در تقاضا: علاوه بر عوامل مذکور، از یک سو، رکود اقتصادی در چین و از سوی دیگر، «تصمیم دولت چین او دولت افریقای جنوبی برای پایان دادن به تجارت تریاک» باعث رکود در تقاضا برای تریاک و سیر تزویی در قیمت آن شد.<sup>۶</sup> سمنویعت تجارت تریاک در افریقای جنوبی، باعث رکود بازار تریاک در لندن می‌شد که به نوبه خود بر صادرات تریاک از ایران تأثیر می‌گذاشت.

کاملاً محتمل است که نرخ برگشت کاهش یابنده تجارت تریاک، عمدتاً به دلایلی که ذکرش رفت، بر تولید آن تأثیرات منفی گذاشت و تولید را کاهش داد. به دلیل

۱. پریس: گزارش کنسولی، «اصفهان» در PAP، ۱۹۰۵، جلد ۹۱.

۲. کمال: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۹۰۱، جلد ۸۴.

۳. سایکس: گزارش کنسولی، «خراسان» در PAP، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

۴. چیک: گزارش کنسولی، «بوشهر» در PAP، ۱۹۰۹، جلد ۹۷.

۵. آفانور: گزارش کنسولی، «اصفهان» در PAP، ۱۹۰۷، جلد ۹۱. همچنین نگاه کنید به عسوی: تاریخ اقتصادی ایران...، صص ۶۳-۶۱.

۶. آفانور: همان مأخذ.

چیک: گزارش کنسولی، «بوشهر» در PAP، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۴.

پریس: گزارش کنسولی، «اصفهان» در PAP، ۱۹۰۵، جلد ۹۱.

فقدان داده‌های آماری موثق تعیین دقیق دامنه این تغییرات عملی نیست، ولی جهت کلی تغییرات را می‌توان مشخص کرد. مکالین گزارش کرد که کل تولید تریاک ایران در ۱۹۰۲ حدود ۷۰۰۰ صندوق، ۴۲۹۵۴۵ کیلوگرم بود که ۲۰۰۰ صندوق یا ۱۲۲۷۲۷ کیلو مصرف داخلی و بقیه، یعنی ۳۰۶۸۱۸ کیلوگرم صادر شد.<sup>۱</sup> برای مقایسه، اگر کل مصرف داخلی را برای ۱۸۸۱ نصف رقم بالا، یعنی ۴۶۱۳۶۴ کیلوگرم فرض کنیم و این مقدار را به کل صادرات تریاک در آن سال اضافه کنیم، کل تولید تریاک ایران در ۱۸۸۱ رقمی معادل ۱۸۸۱ ۵۳۳۸۶۴ کیلوگرم می‌شود (۶۱۳۶۴ کیلو مصرف داخلی + ۴۷۲۵۰۰ کیلوگرم صادرات) که از کل تولید سال ۱۹۰۲ حدوداً ۲۵ درصد بیشتر بود.<sup>۲</sup>

در بارهٔ ایالت خراسان و منطقهٔ یزد، در کاهش تولید تریاک تردید نداریم.<sup>۳</sup> با توجه به نرخ برگشت کاهش یابندهٔ تجارت تریاک، براساس شواهدی که عرضه نمودیم، به حدس قریب به‌یقین تولید تریاک در منطقه اصفهان هم کاهش یافت، و در تیجهٔ بعيد نیست که مقدار واقعی کاهش بسیار بیشتر از برآوردهای ما در این فصل باشد. فراموش نباید کرد که: «تریاک یک فرآورده بسیار گران و حساس است که کشت آن به مقدار زیاد نیروی کار، کود و آب نیاز دارد. مکرراً از باران و تگرگ چندم می‌بیند و قیمتش در بازار دستخوش تغییرات دائمی است و در بازارهای چین و لندن تعیین می‌شود...»<sup>۴</sup>

در جای دیگر<sup>۵</sup> به تفصیل بحث کرده‌ایم که این عوامل مورد نیاز برای کشت تریاک در ایران قرن نوزدهم چندان فراوان نبوده‌اند. حتی اگر فرض کنیم که نیاز به مقدار زیادی نیروی کار و کود مسئلهٔ عمده‌ای نبوده باشد، همگان می‌دانند و پذیرفته‌اند که کمبود آب، در واقع، پاشنه آشیل کشاورزی و اقتصاد ایران در آن دوره بود.

۱. مکالین: گزارش کنسولی، «گزارشی در باره...» در PAP، ۱۹۰۴، جلد ۹۵، ص ۲۶.

۲. همان منابع صفحات پیشین، همچنین: مین چین، کنیون و سایکس: گزارش کنسولی، «خراسان» در PAP، به ترتیب مجلات، ۱۹۰۵، جلد ۱۹۰۶؛ ۱۹۰۶، جلد ۱۹۰۷؛ ۱۹۰۷، جلد ۱۹۰۸؛ ۱۹۰۸، جلد ۱۱۴.

۳. مکالین: هسان، ص ۲۶.

۴. سیف، احمد: «بعضی جنبه‌های...»، صص ۱۰۳-۱۰۴ و ۲۹۰-۲۹۱.

### نتیجه‌گیری

هدف اصلی این فصل این بود که نشان دهیم تولید و گسترش صادرات فرآورده‌های نقدینه‌آفرین ضرورتاً به معنی توسعه کشاورزی نیست. گفتم که دلیل و انگیزه تخصیص بخشی از منابع تولید به تولید تریاک به تجارت خارجی ایران بیشتر مربوط می‌شد تا به تحولات درونی در بخش کشاورزی. تراز تجاری منفی، ناتوانی در صدور طلا و نقره، سقوط تولید ابریشم در شمال ایران، و افزایش روزافزون واردات باعث شد که یافتن محصولی قابل صدور به صورت ضرورتی انکارناپذیر درآید. چون تولید فرآورده‌های نقدینه‌آفرین (در اینجا تریاک) با افزایش بازدهی در دیگر بخش‌های کشاورزی همراه نبود. به همین دلیل، تولید و صدور آن پس از افزایش اولیه، در سال‌های پایانی قرن نوزدهم کاهش یافت. البته این درست است که ایران در سال‌های اولیه قرن حاضر، بسیاری‌شتر از سال‌های ۱۸۶۰، تریاک تولید و صادر می‌کرده است، ولی این هم واقعیت دارد که در مقایسه با اوائل دهه ۱۸۸۰، تولید و صدور تریاک در اوائل قرن بیستم به شدت کاهش یافت. بخشی از مسئله، این است که با جایگزین شدن صادرات قالی به آن شدت قبلی، دیگر لازم نبود که تریاک تولید و صادر شود. احتمال زیادی می‌دهیم که تولید این فرآورده‌های نقدینه‌آفرین موجب اختلال بیشتر در تولید مواد غذائی شده باشد که شواهدی عرضه کرده‌ایم. در شماری از مناطق هم افزایش تولید تریاک به ضرر تولید پنبه بود که از آن هم در صفحات قبل سخن گفته‌ایم.

## طاعون بزرگ ۱۸۳۰-۳۱ و اقتصاد ایران

۱

قبل از پیشرفت‌های علم پزشکی در قرن اخیر، یکی از عوامل مهم مرگ و میرهای زودرس، شیوع بیماری‌های واگیر بود که در سرزمین‌های مختلف، باشدت و ضعف گوناگون، موجب از بین رفتن شهر و ندان می‌شد. علاوه بر نازل بودن سطح دانش پزشکی، که به خودی خود بسیار مهم بود، نحوه عملکرد مسئولان مملکتی هم در اتخاذ سیاست‌های مؤثر برای کنترل بیماری بر دامنه تلفات تأثیر قابل توجهی داشت.

در ایران قرن نوزدهم، علاوه بر طاعون، در موارد مکرر شیوع وبا و آبله باعث مرگ و میرهای ناخواسته بود. در این نوشتاب کوشش می‌شود که در باره تأثیرات یکی از مواردی که طاعون در ایران شیوع پیدا کرد، اطلاعاتی به دست دهیم. ناگفته نگذاریم که همانند دیگر حوزه‌های تحقیق، در اینجا هم با کمبود، و بهتر است گفته شود فقدان اسناد و مدارک موثق روبرو هستیم. بهر تقدیر، به درستی نمی‌دانیم که این بیماری‌ها به چه دلیل یا دلایلی در قرن نوزدهم به این کثرت شیوع می‌یافتد و با سرعت قابل توجهی گسترش پیدا می‌کرد. آنچه می‌توانیم کرد، این که عواملی را به عنوان علل احتمالی ذکر کنیم:

۱. عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی و تأثیرات این عقب‌ماندگی در زمینه‌های تغذیه، آموزش، ارتباطات و بهداشت محیط.
۲. فقدان مطلق امکانات بهداشت عمومی.
۳. بی‌توجهی و بی‌تفاوتوی و حتی می‌توان گفت، فساد و بی‌مسئولیتی طبقات حاکم به سرنوشت مردم به طور کلی و به سرنوشت مناطق آلوده و غیرآلوده به طور اخص.

۴. همه‌گیر بودن یک باور نادرست که آب جاری هرگز آلوده نمی‌شود و از نظر بهداشتی بی خطر است.

۵. سنت مذهبی شستن جسد. در موقع شیوع بیماری هم این سنت مذهبی انجام می‌گرفت و در کنار باور نادرست به آلوده نبودن آب جاری به آسانی موجب سرایت بیماری به مناطق غیرآلوده می‌گشت.

تلقيق این عوامل موجب می‌شد که:

الف) این بیماری‌ها معنو لاً پس از اتمام سیر طبیعی خود و پس از وارد آوردن حداقل تلفات، در واقع خود به خود فرو می‌خوایدند تا در موقعیتی دیگر و یا در منطقه‌ای دیگر که شرایط مساعدی موجود بود، مجددأً یک دوره جدید را شروع کنند؛

ب) کنترل بیماری‌های واگیر بسیار دشوار باشد؛

پ) بیماری‌ها با سرعتی حیرت آور از منطقه‌ای به منطقه دیگر سرایت کنند و در نتیجه، باعث زیادتر شدن تلفات بشود.

یکی از دلایلی که علاوه بر عوامل بالا، سرعت چشمگیر شیوع بیماری را در نقاط غیرآلوده توضیح می‌دهد، عکس العمل ثروتمندان و اقشار مرفه و نمایندگان دولت به این مسئله بود. این جماعت، در اولین روزهای شیوع بیماری، از مناطق آلوده به مناطق غیرآلوده فرار می‌کردند و چه بسا که حامل آلودگی به آن نقاط می‌شدند. نبودن قرنطینه، و فساد و رشوه‌خواری مأموران مسئول قرنطینه، وقتی که قرنطینه‌ای بود که بازی رشوه‌ای ناچیز مقررات را زیر پا می‌گذاشتند، در این مهمن بی‌تأثیر نبوده است. تا آنجا که می‌دانیم، در سال‌های قبل از ۱۸۳۰، اگرچه موارد مکرر شیوع وبا در ایران داشته‌ایم، ولی طاعون حداقل یکبار در سال ۱۸۲۴ در ایران ظهرور کرده است. از دامنه سرایت آن اطلاعات زیادی نداریم، ولی گزارش شده است که در شهر شیراز، در فاصله یک هفته ۶۰۰۰ نفر را کشت.<sup>۱</sup> در فاصله سال‌های ۱۸۲۴-۳۰، علاوه بر جنگ ایران و روس، و علاوه بر شیوع وبا، که به آن اشاره خواهیم کرد، زلزله شدیدی ایالت فارس را ویران کرد. در منابع آمده است که، برای مثال، میزان خرابی و تلفات در کازرون به مراتب بیشتر از شهر شیراز بوده

۱. فسائی: فارسنامه ناصری، ص ۱۶۶. (ترجمه انگلیسی)

است، ولی از مرگ و میر در شیراز، رقم ۲۰۰۰ تن را ذکر کرده‌اند.<sup>۱</sup> در سال قبل از طاعون بزرگ، در ۱۸۲۹، وبای مرگباری مناطق بی‌شماری از ایران را گرفت و تلفات شهر تهران را در ۴۰ روزی که بیماری ادامه یافت، ۱۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند.<sup>۲</sup> هنوز کشور از زیر خدمات و با ورزشه کمر راست نکرده بود که طاعون بزرگ ۱۸۳۰، باشدت بی‌سابقه‌ای سرتاسر مملکت را فراگرفت. ناظران بسیاری در باره طاعون ۱۸۳۰ مطالبی نوشته‌اند که اگرچه دلیلی در نادرستی این نوشه‌ها نداریم، ولی حتی اگر فقط نیمی از آنچه که گفته‌اند مطابق با واقعیت باشد، باز هم توفیری در اصل قضیه نمی‌کند که طاعون ۱۸۳۰ به راستی فاجعه‌ای عظیم بوده است. به‌وضوح معلوم نیست که طاعون بزرگ ابتدا در کجا شیوع یافت و دقیقاً چه مدت ادامه یافت، ولی در این‌که موجب بروز صدماتی چشمگیر به اقتصاد ایران شده است، تردیدی نمی‌توان داشت. به عنوان مثال، براساس آمار رسمی دولت تزاری روسیه، وضعیت تجارت ایران و روسیه را به دست می‌دهیم. این نکته را بگوئیم که تا اوآخر قرن نوزدهم، تجارت فیما بین از تجارت سال ۱۸۳۰ کمتر بوده است.<sup>۳</sup>

#### تجارت ایران و روسیه (به روبل)

سال	از ایران به روسیه	شاخص	از روسیه به ایران	شاخص
۱۸۲۰	۱۴۱۳۶۶۱۵	۱۰۰	۱۲۲۷۷۷۸۸	۱۰۰
۱۸۲۱	۱۲۲۱۰۱۵۸	۸۶	۱۰۱۰۶۲۹۱	۷۶
۱۸۲۲	۷۲۵۵۲۳۵	۵۱	۸۲۲۶۴۷۸	۶۴
۱۸۲۳	۷۸۱۹۷۶۳	۵۲	۲۹۶۰۵۸۰	۲۲
۱۸۲۴	۶۰۲۲۹۹۸	۴۳	۲۲۵۶۸۰۶	۱۷
۱۸۲۵	۶۷۰۱۰۳۱	۴۷	۲۲۹۹۳۲۰	۱۷

در جدول بالا<sup>۱</sup> مشاهده می‌شود که در سال ۱۸۳۵، در مقایسه با ۱۸۳۰،

۱. مولی: سخن‌نامه...، صص ۳۶-۳۷.

۲. اعتمادالسلطنه: متن‌ثقوب ناصری، صص ۱۳۰-۱۳۱.

۳. لورینی: اقتصاد ایران...، ص ۴۰۹. (من اینتابلائی)

۴. حمان‌چاه، ص ۴۰۹.

واردات ایران از روسیه ۸۳ درصد کاهش یافته است، در حالی که کاهش در صادرات ایران ۵۳ درصد بوده است. به گمان نویسنده، این نکته به آن معنی است که کاهش در مجموع مصرف، از کاهش در کل تولید بیشتر بوده است و با اطلاعاتی که داریم، غیر از کاهش ناگهانی جمعیت، دلیل دیگری برای کاهش مصرف به نظرمان نمی‌رسد.

همان طور که قبل اشاره کردہ‌ایم، ناظران بسیاری در باره این طاعون نوشتند، ولی به اعتقاد ما، فریزر که دوبار در سال‌های ۱۸۲۲ (قبل از طاعون) و در ۱۸۳۴ (بعد از طاعون) از ایران دیدن کرده است، در این باره مشاهدات جالبی دارد. او در طول سفر دومش، در مازندران که یکی از غنی‌ترین ایالات بود، نوشت: «... در هر قدم فقط خرابی و انهدام است که دیده را آزار می‌دهدند افزایش جمعیت و آبادانی...»<sup>۱</sup>

در بارفروش (بابل) که در ۱۸۲۲ شهر پر رونقی بود و به عقیده او «تجارت روح و زندگی شهر را تشکیل می‌دهد»، در ۱۸۳۴ «در بسیاری از مغازه‌ها علف سبز شده است... در مرکز تجاری شهر، جائی که محل تجمع تجار بود، علف‌های فراوانی سبز شده است».<sup>۲</sup> یکی دیگر از ناظران، هولمز، که در ۱۸۳۴ از بارفروش دیدن کرد، در باره تأثیر طاعون بزرگ نوشت: «براساس آمارهایی که ملاها جمع آوری کردند، تعداد تلفات شهر بارفروش را ۸۰۰۰۰ نفر تخمین می‌زنند...»<sup>۳</sup> در نظر اول، این رقم ممکن است مبالغه‌آمیز به نظر آید، ولی باید در نظر داشت که فریزر در سفر اولش، در باره بارفروش نوشت: «... در شهر هیچ خرابی‌ای دیده نمی‌شود. خانه‌ها خیلی راحت و در موقعیت خوبی هستند... گفته می‌شود که شهر ۱۲ محله دارد با مجموعاً ۳۶۰۰۰ خانه که در هر خانه بین ۵ تا ۱۵ نفر ساکن هستند. من به راحتی قبول می‌کنم که بارفروش تقریباً ۲۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد...»<sup>۴</sup>

ولی در ۱۸۳۴ تعداد خانه‌های بارفروش فقط ۱۲۰۰۰ براورد شده است.<sup>۵</sup> هرچه که تعداد واقعی خانه‌ها و میزان جمعیت بارفروش باشد، تا پیر چهل سال بعد در

۱. همانجا، صص ۴۵۷ و ۴۸۶.

۲. فریزر: سفر زمستانی...، جلد دوم؛ صص ۲۸۸-۲۹۰.

۳. هولمز: یادداشت‌های سفر به سواحل بحرخزر...، ص ۱۷۹.

۴. فریزر: مسازت و ماجراهای در سواحل بحرخزر؛ صص ۸۳-۸۵.

۵. هولمز: همان کتاب، ص ۱۸۱.

۱۸۷۴ نوشت که: «شهر بارفروش کاهش جمعیتی را که در اثر طاعون بزرگ در ۱۸۳۲ متحمل گشته هنوز جبران نکرده است.»<sup>۱</sup>

در شهر رشت، فریزرا در باره دوستان و آشنايان خود به پرس وجو پرداخت و در سفرنامه دومش، محاوره خود را با شخصی که از طاعون جان سالم بدر برده بود و آشنايان او را می‌شناخت، ثبت کرده است:

«... هیچکدام باقی نمانده‌اند.

«— خوب، اگر دوستان من ازین رفته‌اند، می‌خواهم بستگان و بازماندگان آن‌ها را ببینم، پسرهایشان را... برادرهایشان را...

«— آن‌ها هم، همه ازین رفته‌اند.

«— دوست دارم خانه‌هایشان را ببینم.

«— خانه‌ها هم، همه اکنون خرابه‌اند. مطمئناً شما الان قادر به تشخیص این خرابه‌ها نخواهید بود... علف‌های وحشی و بوته‌ها سرتاسر خرابه‌ها را پوشانده است...»<sup>۲</sup>

فریزرا سپس به بازار رشت می‌رود. چون فصل خرید، بسته‌بندی و صدور ابریشم بود، بازار را نسبتاً شلوغ می‌یابد، ولی می‌افزاید: «همه غربیه‌اند و در میانشان به‌ندرت یک گیلانی دیده می‌شود.»<sup>۳</sup> براساس برآورد او، شهر رشت باید  $\frac{2}{3}$  جمعیت خود را از دست داده باشد. او در تأیید برآورد خود اضافه می‌کند: «در بازار بزرگ، من دیده بودم که چه از دحام عظیمی داشت. ولی اکنون وضعیت دیگری می‌بینم. نصف، نه، دو سوم مغازه‌ها بسته‌اند و بقیه هم تجّار خرد پای ابریشم، پارچه‌فروشان کوچک و دیگر اجناس معمولی هستند...»<sup>۴</sup> فریزرا دادمه می‌دهد: «وقتی که من دفعه قبل (سال ۱۸۲۲) در رشت بودم، شهر مطمئناً بیش از ۶۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت، ولی اکنون، با احتساب غربیه‌ها، رقم جمعیت نزدیک به ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر است. حتی نسبت به این تعداد هم من اطمینان ندارم...»<sup>۵</sup> در باره تأثیرات طاعون بر گیلان و بهویژه شهر رشت، راینو، یکی از صاحب‌نظران بهنام اوضاع ایران در قرن گذشته، چنین نوشت: «در طول چند هفته نصف جمعیت شهر، یعنی ۴۰۰۰۰ نفر از

۱. ناپیر: مجموعه یادداشت‌ها...، ص ۹۶.

۲. فریزرا: سفر زمستانی، جلد دوم، ص ۴۹۰.

۳. همان، صص ۴۹۰-۹۱. ۵. همان، ص ۴۹۱.

طاعون تلف شدند و نصف دیگر هم از شهر فرار کردند. برای مدت کوتاهی شهر کاملاً متوقف و خالی از جمعیت شد. تنها چیزی که باقی ماند، اجساد مردگان بود که در گوشه و کنار شهر پراکنده بودند. وقتی که فراری‌ها به شهر بازگشتهند، طاعون در میان شان شیوع یافت و جمعیت شهر را به ۸۰۰۰ نفر کاهش داد.<sup>۱</sup>

با تمام ارزشی که برای مشاهدات و نظریات رایینو در باره اوضاع ایران در قرن گذشته قائلیم و با این که می‌دانیم در اوایل قرن گذشته و اوائل قرن حاضر او مصدر کارهای مهمی در ایران بوده است، ولی به نظر ما تصویری که از وضعیت شهر رشت می‌دهد، بعید به نظر می‌رسد. در عین حال تردیدی نداریم که کاهش جمعیت شهر و منطقه براستی چشمگیر بوده است و بهمین دلیل، صدمات و لطمات اقتصادی و اجتماعی فراوانی وارد آورده است. به طور کلی می‌توان گفت که براساس شواهدی که در دست داریم، استان‌های شمالی به ویژه، تا آخر قرن نوزدهم از اثرات مخرب طاعون بزرگ کمر راست نکردند. گزارش شده است که تا سال ۱۸۷۷ در جنگلهای گیلان، مخصوصاً در ناحیه طالم که جمعیت آن عمدهاً در اثر طاعون از بین رفته بودند، اسب‌ها و مادیان‌های بی‌صاحب و وحشی دیده می‌شدند. رایینو ضمن تأیید این مطلب، می‌افزاید که با تحقیقاتی که کرده است به او گفته‌اند که بی‌صاحب ماندن این اسب‌ها باعث شد که وحشی بشوند.<sup>۲</sup>

بی‌مناسب نیست به این نکته اشاره کنیم که وقتی اوضاع گیلان چنین بوده باشد، مسلماً در دیگر مناطق، به مراتب اوضاع بدتر بوده است. به طور مشخص باید به این مسئله توجه کنیم که اثر کاهش جمعیت در ولایاتی که کشاورزی آن به آبیاری مصنوعی و استگی زیادی داشت، به مراتب بیشتر از اثر کاهش جمعیت در گیلان بود. چون از جمله پیامدهای کاهش ناگهانی جمعیت، صدمه دیدن و تعمیر نشدن نظام آبیاری (عمدتاً قنوات) بود که بر تولیدات کشاورزی تأثیر بسزائی داشت. بازسازی و ترمیم نظام آبیاری به سرمایه‌های کلان و نیروی انسانی زیادی نیاز داشت، که اولی به دلیل بی‌تفاوتی دولت و طبقات حاکم و دومی به علت طاعون در دسترس نبود. در نتیجه ترمیم جمعیت در این مناطق با دشواری بیشتری صورت می‌گرفت.

به طور کلی، تردیدی نیست که در شرایطی که نیروهای مولده در اقتصاد در سطح

۱. رایینو: ولايت دارالمرز...، ترجمه خمامي زاده، ص ۵۵۱. ۲. همان، ص ۲۶۵-۲۶۷.

بسیار نازل و عقب مانده‌ای قرار داشتند و در شرایطی که ماشین‌آلات در تولید نقش قابل توجهی بازی نمی‌کرد، ازین رفتن ناگهانی بخشی از جمعیت فعال تأثیرات زیانباری بر اقتصاد می‌گذاشت و موجب کاهش تولید می‌شد. کاهش تولید در چنین وضعیتی از یک سو موجب کاهش مصرف (کُند کردن سیر افزایش جمعیت) و از سوی دیگر باعث ناچیز بودن مازاد بر مصرف می‌شد که به‌نوبه خود با کند کردن تجارت روند انباشت سرمایه را که برای سرمایه‌گذاری و رشد نیروهای مولد لازم است، با اشکال مواجه می‌کرد. در این مورد، بی‌مناسب نیست اشاره شود که هولمز که در ۱۸۴۳ از گیلان دیدن کرد، نوشته است که طاعون بزرگ موجب شده که «برای کشت مقدار معمولی برنج، نیروی کار کافی وجود ندارد. بعلاوه، به همین دلیل [کمبود نیروی کار] نمی‌توان به آن اندازه‌ای که توت‌زارها برگ توت دارند، کرم ابریشم پرورش داد (تولید ابریشم را افزایش داد)...»<sup>۱</sup>

همچنین، فریزر در سفر اول خود، جمعیت آمل را بین ۳۵ تا ۴۰ هزار نفر تخمین زد، ولی در طول سفر دوم خود نوشت که «من بخوبی به‌حاطر می‌آورم که آمل اگرچه شهر خیلی وسیع و باشکوهی نبود، ولی جمعیت نسبتاً زیادی داشت. ولی اکنون در چه موقعیتی است؟! یک خرابه... یک متروکه بیش نیست.»<sup>۲</sup> به همین ترتیب، در باره استرآباد (گرگان) نوشت «وقتی دفعه قبل از اینجا می‌گذشتم، پرجمعیت و آباد بود، ولی اکنون بیابانی است.»<sup>۳</sup>

مشاهدات فریزر در باره اثرات طاعون بزرگ، در دیگر سفرنامه‌ها و اسنادی که در دست داریم، نیز تأیید شده است. برای نمونه، برنس که یک سال پس از طاعون بزرگ از شمال ایران دیدن کرده است، نوشت: «بلای سال قبل [طاعون بزرگ] شهر استرآباد را کاملاً منهدم کرده است. من با بی‌میلی و اکراه در خیابان‌های متروک آن به گشت و گذار پرداختم. حدوداً نصف معازه‌ها و خانه‌ها متروک، و بی‌صاحب بودند... و کل جمعیت هم از ۴۰۰۰ نفر بیشتر نبود...»<sup>۴</sup> در باره شهر ساری، که مرکز استان

۱. هولمز: همان کتاب، ص ۱۲۴.

۲. فریزر: سافرت و ماجراجوا...، ص ۱۰۴. سفر زمستانی...، جلد دوم، ص ۴۵۳.

۳. فریزر: سفر زمستانی...، ص ۳۸۵.

۴. برنس: مژه به بخارا...، جلد سوم، ص ۱۰۱.

بود، همو نوشه است: «ساری به طرز وحشتاکی از طاعون سال قبل صدمه دیده است. کل جمعیت آن، بدهشت به ۳۰۰ نفر می‌رسد.»<sup>۱</sup> در حالی که فریزر در ۱۸۲۲ جمعیت ساری را بین ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر تخمین زده بود.<sup>۲</sup> در باره آمل، نایپر در ۱۸۷۴ نوشت که این شهر قبل از طاعون بزرگ، از نظر تجاری، شهر نسبتاً بالهمیتی بود و حدوداً ۵ هزار نفر جمعیت داشت، ولی اکنون [۱۸۷۴] جمعیت آن بین ۴ تا ۵ هزار نفر است.<sup>۳</sup> به طور کلی فریزر مشاهدات خود را از تأثیر طاعون بزرگ به این صورت جمع‌بندی می‌کند که «می‌دانستم که بین ایالات ایران، گیلان و مازندران پیشتر از دیگر نقاط صدمه دیده‌اند. به همین دلیل، آماده بوده‌ام که شاهد کاهش جمعیت باشم، ولی بدون تردید برای آنچه که دیده‌ام آماده نبوده‌ام...»<sup>۴</sup>

برای درک بهتر از تأثیرات مخرب طاعون بزرگ به سیر و گذار مان در استاد و مدارک قرن گذشته ادامه می‌دهیم. کنسول ابوت، که یکی از فعال‌ترین کارگزاران انگلیس در ایران بود، در باره اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران در فاصله سال‌های ۱۸۴۰-۷۰ اسناد ارزشمند زیادی به جای گذاشته است. به نظریات سیاسی این مأمور ورزیده و کارکشته استعمار بریتانیا در جای دیگر خواهیم پرداخت، ولی همین شخص براساس مشاهدات و تحقیقاتی که به عمل آورده، در باره تأثیر طاعون بزرگ هم مطالبی نوشته است که بخشی از آن را در اینجا می‌آوریم. در گزارش محرمانه‌ای که در ۱۸۴۲ تهیه کرد، نوشت: «تجارت بندر انزلی در طول ۱۰ یا ۱۲ سال گذشته بهشدت کاهش یافته است. اولین علت این کاهش نابودی وحشتاک قسمت اعظم جمعیت گیلان در اثر طاعون ۱۸۳۰ است».<sup>۵</sup> علت دیگری که ابوت مطرح کرد، انتقال تجارت از بندر انزلی به بندر آستارا است که بعد نمی‌دانیم که علت آن انتقال هم، در واقع همان کاهش جمعیت باشد. در تأیید این نکته باید اضافه کنیم خودزکو که در سال‌های ۱۸۳۰ کنسول روسیه تزاری در گیلان بود، گزارش کرده است که در منطقه رانکوه (در گیلان) پیشرفت تولید ابریشم به علت کمبود کارگر متوقف شده

۱. همان جا، ص ۱۰۷؛ همچنین نگاه کنید به رابینو: مازندران و استآباد، ص ۵۴.

۲. فریزر: مالارت و ماجراهای...، ص ۴۰.

۳. نایپر: همان کتاب، ص ۹۷.

۴. فریزر: سفر زمستانی...، ص ۴۵۳.

۵. ابوت: گزارش... اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، ۱۰ می ۱۸۴۲، مجلد ۶۰-۹۲.

است.<sup>۱</sup> ابوت در گزارش دیگری که در ۱۸۵۸ نوشت، مجدداً به تأثیرات طاعون بزرگ اشاره نمود و اضافه کرد که «کاملاً<sup>۲</sup> جمعیت گیلان در اثر این مصیبت از بین رفتند و از این لطمہ بزرگ، ایالت گیلان هرگز کمر راست نکرد...»<sup>۳</sup>

یک سال بعد، مکنزی که به جای ابوت کنسول انگلیس در رشت شد، گزارش نمود که «از زمان طاعون بزرگ که تقریباً بخش مذکور جمعیت را از بین برداشت، جایشان توسط مهاجرینی که از ایالات مجاور، آذربایجان، قسمت‌های مرکزی ایران و قفقاز می‌آیند، گرفته شده است...»<sup>۴</sup> براساس برآوردهای او، بیش از ۲۰ درصد جمعیت گیلان را در آن سال‌ها، مهاجرین فصلی تشکیل می‌دادند.<sup>۵</sup> با درنظر داشتن موقعیت اقتصادی به طور اعم و موقعیت اقتصادی گیلان به طور اخص، جابه جا شدن منطقه‌ای جمعیت احتمالاً به این معنی است که:

۱. در گیلان، در نتیجه طاعون و از بین رفتن بخشی از جمعیت فعال، کمبود کارگر وجود داشته است. با آنچه که می‌دانیم، کمبود کارگر را نمی‌توان ناشی از افزایش سرمایه‌گذاری و پیشرفت اقتصاد گیلان دانست. البته تردیدی نیست که روند ترمیم در گیلان در جریان بوده است.

۲. در دیگر ایالات، بیکاری وجود داشته است و بهمین دلیل بخشی از نیروهای فعال آن ایالات برای کار به گیلان می‌آمده‌اند. براین عقیده‌ایم که علاوه بر کاهش جمعیت، طاعون بزرگ در دیگر ایالات موجب کاهش امکانات تولید شد و بهمین دلیل، چون کاهش در امکانات تولید بیشتر از کاهش جمعیت بوده است، نتیجه آن خود را به صورت بیکاری نشان داد. در اینجا، باید به اهمیت آبیاری مصنوعی در کشاورزی دیگر نقاط ایران اشاره کنیم که توضیح دهنده پیامدی این چنین است.

با وجودی که می‌دانیم ایالات مازندران و گیلان از طاعون بزرگ بهشدت صدمه دیده بودند، به حدی که حکومت هر دو ایالت را از پرداخت مالیات برای سال ۱۸۳۱ معاف کرد،<sup>۶</sup> ولی البته صحیح نیست اگر گمان کنیم که دامنه لطمات ناشی از

۱. خودزکو: ایالت گیلان، ص ۱۵.

۲. ابوت: «بیادداشت‌ها...»، مجله سلطنتی جغرافیائی، ۱۸۵۸-۵۹، ص ۳۹۲.

۳. مکنزی: گزارش... ۱۲ دسامبر ۱۸۵۸، استاد وزارت امور خارجه انگلیس، مجلد ۶۰ - ۶۱.

۴. اعتمادالسلطنه: مراث البلدان، ص ۵۵۹.

آن فقط به این دو ایالت محدود شده بود.

در اسناد قرن گذشته آمده است که «جمعیت بوشهر در سال ۱۸۲۸ حدود ۲۰۰۰۰ نفر تخمین زده می شد، ولی در ۱۸۳۱ آن بلای مهیب طاعون بزرگ با چنان شدتی شیوع یافت که در طول دو ماه، یک سوم جمعیت شهر را نابود کرد.»<sup>۱</sup> در اثر طاعون بزرگ، آذربایجان «بسیاری از دهکده ها و حتی بعضی از شهر های نسبتاً بزرگ تقریباً خالی از سکنه شده اند.»<sup>۲</sup> راولینسون که در ۱۸۳۶ از مناطق غربی ایران دیدن کرد، نوشت که «شهر شوستر در اثر طاعون بزرگ تقریباً خالی از سکنه شده است و هنوز که هنوز است اهمیت قبلی خود را به دست نیاورده است.»<sup>۳</sup> در ایالت فارس طاعون موجب کاهش جمعیت شد، در حالی که «ملخ مصری» محصولات کشاورزی را نابود ساخت، به نحوی که فتحعلی شاه که به پول دوستی و پول پرستی شهره بود، به ایالت فارس ۲۰۰۰۰ تومان تخفیف مالیاتی داد.<sup>۴</sup> در اسناد و مدارکی که در اختیار نویسنده این سطور است، سندی دال بر شیوع طاعون بزرگ در ایالات خراسان و کرمان نیافتنیم، ولی باید اشاره کنیم که اعتمادسلطه نوشته است که «طاعون بزرگ در سرتاسر مملکت شیوع یافت و در تهران به تنهائی ۲۰۰۰۰ نفر را کشت.»<sup>۵</sup> شیوع طاعون در اصفهان هم خیلی شدید بود، به طوری که دولت به ایالت اصفهان ۴۰۰۰ تومان تخفیف مالیاتی داد، ولی از شمار تلفات احتمالی اطلاعی در دسترس نیست.<sup>۶</sup>

لازم به ذکر است که فقط بخشی از نیروی کار شاغل در کشاورزی نبودند که از طاعون بزرگ لطمہ خوردن. فریزر در باره گیلان نوشت که «کارگاه های تولیدی که باعث شهرت گیلان بودند، همه از بین رفتند.»<sup>۷</sup>

فقدان داده های آماری موثق، بررسی مفصل تر تأثیر طاعون بزرگ را بر زندگی اقتصادی ایران غیر ممکن کرده است. با این همه در باره سطح قیمت ها اطلاعات

۱. کسی ثورن: «بادداشت ها...»، مجله انجمن سلطنتی جغرافیا شناسی، ۱۸۲۵، ص ۲۸۳.

۲. گی یونتز: «بادداشت های سفر...»، مجله انجمن سلطنتی جغرافیا شناسی، ۱۸۴۱، ص ۱۳۶.

۳. راولینسون: «بادداشت ها...»، مجله انجمن سلطنتی جغرافیا شناسی، ۱۸۳۹، ص ۷۷.

۴. فسانی: نارسانه ناصری، ص ۲۰۱.

۵. اعتمادسلطه: مرات البستان، ص ۶۱-۵۶.

۶. حسان جا، ص ۵۵۹.

۷. فریزر: سفر زمستانی...، جلد دوم، صص ۹۱-۴۹۰.

پراکنده‌ای در دسترس داریم که به علت پراکندگی و ناکافی بودن آمارها ارزش مقایسه‌ای آن‌ها ناچیز است. بعلاوه، بعد از علت فقدان امکانات ارتباطی و در نبود یک بازار ملی، قیمت‌ها طبیعتاً در نقاط مختلف با هم تفاوت داشتند. به همین دلیل، برای این‌که مقایسه تغییر قیمت‌ها معنی دار باشد، ناچاراً باید قیمت‌ها و تغییرات قیمت‌ها در هر ناحیه جداگانه مورد بررسی قرار گیرد و بودن آمارهای موثق این کار را مشکل می‌کند.

با این وصف، در طول سفر اول فریزر، قیمت ابریشم براساس کیفیت بین ۴ تا ۹ تومن هر من شاه (۶ کیلو) تغییر می‌کرده است.<sup>۱</sup> ولی در اواخر دهه ۳۰ خودزکو کنسول روسیه در رشت، قیمت را هر من بین ۱۲ تا ۱۹ تومن گزارش کرده است.<sup>۲</sup> بدگمان ما، علت افزایش قیمت نمی‌تواند افزایش تقاضای مؤثر برای ابریشم باشد، چون هموادمه داده است که برای نمونه در ۱۸۴۰ کلاً ۷۱۶۹۹ من ابریشم صادر شد و ۲۹۰۰۰ من دیگر در بازارها مانده و به فروش نرفته است.<sup>۳</sup> از طرف دیگر، بعید است که علت افزایش قیمت، کاهش تولید ابریشم باشد. البته در این باره تخمین‌های موجود با هم متناقض‌اند، چون از طرفی گفته می‌شود که کاهش جمعیت باعث کاهش تولید ابریشم شده است<sup>۴</sup> و از سوی دیگر، مقدار کل تولید براساس تخمین‌های موجود چنین کاهشی را نشان نمی‌دهد. برای مثال، فریزر صادرات ابریشم را در ۱۸۲۲ حدود ۶۰۰۰۰ من گزارش کرده و افزوده که ۴۰۰۰ من دیگر در کارگاه‌های مازندران و گیلان به مصرف تولید پارچه می‌رسد<sup>۵</sup> در حالی که برای سال ۱۸۴۰ هم کل تولید ابریشم را ۱۰۰۰۰ من برآورد کرده‌اند.<sup>۶</sup> به این ترتیب، اگر تولید ابریشم تغییر چشمگیری نکرده باشد، افزایش قابل توجه قیمت آن فقط می‌تواند به علت افزایش هزینه تولید آن باشد که با کمبود، و بهتر گفته باشیم، کاهش نیروی کار فعال، همخوانی دارد.

اطلاعات ما در باره تغییر قیمت محصولات غذایی بسی پراکنده‌تر است. با

۱. فریزر: مسافت و ماجرایا...، ص ۳۵۸.

۲. خودزکو، همان کتاب، ص ۱۰۱.

۳. همان کتاب، ص ۱۵. نگاه کنید به ابیوت: گزارش...، ۱۸۴۲، استاد وزارت امور خارجه انگلیس،

مجلد ۶۰-۹۲.

۴. خودزکو، همان کتاب، ص ۱۰۳.

این همه، فریزر، در ۱۸۲۲ قیمت برنج را در مازندران یک قران و پنج شاهی بازای هر ده تا دوازده من ذکر کرده است<sup>۱</sup>؛ در حالی که قیمت همین مقدار برنج در ۱۸۴۴ معادل ۳ قران و ۹ شاهی گزارش شده است.<sup>۲</sup> میزان تولید برنج برای سال ۱۸۴۴ معادل ۵۲۰۰ تن تخمین زده شده است که از مقدار موردنیاز اهالی بسیار بیشتر بوده است. در ضمن، این را هم می‌دانیم که در آن سال‌ها صادرات برنج، به دلیل نبودن راه، مقدار قابل توجهی نبوده است. به این ترتیب، بعید می‌دانیم که افزایش قیمت برنج هم با زیادی تقاضای مؤثر برای برنج قابل توضیح باشد.<sup>۳</sup> اگر یادمان باشد که هولمز در ۱۸۴۳ مذکور شده است که به علت طاعون «نیروی کار کافی برای کشت مقدار معمولی برنج در دسترس نیست»، نتیجتاً می‌توان گفت:

— بد احتمال زیاد، تولید برنج در قبل از طاعون بیشتر بوده است؛

— با توجه به مهاجرت نیروی کار به گیلان و مازندران، بعید به نظر نمی‌رسد که که مجموعه این عوامل موجب افزایش هزینه تولید و در پی آن، افزایش قیمت برنج شده باشد.

۱. فریزر: ساخت و ماجراها، ص ۱۰۴.

۲. آبوت: گزارش...، ۲۹ زوئن ۱۸۴۴، استاد وزارت امور خارجه انگلیس، مجلد ۶۰-۱۰۸.

۳. همانجا.

## قطعی در ایران

مقدمتاً باید بگوییم که علاوه بر طاعون، موارد مکرر شیوع و با را هم داشتیم که بی‌گمان بر جمعیت ایران در این دوره تأثیر داشته است. در باره قطعی هم باید گفت که گذشته از مواردی که قطعی بروز کرده در دیگر سال‌ها اکثریت جمعیت ایران گرفتار کم‌غذائی و بدغذائی بودند. نبودن آمارهای قابل اعتماد، بررسی اثرات سوء‌تغذیه را غیرممکن می‌سازد، ولی به دلایلی که در زیر می‌آید، وجودش را منتفی نمی‌کند. به‌گمان من، برای اکثریت جمعیت ایران عدم هماهنگی آشکاری بین سطح درآمدها و هزینه‌ها وجود داشت. در فصل چهارم، بررسی ما از وضعیت دهقانان بر گوششای از این مشکل پرتو افکند. با بهره‌گیری از داده‌های آماری موجود می‌توان موقعیت دیگر اشاره‌زننده را بررسی کرد.

اجازه بدھید یکی از شهرهای مرتفه، رشت، را در نظر بگیریم.

گزارش شده است که در ۱۸۹۱، یک کارگر معمولی در رشت، روزی یک قران درآمد داشت.<sup>۱</sup> اگر فرض کنیم که کارگر مورد بحث هفته‌ای ۶ روز و سالی ۵۲ هفته کار می‌کرد، مجموع درآمد سالیانه او ۳۱۲ قران می‌شد. با این فرض که کارگر موردنظر هیچ وقت مریض نمی‌شده است که مانع کار کردن او بشود. از طرف دیگر، هیچ وقت هم بیکار نبوده است (نبودن کار و اخراج وغیره). شواهد موجود حاکی از آن است که اشاره کم درآمد، درصد بالاتری از درآمد خود را صرف تهیه مواد غذائی می‌کنند. من هم در اینجا فرض می‌کنم که ۹۰ درصد درآمد صرف تهیه مواد غذائی می‌شده است. در ضمن، فهرست قیمت‌های مواد غذائی را برای سال ۱۸۹۱

۱. چرچیل: گزارش کنسولی، «تجارت رشت» در PAP، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.

در دست داریم.<sup>۱</sup> با استفاده از این فهرست قیمت‌ها، هزینه روزانه یک کارگر گیلانی را به زبان مقدار مصرفی چند قلم که در زیر می‌آید، بیان می‌کنم. پس اگر همه ۹۰ درصد درآمد روزانه صرف خرید یک قلم از اقلام زیر شود، ما با این وضعیت روبه‌رو خواهیم بود.

### قدرت خرید یک کارگر در رشت در ۱۸۹۱

نان	۳/۵ کیلو
برنج	کمی کمتر از ۳ کیلو
مرغ	۳ عدد در ۲ روز
گوشت گوسفند	۳ کیلو در ۲ روز
تخم مرغ	۲۶ عدد
ماهی شور	یک و بیک چهارم ماهی

در توضیح این برآوردها باید بگوییم که اگر هیچ هزینه دیگری نبود، یک کارگر قدرت خریدی معادل ۵/۳ کیلو نان یا حدوداً ۳ کیلو برنج در روز داشت. اجازه بدهید فرض کنیم که ۹۰ درصد درآمد روزانه صرف چهار قلم شود، یعنی برنج، نان، ماهی و تخم مرغ به نسبت‌هایی که در نظر گرفته‌ام.

برنج	یک کیلو	% ۳۶	
ماهی	نصف یک ماهی	% ۳۶	
تخم مرغ	۳ عدد	% ۹	
نان	کمتر از نیم کیلو	% ۹	
جمع			% ۹۰

اگر این کارگر گیلانی هوس می‌کرد که یک روز ماهی تازه بخورد، رابطه بین

قیمت ماهی و درآمد طوری بود که می‌بایست درآمد ۷ روز خود را می‌داد تا یک ماهی تازه خریداری کند!

البته تاکنون فرض کرده‌ام که این کارگر تنها است، زن و بچه ندارد و مصرف روزانه‌اش هم محدود است به چهار قلمی که پیشتر ذکر شد. بدیهی است که هر دو این فرضیات نادرستند، یعنی الگوی مصرفی از این مدل زیادی ساده شده‌من اند کی پیچیده‌تر بود و بعلاوه هزینه زن و فرزندان هم بود. اگر اطلاعات آماری کافی داشتیم و به جای این فرضیات، واقعیت‌ها را آن‌گونه که بودند بررسی می‌کردیم، مسلماً متوجه می‌شدیم که وضعیت زحمتکشان در گیلان بسیار ناگوار بود و به احتمال قریب به یقین قادر به سیر کردن شکم خود و وابستگان خود نبودند. وقتی وضع در رشت چنین بوده باشد، در دیگر شهرها که لابد بدتر بوده است. برای این‌که بی‌سن سخن نگفته باشم؛ از یزد نمونه می‌دهم. کنسول پریس که کنسول انگلستان در اصفهان بود، در ۱۸۹۲ گزارش کرد که یک زحمتکش یزدی روزی ۱۵ شاهی مزد می‌گیرد.<sup>۱</sup> در ضمن، فهرستی از قیمت‌های مواد غذایی را هم به دست داده است. بهمان ترتیب قبلی عمل می‌کنم تا تصویری هرچند ناکامل از قدرت خرید روزانه یک کارگر یزدی داشته باشم.

### قدرت خرید یک کارگر در یزد در ۱۸۹۲

نان	۲ کلو و بیک چارک
برنج	کمتر از بیک کلو و بیک چارک
گوشت	حدود ۹۰۰ گرم
شکر و فند	۴۵۰ گرم
تخم مرغ	۲۲ عدد

اولین نکته قابل ذکر این است که وضعیت زحمتکشان در یزد از زحمتکشان گیلانی به مرتب خراب‌تر بوده است. مثلاً اگر قدرت خرید یک کارگر رشتی معادل

۱. پریس: گزارش کنسولی؛ «شرح مسافرت... به یزد و گرمان» در PAP، ۱۸۹۷، جلد ۸۷، صص ۱۶ و ۷۶.

۱/۵ کیلو گوشت بود، زحمتکش یزدی قدرت خرید روزانهای معادل ۹۰۰ گرم داشت (یعنی ۴۰ درصد کمتر). قصدم از بیان قدرت خرید روزانه به این صورت، تنها نشان دادن فقر عظیمی است که بر ایران قرن نوزدهم حاکم بوده است، والا براین نکته واقعیم که در وهله اول، شاید به نظر بی معنی بیاید که کسی بگوید یک کارگر یزدی در ۱۸۹۲ با کل مزد روزانه اش فقط می توانست کمی کمتر از نیم کیلو قند و شکر خریداری کند. ولی اصل قضیه، یعنی وجود فقری و حشتناک، غیرقابل انکار است.

در همین زمینه، بد نیست اشاره کنم که در ۱۸۵۰، یعنی ۴۲ سال قبل از این، کنسول ابوت که در اصفهان بود، کوشید تا مقدار جمعیت شهر را تخمین بزند. برای این منظور براساس مشاهدات خود، مصرف سرانه روزانه را معادل ۷۵۰ گرم در نظر گرفت و چون از صنف خبازان، کل نان مصرفي روزانه را هم می دانست، از جمعیت اصفهان تخمینی به دست داد که برای دوره و زمانه خویش ابتکار ارزشمندی بود.<sup>۱</sup> اگر آن مقدار نان مصرفي روزانه را برای ۱۸۹۲ در یزد، هم جاری بدانیم و هم اگر فرض کنیم که کارگر موردنظر یک زن هم داشته است، آنگاه بیش از ۶۰ درصد درآمد روزانه می بایست صرف خرید این مقدار نان بشود و فقط ۴۰ درصد برای دیگر هزینه باقی می ماند.

گفتی است که براساس شواهد موجود، وضع مردم عادی در دیگر شهرها از این هم خراب تر بوده است. اگر کارگر یزدی مورد بحث ما، هفته‌ای ۶ روز کار می کرد، هفته‌ای ۵/۴ قران درآمد داشت. در شهر اراک که مرکز قالی بافی بود و سرمایه داران خارجی در قالی بافی آن دیار فعال بودند، براساس گزارش کنسول پریس «مزد یک بافندۀ معمولی، براساس درجه مهارت و کار دانی اش، هفته‌ای ۲ تا ۳ قران است».<sup>۲</sup>

پس مشاهده می کنیم وضع بافندۀ اراکی به مراتب بدتر از وضع یک زحمتکش یزدی و وضع زحمتکش یزدی به مراتب ناگوارتر از وضع یک کارگر گیلانی بود و وضع این آخری، خود همان گونه که دیدیم، تعریفی نداشت.

وقتی در ابتدای این فصل، صحبت از سوء تغذیه و کم غذائی و بی غذائی کردم،

۱. نگاه کنید به ابوت، ک. ۱: «تجارت و تولیدات شهرهای مختلف ایران»، اسناد امور خارجه انگلستان،

۲. پریس، هسان، ص ۵۹.

. F.O. ۱۰-۱۷۵

نظرم بر آوردهایی از آنچه که آمد، استوار بود. بهمین دلیل است که در گزارش کنسول مکلین که در ۱۸۹۰ از مشهد فرستاد می‌خوانیم: «بسیاری از مردم اسکوربوت دهان و فک دارند که نتیجه تغذیه نامناسب آن‌هاست.»<sup>۱</sup> و یا در همان سال‌ها، وقتی که وبای سال ۱۸۹۲ کشتار عظیمی به راه انداخت، امین‌الضرب این نکته درست را گفت: «این تلفات همه از ناخوشی و با نبود بلکه مردم ایران ناخوش، و آماده بودند که این چنین زیاده از اندازه مردند.»<sup>۲</sup>

فلاکت مردم عادی فقط محدود به کم غذایی و یا بدغذایی نبود، بلکه به دفعات اتفاق افتاد که قحطی می‌آمد و از میان همین بخش که در ضمن اکثریت مردم ایران بودند، کشتار می‌کرد. برای نمونه، فسائی در فارس‌نامه ناصری نوشت: «نظر به قحطی و بیچارگی فوق العاده مردم، فتحعلی‌شاه در ۱۸۱۱ میلادی ۱۰۰۰۰۰ تومن تخفیف مالیاتی داد.»<sup>۳</sup>

از شدت و گسترش قحطی در آن سال اطلاعات ییشتری نداریم، ولی تا آنچه‌از پول‌دوستی و خساست فتحعلی‌شاه می‌دانیم، می‌توان با اطمینان‌خاطر گفت که قحطی باید به راستی جدی بوده باشد. در تأیید این نظر، اضافه کنم که جیمز موریه که در همان سال به فارس سفر کرد، نوشت: «در دور و بر دهکده‌ها، تعداد خیلی کمی کودک دیده‌ام. . . عده معدودی که دیده می‌شوند، ظاهرشان یانگر ییشترین بدبهختی‌هاست و نشان می‌دهد که سوء‌تغذیه دارند. وضع پوشاشان هم واقعاً خراب است.»<sup>۴</sup> موریه در جای دیگر افزود که چون در ۱۸۱۰ زراعت بد بود و محصول به عمل نیامد، «الآن روستانشینان فقیر حتی نان برای خوردن ندارند. . . و مجبورند که به صحراء بروند و از علف‌های مخصوصی که هست، تغذیه کنند. این علف‌ها غذای روزانه‌شان را تشکیل می‌دهد.»<sup>۵</sup> همو اضافه می‌کند که دولت وقت نه فقط دست به هیچ اقدام ضربتی و کوتاه‌مدت برای تخفیف تأثیرات سوء‌قطخطی به عمل نیاورد بلکه

۱. مکلین: گزارش کنسولی، «نجرات خراسان» در PAP، ۱۸۹۲، جلد ۸۳.

۲. ناطق، ها: «تأثیر اجتماعی و اقتصادی بیماری وبا در دوره فاجار»، نگین، شماره ۱۴۸، ۲۱ شهریور ۱۳۵۶، ص ۲۶.

۳. فسائی: فارس‌نامه ناصری، (ترجمه انگلیسی) کلمبیا، ۱۹۷۲، ص ۱۲۵.

۴. موریه: «مسافرت در فارس»، ۱۸۱۱، در اسناد وزارت امور خارجه انگلستان، F.O. ۶۰-۷.

۵. هسان.

«برای جلوگیری از قحطی در سال‌های آینده هم هیچ کاری نکرده است.»<sup>۱</sup> در واقعیت زندگی، برای این‌که قحطی دوباره به سراغ مردم عادی ایران بیاید، زیاد طول نکشید. پنج سال بعد، یعنی در ۱۸۱۶ باز قحطی آمد. دامنه این قحطی به حدی گسترده بود که مردم را در کاشان به آدمخواری واداشت و بعضی از پدر و مادرها حتی گوشت فرزندانشان را خوردند.<sup>۲</sup> جانسون که یک سال بعد از منطقه عبور کرد، نوشت که در اثر قحطی، در منطقه کاشان فقط ده‌هزار تن تلف شدند.<sup>۳</sup> او در مشاهدات خویش به نکته با اهمیتی اشاره کرد که به علت «کاهش شدید جمعیت کشور» کبوترخانه‌ها در همه جا در حال خرابی‌اند، ولی اشاره‌ای به علت کاهش شدید جمعیت نکرد.<sup>۴</sup> کبوترخانه‌ها برج‌های مخصوصی بود که در قدیم برای اسکان کبوتر می‌ساختند و از فضولات کبوتر به عنوان کود در زراعت استفاده می‌کردند و خرابی‌شان بی‌گمان نشان از بحران در کشاورزی ایران می‌داد. اگر در نظر داشته باشیم که علاوه بر این برج‌ها، قنوات، پل‌ها، کاروانسراها همه و همه در حال خرابی بودند، آن‌وقت گسترده‌گی بحران روشن می‌شود و به احتمال زیاد علت «کاهش شدید جمعیت کشور» هم.<sup>۵</sup>

در ۱۸۲۴ فتحعلی‌شاه به اصفهان ۲۰۰۰۰۰ تومان و به گیلان ۶۰۰۰۰ تومان تخفیف مالیاتی داد.<sup>۶</sup> اگرچه علت این «سخاوتمندی شاهانه» روشن نیست، ولی به احتمال زیاد یا سال و بائی بود، یا سال قحطی. البته می‌دانیم که ۳ سال قبل، در ۱۸۲۱، وبا «از صد‌هزار تن افرون بکشت و بسیار وقت بود که مردم ایران این مرض را مشاهده نکرده بودند».<sup>۷</sup> در همان سال، ۱۸۲۴، می‌دانیم که زلزله سختی بخشی از فارس را خراب کرد. در کازرون «خسارت و تلفات واردہ به مراتب بیشتر از شیراز

۱. همان.

۲. نگاه کنید به ناطق، هما: از ماست که برماست، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۳۱.

۳. جانسون: مسافت از هندوستان به انگلستان در ۱۸۱۷، لندن، ۱۸۱۸، ص ۱۳۵.

۴. همان، ص ۹۹.

۵. همان، صص ۸۳-۶۹. همچنین نگاه کنید به اعتمادالسلطنه: مرآت‌البلدان، تهران ۱۸۷۷، جلد اول، صص ۲۳۸-۲۷۲.

۶. پوتینجر: مسافت در بلچستان و سند، ۱۸۱۶، (ترجمه فارسی)، تهران، ۱۳۴۹، ص ۵۱-۲۵۰.

۷. اعتمادالسلطنه: تاریخ مستظم ناصری، جلد سوم، تهران، (چاپ سنگی)، ۱۸۸۱-۸۳، ص ۱۳۰.

۸. ناطق: «تأثیر اجتماعی»، ۱۰۰، ص ۳۴.

بود»، ولی رقم دقیق تلفات را نمی‌دانیم. مونی که در همان سال‌ها به ایران سفر کرد، نوشت که «در شهر شیراز حداقل ۲۰۰۰ تن کشته شدند». با وجود این، تا آنجاکه استاد و مدارک می‌گویند، فتحعلی شاه به فارس که گرفتار چنین مصیبت عظیمی شده بود، تخفیف مالیاتی نداد. شاید بتوان نتیجه گرفت هر آنچه که بر اصفهان یا گیلان رفته باشد، تأثیرات سوء و مخربش از زلزله فارس بیشتر بوده است. باری، در طول سال‌های ۱۸۳۰-۳۲ طاعون و قحطی باعث آمدند.<sup>۱</sup> طاعون مناطق شمالی را به طور اخص و بیشتر مناطق کشور را به طور اعم درهم کوید و قحطی از ساکنان ایالات مرکزی و جنوبی کشور کشtar کرد. در گیلان و مازندران تلفات به حدی بود که فتحعلی شاه برای سال طاعونی کل مالیات آن‌ها را بخشید.<sup>۲</sup> و قحطی در مناطق مرکزی به شدتی بود که به اصفهان ۴۰۰۰۰۰ تومان تخفیف مالیاتی داده شد.<sup>۳</sup> در دهه ۱۸۵۰، مکرراً کمبود مواد غذایی پیش آمد و در بعضی از دفعات به حالت قحطی رسید. در ۱۸۵۱، قحطی به کرمان زد و دولت ۶۰۰۰ تومان مالیات نقدی و ۳۰۰۰ خروار مالیات جنسی تخفیف داد.<sup>۴</sup> مهاجرت از کرمان ابعاد هراس‌انگیزی گرفت و دولت ناجار اعلام کرد: «اگر آن‌ها [آن‌هائی که ترک دیار کرده بودند] برگردند، برای ۴ سال از پرداخت مالیات معاف خواهند بود.»<sup>۵</sup>

در سال‌های ۱۸۶۰-۶۱ قحطی و وبا با هم آمدند. قحطی عمدها در مناطقی بود که بیشترین جمعیت را داشتند و به نسبت «مرقه‌تر» بودند، یعنی مازندران، آذربایجان و تهران.

از آذربایجان، کنسول انگلستان نوشت که «وقتی اوضاع مقداری بهبود یافت»، هنوز «قیمت گندم و جو دوبرابر مقداری بود که قاعدها<sup>۶</sup> بایستی باشد».<sup>۷</sup> عوامل زیر، احتمالاً باعث بروز قحطی شدند:

- خرابی محصول برای ۲ سال پی درپی.

۱. مونی: *شرح مسافرت...* لندن، ۱۸۲۸، صص ۳۶-۳۷.

۲. در مورد طاعون آن سال، نگاه کنید به فصل هشتم همین کتاب.

۳. اعتمادالسلطنه: *مرات البلاط*، صص ۶۱-۶۵. حسین نگاه کنید به فسانی: *فارسنه ناصری*، ص ۲۰۱.

۴. همان. ۵. اعتمادالسلطنه: *تاریخ متظم ناصری*، جلد سوم، ص ۲۱۶.

۶. همان، ص ۲۱۹.

۷. وزارت امور خارجه (انگلستان): «گزارشی درباره وضعیت آذربایجان»، ۱۸۶۰، در ۶۰-۲۵۳ F.O.

— احتکار مواد غذائی توسط تجار و زمینداران برای سود بیشتر. در آذربایجان، مثل دیگر نقاط ایران، قسمت اعظم غله در اختیار زمینداران و تجار بزرگ و بخشی هم در اختیار دولت بود. بخش دولتی، یا مازاد محصول زمین‌های خالصه و دیوانی بود و یا مالیات اخذ شده به صورت جنس. بهر تقدیر، هر محصول که خوب به عمل نمی‌آمد، که مکرراً اتفاق می‌افتد، مواد غذائی توسط زمینداران و تجار شروع به احتکار می‌شد. آنان غلات موجود را می‌خریدند و انبار می‌کردند تا قیمت‌ها بالا بروند. دولت هم که کاری نمی‌کرد، رشوه‌ای می‌ستاند و اجازه می‌داد که دولتمدان کار خویش را بکنند.

برای شهر تبریز، اگر قیمت مواد غذائی و اولیه را در سال ۱۸۶۰ با قیمت در سال‌های قبل از ۱۸۵۷ مقایسه کنیم، جدول زیر به دست می‌آید:

### قیمت اقلام در تبریز در ۱۸۶۰

( ) ۱۰۰ = قیمت سال پایه ۱۸۵۷

نار	۴۸۰	تزوییک به ۵ برابر
گوشت گوشتند	۲۱۲	بیش از ۳ برابر
مرغ	۴۰	۴ برابر
گندم	۵۸۳	تزوییک به ۶ برابر
جو	۴۲۰	بیش از ۴ برابر
برنج	۲۴۵	تزوییک به دو برابر و نیم

یک عامل اضافی هم این بود که مدتی قبل، ناصرالدین شاه دستور داد که «از هر خروار غله از تیولداران ۲ تومان اضافه بگیرند». در عمل، این دستور باعث شد که قیمت اقلام در بازار بالا رفت و این ۲ تومان اضافه بازاری هر خروار، از کیسه ناچیز فقرابه خزانه شاه سرازیر شد.

خرابی اوضاع از یکسو و بی توجهی دولتیان از طرف دیگر باعث شد که تبریز

را حالت نیمه قیام فرا گرفت. مردم گرسنه به ساختمان‌های دولتی و از جمله به خانه حاکم حمله برداشتند. شماری از مردم به جان آمده از نداری و فقر یا غی شدند و راهها در سر تاسر ایالت نسبتاً نامن شد. حمله به کاروان‌ها و مسافران و غارت اموال آن‌ها در سال قحطی افزایش یافت.<sup>۱</sup> شنیدن اخبار آذربایجان، حکومت مرکزی را در تهران بشدت ترساند و دستپاچه کرد. در روزنامه دولتی امریه‌ای صادر کردند و حاکم سفاک آذربایجان را به تهران فرا خواندند. دولت وعده داد که قحطی بزودی تمام می‌شود،<sup>۲</sup> ولی همانند همیشه برای تحقق وعده قدمی برنداشت.

در چنین مواردی، اغلب اوقات، تنها کار شاه و دولتیان این بود که از یکی دیگر از شاهزادگان یا اشراف رشوه‌ای کلان می‌ستاندند و او را به جای حاکم قبلی منصوب می‌کردند. چنین «راه‌حالی» گرچه مشکلات مردم را چاره نمی‌کرد، ولی برای شاه و صدراعظم درآمد هنگفتی به دنبال داشت. گزارش زیر به نقل از کنسول انگلستان در تبریز روشنگرانه است: «حاکم خوی که به مردم ستم می‌کرد برکنار شد و شاهزاده دیگری به جایش حاکم شد که هنوز نرفته ۱۴۰۰۰ تومان بدھی دارد. این مبلغ، در واقع مقدار رشوه‌ای است که برای این مقام پرداخته است. واضح است که این پول باید از کیسه مردم منطقه تأمین شود... . به این ترتیب، بر مالیات معمولی مردم ۲۰ درصد اضافه خواهد شد. حاکم اردبیل هم، بر مردم زیادی ستم می‌کند.»<sup>۳</sup> حاکم اردبیل هم به نوبه خود ۱۰۰۰۰ تومان رشوه داد و به مقام بیگلریگی تبریز منصوب شد.<sup>۴</sup>

قحطی در تهران و مازندران شدیدتر بود و به حالت بحرانی رسید. نبودن راه و وسائل حمل و نقل مناسب واردات مواد غذائی را غیرممکن می‌ساخت و تازه هر مقداری که وارد می‌شد، بدسترسی توزیع نمی‌شد. کنسول ایستویک گزارش کرد که قیمت نامرغوب ترین آرد در تهران نزدیک به ۴ برابر قیمت آرد مرغوب در باکو بود، ولی پدعت نبودن راه، امکان وارد کردن آرد وجود ندارد. هزینه حمل آرد از

۱. حسان.

۲. امین‌الدوله، فریخخان: سجموعه اسناد و مدارک، جلد چهارم، تهران ۱۳۵۴، صص ۱۷۱-۱۷۲.

۳. وزارت امور خارجه (انگلستان): گزارش مورخ ۲۸ نوامبر ۱۸۶۰ (تبریز)، در ۶۰-۲۵، ۱۷.۰.

۴. حسان.

باکو به مشهدسر (بابلسر فعلی) مقدار ناچیزی بود، ولی مسئله این بود که اگر آرد به مشهدسر وارد شود، «باید آن را در ساحل به امان خدا سپرد. چون چیزی شبیه جاده در همه ایالت شمالی وجود ندارد. فقط موقعی که هوا خوب و شرایط فوق العاده مساعد باشد امکان حمل و نقل هست.»<sup>۱</sup>

قیمت گندم در تهران از خرواری ۲ تومان، به ۱۰، ۲۰ و حتی ۴۰ تومان رسید<sup>۲</sup> و حتی در بحبوحه قحطی در تهران «فقط مقامات بالای حکومتی و نمایندگان سفارتخانه‌های خارجی توanstند نان گیر بیاورند.»<sup>۳</sup>

اعتراض مردم گرسنه شروع شد و تظاهرات مردم گرسنه دولت را به فکر چاره‌جوئی انداخت. ابتدا سعی کردند که بهزور محتکران را مجبور کنند که مواد غذائی احتکارشده را به بازار عرضه کنند، ولی این سیاست موفقیت‌آمیز نبود، چون بسیاری از محتکران از مقامات صاحب‌نفوذ دولتی بودند. پس از آن، کوشیدند واردات برنج را از شیراز و مناطق جنوبی تشویق کنند و دولت مقرر داشت که واردکنندگان از پرداخت عوارض و راهداری در طول دوره قحطی معاف باشند. ولی این سیاست هم چندان موفقیت‌آمیز نبود. دلیل این امر، عمدتاً این بود که دولت به قول ایستویک: «غیرممکن است که آدم از منزل خارج بشود و مورد هجوم انبوه قحطی زدگان قرار نگیرد. بسیاری با پیکر نحیف در گوش و کنار خیابان‌ها، خاموش ایستاده‌اند. به دشواری نفس می‌کشند و بدون این که چیزی بگویند با نگاه غمزده و با دراز کردن دست، تقاضای کمک و مساعدت دارند.»<sup>۴</sup>

به خرابی فوق العاده امکانات حمل و نقل و راهها این مشکل هم اضافه شد که «مرگ و میر فوق العاده در بین چارپایان... که تنها وسیله حمل و نقل است» باعث شد که هزینه حمل و نقل ۱۳۵ درصد افزایش یابد.<sup>۵</sup> در نتیجه قحطی، فعالیت اقتصادی و تجاری در تهران به شدت مختل شد و تهران «کاملاً تخلیه شده از سکنه»، به نظر

۱. ایستویک: گزارش کنسولی، «ایران»، ۱۸۶۱ در PAP، ۱۸۶۲، جلد ۵۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. ایستویک: «شرح افانت سه ساله یک دیبلمات در ایران»، جلد اول، لندن، ۱۸۶۴، ص ۲۷۶.

۵. همان، جلد اول، ص ۳۱۲.

می آمد.<sup>۱</sup> برای مثال، در بازارچه صندوقدار، بیشتر از  $\frac{1}{3}$  مغازه‌ها تعطیل شده بودند.<sup>۲</sup> در مازندران که یکی از حاصلخیزترین ایالات ایران بود، فقطی از تهران هم شدیدتر بود. در اشرف [بهشهر] حاکم برای ایستویک نقل کرد: «شماره زیادی از مردم از گرسنگی مرده‌اند و بسیاری حتی بچه‌های شان را به فروش رسانیده‌اند.»<sup>۳</sup> قیمت گندم در مازندران ۱۳ برابر قیمت معمول شد و از خرواری ۳ قران به ۴۰ قران رسید.<sup>۴</sup> افزایش قیمت‌ها در ساری هم چشمگیر بود. قیمت گندم بیش از ۱۴ برابر و قیمت برنج بیش از ۱۳ برابر شد.<sup>۵</sup>

اطلاعی در دست نداریم که حکام محلی یا دولت مرکزی برای تخفیف اثرات مرگبار فقطی کاری کرده باشند. این را البته می‌دانیم که در آن سال‌ها گیلان به قدر کافی مواد غذائی تولید نمی‌کرد و همه ساله به واردات برنج و گندم از مازندران وابسته بود. نتیجتاً، امکان وارد کردن مواد غذائی از گیلان برای تخفیف فقطی وجود نداشت و یا بسیار ضعیف بود.

منطقه قزوین هم از فقطی بی‌نصیب نماند. ایستویک که عازم رشت بود، گزارش کرد: «سر تاسر مسیر ابناشته از مردمی بود که به علت فقطی از قزوین فرار می‌کرده‌اند. ظاهر شان نشان می‌داد که از طبقات پائین جامعه هستند.»<sup>۶</sup>

در مشاهدات ایستویک از اقتصاد ایران و بهویژه از فقطی ۱۸۶۰، دو نکته اهمیت فراوانی دارد:

اولاً، به وجود «دهکده‌های متروکه» اشاره می‌کند، ولی علت متروکه شدن را توضیح نمی‌دهد و نصی‌گوید که بر سر ساکنان چه آمده است؟<sup>۷</sup> البته، می‌نویسد که «برای اثبات این که سرمایه در ایران بدجای افزایش، کاهش یافت» است، می‌توانم به موقعیت ناهنجار بنایی نظیر پل‌ها، راه‌ها، چاپارخانه‌ها و قنوات اشاره کنم.<sup>۸</sup> تنها محلی که در آن، به قول او، می‌توان ساختمان‌های جدید و نسبتاً با اهمیت مشاهده

۱. همان، جلد دوم، ص ۱۰۰.

۲. ایستویک: گزارش کنسولی، «ایران» در PAP، ۱۸۶۲، جلد ۵۸.

۳. ایستویک: «شرح اقامات...»، جلد دوم، ص ۷۲.

۴. همان، جلد دوم، ص ۸۰.

۵. همان، جلد اول، ص ۲۱۲.

۶. همان، جلد اول، ص ۳۱۴.

۷. ایستویک: گزارش کنسولی، «ایران» در PAP، ۱۸۶۲، جلد ۵۸.

کرد، تهران بود و می‌افزاید «فقط در همین جاست که جمعیت افزایش می‌یابد.»<sup>۱</sup> ثانیاً، به نظر ایستویک، برای فرار از ظلم و ستم دولتی‌ها و زمینداران و همچنین قحطی ایرانی‌ها به کشورهای خارج مهاجرت کردند. سندی که برای اثبات مدعایش می‌آورد در بارهٔ زرتشتی‌های ایران است که اگرچه در صد قابل توجهی از جمعیت ایران در آن سال‌ها نبودند، ولی در فاصله ۱۸۵۵-۶۱ حدود ۱۲ درصد از کل زرتشتی‌ها به هندوستان مهاجرت کردند.<sup>۲</sup> از مهاجرت دیگر اقلیت‌ها و یا اکثریت سلمانان اطلاع دقیقی نداریم.

### قحطی بزرگ ۱۸۷۰-۷۲

در دهه بعد از قحطی ۱۸۶۰، تغییرات و دگرگونی‌های مهمی در ساختار اقتصاد ایران پیش آمد که به نظر من توضیح دهندهٔ قحطی عظیمی است که ایران را درگرفت. اوکازاکی در مقاله‌ای که در بارهٔ قحطی نوشت، به‌وضوح نقش تحولات درونی بخش کشاورزی را در بروز قحطی انکار کرد و حتی مدعی شد که مقدار زمین تخصیص یافته به کشت پنبه و تریک مقدار قابل توجهی نبوده است و دلیل بروز قحطی را خشکسالی دانست.<sup>۳</sup> البته پژوهندگان دیگر به نقش کمبود وسائل حمل و نقل هم اشاره کردند.<sup>۴</sup> تردیدی نیست که هر دو این عوامل، در بروز قحطی نقش داشته‌اند. با این وصف، من برآنم که این توضیحات علت اصلی بروز قحطی را پیش از اندازه ساده می‌کند و در نتیجه، از توضیح این مسئله که چرا قحطی به آن شدت بروز کرد، ناتوان است. دلایل و شواهد من از این قرارند:

— همان‌طور که در جای دیگر آورده‌ام، در فاصله ۱۹۱۰-۱۸۹۹ در ۹ کشت از ۱۲ کشت محصول برنج گیلان به دلیل کم آبی یا باران بی موقع صدمه دید.<sup>۵</sup> و یا در فاصله ۱۹۰۵-۱۸۷۵ در ۲۲ مورد از ۳۰ مورد محصول غلات مناطق مرکزی و جنوبی ایران از کم آبی و بی آبی لطمه خورد که اگرچه نتیجه، افزایش قیمت مواد

۱. عسن. ۲. هسان.

۳. شیکو اوکازاکی؛ «قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ در ایران»، آینده، شماره‌های ۱-۲، ضرور شیخ - خردداد

۴. برای تعریف نگاه کنید به عیسوی؛ تاریخ اقتصادی ایران، ص ۲۲-۳۶.

۵. روپرتو - لانست؛ کشت برنج در گیلان، ۱۹۱۰، ص ۶۱-۶۰. (به فرانسه)

غذائی بود، ولی خبری مبنی بر بروز قحطی در دست نداریم.<sup>۱</sup> می‌خواهم براین نکته تأکید کنم که در قرن گذشته کمبود باران سئله‌ای نبود که به دو سال ماقبل قحطی بزرگ محدود بوده باشد.

- حتی اگر قحطی ۱۸۶۰-۶۱ را با قحطی بزرگ مقایسه کنیم، باید بتوانیم توضیح بدهیم که چرا قحطی ۱۸۶۰-۶۱ پس از مدتی فروکش کرد و همانند قحطی بزرگ ۱۸۷۰-۷۲ آن شدت و حدت را نداشت. در حالی که در هر دو موردن، عوامل مسبب، نباریدن باران و کمبود وسائل حمل و نقل بود، پس پرسش این است که قحطی بزرگ با چه عامل یا عوامل دیگری به آن صورت تشدید شد؟

- این هم به گمان من، پرسش بجایی است که چرا قحطی بزرگ در ۱۸۷۰-۷۲ بروز کرد و نه در سال‌های ۱۸۵۰ و یا در سال‌های ۱۸۹۰؟

به گمان من، قحطی بزرگ بسیار بیشتر از آن که نتیجه کمبودهای فصلی در مقدار باران باشد، نشان‌دهنده مشکلات درازمدت کشاورزی ایران بود، مشکلاتی چون:

- فقدان سرمایه‌گذاری برای حفظ و گسترش نظام‌های آبیاری، بدرویزه قنوات.

- تخصیص نابینجاًر منابع تولید، یعنی گسترش تولید فرآورده‌های نقدینه‌آفرین در شرایطی که کشاورزی ایران کمتر از هر زمان دیگری توان چنین کاری را داشت، تا قبل از ۱۸۶۵، سالی که بیماری کرم ابریشم تولید ابریشم ایران را به حداقل رسانید، عمده‌ترین فرآورده نقدینه‌آفرین همین ابریشم بود که در ایالتی تولید می‌شد که در آن کشاورزی به آبیاری مصنوعی وابسته نبود. مقدار باران سالیانه در مناطق شمالی، برخلاف بیشتر مناطق دیگر ایران، برای کارهای کشاورزی کافی بود و به عنین دلیل، مناطق دیگر این اسکان، بافتند که آب و زمین را صرف تولید مواد غذائی کنند. ولی پس از سقوط تولید ابریشم، ایران به یکباره از آن منبع ارزی محروم شد و وظیفه تولید فرآورده‌های نقدینه‌آفرین به گردن مناطق مرکزی و جنوبی افتاد که نه آب کافی داشتند و نه از نظام‌های آبیاری شان چیزی باقی مانده بود. سخن ابدأ بر سر این نیست که دهات مرکزی یا جنوبی ایران بخش اعظم زمین و آب را صرف کشت فرآورده‌های نقدینه‌آفرین کرده باشند. نکته این است که قبل از گسترش تولید این فرآورده‌ها، به اندازه کافی مواد غذائی تولید نسی‌کردند و در

۱. نگاه کنید به مایع فصل سوم در حسین کتاب.

نتیجه، تخصیص حتی مقدار کم زمین، که معمولاً بازورترین زمین‌های موجود بودند، و مقدار کم آب از محدود قنوات باقی مانده و سالم، تأثیرات سوئی به مراتب عظیم‌تر از آنی داشت که در وهله اول به نظر می‌رسد.

فراتر می‌روم و می‌گوییم که حتی تغییر در مقدار زمین زیرکشت مواد غذائی هم فی‌نفسه اهمیتی ندارد. مهم این است که همان‌طور که در جای دیگر از ناظران قرن نوزدهم نقل کردہ‌ام، مرغوب‌ترین زمین‌ها به کشت تریاک، پنبه و تباکو اختصاص داده شد. تخصیص زمین‌های نامرغوب به کشت مواد غذائی موجب شد که مقدار محصول سالیانه بی‌ثبات‌تر بشود و به کمی یا زیادی باران حساسیت بیشتری داشته باشد. واقعیت این است که مناطق جنوبی ایران قبل از گسترش تولید فرآورده‌های نقدینه‌آفرین به واردات مواد غذائی (برای نمونه برنج و حتی گندم) وابسته بودند و این تغییرات، تفاوت بین تولید مواد غذائی و تقاضا برای آن را بیشتر کرد.

بی‌سبب نبود که کرزن نوشت وقتی عرضه مواد غذائی متزلزل می‌شود، «دھقانان بی‌غذا و بدغذای ایران مثل مگس می‌میرند». <sup>۱</sup> نکته این نیست که مثلاً افزایش جمعیت باعث زیادی تقاضا برای مواد غذائی شده باشد. در شرایط حاکم به اقتصاد و کشاورزی ایران، نزول عرضه مواد غذائی در وضعیتی که دلیلی برای افزایش جمعیت نداریم، <sup>۲</sup> می‌تواند به کمبود و در موارد حاد به قحطی انجامد. در فصل قبل، از کنسول انگلستان در بوشهر نقل کردہ‌ام که در ۱۸۷۹ نوشته: «در دوسال گذشته، ایرانی‌ها کوشش بی‌سابقه‌ای برای گسترش و بهبود کشت تریاک در کشور از خود نشان داده‌اند». <sup>۳</sup> در سپتامبر ۱۸۸۱، همین کنسول نوشته: «برای ایالات جنوبی ایران نیک‌بختی بزرگی است که هندوستان مازاد غله دارد. واردات بسیار زیاد از هندوستان جلو قحطی را گرفته است و بذر لازم برای کشت امسال هم از همان‌جا آمده است». <sup>۴</sup> از این روست که در دهه‌های پایانی قرن، که صادرات قالی آن بار اضافی را از

۱. کرزن: ایران و قبیله ایران، جلد دوم، لندن، ۱۸۹۲، ص ۴۹۰.

۲. نگاه کنید به سیف، احمد: بعضی جنبه‌های توسعه اقتصادی در ایران ۱۵۰۶-۱۸۰۰، پایان‌نامه دکترا؛ دانشگاه ردینگ، ۱۹۸۲، فصل سوم، صص ۱۱۳-۱۶۳. همچنین «روند جمعیت خاورمیانه در قرن نوزدهم: یک پادداشت انتقادی»، نشریه *Middle Eastern Studies*، شماره ۱، زانویه ۱۹۸۵.

۳. راس: گزارش کسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۸۴، جلد ۷۳.

۴. راس: گزارش کسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۸۲، جلد ۷۰.

دوش کشاورزی ایران بر می دارد، کمبود آب و باران به افزایش قیمت منجر می شود. ولی خوب شخناه از قحطی، بویژه همچون قحطی بزرگ، خبری نیست. به گمان من، دلیلش این است که در پیامد کاهش تولید تریاک، چگونگی تخصیص منابع در کشاورزی مجددأً تغییر می یابد. البته امکانات حمل و نقل کما کان به همان بدی است. نظامهای آبیاری هم احیاء نشده‌اند.

به هر تقدیر، به نظر می رسد که بین ناظران و پژوهشگرانی که در بارهٔ قحطی بزرگ نوشته‌اند، در بارهٔ تأثیرات سوء آن بر جمعیت ایران اتفاق نظر وجود ندارد. استاد گرامی آقای دکتر آدمیت، شمارهٔ افرادی را که در طول قحطی از بین رفتند ۲۰۰۰۰۰۰ نفر برآورد کرده‌اند.<sup>۱</sup> باست (Bassett) نوشت که مرگ و میر و مهاجرت باعث شد که جمعیت ایران ۳۰۰۰۰۰۰ تن کاهش یابد.<sup>۲</sup> بلو (Belleau) که در همان سال‌ها در ایران بود، شمار مردگان را ۱۵۰۰۰۰ ذکر کرده است.<sup>۳</sup> سنت جان، یکی دیگر از ناظران قحطی بزرگ نوشت: «اگر در نظر داشته باشیم که نصف جمعیت ایران گرفتار قحطی نبود، فکر نمی‌کنم که رقم واقعی مرگ و میر از قحطی و بیماری بیش از نیم میلیون نفر باشد. البته باید بگوییم که چون بخش عمده مرگ و میر در میان زنان و کودکان بوده است، تأثیر نهائی این ضربه بر کشور بسیار بیشتر از این خواهد بود».<sup>۴</sup> گلداسمید که همسفر سنت جان بود، کل مردگان را بین ۳۰۰۰۰۰-۲۰۰۰۰۰ نفر دانست.<sup>۵</sup> بدایع نگار، یک ناظر ایرانی قحطی بزرگ، بر این باور بود که ۵ کرور (۵/۲ میلیون نفر) تلف شدند.<sup>۶</sup> راولینسون، که چندین سال در ایران مأموریت داشت و بیش از ۴۰ سال ناظر رویدادها و حوادث ایران بود، کل جمعیت ایران را در ۱۸۵۰ حدود ۱ میلیون نفر برآورد کرد، ولی در ۱۸۷۳ مدعی

۱. آدمیت، فریدون: *اندیشه‌های قفقازی*، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۲۰.

۲. باست، جی: ایران: سوزنی امامان، لندن، ۱۸۸۶، ص ۵۸.

۳. نقل از طاهری، الف: *جغرافیای تاریخی خراسان*، تهران، ۱۳۴۸، ص ۸۴.

۴. سنت جان، او: *ایران شرقی*، جلد اول، لندن، ۱۸۷۶، ص ۹۸.

۵. گلداسمید، ف. جی: «مسافت از بندرعباس به مشهد»، *Journal of Royal Geographical Society*, ۱۸۷۲-۷۳، ص ۹۱.

۶. نقل از ناطق - آدمیت: «افکار اجتماعی، سیاسی...»، تهران، ۱۳۵۵، جلد ۱، ۲۶۱.

شد که به دلیل قحطی و بیماری‌های واگیر، جمعیت ایران از ۶ میلیون بیشتر نیست.<sup>۱</sup> هرچه که شماره واقعی تلف شدگان باشد، تردیدی نیست که قحطی بزرگ فاجعه‌ای بس عظیم برای اقتصاد و جمعیت ایران بود. گرچه شهرنشین‌ها از این قحطی بسیار لطمه خوردن، اما کشتار قحطی در میان روستائیان و عشاپر هم چشمگیر بود. در تهران و اصفهان اقداماتی برای تخفیف تأثیرات قحطی صورت گرفت. در تهران، ماهیانه «چندین هزار تومان» هزینه غذا دادن به مهاجرینی می‌شد که از دیگر نقاط به تهران پناه آورده بودند.<sup>۲</sup> نظام‌السلطنه که در آن سال‌ها حاکم اصفهان بود، شمه‌ای از اقدامات خویش را شرح داده است.<sup>۳</sup> اما باید گفت که من در منبع و سند دیگری در این باره چیزی ندیده و نخوانده‌ام. در دیگر مناطق قحطی‌زده (خراسان، فارس، آذربایجان، کرمان) کاری صورت نگرفت. ناپیر که چندسال در همان ایام در ایران سیر و سیاحت کرد، مدعی شد که مردم فراری از قحطی، خود موجب تشدید کم‌غذائی و حتی بروز قحطی در شهرهای دیگر شدند و به عنوان مثال، مورد شیروان را ذکر کرد که هجوم مردم قحطی‌زده باعث شد که قیمت مواد غذائی در آن شهر بیست برابر افزایش یابد، یعنی قیمت گندم که ۵ من یک قران بود، به متنی ۴ قران رسید و به همین دلیل صدها تن در آن شهر کوچک از گرسنگی تلف شدند.<sup>۴</sup>

باست که در ماههای زوئن و ژوئیه ۱۸۷۲ در زنجان بود، نوشته که در این شهر «روزی ۶۰ هزار نفر از گرسنگی می‌مردند... قحطی در زمستان خیلی شدید بود. در ابتدا، فقط آوارگان آمده از دیگر نقاط می‌مردند، ولی بعد، مردن زنجانی‌ها شروع شد. در ۹ ماه گذشته از یکی از دروازه‌های شهر ۵۶۳۰ جنازه را برای دفن بیرون برداشتند و در ۴۶ روز گذشته ۱۱۰۰ نفر از گرسنگی تلف شدند. در همین ۹ ماه گذشته، از یکی دیگر از دروازه‌های شهر هم ۵۰۰ جسد را برای دفن خارج کردند».<sup>۵</sup>

اگر در نظر بگیریم که جمعیت زنجان را در قبل از قحطی ۴۰۰۰۰ نفر تخمین

۱. کرزن، همان، جلد دوم، ص ۴۹۲.

۲. اعتماد‌السلطنه: تاریخ متظم ناصری، جلد سوم، صص ۳۲۱-۳۲۲.

۳. نظام‌السلطنه: خاطرات و اسناد، باب اول، تهران، ۱۳۶۲، صص ۵۲-۵۶.

۴. ناپیر، جی. سی: مجموعه خاطرات سفر...، لندن، ۱۸۷۶، ص ۷۶.

۵. باست، همان، صص ۷۶-۷۷.

می‌زدند که به گمان باست مبالغه‌آمیز بود، با این وصف، تلف شدن ۱۲۰۰۰ نفر در فاصله ۹ ماه باید نشان از وحامت جدی اوضاع باشد.

در قزوین، بعد از تخفیف قحطی «گفته می‌شود روزی ۳۰ نفر در این شهر از گرسنگی می‌میرند».<sup>۱</sup>

گلدادسید براین عقیده بود که در منطقه قائن (در جنوب مشهد) نزدیک به ۵۰ درصد جمعیت از قحطی تلف شدند.<sup>۲</sup> برآورد مرگ و میر در شهر سبزوار، حتی از این هم هراس‌انگیز‌تر بود. گفته می‌شود که از ۳۰۰۰۰ نفر جمعیت شهر، ۲۰۰۰۰ نفر تلف شده‌اند.<sup>۳</sup>

در وهله اول، این برآوردها به نظر باورنکردنی می‌آیند، ولی فراموش نکنیم که از خراسان گزارش رسید: «چه خراسانی... آدم را می‌کشند، گوشت او را می‌خورند، دیگر چه رسد به اسب والاغ، هر روز در مشهد آدم می‌گیرند که سگ کشته و گوشت او را آورده و فروخته است». عجب این که «سگ و گربه و موش می‌خورندند». با این وصف، روزانه ۳۰ تا ۴۰ نفر و به گفته امین‌الضرب «روزی ۴۰ تا ۵۰» نفر از بین می‌رفتند. در آن سال قحطی در قوچان که شهر پر جمعیتی نبود، ۱۲۰۰ نفر از قحطی تلف شدند.<sup>۴</sup>

مک‌گرہ کور که در ۱۸۷۵ از ایران دیدن کرد، نوشت که سه‌چهارم جمعیت برازجان در طول قحطی تلف شدند و در شهر کازرون که قبل از قحطی ۲۷۰۰ خانه مسکونی داشت، در آن سال فقط ۱۰۰ خانه مسکونی باقی ماند و بقیه خالی و در حال خرابی است. به نظر او، این وضعیت، یعنی این انهدام چشمگیر جمعیت «برای سرتاسر ایران صادق است».<sup>۵</sup>

بریتلبنک که در طول قحطی در ایران بود، مشاهدات بسیار آموزنده و در عین حال غم‌انگیزی به جا گذاشت که به صورت کتاب ایران در طول قحطی در ۱۸۷۳ چاپ شده است. در شهر کازرون که حاکمش به کشتکاران تریاک تخفیف مالیاتی

۱. همان، صص ۸۹-۹۰. ۲. گلدادسید، همان، ص ۹۰.

۳. کرزن، همان، جلد اول، ص ۲۶۸.

۴. ناطق: «تأثیر اجتماعی و اقتصادی...»، ص ۲۵.

۵. مک‌گرہ کور: خاطرات مسازت...، لندن، ۱۸۷۹، صص ۱۵ و ۲۱.

می‌داد تا بیشتر تریاک بکارند،<sup>۱</sup> «دختربچه‌ها به خوک پرواری می‌مانند و پسرچگان هم به کوتوله‌های پیر شباht دارند.»<sup>۲</sup>

ناظر دیگری در باره قحطی فارس نوشت: «بی آذوقگی و قحطی در ولایات و بلوکات حاصل شده و از کشتن و کشته شدن یکدیگر به جهت تحصیل روزی باک ندارند.»<sup>۳</sup>

استاک که چندسال بعد از قحطی از ایران دیدن کرد، در باره تأثیرات منفی آن بر اقتصاد و جمعیت ایران به تفصیل نوشت. شهر تفت، براساس یک سرشماری در ۱۸۷۶ حدود ۱۷۴۵ نفر جمعیت داشت، ولی در سرشماری دیگری در ۱۸۷۴ جمعیت تفت فقط ۳۳۵۳ نفر بود.<sup>۴</sup> در ۱۸۸۰ استاک جمعیت تفت را ۵۰۰۰ نفر تخمین زد که حدوداً ۶۰ درصد از جمعیت سال ۱۸۶۶ کمتر است. اگر تخمین استاک برای ۱۸۸۰ درست باشد، جمعیت تفت در ۱۸۷۴-۷۵ رشد سالانه‌ای معادل ۷ درصد داشته است که تنها توجیه چنین افزایش جمعیتی، بازگشتن کسانی است که در دوره قحطی از شهر فرار کرده بودند. در تأیید این نکته باید اضافه کنم که براساس یک سرشماری در نائین (در شمال غربی تفت) جمعیت آن در ۱۸۷۲-۷۳ حدود ۸۰۰۰ نفر بود، ولی در سرشماری دیگری در ۱۸۸۰-۸۱ جمعیت نائین به ۵۰۰۰ نفر تقلیل یافت.<sup>۵</sup>

در شهر قم هم که جمعیت آن در سال ۱۸۶۷-۶۸ براساس یک سرشماری محلی ۲۵۳۸۲ نفر بود، در ۱۸۷۴-۷۵، بر بنای یک سرشماری دیگر، جمعیتش فقط ۱۴۰۰۰ نفر بود که کاهشی معادل ۴۵ درصد نشان می‌دهد.<sup>۶</sup>

در ۱۸۷۵ در شهر کنگاور از ۲۵۰۰ خانوار جمعیتی که قبل از قحطی داشت، فقط ۱۰۰۰ خانوار باقی مانده بود. سی سال بعد از قحطی در ۱۹۰۲، جمعیت کنگاور را ۱۸۰۰ خانوار، یعنی ۲۸ درصد کمتر از سال‌های قبل از قحطی برآورد

۱. استاک، ای: شش ماه در ایران، جلد اول، لندن، ۱۸۸۲، ص ۳۸.

۲. بریتلنک، دایری: ایران در طول قحطی، لندن، ۱۸۷۳، ص ۱۳۳.

۳. ناطق: «تأثیر اجتماعی و اقتصادی...»، ص ۲۵.

۴. استاک، همان، جلد اول، ص ۲۷۸؛ جلد دوم، ص ۱۲.

۵. لبیرون: مالک و زارع در ایران، اکسفورد، ۱۹۷۹، ص ۱۵۳.

کرده‌اند.<sup>۱</sup> در شهر کوچک صحنه، از ۵۰۰ خانوار قبل از قحطی فقط ۱۰۰ خانوار باقی ماندند.<sup>۲</sup> در همدان، در اواسط سال ۱۸۷۲ قحطی به سر آمد، ولی هنوز روزانه بین ۳۰-۲۵ نفر از گرسنگی تلف می‌شدند. بعلاوه، «شمار اجسادی را که در ماه‌های زمستان برای دفن شستشو شدند ۲۵۰۰۰ نفر برآورد کردند که باور نکردنی است. اگر این شماره را به نصف تقلیل بدهم، احتمالاً شماره مردگان را کمتر از واقع نشان خواهد داد. من در خیابان‌ها، زنان و کودکانی را دیدم که استخوان حیوانات مرده را جمع آوری می‌کردند تا شاید مغز آن را درآورده و بخورند.»<sup>۳</sup>

براساس برآورد سنت‌جان، در شهر مشهد بیش از ۲۰۰۰۰ نفر از قحطی تلف شدند و در کل ایالت خراسان شماره تلفات بدون شک بیش از ۱۰۰۰۰۰ تن بود.<sup>۴</sup> بلو شماره تلفات را در خراسان بیش از ۱۲۰۰۰۰ تن تخمین زد.<sup>۵</sup>

همان‌طور که در صفحات قبل دیدیم، میزان کاهش جمعیت در مناطق گوناگون فرق می‌کرد. برای زنجان، حدوداً ۳۰ درصد و برای شهر بروجن ۷۵ درصد و در مورد شهر صحنه، ۸۰ درصد که به نظر مبالغه‌آمیز می‌آید. البته گفتن دارد که این برآوردهای کاهش جمعیت، در برگیرنده آن کسانی هم هست که از منطقه قحطی‌زده فرار کرده بودند. به این ترتیب، خطا خواهد بود اگر این میزان را، میزان مرگ و میر ناشی از قحطی بدانیم. با وجود این، با اطلاعاتی که در اختیار داریم، تفکیک این دو برای همه مناطق امکان‌ناپذیر است. آنچه که بدون تردید درست است این که قحطی بزرگ بر جمعیت ایران تأثیرات عظیمی گذاشت و موجب کاهش چشمگیر آن شد.

همان‌طور که قبل اشاره شد، روستائیان و عشاير هم از خدمات قحطی در امان نماندند. در منطقه نیشابور، دهات حدوداً نیمی از جمعیت خود را از دست دادند و شماره زیادی از قوات هم منهدم شد.<sup>۶</sup> واقعیت این است: مناطقی که کشاورزی در آنجا به آبیاری مصنوعی وابسته است، در پیامد انعدام نظامهای آبیاری، و در اینجا قوات، برای همیشه خالی از سکنه می‌شوند. دلیل این امر آن است که حفظ و

۱. راینو، اچ. ال: گزارش کنولی، «تجارت و وضعیت کلی شهر و ایالت کرمانشاه» در PAP، ۱۹۰۳، جلد ۷۶، ص ۲۰.

۲. همان، ص ۲۸.

۳. یاست، همان، صص ۱۳۳-۱۴۴.

۴. نقل از طاهری: جغرافیای تاریخی...، ص ۸۳.

۵. همان، ص ۸۴.

۶. همان، ص ۱۸۱.

لایروبی قوات کاری است که به طور منظم باید انجام بگیرد و به تعداد قابل توجهی کارگر نیازمند است. بازسازی و احیاء قوات خشک شده، اگر امکان پذیر باشد، پژوهینه است. بنابراین، می خواهم این نکته را بگویم که در مناطق وابسته به آبیاری مصنوعی احیاء جمعیت و توان تولیدی کار ساده‌ای نبود.

ناپیر در باره دهکده فرماد (Feroomud) در نزدیکی نیشاپور نوشت که حداقل یک سوم جمعیت خود را در نتیجه قحطی از دست داده است و «خرابی و ویرانی سرتاسر دهکده را گرفته است». <sup>۱</sup> بریتلبنک در مسافت از اصفهان به تهران نوشت: «اجساد آدمیان که به درجات مختلف متلاشی شده‌اند، بیشتر و بیشتر در مسیر به چشم می خورد». <sup>۲</sup>

باشت در باره ایالت آذربایجان نوشت: «بخش عمده زمین در سال‌های قبل از قحطی زیرکشت بود، ولی در دو سال گذشته بهدلیل خشکسالی و قحطی مقدار ناچیزی از آن کشت شده است. <sup>۳</sup> در دهکده‌ای نزدیک زنجان که ۴۰ خانوار جمعیت داشت، ۲۰ خانوار از قحطی از بین رفته‌اند. <sup>۴</sup> در منطقه جوین، در خراسان، که کشاورزی به قنات وابسته بود، خرابی و تلفات بسیار زیاد بود و غیر از شمار محدودی از دههای، بقیه حدوداً نیمی از جمعیت خود را از دست دادند. <sup>۵</sup> در منطقه تربت‌حدیریه، یک سوم ساکنان روستاهای در قحطی تلف شدند. <sup>۶</sup> در ده خرمدره در نزدیکی ابهر که ۱۰۰۰ خانوار جمعیت داشت، ۲۰۰ خانوار از بین رفتند و در آنجا آدمخواری شایع شد. باشت افزود: «مقامات محلی تأیید کرده‌اند که در این ده، آدمخواری شده است و حتی مردی را به همین جرم اعدام کردند». <sup>۷</sup>

در بخش کوهستان، در منطقه قم که جمعیت آن ۸۰۰ خانوار بود، صدمات و تلفات قحطی خیلی زیادبود. در ۱۸۷۸ جمعیت آن را «ناچیز» تخمین زده‌اند. <sup>۸</sup> باشت هم درباره این بخش، مشاهداتی مشابه داشت و افزود: «در خرابهای دهات خالی از سکنه در این بخش، استخوان‌جمجمه و دیگر استخوان‌های انسان در همدسو پراکنده است». <sup>۹</sup>

۱. ناپیر، همان، ص ۲۵.

۲. بریتلبنک، همان، ص ۱۹۱.

۳. باشت، همان، ص ۶۸.

۴. همان، ص ۷۸.

۵. ناپیر، همان، ص ۲۱۷.

۶. همان، ص ۲۱۰.

۷. باشت، همان، صص ۸۵-۸۷.

۸. همان، ص ۲۱۰.

۹. باشت، همان.

۱۰. لمیتون: مالک و زارع، ص ۱۵۳.

در ده کوشک، در نزدیکی تهران که ۶۰ خانوار جمعیت داشت، فقط ۱۴ خانوار باقی ماند، باقی یا در دوره قحطی تلف شدند یا به مناطق دیگر گریختند.<sup>۱</sup> بلو که در سال‌های بعد از قحطی از قائن به تهران سفر کرد، نوشت که در دههای بین راه شمار کودکان در مقایسه با سال‌های قبل از قحطی بسیار کمتر شده است و افزود: «گاه به نظر می‌رسد که همه کودکان از گرسنگی مردند».<sup>۲</sup> ناییر که در ۱۸۷۵ در خراسان بود در تأیید مشاهدات بلو نوشت که در بخش‌های قحطی‌زده خراسان «مشاهده کودکی که بیش از ۲ یا ۳ سال سن داشته باشد، بسیار نادر است».<sup>۳</sup>

به نظر او، قحطی باعث شده است که نسبت افراد بالغ در جمعیت در مقایسه با کودکان افزایش یافته است و این در حالی است که شماره متوسط افراد در یک خانوار که در قبل از قحطی ۵ نفر و حتی بیشتر بود، اکنون به ۴ نفر تقلیل یافت.<sup>۴</sup>

دهات اطراف فیروزکوه از مصیبت قحطی درامان نماندند و در ۱۸۷۵ شکوه اصلی ساکنان آن مناطق این بود که «آدم به قدر کافی برای کشت زمین نداریم».<sup>۵</sup> در ده دهه‌ی دهه‌ی نیشابور، ۴۰ درصد خانه‌ها در نتیجه قحطی خالی از سکنه شده‌اند.<sup>۶</sup> در منطقه چناران، حوالی مشهد، «تغییر چشمگیری در ترکیب دره پیش آمده است. دهکده‌ها، کم‌شمارتر و کم جمعیت شده‌اند».<sup>۷</sup>

بریتل‌بنک در حین مسافت از شیراز به اصفهان نوشت: «در مسیر به طور مکرر اجساد آدمیان دیده می‌شوند. گدايان و گرسنگان از همه دهکده‌ها به سوی ما می‌آمدند و غذا می‌طلبیدند».<sup>۸</sup>

در منطقه شاهکوه‌سوار، در استرآباد که قبل از قحطی شامل ۳۰ دهکده دارای سکنه بود، در ۱۸۷۴ فقط ۷ ده باسکنه باقی ماند، بقیه تخلیه شده و خرابه‌اند. به نظر ناییر «این دره سرسبز نشان می‌دهد که در گذشته چه مقدار در اینجا کشاورزی می‌شده است».<sup>۹</sup>

در باره تأثیرات قحطی بر خراسان، ناییر نوشت که به‌طورکلی دهات

۱. همان، ص ۱۲۳ . ۲. نقل از ظاهری: جغرافیای تاریخ...، ص ۸۴ .

۳. ناییر، همان، ص ۶۴ . ۴. همان، صص ۲۱۷ و ۲۰۳ .

۵. همان، ص ۱۴ . ۶. همان، ص ۲۹ . ۷. همان، ص ۴۳ .

۸. بریتل‌بنک، همان، ص ۱۶۹ . ۹. ناییر، همان، ص ۲۷۴ .

«کوچک‌ترند و پراکنده‌تر در دشتی که مشکل آبیاری ندارد، ولی از قحطی به این سو، جمعیت‌اش نصف شده است.»<sup>۱</sup>

از تأثیرات درازمدت قحطی، به اشاره می‌گذرم که کنسول الیاس در ۱۸۹۶ حدوداً ۲۵ سال بعد، نوشت: «خراسان هنوز از قحطی کمر راست نکرده است. در آن موقع، زمینداران اگر نمرده بودند، مجبور شدند که همه دارائی خود را بفروشند و به صورت کارگران بی‌زمین دریابینند. ثروتمندان هم بسیاری از دهکده‌ها را به خرابی کشاندند. در آنچه که باقی می‌ماند، برای مدتی کار کشت با بی‌میلی و اکراه انجام می‌گرفت و هنوز که هنوز است شمار دهقانان صاحب زمین بسیار ناچیز است.»<sup>۲</sup>

گرچه کنسول الیاس توضیح نداد که چرا و چگونه ثروتمندان باعث انهدام دهکده‌ها شده بودند، ولی این نقل قول که از همان گزارش نقل می‌شود، روشنگر است: «آب در خراسان کمیاب است. . . در نتیجه میلیون‌ها هکتار (Acres) زمین حاصلخیز دست‌نخورده کشت ناشده می‌مانند، چون آب به قدر کافی نیست.»<sup>۳</sup>

آنچه که به گمان من قحطی بزرگ کرد، این بود که بر کمبود آب، کمبود نیروی کار را هم افزود؛ یعنی بخشی از نیروی کاری که می‌توانست برای لایروبی قنوات موجود به کار آید یا صرف احداث قنوات جدید شود و به این ترتیب کمبود آب را تخفیف دهد، از بین رفت. در نتیجه، بسیاری از دهکده‌ها به خرابی کشانده شدند، چون باران کافی نبود، و قنوات هم خشک شدند.

اگرچه عمدۀ شواهدی که از تأثیر قحطی بر جمعیت و اقتصاد روستائی به دست داده‌ام به خراسان محدود می‌شود، ولی نباید تصور شود که وضعیت در دیگر مناطق جز این بوده است. واقعیت این است که در بارۀ خراسان اسناد بیشتری در اختیار من بود. کنسول جوتز، کنسول انگلستان در تبریز، در گزارشی که در ۱۸۷۱ فرستاد، نوشت: «قحطی که هنوز در ایالات جنوبی و شرقی ایران بیداد می‌کند. . . با تلفاتی که به جمعیت روستائی وارد آورد موجبات توقف فعالیت‌های تجاری در سرتاسر

۱. همان، صص ۲۶ و ۲۰۲.

۲. الیاس، ن: گزارش کنسولی، «خراسان» در PAP، ۱۸۹۷، جلد ۹۲.

۳. همان.

ملکت شده است. احتمال بهبود اوضاع تا چندین سال دیگر هم وجود ندارد.»<sup>۱</sup> در آنچه که تاکنون آمد، مشاهده کردیم که هم شهر و هم روستا از قحطی صدمه دیدند. بنابراین، بهنظر من، می‌توان با اطمینان خاطر گفت که در این دوره مهاجرت از روستا به شهر و یا از شهر به روستا چندان چشمگیر نبوده است. این سخن، بهویژه در مناطق قحطی‌زده صحت دارد، چون همان‌گونه که مواردی ذکر کردیم، مهاجرت از یک شهر قحطی‌زده به یک ده قحطی‌زده، مشکل را بدتر می‌کرد. بدون تردید، از مناطق قحطی‌زده به مناطقی که در آن عرضه مواد غذائی بیشتر بود، مهاجرت و جریان جمعیت صورت گرفت. ولی از میزان و مقدارش اطلاعی در دست نداریم.

در بخش پایانی، بد نیست که تأثیر قحطی را بر عشایر ایران بررسی کنیم. اتا باید بگوییم که داده‌های آماری ما در باره این بخش بهشدت ناکافی و پراکنده‌اند. ذکر این نکته بجاست که در ایران قرن نوزدهم، اگرچه همه کوچندگان ساختار قبیله‌ای و عشیره‌ای داشتند، ولی همه قبایل و عشایر کوچنده نبودند. یعنی قبایل و عشایری هم بودند که به کشاورزی اسکان یافته اشتغال داشتند. برای نمونه، عشیره کلهری‌ها در کرمانشاه فقط یک سوم عشیره کوچ نمی‌کردند و دو سوم دیگر اسکان یافته بودند. کسول راینو در ۱۹۰۲ در باره این عشیره اطلاعات زیر را به دست داده است.<sup>۲</sup>

### عشیره کلهری‌ها در کرمانشاه در ۱۹۰۲

کوچنده	۳۲۵۰ خانوار
اسکان یافته	۴۰۴۰ خانوار
کوچنده - اسکان یافته	۳۶۰۰ خانوار
جمع	۱۱۰۰۰ خانوار

تعیین‌کننده تفکیک بالا نوع فعالیت اقتصادی خانوارها بود. کوچندگان به

۱. جونز: «گزارش کنسولی، «تجارت نبریز» در PAP، ۱۸۷۱، جلد ۶۶.

۲. راینو: «گزارش کنسولی، «تجارت و وضعیت کلی...»، صص ۴۹-۵۰.

کشاورزی اسکان یافته کاری نداشتند و زندگی شان از دامداری می‌گذشت. بخش اسکان یافته عمدتاً در گیر کشت و زرع و یا دامداری در یک مکان ثابت بودند. به دلایل گوناگون، عمدتاً دلایل سیاسی و نه اقتصادی، شماره و حتی محل اسکان موقت و یا دائمی عشاير در ایران از قرن شاتزدهم به این سو دائماً در حال تغییر بوده است. برای ازین بردن جایگاه قدرت یک رئیس قیله، انتقال از یک منطقه به منطقه دیگر و یا حتی اسکان اجباری آن‌ها توسط حکومت مرکزی انجام می‌گرفت. علاوه بر فقدان داده‌های آماری، این وضعیت سیال نیز مشکلی اضافی بر مشکلات دیگر است که بررسی اقتصادی بخش عشیره‌ای جمعیت ایران را دشوارتر می‌کند. در این زمینه کرزن نوشت: «تخمین شماره کوچندگان در ایران به طریق علمی غیرممکن است. هیچ سرشماری وجود ندارد. مرکزی برای ثبت موالید نیست و میزان شرکت شان در ارتش هم اطلاعات کافی به دست نمی‌دهد. تنها با بهره‌گیری از شماره خانوارها که توسط رئیس قیله برای جمع آوری مالیات‌ها برآورد می‌شود، می‌توان به یک تخمین کلی دست یافت. بررسی تاریخ گذشته‌شان به همین میزان دشوار است.»<sup>۱</sup> به نظر او، نزدیک به یک‌چهارم جمعیت ایران، یعنی ۲۰۰۰۰۰۰ نفر قبایل کوچنده‌اند. هرچه که تعداد واقعی قبایل بوده باشد، تردیدی نیست که شماره‌شان در نتیجه قحطی کاهش یافت. اگرچه بررسی دقیق درازمدت قحطی بر قبایل کوچنده آسان نیست، ولی به دلایل زیر می‌توان گفت که به احتمال زیاد قحطی موجب گسترش کوچندگی و گزینش آن نوع زیست در اقتصاد ایران شد:

– انهدام باز هم پیشتر نظام‌های آبیاری، به ویژه قنوات.

– خالی از سکنه شدن شمار قابل توجهی از دهکده‌ها.

به این ترتیب، برای آنانی که از قحطی جان بدرا برده بودند، کوچ کردن از منطقه‌ای که بازدهی اش آشکارا نزول کرده است به منطقه‌ای دیگر، به صورت یک ضرورت و نیاز اقتصادی درآمد. فراموش نکنیم، همان‌گونه که در باره خراسان دیدیم، زمین‌های زیادی کشت ناشده باقی ماندند. شماره دهات کمتر و دهات کوچک‌تر و پراکنده‌تر شدند و کشت فقط به زمین‌های محدود شد که به «آب دسترسی داشتند». به سخن دیگر، می‌توان نتیجه گرفت که تنها حاصلخیز ترین زمین‌ها

به کشاورزی اسکان یافته ادامه دادند و زمین‌هایی که حاصلخیزی کمتری داشتند، می‌توانستند فقط برای مدتی محدود اسکانات و شرایط لازم زندگی را فراهم آورند. براین اساس، به گمان من احتمال آن زیاد است که یکی از پیامدهای سیان‌مدت و دراز‌مدت قحطی افزایش شماره کوچندگان در اقتصاد ایران بوده باشد. در نبود داده‌های آماری، این تغییرات قابل اندازه‌گیری دقیق نیستند. با این همه، افزایش قابل توجه در تولید پشم، که بدون آن تولید و گسترش تولید قالی در ایران امکان‌پذیر نمی‌شد، می‌تواند بیانگر افزایش شماره کوچندگان باشد. در فصلی دیگر<sup>۱</sup> به تفصیل قالی‌بافی ایران را در قرن نوزدهم بررسی کردم و در اینجا از تکرار آن می‌گذرم. اما به اشاره بگوییم که اگر چنین ارتباطی معقول باشد که به گمان من هست، پس صادرات روزافرون قالی از ایران، در عین حال نمودار این تحول در ساختار جمعیت غیرشهرنشین ایران در آن سال‌ها بود. برای مثال، ارزش کل صادرات قالی از فارس در ۱۸۸۷ حدود ۶۲۰۰۰ لیره استرلینگ بود که ۵۴۰۰۰ لیره آن را قالی تشکیل می‌داد. مقدار این صادرات در ۱۹۰۱ حدود ۱۳۶۸۰۰ لیره شد که ۱۱۲۱۶۶ لیره آن قالی بود.<sup>۲</sup> در ۱۸۸۹ فقط ۸۰۰۰ لیره قالی از خراسان صادر شد، ولی در ۱۹۰۶ حدود ۹۵۵۰ لیره قالی و پوست از خراسان صادر شد. در همین مدت صادرات پشم از خراسان بیش از ۹ برابر شد و از ۲۰۰۰۰ لیره به ۲۰۳۰۰۰ لیره رسید.<sup>۳</sup> در فاصله بین ۱۸۹۴ و ۱۹۰۱ ارزش قالی و پشم صادر شده از خراسان حدوداً <sup>۴</sup> برابر شد.

هرچه که تأثیر دراز‌مدت قحطی بر جمعیت کوچنده در ایران بوده باشد، اما در کوتاه‌مدت شماره‌شان کاهش یافت. به طور کلی، زندگی قبایل کوچنده و غیرکوچنده در ایران به چند عامل بستگی داشت که از آن جمله می‌توان به عوامل زیر اشاره کرد:

۱. زندگی‌شان به دامداری وابسته بود.

۱. نگاه کنید به فصل ششم.

۲. راس: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۸۸۹، جلد ۸۰، همچنین نگاه کنید به کتاب: گزارش کنسولی، «خلیج فارس» در PAP، ۱۹۰۲، جلد ۱۰۹.

۳. مکالین: گزارش کنسولی، «خراسان» در PAP، ۱۸۹۰، جلد ۷۶. سایکر: گزارش کنسولی، «خراسان» در PAP، ۱۹۰۷، جلد ۱۱۴.

۴. گزارش کنسولی، «خراسان» در PAP، مجلات گوناگون.

۲. نه همه قبایل و نه همیشه، ولی قبایل اسکان یافته به کشت‌گندم و جو هم می‌پرداختند.

۳. مبادله پشم و قالی و لبنتیات در بازارهای محلی و منطقه‌ای.

قطعی بزرگ اما توازن اقتصاد عشیره‌ای را بهم زد. برای نمونه، کنسول جونز از آذربایجان نوشت که عشاير آذربایجان به دلیل نبودن علوفه مجبور شده‌اند شماره قابل توجهی از دام‌ها را بکشند.<sup>۱</sup> در نتیجه، نه فقط بخشی از مواد غذائی شان، شیر و دیگر لبنتیات، از دست رفت، بلکه پشم و قالی کمتری هم در اختیارشان بود تا با گندم و جو در بازار مبادله شود. از سوی دیگر، افزایش قیمت گندم و جو در بازار عامل دیگری بود که قدرت خرید این جماعت را بیشتر کاهش می‌داد. به دلیل کمبود باران، زراعت دیم قبایل زراعت پیشه هم موفقیت آمیز نبود. در نتیجه مجموعه این عوامل، مرگ و میر ناشی از قحطی در میان‌شان، همانند دیگران، زیاد بود. در تأیید این نکته می‌توان به شواهد زیر اشاره کرد. فیلد، شماره قشلاقی‌ها را ۶۰۰۰ خانوار برآورد کرد که از این تعداد ۱۴۰۰۰ خانوار یا در مناطق گوناگون اسکان یافتد یا این که مهاجرت کرددند و بعد از قحطی تعدادشان فقط ۲۵۰۰۰ خانوار بود.<sup>۲</sup> اگر شماره اسکان یافته‌ها را از کل کسر کنیم، ۲۱۰۰۰ خانوار یا حدوداً ۴۵ درصد از خانوارهای کوچنده از بین رفتند. سنت‌جان هم در باره قشلاقی‌ها نظر مشابهی داد و حتی کوشید علت آن را توضیح بدهد. او نوشت که به دلیل کمبود باران در ۱۸۶۹-۷۰، در دشت‌ها که چراگاه دام‌ها بود علفی نروئید و در نتیجه «بخش اعظم دام‌ها و چارپایان تلف شدند. این دام‌ها و چارپایان هم تأمین‌کننده غذای این خانوارها بودند و هم وسیله حمل و نقل شان را در طول کوه...»<sup>۳</sup> در طول قحطی، اعضای فقیرتر قبیله «زندگی فلاکت بار خود را با خوردن ریشه گیاهان و لاشه حیوانات سقط شده، که به طرز عجیبی در مسیر راه‌ها زیاد بود، ادامه دادند».<sup>۴</sup>

در میان قبایل و عشاير که حدوداً نیمی از جماعت ایالت فارس را شامل می‌شد، مرگ و میر در میان زنان و کودکان بسیار زیاد بود. ناظران در توضیح این مرگ و میر

۱. جونز: گزارش کنسولی، «تبریز» در PAP، ۱۸۷۲، جلد ۵۸.

۲. فیلد، اج: پژوهشی در باره انسان‌شناسی در ایران، ۱۹۳۹، ص ۶۳۸.

۳. سنت‌جان، همان، ص ۹۵. ۴. همان، ص ۹۵.

زیاد سخنی نگفتند، ولی سنت جان این نکته اغراق آمیز را گفت که «زنان و کودکان تقریباً همه مرده‌اند». <sup>۱</sup>

شوربختی مردم فارس در این بود که در میان ثروتمندان و آن‌ها که از قحطی صدمه کمتری خورده بودند، تیفوس و وبا و اسهال شایع شد و شماری را کشت.<sup>۲</sup> در خراسان شماره قبایل کوچنده به اندازه فارس نبود، ولی شواهد موجود نشان می‌دهد که مرگ و میر در میان آن‌ها هم زیاد بود. در حول وحوش مشهد که حدوداً ۵۰ درصد جمعیت روستائی از قحطی تلف شدند، بیشترین تلفات در میان قبایل و عشایر بود.<sup>۳</sup> در اطراف تربت‌حیدریه جمعیت قبایل و عشایر را ۸۰۰ خانوار تخمین می‌زندند که «از این تعداد ۴۰۰ خانوار در نتیجه قحطی از میان رفتند». <sup>۴</sup> جالب است که در خراسان یکی از گرفتاری‌های جدی خانوارهای اسکان‌یافته کشاورز حملات مکرر همین قبایل کوچنده بود که به غارت و از بین رفتن مزارع متهمی می‌شد و طبیعتاً به صورت مانعی جدی بر سر راه توسعه کشاورزی آن منطقه بود. ناپیر با توجه به این حملات و پیامدش نوشت: «قططی که در چنین شرایطی حادث شد، روند خالی از سکنه شدن را تکمیل کرد». <sup>۵</sup>

در منطقه کلات که اکثریت جمعیت قبایل کوچنده بودند، «قططی و بی‌کنایتی و ظلم و ستم حاکم»، جمعیت را به حداقل ممکن کاهش داده است.<sup>۶</sup> در ۱۸۷۴ فقط «۸ دهکده کوچک» مسکونی بودند و نسبت جمعیت افراد بالغ به بقیه یک‌چهارم و حتی بیشتر بود.<sup>۷</sup> چون شاهدی مبنی بر بچه‌کشی در میان این قبایل نداریم، شماره کم کودکان، به نظر من، نشان می‌دهد که مرگ و میر در میان کودکان بسیار زیاد بوده است که باید آن را به صورت عاملی که در دراز مدت جلو افزایش جمعیت را می‌گیرد، در نظر گرفت.

ناپیر براین باور بود که قحطی باعث شده است که جمعیت خراسان به نسبت منابع آن ایالت به طرز چشمگیری کاهش یابد.<sup>۸</sup>

۱. همان، ص ۹۵. ۲. همان، ص ۹۶. ۳. ناپیر، همان، صص ۵-۴۰.

۴. همان، ص ۲۱۰. ۵. همان، ص ۲۰۹. ۶. همان، ص ۳۰۹.

۷. همان، ص ۲۴۳. ۸. همان، ص ۳۱۳ و ۳۰۹.

## نتیجه‌گیری

اگرچه به دلیل کمبود داده‌های آماری، تعیین شماره دقیق مرگ و میر ناشی از قحطی عملی نیست، ولی شواهد ارائه شده در صفحات قبل نشان می‌دهند که جمعیت ایران به طور حتم کاهش یافت. گرچه شرایط اقلیمی نامناسب، نباریدن باران کافی، از جمله عوامل بروز این قحطی بود، ولی به گمان من توضیح دهنده گسترده‌گی و ژرفای مصیبی نیست که بر ایران نازل شد. تغییرات پیش آمده در کشاورزی ایران، بدويژه، گسترش تولید فرآورده‌های نقدینه‌آفرین در مناطق مرکزی و جنوبی کشور زراندوزی و احتکار مواد غذائی توسط دولتمردان، و مسئولیت‌گریزی حکام و دولت مرکزی دست به دست هم داد و باعث بروز قحطی بزرگ شد.

برای نمونه، با وجودی که دولت کل جنس عراق [مناطق مرکزی] را به صاحب‌دیوان داده بود از قرار خرواری چهار تومان، «قیمت آن در اصفهان صاحب‌دیوان چهارده تومان قرار داده بود». با این‌که چندین دفعه مردم گرسنه و بدجان آمده محل سکونت او را محاصره و سنگ‌باران کرده بودند، «صاحب‌دیوان توب باروتی بدون ساقمه به میان مردم بسته بود». در چنین وضعی، با این‌که «روزی ده بیست هزار نفر در معابر و بازار مرده می‌افتدند» و علمای اصفهان، از دولت می‌خواهند که حداقل نصف محصول مناطق مرکزی را به ضمانت ایشان به مأخذ قیمت دریافتی و کرایه حمل و نقل به مردم بفروشند که «نفوس فقرات لطف نشود»، ولی «دولت نپذیرفت».¹

در طول دهه‌های پایانی قرن نوزدهم با آن‌که موارد مکرر خرابی محصول داشتیم، ولی شاهدی مبنی بر وجود قحطی نداریم. از آنجاکه هیچ سندی مبنی بر احیای امکانات آبیاری، پیشرفت تکنیک‌های تولیدی، بهبود اسکانات حمل و نقل برای این دوره وجود ندارد، من برآنم که علت اساسی کاهش موارد قحطی باید توجه بیشتر به تولید فرآورده‌های غذائی در مناطق مرکزی و جنوبی ایران باشد. همان‌گونه که در فصل هفتم دیدیم، کشت و صدور تریاک در این مناطق که در سال‌های اولیه ۱۸۸۰ به حد اعلای رشد رسیده بود، پس آنگاه روندی نزولی داشته است.

بالاین همه، به اعتقاد من، مدتی طول کشید تا جمعیت ایران به همان مقدار قبل از

۱. نظام‌السلطنه مافی، همان.

قحطی برسد. اگر تخمین راولینسون را برای ۱۸۵۰ یپزیریم، حدوداً نیم قرن بعد جمعیت ایران به همان مقدار تردیدک شد. لورینی جمعیت ایران را برای ۱۸۹۸ حدود ۹/۵ میلیون نفر برآورد کرد.<sup>۱</sup> به این پرسش که آیا جمعیت براستی در فاصله ۱۸۵۰-۱۹۰۰ بدون تغییر ماند، باید با تحقیقات بسیار گسترده‌تری پاسخ گفت. چون پاسخ درست به این پرسش مهم می‌تواند راهگشای درک بهتری از مسائل و مصائب اقتصادی در ایران در قرن نوزدهم باشد.

---

۱. برآورد راولینسون از کتاب کرزن، ایران و فنیه ایران، نقل می‌شود؛ جلد دوم، ص ۴۹۲، برای سال ۱۸۹۸ نگاه کنید به لورینی: اقتصاد ایران در حال حاضر، جلد اول، رم، ۱۹۰۰ ص ۳۷۹ (به ایتالیائی).

## نگاهی به گرددش مازاد تولید در اقتصاد ایران

در فصل چهارم، چگونگی توزیع تولید در کشاورزی را به اجمال بررسی کردیم و دیدیم که حتی در مرتفه‌ترین ایالات ایران سهم تولیدکننده مستقیم بسیار ناقیز بوده است. شواهدی در دست است که حتی همین سهم ناقیز هم از زیاده‌خواهی مأموران دولتی، و زمینداران و دیگران در امان نبوده است. برای نمونه، نه فقط برای وابستگان به استبداد حاکم برایران، بلکه برای مستخدمین حکومت‌های خارجی هم تولیدکنندگان مستقیم مجبور به تهیه سیورسات بودند، که سندش را در جای دیگر آوردم.

دامنه اجحافات به راستی تمامی نداشت و از آن بدتر، شیوه رسیدگی به این اجحافات بود. در اغلب موارد، به این شکایات توجهی نمی‌شد و یا اگر توجهی می‌شد و فرستاده‌ای از تهران اعزام می‌گشت، او در واقع برای پر کردن کیسه خود می‌رفت. رشوه‌ای می‌ستاند و می‌کوشید کل ماجرا را ماستمالی کند. جالب است که در مواردی، گویا شاه می‌خواست به شاکیان توده‌نی بزند و به همین منظور برای حاکم خلعت می‌فرستاد، برای نمونه، در رمضان ۱۳۰۱ هجری نصیرالدوله پس از پرداخت رشوه‌ای کلان به ناصرالدین شاه ملقب به آصفالدوله شد و به حکمرانی خراسان منصوب گشت. از جزئیات چشم می‌پوشم، ولی این شخص قبل از انتصاب به حکمرانی مدته وزیر تجارت بود. در مقام وزارت چه ظلمی بود که نکرد، به حدی که در تهران آن روز بر ضد خلافکاری‌های او اعلامیه دیواری چسبانندند و حتی «یکی از آن اعلان‌ها را خواجه‌باشی به نظر شاه رسانده اسباب تغیر خاطر همایونی شد.»<sup>۱</sup>

۱. جی. ای. الکاندر: مسافت از هندوستان به بریتانیا.. از طریق ایران در سال‌های ۲۶-۲۵، ۱۸۲۷، لندن، ص ۱۰۹.

البته می‌توان اعظام او را به خراسان، به شکلی به همان اعلان‌ها مرتبط دانست که شاه خواسته او از تهران بدور باشد. اگر این تعبیر درست باشد، انتصاب یک «وزیر تجارت» ظالم به ظهور حاکمی «عادل» منجر نمی‌شود و نشد. چندی نمی‌گذرد که بهدلیل تعدیات و زورگوئی‌های حاکم جدید، مردم خراسان بر ضد آصف‌الدوله می‌شورند. برای نارضایتی مردم دو دلیل وجود داشت:

— سیدی را که بست نشسته بود، به حیله بیرون آورده و کشت.

— «بعضی تعدیات مالیاتی و مدخلی او را بدnam کرد». <sup>۱</sup>

اما شورش بسیار وسیع و گسترده بود. «سیم تلگراف را هم قطع کرده‌اند». اعتمادالسلطنه براین باور است که هر طفلى می‌داند که چه باید کرد؟ «مردکه مغورو دیوانه را باید عزل کرد، خراسان خود به خود منظم می‌شود»<sup>۲</sup>، ولی اولیای دولت علیه چاره دیگری دیدند. اولاً «آقا وجیه سيف‌الملک را با شش هزار سواره و پیاده به مشهد بفرستند تا تدبیر نماید» و ثانیاً با آن سابقه و در وضعیتی که شورش گسترده بر ضد حاکم در جریان است، «شمشیر مرصع به جهت آصف‌الدوله به صحابت ناظم خلوت و به توسط امین‌السلطان فرستاده خواهد شد».<sup>۳</sup> البته بعدها که همین شخص معزول می‌شود و به تهران می‌آید، با وجودی که همه می‌دانند که گرفتار جنون شده است، ولی همین که به مناسبی رشوای می‌پردازد - «ظاهراً پیشکش داده بود» - ناصرالدین شاه گرفتار هیجان می‌شود که «کدام کسی می‌گوید آصف‌الدوله دیوانه است، در کمال عقل است».<sup>۴</sup> البته یک هفته قبل شاه براین عقیده بود که «آصف‌الدوله دیوانه شده»... راستی که در چه وضعیت اسفباری گرفتارند این نوکران استبداد که باید در همه این موارد متناقض سر رابه علامت تصدیق تکان بدهنند. باری، پیشکش اهدائی آنقدر زیر زبان شاه مزه می‌کند که به عضویت «مجلس شورا» [البته منظور نویسنده مجلس مشورتی است، نه شورا] منصوب می‌شود. البته دیوانگی اش کما کان هست، «یا او را مسموم کرده‌اند، یا از معجزه امام هشتم این طور شده».<sup>۵</sup> نمونه دیگر از نگرش خط‌آمیز دولت را از وقایع همدان به دست می‌دهم. در

۱. اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات، ص ۴۹۱.

۲. همان، نگاه کنید به صص ۴۵۱ و ۳۷۷ و ۳۷۶.

۳. همان، ص ۴۲۹.

۴. همان، ص ۴۲۸.

حول و حوش تحولات مشروطه‌خواهی، زمینداران و صاحبان غله در همدان برای سود بیشتر غله را احتکار می‌کنند. در اعتراض به کمیابی و گرانی غله، مردم به تلگرافخانه می‌روند تا به تهران تظلم خواهی کنند، چون هرچه باشد «حکومت مشروطه» بر سر کار است. به نظر من، حوادث همدان یکی از آموختن‌ترین رویدادهای تاریخی ایران در حول و حوش مشروطیت است که باید جداگانه بررسی شود، ولی در اینجا به اشاره می‌گذرم که حاکم همدان، ظهیرالدوله، برخلاف روال عادی قضایا در آن روزگار، از تظلم خواهی مردم دفاع می‌کند و حتی در تلگرافی به شاه می‌نویسد که ملاکین این ولایت «پنج شش نفر خوانین بی‌انصاف هستند که دیگر زمین خالی برای رعیت باقی نگذاشته‌اند».<sup>۱</sup> اما مجتبد شهر توسط پرسش برای او پیغام می‌فرستد که «شما حال همدان را نمی‌دانید ما بهتر می‌دانیم. تا مردم [در واقع زمینداران] را مختار نکنید که گندم را به شهر حمل نخواهند کرد.<sup>۲</sup> پس از مدتی کش وقوس، مباشرين و ملاكين گندمشان را به شهر حمل نخواهند کرد.» پس از مدتی کش وقوس، حاکم مجبور می‌شود کوتاه یا بیان و تقریباً همهٔ شرایط ملاکین را پذیرد. برای مدتی مشکل حل شد، ولی دیری نگذشت که مسئله دوباره آغاز شد. تلگرافات متعددی به تهران ارسال شد. بررسی جزئیات را می‌گذارم برای فرصتی دیگر، ولی طولی نمی‌کشد که معلوم می‌شود ملاکین همدان حامی با نفوذی در تهران دارند که شخص صدراعظم، مشیرالدوله، است. قرار می‌شود از تهران مأموری برای رسیدگی قضایا اعزام شود، ولی مشیرالدوله در تلگرافی به حاکم همدان مدعی می‌شود که خوانین و ملاکین ۲۵۰۰ خوار گندم را که مصرف یکساله آن ناحیه است ندارند. مردم بدهان آمده جواب دندان‌شکنی می‌دهند و پته نخست وزیر را بر آب می‌ریزند که اگر این خوانین و ملاکین راست می‌گویند که ندارند، ما مردم همدان، موجودی‌شان را ۳۰ هزار خوار خریداریم. تلگرافات مکرری به طباطبائی مخابره می‌شود. مدت‌ها از طباطبائی جوابی نمی‌رسد، وقتی هم که جواب می‌فرستد، می‌گوید در مورد نرخ گندم «خوب است آن را به حال خود واگذار فرمائید» که یعنی اجازه بدھید به هر قیمتی خواستند، بفروشنند. در ضمن، او هم مانند مشیرالدوله مدعی

۱. ظهیرالدوله: خاطرات و اسناد ظهیرالدوله؛ به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۱، ص ۱۵۹.

۲. همان، ص ۱۶۱.

می شود که خوانین و ملاکین گندم لازم را ندارند. مجدداً اهالی همدان در تلگرافی جواب دندانشکنی می دهند که این ملاکین یا محصول دارند یا ندارند؟ اگر ندارند، پس چگونه است که اگر قیمت آزاد باشد، دارند! بهر تقدیر، بیان‌الملک نامی راهی همدان می شود که قضیه را فیصله بدهد. ظهیرالدوله امیدوار است که نماینده اعزامی رشوه‌خوار و جیره‌خوار نباشد، ولی بعد معلوم می شود که هست. از همه طرف بر حاکم فشار می آید که کار را تمام کند. مشیرالدوله تلگراف شدیدالحنی مخابرہ می کند که «تا حالا آنچه لازم بوده با خوانین سختی شده... اما مسئول ولایت شخص جنابعالی هستید و رفع غائله به هر ترتیب است بر عهده جنابعالی است.» حاکم تهران هم وارد معركه می شود و در تلگرافی تلویحًا ظهیرالدوله را تهدید می کند: «می ترسم این مذاکرات [در باره نان] رفته رفته خود حضر تعالی را در یک ماه دیگر دچار اشکالات سخت نماید»، بعلاوه «خود تعین قیمت اسباب گرانی است.» اما، ظهیرالدوله همچنان نقش دوگانه خود را ایفاء می کند. در مقایسه با دولت «مشروطه» و خوانین ترقیخواه و مردمدوست و در مقایسه با مردم، طرفدار وضع موجود و ترمذ کننده اقدامات تند مردم. وقتی جان مردم به لب می رسد، «خیلی نصیحت‌شان کردم که مبادا بی‌نظمی و کتک‌کاری واقع شود.»

نماینده اعزامی هیچ‌کار نمی کند. البته در سیهمانی‌های خوانین حاضر است. وکیل همدان در مجلس هم به دفاع از مردم به فعالیت می پردازد. خوانین و علمای همدان دست به کار می شوند که وکیل همدان را عوض کنند. به قول ظهیرالدوله «خوانین به بعضی از علمای پول داده‌اند.» نماینده اعزامی تنها کاری که می کند این که از خوانین راجع به سهم آن‌ها می پرسد و دیگر هیچ مدتی به همین منوال در بیم و امید می گذرد و در باره وضع گندم شهر، ظهیرالدوله چندین بار مستقیم و غیرمستقیم از بیان‌الملک می پرسد که تکلیف را روشن کند و او هم جواب قانع‌کننده‌ای نمی دهد. آنچه روشن می شود این که «آقا پول می خواهد، آن‌هم خدمت نکرده خدمتanhه می خواهد، مضحک است.»<sup>۱</sup> البته این که نماینده اعزامی خدمتanhه گرفت یا نه، اطلاع ندارم، ولی مدتی نمی گذرد که ظهیرالدوله معزول می شود. باری، برگردیم سر موضوع اصلی. شواهد و استاد زیادی در دست است که بخش عمده مازاد تولید به جیب دولت

می‌رفته است. از یک سو، به صورت مالیات - رانت زمین‌های خالصه و دیوانی و از سوی دیگر به شکل مالیات از زمین‌هایی که در مالکیت خصوصی بودند. اشکال نامنظم دیگری هم بود که موجب می‌شد بخشی از مازاد سر از خزانه دولت یا جیب دولتمرداران دریاورد. برای نمونه، مظفرالدین شاه چهار بزرگوهی شکار کرد، «اتابک اعظم دویست اشرفی از برای ناز شصت تقدیم نمودند.»<sup>۱</sup> یا این‌که شاه به مهمانی می‌رفت، صاحب‌خانه و دیگر مهمانان پیشکش می‌دادند و صد البته اگر نمی‌دادند خونشان پای خودشان بود. در یکی از این موارد، کل پیشکشی که جمع شد «یازده هزار تومان بود.»<sup>۲</sup> البته دولتمرداران هم از تقلید غافل نبودند. برای نمونه، «جناب جلالت مآب اجل فرمانفرما یک روز در تکیه‌ای که مشیرالملک شیه تعزیه بیرون می‌آوردند تشریف فرما شدند و مشیرالملک یک طاقه شال ترمه و مبلغ یکصد تومان پیشکش ایشان نموده بودند. یک روز هم عزت‌الدوله حرم جناب جلالت مآب اجل فرمانفرما به تکیه مشیرالملک تشریف فرما شدند باز یک طاقه شال ترمه و یکصد تومان پول با یک غلام سیاه خواجه مشیرالملک پیشکش نموده بودند. یک روز هم جناب جلالت مآب اجل فرمانفرما به حسینیه قوام‌الملک تشریف فرما شدند و نصیرالملک یک طاقه شال پیشکش ایشان نموده بودند.»<sup>۳</sup> آنچه که نقل کردم بخشی از گزارش خفیه‌نویس بریتانیا در شیراز است در سال ۱۲۹۳؛ و از این نمونه‌ها چه فراوان و مکرر بود.

نکته این است که این طاقه‌ها و یکصد تومان‌ها را که این حضرات مفت و مجانی و بی‌چشمداشت که نمی‌دادند. دادن این پیشکش‌ها و رشوه‌ها در واقعیت امر جواز غارتگری این دولتمرداران بود که بعد چند و چندین برابر آن را از حلقوم دهقان و غیردهقان فلک‌زده ایرانی بیرون بکشند.

از آنچه که به دست دولت می‌رسید، بخش عمده آن صرف حفظ و نگهداری دوستونی می‌شد که استبداد ایران برآن استوار بود. قسمت اعظم برای حفظ ارشن

۱. نظام‌السلطنه: خاطرات و اسناد حسین قل خان نظام‌السلطنه ماقی، به کوشش معصرمه ماقی - منصوبه اتحادیه، تهران ۱۳۶۲، باب سوم، ص ۵۸۱.

۲. همان، ص ۶۷۱.

۳. سعیدی سیرجانی (ویراستار): رقایع اتفاقیه: مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ایران؛ تهران، ۱۳۶۲، ص ۴۸.

هزینه می شد و همان طور که در جای دیگر دیدیم، وظیفه‌ای جز اجبار دهقان به پرداخت مالیات و دیگر باج‌ها نداشت. برای مثال، برای سال ۱۸۵۲ برآورده در اختیار داریم که نشان می دهد که از کل هزینه دولت در آن سال که ۲۶۵۶۰۰۰ تومان بود، ۱۲۲۰۰۰ تومان یا ۴۶ درصد صرف اداره ارتش شد. حقوق تقاعد و دیگر پرداخت‌هایی که به وابستگان بوروکراسی حاکم می شد هم ۸۰۶۰۰۰ تومان، یا ۳۰ درصد از کل بود.<sup>۱</sup> عبرت آموز است در حالی که سهم دلچک‌های شاه ۹۶۴۰ تومان بود، بودجه دارالفنون ۷۷۵۰ تومان بود، یعنی ۲۵ درصد کمتر از پولی که خرج دلچک‌ها می شد.

در حالی که مواجب سالیانه اهل قلم فقط ۱۸۱۱۰ تومان بود، اشراف و اعیان بیش از ۵ برابر، یعنی ۹۸۲۷۶ تومان سهم داشتند.<sup>۲</sup> ارتش اعمال زور می کرد و وابستگان تنپرور و مفت‌خوار استبداد هم ایدئولوژی‌سازان بوروکراسی حاکم بودند. با آنچه که از ساختار حکومتی ایران در آن دوره می دانیم، اگر جز این بود، عجیب بود که داستانش بماند.

ناگفته روشن است که خاصه خرجی‌های دیگری بود. مثلاً در ۱۳۰۷ هجری، وقتی که شماری از این دولتمداران در رکاب شاه از تهران خارج می شدند، معلوم می شود «ناصرالدین شاه قریب به ۵۰۰ زن را همراه داشت» که در سی کالسکه و هفت تخت روان حرکت می کردند.<sup>۳</sup> گفتن ندارد که هر کدام از این زن‌ها هم عمله خلوت خاص خود را داشتند.

زمینداران و تیولداران اگرچه گشادبازی‌های شاه و شاهزادگان را نداشتند، ولی مازادی که از تولیدکنندگان مستقیم می گرفتند، یا صرف مصارف لوکس و غیر ضروری می شد و یا این که به صورت دفینه در می آمد و از گردش تولید کنار می رفت. هر آن گاه که مغضوب می شدند، این دفینه‌ها در میان گریه و زاری صاحبان آن سرباز می کرد و به دست حاکم، شاهزاده و یا شاه می افتاد.

وقتی از مصرف غیر ضروری سخن می گوییم، منظور فقط خرید کالاهای وارداتی

۱. فریدون آدبیت: امیرکبیر و ایران، تهران، ۱۳۴۸، صص ۲۷۷-۲۸۰.

۲. همان، ص ۲۹۳.

۳. ابرالقاسم تفضلی: روزنای امامه و ائمه‌الدوله، تهران، ۱۳۶۳، ص ۸۹.

و یا قالی و شال و ترمه نیست، هرچند در این مورد هم جالب است که برای مثال، فرمانفرما حتی کفش‌هایش را هم از پاریس وارد می‌کرد.<sup>۱</sup> از آن گذشته، چند زنی و دفتر و دستک این افراد هم بود که باعث افزایش هزینه‌های غیر لازم می‌شد. در اسناد خود فرمانفرما آمده است که کلًا ۱۰۷ نفر در خدمت او کار می‌کردند که از این تعداد ۷۴ نفر کلفت و ۷۳ تن نوکر بودند. وضعیت شغلی شماری دیگر را در زیر به دست می‌دهم:

فراش ۱۲ تن، باغبان ۲۲ تن، اتاقدار ۱۲ تن، کالسکه‌چی ۹ تن، لله ۸ تن، آشپز ۸ تن، مهتر ۷ تن.

از این تعداد، ۲۱۵ تن در منزل شخصی او ساکن بودند و این رقم شامل ۴ عیال، ۱۱ فرزند و ۲۴ کلفت آقای فرمانفرما هم می‌شود.<sup>۲</sup> این جزئیات را به دست دادم تا حدودی معلوم شود بر سر مازاد چه می‌آمده است.

و اما از مقدار دفینه‌ها در ایران. به عنوان یک عمل مخفی برای کتمان ثروت، ارائه داده‌های آماری در این باره غیرممکن است، ولی با بررسی شواهدی که در دست داریم به یک تصویر کلی می‌توان رسید. دبليو. ب. سلبی که در ۱۸۴۲ از شوستر می‌گذشت و مدتی در آن سامان توقف داشت، نوشت که معتمددالدوله حاکم ایالت، پس از این‌که از زعمای شهر شوستر پیشکش‌های کلان گرفت (چه به صورت نقد و چه اسب و قاطر و هر شئی ارزشمند دیگر) یک روز قبل از ترک شهر به سوی اصفهان، یکی از خوانین را به حضور خواست و به او اطلاع داد که می‌خواهد زمین‌های بین رود کارون و کانال آب گرگر را به او اجاره بدهد و مقدار اجاره را هم معلوم کرد و از خان محلی خواست که باید ظرف سه روز آینده اجاره دوسال را پیش بپردازد. مقدار اجاره به عقیده سلبی به مراتب بیشتر از درآمد احتمالی آن منطقه بود، با این‌همه معتمددالدوله با چنان جلال و جبروتی دستور داد که خان محلی به هر جان‌کنندنی بود منبع را تهیه کرد و تحويل داد، ولی چیزی نگذشت که معتمددالدوله اجاره سال سوم را طلب کرد و آن را هم گرفت.<sup>۳</sup> او ادامه می‌دهد که با توجه به تکرار

۱. فرمائیرما: سیاق و معیث در عهد تاجار، سیاق اول، حکمرانی و علکداری، مجموعه اسناد، به کوشش منصورة اتحادیه - سیروس سعدون‌دیان، تهران، ۱۳۶۲، ۲، همان، صص ۱۵۹-۱۶۸.

۲. دبليو. ب. سلبی: «خاطرات مسافرت از کارون و رودخانه دزفول و کانال آب گرگر به شوستر»، مجله

حوادثی این چنین است که در این کشور «مالکیت افراد امنیتی ندارد و عدم امنیت مالکیت موجب می‌شود که تاجر تجارت نکند، کشتکار کشت نکند و صنعتکار صنعتش را بسط ندهد...»<sup>۱</sup>

در موردی دیگر، حدوداً ۲۵ سال بعد، حاج سیاح از فارس گزارش نمود که: «معتمدالدوله [عموی ناصرالدین شاه] از حاجی مشیرالملک ۱۲۰۰۰۰ تومان و ۱۲۰ قاطر گرفته پول‌ها را به آن‌ها بار کرده، یکصد و بیست طاقه شال کشمیر هم گرفته روی بارها کشیده برای شاه به تهران فرستاده غیر از آنچه برای خود گرفته... از حاجی میرزا محمد معدل‌الملک هم ۱۴۰۰۰ تومان گرفته...»<sup>۲</sup>

در اواخر قرن نوزدهم هم از امین‌الضرب به بهانه یا به جرم تقلب در ضرب پول ۸۰۰۰۰۰ تومان جریمه گرفتند.<sup>۳</sup> همان‌طور از آقا‌کوچک نامی هم ۱۵۰۰۰۰ تومان گرفتند.<sup>۴</sup> تردیدی نیست که وجود چنین منابعی خود دلیل وجود ابیاشت «ثروت» در ایران است، ولی از سوی دیگر در این‌هم تردیدی نیست که این «ثروت» ثروتی نیست که بتواند در جریان تولید به کار بیافتد. این ثروت، به یک تعبیر ثروت احتکار شده و از گرددش تولید بیرون برده شده است و به همین دلیل، تأثیرش بر فرایند تولید و بازتولید ثروت در اقتصاد فقط می‌تواند مخرب و بازدارنده باشد.

نوع دیگری هم از دفینه‌سازی صورت می‌گرفته است. استاک که در ۱۸۸۱ شش ماهی در ایران بود، در سفرنامه‌اش نوشت آنچه که برای نمونه در سال‌های قحطی ۷۲-۷۳ «به‌зор سریزه از مردم بیچاره گرفتند صرف اماکن متبرکه کربلا و کاظمین شده است».<sup>۵</sup> در همین باره بد نیست از سند دیگری نقل کنیم که در آن آمده است: «مسجد امام [رضاء] احتمالاً زیباترین مسجد دنیاست. گنبد و دو تا از مناره‌ها تماماً از طلا ساخته شده‌اند. همان‌طور که در ورودی به صحن. این در با

۱. انجمن سلطنتی جغرافیائی (*Journal of the Royal Geographical Society*)، ۱۸۴۴، ص ۲۳۳.

۲. همان، ص ۲۴۴.

۳. محمدعلی سیاح: خاطرات حاج سیاح یا «دورهٔ خوف و حشت»، به کوشش حبیب سیاح، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۶. وی. اکسالوفسکی: خاطرات...، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۸۳.

۴. دبلیو. ام. فلور: «تجار در ایران زمانهٔ قاجار»، در *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*، ۱۹۷۶، ص ۱۱۶.

۵. ای. استاک: شش ماه در ایران، ج اول، لندن، ۱۸۸۲، صص ۴۸-۴۹.

قطعات بزرگ یاقوت هم ترئین شده است....<sup>۱</sup>

مدتی بعد در ۱۸۹۴ ناظر دیگری تخمین زده است که «گنجینه مسجد امام کربلا و نجف، بدون محاسبه ارزش ترینات داخلی و جواهرکاری داخلی آن حدوداً ۳۰ میلیون لیره ترک ارزش دارد. طلاکاری مسجد علی (ع) در نجف، بنابراین روایت برای نادرشاه ۳۰ هزار لیره ترک خرج داشته است. طلاکاری مسجد حسین (ع) در کربلا و مسجد امام موسی (ع) در کاظمین به ترتیب ۱۰۰ هزار لیره ترک و ۶۰ هزار لیره ترک خرج برداشته‌اند. بخش اعظم این گنجینه‌ها از ایران آمده است....<sup>۲</sup>

ما نمی‌دانیم که به‌واقع چه بخشی از ایران آمده است، ولی براین باوریم، همان‌طور که خود نویسنده هم اظهار داشته است، بخش اعظم آن می‌باشد از ایران آمده باشد که بیشترین درصد جمعیت شیعه را داشت. به‌هر ترتیب، بازای نرخ مبادله‌ای که در ۱۸۹۴ رایج بود، مقدار کل این گنجینه‌ها ۱۵ میلیون تومان می‌شود. برای این‌که اهمیت این رقم را در کمک کنیم بد نیست بگوئیم که کل درآمد دولت فخریه ایران، از جمله درآمد گمرکات، در سال‌های ۱۸۹۰ فقط ۶ تا ۶/۵ میلیون تومان بوده است.<sup>۳</sup> از سوی دیگر، این را نیز می‌دانیم که ایران در قبل و بعد این دوره، نه طلا تولید می‌کرد و نه نقره، و بعلاوه در دوره مورد بحث هم طلا و نقره وسیلهٔ عملدهٔ حل و فصل معاملات تجاری بود. به این ترتیب، خارج کردن این‌همه طلا و نقره از ایران فقط می‌توانست موجب کندی سیر فعالیت‌های اقتصادی بشود، چون هزینه کردن وسیلهٔ مبادله به این نحو فقط می‌تواند آن وسیلهٔ مبادله را به عنوان وسیلهٔ مبادله نفي کند، که کرد. طلای مانده بدروغی گلددسته‌ها و گنبدها، هرچه که بود و هر مقدار هم که زیبا بود، دیگر وسیلهٔ مبادله نبود. به‌این ترتیب، اگرچه داده‌های آماری ما کافی نیست، ولی تردید نداریم - همان‌گونه که اشاره کردیم - مقیاس اختکار ثروت در ایران، به شکل‌های مختلف، چشمگیر بوده است که به‌نوبهٔ خود موجب کندی رشد نیروهای مولد می‌شده است و چون در تولید هم به کار نمی‌افتد، نتیجتاً نمی‌توانست موجب تسهیل پیدایش کارگاه‌ها و یا مزارع بیشتری بشود که

۱. ای. ب. ایستویک: «تجارت خراسان»، استاد پارلمانی، ۱۸۷۳، جلد ۷۰.

۲. اچ. ال. رابینز: «تجارت ایلات کرمانشاه»، استاد پارلمانی، ۱۹۰۴، جلد ۱۰۰.

۳. ام. دوراند: «گزارشی درباره وضعیت ایران»، استاد محرمانه، شماره ۶۷۰۴، ۱۸۹۵، ص ۳۷.

بخواهند و بتوانند شرایط را برای کالا شدن نیروی کار آماده کنند. در وضعیتی که بر ایران حاکم بود پول عمده‌ای ارزش مصرف اختکار شده بود و به عنوان یک وسیله برای «اندازه‌گیری ارزش و به عنوان معیار مبادله»، به کار گرفته نمی‌شد. به سخن دیگر و به تعبیر مارکس «طلاء و نقره» خود بیان اجتماعی ثروت شدند.<sup>۱</sup>

هرچه که مقیاس واقعی اختکار ثروت در ایران باشد، از سوی دیگر برای تأمین مالی اضافه واردات مبلغ قابل توجهی طلا و نقره از ایران صادر می‌شد که به سهم خویش بر اقتصاد ایران تأثیرات محربی داشت. باید یادآوری کنیم که در طول دوره مورد بررسی (غیر از اوآخر قرن) پول کاغذی در ایران نداشتیم. به هر ترتیب، براساس اسنادی که در اختیار داریم، می‌توان گفت که برای مثال در فاصله سال‌های ۱۸۲۷-۱۸۲۱ مجموعاً ۹۵۰۰۰۰ پوند طلا و نقره از ایران به هندوستان صادر شد. این رقم میزان طلا و نقره صادراتی به کلکته را شامل نمی‌شود. در این مورد اطلاعات آماری برای همه این سال‌ها در دست نداریم، ولی آمارهای رسمی دولت هند نشان می‌دهد که در طول ۲۷-۱۸۲۱ مجموعاً ۷۹۴۰۰۰ پوند طلا و نقره به کلکته صادر شده است که متوسط سالیانه‌ای معادل ۱۱۳۵۰۰ پوند می‌شود.<sup>۲</sup> اگر این متوسط سالیانه را برای سال‌های ۱۸۲۰-۱۸۲۷ هم صادق بدانیم، در آن صورت کل صادرات طلا و نقره از ایران به هندوستان در طول سال‌های ۱۸۲۷-۱۸۲۰ مجموعاً ۱۱۵۰۰۰۰ پوند می‌شود که متوسط سالیانه‌ای معادل ۶۴۰۰۰۰ رقی می‌باشد از آن به دست می‌آید. البته این رقم شامل صدور طلا و نقره به هندوستان است و برای تکمیل تصویر باید صادرات طلا و نقره به اروپا را هم به آن بیافزاییم. اطلاعات آماری ما راجع به صدور طلا و نقره از طریق ترکیه بسیار ناچیز است، ولی در ۱۸۴۹ گودل مدعی شده است که کسر موازنۀ تجارت ایران با اروپا از طریق ترکیه سالیانه معادل ۱۴ میلیون فلورین (۱۴۰۰۰۰۰ پوند) است که «با خروج پول از ایران تأمین می‌شود». هموکل طلا و نقره صادراتی از ایران را در فاصله سال‌های ۱۸۴۸-۱۸۴۳ معادل ۳۵۳ میلیون پیاستر ترکیه تخمین زده است که براساس نرخ

۱. مارکس: سرمایه، ج اول، صر ۳۱-۳۰.

۲. نگاه کنید به هبت تجارت: «تجارت سنگ‌های فیمتی»، اسناد پارلسانی، ۱۸۳۱XB، صص ۳۱-۳۰.

مبادله آن سال‌ها معادل ۳۲۰۰۰۰ پوند می‌شد. جدول زیر نشان‌دهنده صادرات طلا و نقره از ایران به اروپا از طریق ترکیه است.<sup>۱</sup>

#### صادرات طلا و نقره از ایران به اروپا از طریق ترکیه

سال	پیاستر ترکیه	پوند استرلینگ
۱۸۴۳	۳۶۰۰۰۰۰	۳۲۴۰۰۰
۱۸۴۴	۴۵۰۰۰۰۰	۴۰۵۰۰۰
۱۸۴۵	۶۳۰۰۰۰۰	۵۶۷۰۰۰
۱۸۴۶	۵۸۵۰۰۰۰	۵۲۶۵۰۰
۱۸۴۷	۷۸۷۵۰۰۰	۷۰۸۷۵۰
۱۸۴۸	۷۲۰۶۰۰۰	۶۴۸۵۰

گودل افزوده است که این ارقام تصویر کاملی از صدور طلا و نقره از ایران از این محرابه دست نمی‌دهد.<sup>۲</sup> البته گفتی است که در طول نیمه‌اول قرن نوزدهم، تجارت ایران و روسیه به نفع ایران مازاد نشان می‌داده است و در نتیجه محتمل است که بخشی از طلا و نقره دریافتی از روسیه یا به ترکیه و یا به هندوستان صادر می‌شده است. براساس آمارهای رسمی دولت روسیه، متوسط سالیانه این مازاد برای سال‌های ۱۸۴۰-۱۸۴۵ رقمی معادل ۳۳۷۵۰۰ روبل (معادل ۵۳۵۰۰ پوند) بود.<sup>۳</sup> بداین ترتیب، مدام که این مازاد از تجارت ایران و روسیه می‌رسید، صدور طلا و نقره به هندوستان یا ترکیه با همه مضراتی که برای اقتصاد ایران داشت، باز قابل تحمل بود یا می‌توانست باشد، ولی به چند دلیل اوضاع در نیمه دوم قرن و مخصوصاً در اوآخر قرن تغییر کرد: اولاً، مازاد تجارت با روسیه رفته کاهش یافت و سرانجام به کسری موازنۀ تجارتی دگرسان شد. در فاصله سال‌های ۱۸۹۰-۱۹۰۰ مازاد تجارت به طور متوسط

۱. همان، ص ۶۳۲.

۲. آر. گودل: تجارت طرابوزان در سال‌های ۱۸۴۰-۱۸۴۹، وین، ۱۸۴۹، بخشی از این کتاب به انگلیسی در کتاب زیر آمده است: چارلز عیسی: تاریخ اقتصاد ایران ۱۹۱۴-۱۸۰۰-۱۹۷۱، ۱۸۰۰، ۱۹۷۱، ص ۱۰۴.

۳. نگاه کنید به م. اندر: منابع تجارت ایران و روسیه، فلوریدا، ۱۹۶۵، ص ۹-۱۰.

سالی ۱۹۰۰-۱۹۱۰ روبل بود، ولی برای سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۰۰ ایران در تجارت خود با روسیه به طور متوسط سالی ۱۷۲۰۰۰ روبل کسری داشت. برای سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۱۴ کسری سالیانه به طور متوسط معادل ۱۳۱۲۵۰۰ روبل بود.<sup>۱</sup>

ثانیاً، در اواسط دهه ۶۰ بیماری کرم ابریشم تولید ابریشم ایران را از بین برد و به این ترتیب ایران یکی از ارقام عمدۀ صادراتی خود را از دست داد. با وجود این، یادآوری این نکته لازم است که ایران بر واردات خود کنترلی نداشت، یعنی نگذاشتند که داشته باشد. از یک سو، به علت ادغام هرچه افروزنتر در نظام سرمایه‌داری جهانی، صنایع دستی ایران با سرعت بیشتری از میان می‌رفت و نیاز به واردات اقلامی چون منسوجات، قند و شکر روز به روز بیشتر می‌شد، و از طرف دیگر محدودیت عهده‌نامه‌های گوناگون هم بود که دست دولت ایران را برای کنترل واردات، اگر چنین اهدافی می‌داشتند، می‌بست. بنابراین، کاملاً محتمل است که واردات با سرعتی بسیار بیشتر از صادرات ایران افزایش یافته باشد.

ثالثاً، در ارتباط با صدور طلا و نقره، به عنوان کشوری که هیچ‌کدام را خود تولید نمی‌کرد، ظرفیت ایران برای ادامه آن به شدت کاهش یافته بود و نمی‌توانست هم ادامه یابد. بررسی مفصل پامدهای ناگوار چنین وضعیتی از حوصله این فصل بیرون است، همین قدر کافی است گفته شود که برای نمونه کنسول راس در ۱۸۷۷ گزارش کرده است که «طلا کاملاً ناپدید شده است، نقره هم دارد ناپدید می‌شود و پول مسی بدهشت گیر می‌آید...»<sup>۲</sup> برای روشن تر شدن موضوع، این اظهار نظر را با نقل قول زیر از گزارش آقای بونهم که در ۱۸۴۰ از تبریز فرستاد، مقایسه می‌کنیم: «تولید روزافرون ابریشم گیلان و دریافتی‌های قابل توجه برای صادرات به روسیه موجب شده است که خروج طلا از ایران سالیانه کاهش یابد.»<sup>۳</sup> کمیابی طلا را در ایران از منابع دیگر هم می‌توان دریافت. برای نمونه، کنسول سایکس گزارش کرده است که «یک تومان نقره معادل ده قران است، ولی یک تومان طلا اکه آن هم می‌بایست ده قران

۱. همان، صص ۹-۱۰.

۲. ای. سی. راس: «تجارت خلیج فارس»، استاد پارلمانی، ۱۸۸۸، جلد ۸۴.

۳. بونهم: «تجارت تبریز در ۱۸۴۰-۱۸۴۹»، اسناد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۷۵.

می بودا معادل ۲۲ قران است.<sup>۱</sup> کمبود طلا و نقره موجب کاهش ارزش پول مسی می شد و برای اکثریت جمعیت ایران، کاهش ارزش پول مسی براستی فاجعه آمیز بود، چون به این ترتیب قدرت خرید آنها کاهش می یافت. در این مورد، کنسول کمبال گزارش کرده است که در دهه آخر قرن «پول های مسی به آن حدّی ارزش خود را از دست داده اند که ۴۰ سکه ۲ شاهی معادل یک قران است، در حالی که باید فقط ده سکه ۲ شاهی باشد».<sup>۲</sup> کاهش قدرت خرید اکثریت مردم کشور که مصرف کنندگان عمده سکه های مسی بودند، به نوبه خود باعث رکود تجارت شد؛ نکته ای که از دیدگان تیزبین کنسول های بریتانیا پوشیده نماند.<sup>۳</sup>

دو عاملی که مختصراً بحث کردیم، دفینه سازی طلا و نقره از یک سو و صدور طلا و نقره از سوی دیگر، موجب شد که پول ایران (قران) به طور روزافزونی ارزش خود را از دست بدهد. برای نمونه، در حالی که در ۱۸۰۹ هر «قران معادل یک پوند<sup>۴</sup> بود، در حول و حوش مشروطه این رقم به طور متوسط ۶ قران بازای هر پوند بود».<sup>۵</sup> چنین کاهش ارزشی موجب سرعت گرفتن تورم در اقتصاد ایران شد که باری دیگر بود بر دوش تولیدکنندگان مستقیم و دیگر زحمتکشان جامعه.

از طرف دیگر، خودسرانه بودن اخذ مازاد، همان گونه که در فصل چهارم دیدیم و کمبود سرمایه گذاری که پیامد انکارناپذیر همان استبداد لجام گسیخته بود، باعث تداوم عقب ماندگی کشاورزی ایران گشت. به این ترتیب، مگر در مواردی که طبیعت خواسته و آمال خود را تحمیل می کرد، هیچ گونه تخصیص منطقه ای شکل نگرفت که بدنوبه خود موجب کنندی مبادله بین مناطق مختلف شد. مبادله ای که لازمه رسیدن و دست یافتن جامعه به یکی از دو پیش شرط پیدایش مناسبات سرمایه داری، یعنی انباشت سرمایه پولی بود. به سخن دیگر، اگر سرمایه پولی می بایست انباشت می شد که در قدم بعدی برای رشد هرچه بیشتر خود نیروی کار را به خدمت بگیرد، همان طور که ملاحظه شد بر سر راه چنین انباشتی مواعنی وجود داشت. به این ترتیب،

۱. بی. ام. سایکس: «تجارت خراسان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۴.

۲. می. ا. کمبال: «تجارت خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۱، جلد ۸۴.

۳. آم. جی. بد: «تجارت خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.

۴. می. عیسوی: تاریخ اقتصادی ایران، صفحه ۴۵-۴۶.

موانعی که بر مکانیسم‌های درونی اقتصاد ایران حکم‌فرما بود، نمی‌توانست رشد مناسبات اقتصادی ایران را با دنیای خارج گند نکند، چون ایران بازای واردات روزافزون کالاهای زیادی برای عرضه کردن نداشت. البته در اوآخر قرن صادرات قالی تا حدودی از فشارها کاست که داستانش را در جای دیگر به تفصیل گفته‌ام.

خودسرانه بودن نظام مالیاتی که پیامد استبداد سیاسی حاکم بود، با از بین بردن انگیزه‌های فردی و شخصی مخصوصاً در شرایطی که هیچ‌گونه نهادهای اجتماعی برای مصرف مازاد وجود نداشت، موجب کندی رشد تولید شد. بعضی از ناظران عدم علاقه تولیدکنندگان مستقیم را برای افزایش تولید در چنین وضعیتی نشانه عقب‌ماندگی و یا غیرعقلائی بودنشان دانسته‌اند، ولی واقعیت امر این است که در چنان شرایطی افزایش تولید نمی‌توانست عقلائی باشد. کی‌نیر یکی از ناظران در اوائل قرن نوزدهم در این خصوص گفتار نفری دارد: «... زارع زمین ندرتاً از نتیجه کار خود بهره‌مند می‌شود. زمین و خانه‌اش ممکن است توسط دارنده هر مقام ناچیزی حتی غارت شود و زارع و خانواده‌اش هر آن ممکن است سرمایه ناچیزی را که دارند از دست بندهند و به فلاکت و گدائی دچار شوند. مناطق بسیار حاصلخیزی که در تحت حکومت یک سلطان عاقل و نیکوکار می‌توانند زحمات کشتکاران را قادر شناسد، رها می‌شود و عاطل و باطل می‌ماند و کشت نمی‌شود...»<sup>۱</sup>

در جامعه‌ای که «قوانین» خودسرانه تعیین می‌شود، هر کاهشی در کل تولید به بهره‌کشی بیشتر از آن‌هایی متنبی می‌شود که در فرایند تولید باقی مانده‌اند. دلیل این امر هم آن است که مستبدان حاکم به این ترتیب می‌کوشند که کاهش دریافتی‌های خویش را با اخذ مقدار بیشتری از آنچه که تولید می‌شود درمان کنند. اما چنین اقدامی سرانجامی جز کاهش بیشتر تولید به دنبال نخواهد داشت و این‌گونه است که دور و تسلسل قهقرابرنده‌ای به کار می‌افتد که سرانجام با سرنگونی مستبد موقتاً متوقف می‌شود. همان ناظر افزوده است: «... مالیات‌های گزاری که بر تولیدکنندگان وضع می‌شود با چنان خشونتی وصول می‌شود که این فلک‌زده‌ها را از خانه و کاشانه‌شان فراری می‌دهد. در ایران چشم از دیدن دعکده‌های متروکه خسته می‌شود...»<sup>۲</sup>

۱. جی. آم. کی‌نیر: خاطرات جغرافیائی امپراتوری ایران، لندن، ۱۸۱۳، ص ۳۷.

۲. همان، صص ۹۲-۹۳.

البته موقعیت دارندگان مقام و حاکمان محلی هم چندان امنیتی نداشت. حلمز، یکی دیگر از ناظران قرن نوزدهم در سال‌های ۱۸۴۰ نوشت: «از آنجائی که به یک حاکم ندرتاً اجازه داده می‌شود که بیش از دوسال در مقامش باقی بیاند، او هم علاقه‌ای به علایق مردم منطقه خویش ندارد و همه وقت او صرف ثروت‌اندوزی به ضرر همین مردم می‌شود...»<sup>۱</sup>

در همان سال‌ها، ناظر دیگری نوشته است: «حاکم فارس که چندماه قبل با پرداخت ۶۰۰۰۰ تومان منصوب شده بود، برکنار شده است. او بلافضله پس از انتصاب اخاذی را شروع کرد...»<sup>۲</sup>

البته مشکلات فقط به آنچه که گفتم حلاصه نمی‌شود. ناچیز بودن اباشت سرمایه پولی، که در نهایت امر به معنی شکل نگرفتن یا بدوى بودن طبقه متوسط (بورژوازی) ایران بود، دلایل دیگری هم داشت. به چندتائی از این دلایل، فهرست‌وار اشاره می‌کنیم:

الف) تکیک‌های بدوى و ایستای تولیدی در کشاورزی، که نتیجه مصرف غیرمولد مازاد تولید در ایران بود و به همین دلیل هم تداوم یافت.

ب) رکود مبادله بین مناطق گوناگون، برای نمونه شهر و روستا و همچنین یک منطقه با منطقه دیگر که موجب گشت که واحدهای تولیدی کوچک بمانند و نتیجتاً از مزایای تولید به مقیاس بزرگ بهره‌برداری نشود. از جمله دلایل رکود مبادله، خودسرانه بودن نظام مالیاتی بود.

پ) رقابت خارجی و فعالیت‌های تجار خارجی که موجب تضعیف بخش غیرکشاورزی شد. بدگوشهای از این موقعیت در فصل دوازدهم خواهیم پرداخت.  
ت) فقدان قوانین مدون در حمایت از مالکیت خصوصی. به سخن دیگر، بدرسمیت شناختن مالکیت خصوصی در ایدئولوژی (چه در ایدئولوژی سلطنت و چه در اسلام) و نادیده گرفتن چنان تقدیسی در عمل. براین اساس می‌توان گفت که در نتیجه این عوامل و بهویژه عقب‌ماندگی نیروهای مولد در اقتصاد ایران در این دوره بازار عمدهاً محلی باقی ماند و به این ترتیب، فضا برای اباشت سرمایه تجاری که

۱. دبلیو. آر. حلمز: طرح هایی از سواحل بحر خزر در ۱۸۴۳، لندن، ۱۸۴۵، ص ۱۲.

۲. ک. ای. ابوت: نامه مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۸۴۴، استاد وزارت امور خارجه، ۶۰-۱۰۷.

نتیجه رشد تجارت است، محدود گشت و صاحبان این سرمایه تجاری، بدعبارت دیگر، بورژوازی تجارتی ایران ضعیف باقی ماند. قبل از این که به جنبه‌های دیگری پردازیم، بد نیست از طبقه تجارت یا بورژوازی تجارتی تعریفی بددست بدھیم.

طبقه تجارت یا بورژوازی تجارتی آن گروه افرادی هستند که صاحب پول (سرمایه تجارتی) اند و با هدف مشخص سود وارد مبادله می‌شوند. سودی که در نهایت امر موجب انشاست بیشتر سرمایه تجارتی می‌شود. در اینجا به منشاء این سود نمی‌پردازیم، چون در مراحل تاریخی مختلف، منشاء مختلف دارند. به طور خلاصه، تجارت در وهله اول کالا می‌خرند، برای این که بفروشند و از این فرایند مازاد مستر کالا را به صورت پول تحقق بخشنند و تصاحب کنند. با این تعریف از بورژوازی تجارتی، لازم به یادآوری است که بخش اعظم از آن جماعتی که معمولاً در نوشه‌ها و پژوهش‌ها «تجارت» لقب می‌گیرند، در واقعیت امر زمینداران و تیولیدارانی هستند که به دلایلی متفاوت وارد فرایند مبادله می‌شوند. به این معنی، که این جماعت نه ضرورتاً برای تتحقق سود، به معنای دقیق آن، بلکه برای تتحقق ارزش کل «کالائی» که در تملک دارند و در واقع به صورت رانت یا مالیات به جیب زده‌اند، وارد مبادله شده‌اند. به عبارت دیگر، آنچه که در نوشه‌های مربوط به اقتصاد ایران در این دوره، «تجارت» لقب می‌گیرند، در بادی امر، نه دارندگان پول بلکه دارندگان کالائی هستند که باید مبادله شود. ناگفته روشی است که در دوره مورد بررسی ما، تولید غالب در ایران، تولید کالائی، یعنی تولید برای بازار نیست، بلکه آنچه که مازاد بر مصرف است شکل و شمایل کالائی می‌گیرد.

در تأیید آنچه که گفته‌ایم بد نیست اشاره کنیم که مثلاً برادران طومانیانس که احتمالاً به استثنای امین‌الضرب «از دیگران ثروتمندتر بوده و تجارت‌شان از هر تاجر دیگر ایرانی بیشتر بوده است»، با این‌همه بخش عمده سرمایه‌شان ریشه نه در مبادله بلکه در زمین داشت: در باره‌شان گفته شده است: «... تجارت صادراتی‌شان به رویه بسیار عظیم است... بخش عمده مواد صادراتی در زمین‌های خودشان در آذربایجان که بسیار هم گسترده است، کشت می‌شود...»<sup>۱</sup>

۱. اچ. پیکر: «بادداشت‌هایی در باره زندگی نامه خاندان سلطنت، تجارت، تجارت و روحانیون»، اسناد محروم‌انه، شماره ۲۸، ۱۸۹۷، ص ۶۷.

همچنین در باره برادران آرزومنیانس که از نظر ثروت چهارمین تاجر تهران بودند، آمده است: «تجارت‌شان تقریباً بالکل صادرات است. . . آن‌ها مالک زمین‌های زیادی هستند، ولی سرمایه نقدی‌شان زیاد نیست. . .»<sup>۱</sup>

به عقیده صاحب این قلم، آنچه در ایران مشاهده می‌کنیم این است که بخش عمده‌ای از مواد اولیه‌ای که در دهات این جماعت تولید می‌شده صادر می‌شده است. به دیگر سخن، ما در ایران با جریان کالائی روبرو هستیم، در حالی که لازمه پیدا شد و رشد بورژوازی تجاری جریان پول است. در ایران در مورد اکثریت تجارت وضع به این صورت بود که آن‌ها ابتدا می‌باشد می‌فروختند تا در مرحله بعدی با پولی که به دست می‌آورند، خرید کنند. در حالی که لازمه انباشت سرمایه پولی این است که تاجر اول می‌خرد تا در مرحله بعدی با قیمت افزون‌تری بفروشد و مابه التفاوت، پس از کسر هزینه‌های مبادله، سودی می‌شود که بر سرمایه تجاری می‌افزاید. آنچه را که ما گردش کالائی خوانده‌ایم، یعنی وضعیتی را که به نظر می‌رسد در ایران وجود داشت، می‌توان به این شکل هم نشان داد:

کالا  $\xrightarrow{\text{فروش}} \xleftarrow{\text{خرید}} \text{پول}$  کالا : کالاهایی که برای مصرف خریداری می‌شوند.

دینه‌سازی : مصرف به تعویق افتاده، مصرف در آینده.

در حالی که در جریان پولی، که برای رشد سرمایه تجاری لازم است ما با وضعیت زیر روبرو هستیم.

پول ۱  $\xrightarrow{\text{خرید}} \text{کالا} \xrightarrow{\text{فروش}} \text{پول ۲}$  (پول ۲ = پول ۱ + سود)

در جریان کالائی، پول بعنوان ابزاری برای جریان کار عمل می‌کند، در حالی که در جریان پولی امکان دستیابی به سود شرط ضروری تکمیل مبادله‌ها است. هیچ صاحب پولی حاضر نخواهد بود که یک مقدار مشخص پول را با کالا معاوضه کند تا سرانجام به همان مقدار پول اول دست یابد.

تفاوتی که بین این دو نوع مبادله وجود دارد معمولاً به وسیله بسیاری از

پژوهندگان تاریخ اقتصادی ایران نادیده گرفته می‌شود. در حالی که به گمان ما وجود و تداوم چنین وضعیتی در ایران است که برای مثال به بروز موقعیتی منجر می‌شود که مثلاً رئیس هیئت تجارت تهران در اواسط سال‌های ۱۸۹۰ شخصی بوده است که حاجی ملک التجار نام که «... تجارتش بسیار ناچیز است، حتی می‌شود گفت تجارت نمی‌کند، اما زمیندار معتریست....»<sup>۱</sup> وضعیتی که با بیش و کم تفاوتی در دیگر نقاط هم وجود داشت. مثلاً رئیس «کمپانی تجاری فارس» زمیندار بزرگی بوده است بدناام آفاسیخ عبدالقاسم و همچنین رؤسای تجار تبریز و اصفهان هم همانند دیگر همکاران در تهران و فارس زمیندار بودند تا تاجر به معنای دقیق کلمه.<sup>۲</sup>

گفتیم که به دلایل مطرح شده، «تجار» ایران سرمایه قابل توجهی نداشتند. براساس اطلاعات مندرج در یک سند سحرمانه وزارت امور خارجه بریتانیا، در نیمه دهه ۱۸۹۰ از ۲۸ تاجر مقیم تهران که سرمایه‌ای بیش از ۱۰۰۰۰ تومن (۲۰۰۰ پوند) داشتند، ۱۱ تن عمدتاً صرافی می‌کردند و ۹ تای دیگر هم عمدتاً زمیندار و ملاک بودند و تجارت برایشان در درجه دوم اهمیت قرار داشت.

علاوه بر آنچه که گفتیم، باید مجدداً بر تأثیر چشمگیر عدم امنیت مالکیت در شکل‌گیری بورژوازی تجاری و انباست سرمایه تجارت تأکید کنیم. تردید نداریم که چنین عدم امنیتی، مانع اصلی دگرسان شدن ثروت به سرمایه بود و یافزائیم که از نظر ما تفاوت این دو این است که سرمایه موجبات انکشاف بیشتر خویش را فراهم می‌کند. شواهد بسیاری از ناظران قرن نوزدهم در دست است که بر اهمیت و تأثیر نامنی انگشت نهاده‌اند، ولی داستانی که از فریزر نقل شده است جالب و خواندنی است. او در یکی از سفرهایش به ایران، در اوائل سال‌های ۱۸۴۰، در یکی از شهرها که نامش را نمی‌آورد اقامت می‌کند و خانه‌ای می‌گیرد. پس از چند صباحی متوجه می‌شود که از خانه‌همسایه صدای کتک زدن مستمر می‌آید و شخصی دائماً فریاد می‌زند «امان، امان، خدا شاهد است که من چیزی ندارم». کنجکاوی او تحریک افراد دور و بر حاکم فهمیده است که حاکم برای ثروت او نقشه‌کشیده است. به این

۱. همان، ص ۶۵. ۲. همان، ص ۷۲ و ۹۰ و ۱۱۵.

۳. همان، ص ۶۸-۶۳.

لحاظ تاجر شخصی را استخدام کرده است که او را هر روز کتک می‌زند که شاید او عادت کند و بتواند از پس شکنجه‌های حاکم برآمده و محل اختفای نقدینه‌های خود را لو ندهد. برای این منظور، فردی که استخدام شده است، به تاجر روزی ۱۰۰۰ ضربه شلاق می‌زند.<sup>۱</sup> در چنین شرایطی، طبیعی است که تجار و به طور کلی صاحبان مازاد سرمایه‌گذاری نکنند. چون عیان شدن ثروت در بسیاری از موارد مساوی با مصادره آن توسط صاحبان قدرت بود.

نزدیک به سی سال بعد، یکی دیگر از ناظران، کنسول تامسون پس از اشاره به چند حرکت ناموفق برای ایجاد کارخانه متذکر شده است که تشکیل «شرکت سهامی» ممکن است نتایج بهتری بدهد، ولی «... در حال حاضر در این کشور هیچ امنیتی برای مالکیت خصوصی وجود ندارد و افراد بومی به این دلیل پول خود را به خطر نمی‌اندازند. تشکیل این نوع شرکت‌ها به زعمات خارجی‌ها را هم دولت ایران اجازه نمی‌دهد...»<sup>۲</sup>

علاوه بر این عوامل، دو عامل قدرتمند دیگر هم وجود داشتند که باعث کندی انباست سرمایه تجاری و در نتیجه، کندی شکل‌گیری بورژوازی کاری در ایران بودند.

اولاً، شواهد موجود قرن نوزدهم نشان می‌دهد که در رقابت با کالاهای وارداتی، صنایع دستی ایران از بین رفتند و وضعیت هم طوری نبود که صنایع کارخانه‌ای در ایران شکل بگیرد. به این ترتیب، شهرها در ایران برخلاف وضعیتی که شهرها برای نمونه در عصر فودالی اروپا داشتند، مأمن و پناهگاه زارعان فراری نبودند که در واقع نطفه طبقه کارگری شدند که سرمایه‌سالاری، پس آنگاه به بهره‌کشی از نیروی کارشان جان گرفت. در ایران، به دلیل نبودن چنین موقعیتی در شهرها، زارعان فراری و از بند زمین رسته، نه در شهرهای ایران بلکه عمدتاً به شهرهای جنوبی روسیه [ففقاراز] مهاجرت می‌کنند و آنچه که از نیروی کارشان انباست می‌شود در خارج از اقتصاد ایران و به نفع بورژوازی غیرایرانی (روسی) انباست می‌شد.

۱. جی. ب. فریزر: گزارشی توجیهی و تاریخی از ایران، نیویورک، ۱۸۳۳، صص ۲۲۶-۲۲۷.

۲. آر. اف. تامسون: «تجارت ایران»، اسناد پارلسانی، ۱۸۶۴، جلد ۶۱.

ثانيةً، شواهدی در دست است که در اغلب شهرهای مهم ایران تجارت خارجی عمدتاً در کنترل تجار غیرایرانی بوده است. به این ترتیب، این تجار ایرانی نبودند که از افزایش واردات به طور عمده بهره‌مند می‌شدند. برای مثال، کنسول جونز از تبریز گزارش کرده است که تجارت منسوجات پنبه‌ای از اروپا که به طور متوسط  $\frac{3}{3}$  واردات ایران از اروپا بود «تقریباً کاملاً در انحصار سه یا چهار شرکت یونانی است که مرکزشان در منچستر است». <sup>۱</sup> آقای ناپیر هم در همان سال‌ها از مشهد گزارش نموده است که «اگرچه عجیب است، ولی تاجران عمده مشهد همه خارجی هستند». <sup>۲</sup> مکلین در ۱۹۰۴ از بوشهر نوشته است که تجارت با بریتانیا «عمدتاً دست شرکت‌های انگلیسی مقیم بوشهر است». <sup>۳</sup> و همو وقتی که از تجارت بربنچ که از سواحل خزر به روسیه صادر می‌شد، صحبت می‌کند نوشته است که «این تجارت عمدتاً در دست تجار ارمنی روسی است» و در مورد صادرات ابریشم هم نوشته است که شماری از شرکت‌های اروپائی (عمدتاً فرانسوی، ایتالیائی و یونانی) به این بخش از تجارت هم علاقه‌مند شده‌اند. <sup>۴</sup> گلیدونیوکومن که در رأس هیئت تجاری بریتانیا گزارش جامعی از موقعیت بازرگانی صفحات جنوبی ایران تهیه کرد، اظهار داشته است که تجارت کرمان، به استثنای قالی «تماماً در دست هندوهاي شکارپور است که در ضمن صراف هم هستند». <sup>۵</sup>

در چنین موقعیتی، تعجبی ندارد که سرمایه تجاری انباشت شده توسط تجار ایرانی قابل توجه نباشد. برای نمونه، کنسول پریس راجع به وضعیت در کرمان نوشت: «تاجری که ۱۰۰۰۰ تومان (۲۰۰۰ پوند) سرمایه داشته باشد در این شهر نیست». <sup>۶</sup> از جمله دلایل دیگری که می‌توان ارائه نمود، محدودیت‌های ناشی از

۱. آج. جونز؛ «تجارت آذربایجان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۱، جلد ۶۵.

۲. جی. سی. ناپیر؛ «مجموعه گزارش‌ها و خاطرات...»، ۱۸۷۴، ۱، اکیدا محرمانه، لندن، ۱۸۷۶.

۳. آج. دبلیو. مکلین؛ «گزارشی درباره شرایط و دورنمای تجارت بریتانیا در ایران»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۴، جلد ۹۵.

۴. آج. گلیدونیوکومن؛ «گزارش هیئت بازرگانی هند - انگلیس به جنوب شرقی ایران در طول ۱۹۰۴-۵»، اسناد محرمانه، شماره ۸۷۷۸، ۱۹۰۵، صص ۶۹ و ۶۱.

۵. جی. آر. پریس؛ «سفرت به بیزد، کرمان، شیراز... و تجارت اصفهان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۴، جلد ۸۷، ص ۵.

عهدنامه‌های تجاری است که تجار بومی را در موقعیت فرودستی قرار می‌داد. به این نکته خواهیم پرداخت. قبل از آن‌که این مبحث را تمام کنیم، باید اشاره کنیم که شماری از محققان تاریخ ایران تصویری متفاوت از آنچه که در این فصل عرضه شد، عرضه می‌دارند. از این دست بررسی‌ها دو نمونه خواهیم داد: مقاله‌های خانم لمبتوون، «مورد حاجی عبدالکریم...» و «مورد حاجی نورالدین...».<sup>۱</sup> نظر به این که این دو شخص هر دو تحت حمایت دولت انگلستان بودند، برای درک بهتر از موقعیت تجار یا زمینداران بومی که تحت هیچ حمایتی نبودند، مفید فایده‌ای نیست. چرا که بخش عمده‌ای از آنچه که اشاره کرده‌ایم، برای مثال، مصادر و اجحافات دیگر شامل حال اینان نمی‌شده است و یا اگر هم موردی پیش می‌آمد، سفارت مربوطه قضیه را تعقیب می‌کرد؛ موقعیتی که برای تاجران بومی وجود نداشت. محقق دیگری که مخصوصاً در سال‌های اخیر مقالات بی‌شماری راجع به ایران و بدويژه در باره موقعیت تجار، صنعتی کردن... نوشته، ویلهلم فلور پژوهشگر با علم هلندی است. بدون این‌که بخواهم در باره کلیت بررسی‌هایش قضایت بکنم، باید بگوییم به گمان من بررسی اش راجع به موقعیت تجار در ایران ضعف‌های چشمگیری دارد. در مقاله‌ای که در باره «تجار در ایران زمانه قاجار» در ۱۹۷۶ چاپ کرد، آورده است: «تجار در مقایسه با دیگر طبقات اجتماعی از احترام بیشتری برخوردار بوده‌اند...»<sup>۲</sup>

علاوه، چون از دید دیگران، افراد صادقی هم به حساب می‌آمدند احترام مردم عادی به حدی بود که «مقادیر متابه‌ی پول را در نزدشان به امانت می‌گذاشتند...»، اغلب بدون این‌که نوشه‌ای طلب کنند. به این ترتیب، تعجبی ندارد که در شهر محل سکونت خود، تجار جزو نجبا بودند...»<sup>۳</sup>

راجع به وضعیت اقتصادی تجار هم باید گفت که «در هر شهر، شمار اندکی از تجار زندگی اقتصادی را دیگر که می‌کنند... و بدون آن‌ها دولت نمی‌تواند انجام وظیفه کند». نمونه‌ای هم به دست می‌دهد که اگر حاجی مهدی کوزه کنانی در تبریز

۱. ا.ک. اس. لمبتوون: «مورد حاج عبدالکریم...»، در مجموعه ایران و اسلام، ویراستار سی. ای. باسروث، لندن، ۱۹۷۱. همچنین نگاه کنید به «مورد حاجی نورالدین...» در بولتن مدرسه شرق‌شناسی

لندن، ۱۹۶۷.

۲. دبلیو. ام. فلور: «تجار در ایران زمانه قاجار»، همان، ص ۱۰۲.

۳. همان، ص ۱۰۷ و ۱۱۱.

۴. همان، ص ۱۰۷.

«کلاهش را به زمین پرتاب کند، بازارها تعطیل خواهد شد...»<sup>۱</sup>  
 تصویر فلور از تجار ایرانی، کاملاً با تصویری که ما ارائه نمودیم تفاوت می‌کند.  
 ولی اجازه بدهید به بازنگری مقاله فلور ادامه بدهیم. به گمان ما تعریف فلور از تاجر  
 نادرست است. بدعاقدۀ ایشان واژه تاجر « فقط شامل یک گروه معین یعنی  
 عمده‌فروشان می‌شود.»<sup>۲</sup> و در همین مقاله می‌افزاید که در دهۀ ۱۸۹۰، برای نمونه،  
 شهر کرمان ۲۵۰ تاجر داشته است.<sup>۳</sup> در ظاهر امر، دلیل وجود ندارد که کرمان ۲۵۰  
 تاجر نداشته باشد، ولی این بسیار مهم است که آیا شواهد موجود در کرمان وجود  
 ۰ ۲۵۰ عمده‌فروش (طبق تعریف فلور) را در چنان شرایطی تأیید می‌کند یا خیر. آقای  
 کنسول پریس شواهدی از کرمان ارائه می‌دهد که با این تصویر ناسازگارند. همو  
 می‌افزاید: «متأسفانه شهر بسیار فقیر است و در آن شخص ثروتمندی که از طبق  
 بالائی و یا تجار باشد، وجود ندارد...»<sup>۴</sup>

علاوه، کل تجارت کرمان را برای نمونه در ۱۸۶۹۰۰-۹۴ حدود ۱۸۹۳-۹۴ پوند  
 پوند برآورد کرده‌اند که شامل ۹۷۹۰۰ پوند واردات و ۸۹۰۰۰ پوند کل صادرات  
 کرمان بود.<sup>۵</sup> این را بگوئیم که ما عمداً سالی را انتخاب کردیم که نسبتاً سال خوبی  
 بوده است، چون که کنسول سایکس گزارش نمود، «هر دو، واردات و صادرات...  
 تدریجیاً ولی مداوماً افزایش یافته‌اند.»<sup>۶</sup>

او همچنین برآورد کرده است که ۶۰ درصد واردات و ۳۰ درصد صادرات در  
 دست شهروندان بریتانیائی است.<sup>۷</sup> از آن گذشته، فلور متذکر شده است که «در  
 کرمان تجارت سودآور صدور پشم، در انحصار حاکم است، به همان شکلی که تولید  
 قالی‌ها و شال‌های با کیفیت بالا در انحصار حاکم ایالت است...»<sup>۸</sup>

اگر در نظر داشته باشیم که در کرمان تاجری نیست که ۱۰۰۰۰ تومان سرمایه  
 داشته باشد، و اگر دیگر عوامل را هم در ارتباط با این عامل بررسی کنیم، آنگاه این  
 پرسیدنی است که در چنین شرایطی از نظر اقتصادی، آیا ضرورتی و حتی دلیلی برای

۱. همان، ص ۱۰۹. ۲. همان، ص ۱۰۱. ۳. همان، ص ۱۰۶.

۴. پریس: «سفرت به یزد...»، همان.

۵. پی. ام. سایکس: «تجارت کرمان و بلوچستان ایران»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۶، جلد ۸۸.

۶. همان. ۷. همان، ص ۱۱۴. ۸. فلور، همان، ص ۱۱۴.

وجود ۲۵٪ عمدۀ فروش در کرمان می‌توانست وجود داشته باشد؟ حتی اگر ما همۀ اطلاعات دیگری را که به دست داده‌ایم نادیده بگیریم و کل تجارت کرمان را بر تعداد «عمده‌فروشان» تقسیم کنیم سهم هر عمدۀ فروش یا به سخن دیگر فروش سالیانه به طور متوسط کمی کمتر از ۷۵ پوند می‌شود که اگر روزهای سال را ۳۰۰ (بقیه هم تعطیلات جمعه‌ها و غیره) بگیریم آنوقت متوسط فروش روزانه این «عمده‌فروشان» کمی کمتر از ۵/۲ پوند است! آیا می‌توان فروش روزانه یا سالیانه‌ای از این مقیاس را «عمده‌فروشی» ارزیابی کرد؟ من به دیگر جنبه‌های مقاله فلور نخواهم پرداخت، ولی علت اشاره به شواهد، نشان دادن این واقعیت بود که وضعیت رو به رشد «بورژوازی تجاری» حتی براساس شواهدی که معتقدان به پیدایش و قدرت گرفتن این طبقه، خود عرضه کرده‌اند، هم قابل اثبات نیست. متأسفانه شواهد موجود را آن‌طور که باید و شاید در نظر نگرفته‌اند و آنچه که عرضه می‌شود، نه برای روشن شدن واقعیت تحولات تاریخی ایران، بلکه درست نمایاندن پیشداوری‌های فردی در ارتباط با این تحولات بود و متأسفانه هنوز هم هست.

گفتیم و مجددًا اشاره می‌کنیم که برخلاف چنین باورهای خوشبینانه، ایران یک طبقه بورژوازی تجاری رو به رشد و رو به جلو نداشته است. کنسول راس در ۱۸۸۰ گزارش کرده است که «تجاری که ثروت فراوان اندوخته باشند در ایران بسیار نادرند و با رشد رقابت از سوی تجارت خارجی شماره‌شان به ندرت اضافه خواهد شد.»<sup>۱</sup>

کنسول رایینو هم از استرآباد گزارش نمود که «در شهر، تجارت که ثروت کلان داشته باشد، وجود ندارد، سرمایه‌شان به طور متوسط معادل ۱۰۰ تا ۲۰۰ پوند است.»<sup>۲</sup> آنچه تاکنون بررسی شد، به طور تنگاتنگ در ارتباط باهم‌اند؛ یعنی مشکلات شکل‌گیری و رشد بورژوازی تجاری در ایران از موقعیت تا هنجار اقتصادی دهقانان که بخش عمدۀ جمعیت کشور بودند، مستقل نبود و به طرز چشمگیری از آن تأثیر می‌گرفت. فقر گسترده دهقانان از یک سو باعث محدودیت بازار می‌شد و دامنه فعالیت بورژوازی تجاری را محدود می‌کرد، و از سوی دیگر به وحدت نسبی بین کارکشاورزی و صنایع دستی دامن می‌زد که موضوع بررسی ما در فصل بعدی است.

۱. ای. می. راس: «تجارت خلیج فارس» استاد پارلسانی، ۱۸۸۰، جلد ۷۳.

۲. اج. ال. رایینو: «تجارت ایالت استرآباده»، استاد پارلسانی، ۱۹۰۹، جلد ۹۷.

به طور خلاصه، در این فصل اشاراتی گذرا داشتیم به وسعت و گستردگی دفینه‌سازی در ایران و به عنوان یک معیار تقریبی آن را ناشی از عملکرد استبداد حاکمیت دانستیم. به گرفتن جریمه، پیشکش و به مصادره هم اشاره کردیم. از ولخرجی‌های صاحبان تولید سخن گفتیم و سرانجام بررسی مختصری در باره جوهر و ماهیت آنچه که در ایران بورژوازی تجاری نامیده شد، ارائه شد. اشارات گذرائی داشتیم به عملکرد تجار خارجی و در فصل پایانی این مجموعه بهمین مقوله باز خواهیم گشت.

## وحدت کشاورزی و صنایع دستی در ایران

از دیگر مختصات اقتصاد ایران در دوره مورد بررسی، که پیامدهای پراهمیتی برای بررسی مان دارد، یکی هم وحدت بین کشاورزی و صنایع دستی خانگی است. که به نوبه خود و مخصوصاً تداومش می‌تواند به صورت عاملی بازدارنده در شکل‌گیری و اکشاف بیشتر بورژوازی تجاری، و نهایتاً پیدایش مناسبات سرمایه‌سالاری باشد. وجود چنین وحدتی که موجب تداوم بی‌نیازی خانوارهای روستائی از مکانیسم‌های مبادله در بازار می‌شد، از جمله موجب کندی رشد بازار ملی شده و به این ترتیب، در عین حالی که خود بازتاب رشد ناکافی نیروهای مولد در اقتصاد بود، موجب تداوم آن‌چنان وضعیتی می‌گردید. البته وقتی از بی‌نیازی سخن می‌گوئیم، منظورمان بی‌نیازی نسبی است و علاوه زمانی که به تأثیر این وحدت بر رشد نیروهای مولد اشاره می‌کنیم، هدفمان نادیده انگاشتن یا کم اهمیت جلوه دادن دیگر عوامل نیست. منظورمان از این وحدت به زبان ساده این است که عمدتاً خانوارهای روستائی در تقسیم نیروی کار و امکانات تولیدی دیگر خویش، علاوه بر کشاورزی به دیگر شاخه‌های تولید (برای نمونه تولید پارچه، قالی، گلیم و غیره) هم توجه داشتند و نیروی کار و امکانات دیگر را به آن شاخه‌ها هم تخصیص می‌دادند. در بسیاری از این خانوارها، و نه در همه، حد بالائی این نوع تولیدات نیازهای خانوار بود و البته مواردی هم وجود داشت که مازاد تولید به صورت کالا درآمده و در بازار برای مبادله عرضه می‌شد و نقدینه به دست آمده اگر صرف خرید زیورآلات و یا زیارت قم و مشهد و کربلا نمی‌شد، صرف خرید منسوجات وارداتی، قند و شکر... می‌گشت. به دیگر سخن، این شاخه تولید، تولید جانبی بود و در تخصیص منابع بر

تولیدات کشاورزی ارجحیت نداشت، و از سوی دیگر ساختار تولید چنان بود که قابلیت انکشاف زیادی هم نداشت. به شماری از این نکات بازخواهیم گشت. یکی از پیامدهای وجود چنین وحدتی این بود که به هر منطقه خودکفایی نسبی و بی نیازی نسبی از دیگر مناطق می‌داد، و به این ترتیب، تجارت بین مناطق مختلف را کند می‌کرد. بعلاوه وجود چنین جوامع نسبتاً خودکفا، اگرچه خود نشانه عقب‌ماندگی امکانات ارتباطی (برای نمونه راه‌ها) بود، این عقب‌ماندگی را تداوم می‌بخشید. ناچیز بودن مبادله بین مناطق مختلف، ضرورت پیدائی و گسترش شبکه‌های ارتباطی را متفی می‌ساخت. تا آنجا که به تولیدکننده مستقیم مربوط می‌شد، اگر چنین خودکفایی نسبی از بیرون مورد هجوم قرار نمی‌گرفت، قابلیت فراوانی برای باز تولید خویش داشت. تداوم این امر فرایند جدائی تولیدکننده مستقیم را از ابزارهای تولید کند کرد. البته وقتی در برابر سرمایه‌سالاری و بخصوص تولیدات ماشینی قرار گرفت، از درون فرو پاشید؛ چون صنایع دستی این چنین منطقه‌های خودکفایی، توان دفاع از خویش نداشتند و نابودی‌شان برابر بود با سقوط ناچیز زندگی تولیدکنندگان روستا، که در شرایطی ترجمان بیرونی خود را در جنبش‌های دهقانی می‌یابد و در شرایطی دیگر در مهاجرت گسترده از روستا. از سوی دیگر، اگر همچنین در نظر داشته باشیم که تداوم چنین وحدتی، که موجب کندی سیر رشد مبادله و تجارت هم می‌گردد، بهنوبه خود باعث ناچیزی سرمایه تجاری انباست شده خواهد گشت. این دو یافع، تواماً، پیدائی و رشد مناسبات سرمایه‌سالاری را به تعویق می‌اندازد.

در مورد ایران در قرن نوزدهم، بسیاری از عواملی که بر شمردیم در اقتصاد ایران حضور دارند.

اولاً، بهر ترتیبی که سطح رشد نیروهای مولد در اقتصاد را تعریف و تبیین کنیم، چه از طریق بررسی گستردگی تقسیم اجتماعی کار و چه با توجه به سهم نسبی سرمایه ثابت (مثلاً ماشین‌آلات) و سرمایه متغیر (کار) در تولید، تردیدی نیست که نیروهای مولد در اقتصاد ایران رشد ناچیزی داشته‌اند. طبیعتاً به علت فقدان داده‌های آماری، تعیین دقیق سهم هریک در تولید، یا به دیگر سخن تعیین دقیق ترکیب سرمایه ناممکن است، ولی البته امکان دارد که براساس شواهد موجود بررسی کنیم که تولیدکننده مستقیم علاوه بر نیروی کار خویش از چه ابزاری استفاده می‌کرده است؟

تصویر به دست آمده بی‌گمان تصویری تقریبی خواهد بود، ولی به باور ما تصویری است که به واقعیت اقتصاد ایران نزدیک است.

ثانیاً، وقتی به امکانات ارتباطی نگاه می‌کنیم، حتی با استانداردهای خاورمیانه هم ایران اوضاع بسیار نابسامانی دارد. برای مثال، در شرایطی که مصر در ۱۸۵۳، ترکیه در ۱۸۶۷، لبنان و سوریه در ۱۸۹۴ و سودان در ۱۸۹۸ به طور جدی ساختن راه‌آهن را آغاز کردند و در این دوره بخشی از راه‌آهن خود را در اختیار داشتند، ایران می‌باشد تا ۱۹۳۸ برای اولین خط آهن خود صبر کند. تا سال‌های ۱۹۲۰ ایران فاقد جاده شوسه به معنای اقتصادی آن بود و به ویژه در طول قرن نوزدهم وضع راه‌ها نه تنها بهبود نیافت بلکه وخیم‌تر هم شد. از سوی دیگر، از جمله بدلیل شرایط جغرافیائی، غیراز قسمتی از رودخانه‌کارون، رودخانه‌های دیگر ایران قابل کشتیرانی نبودند و حتی در مناطق مسطح هم هیچ‌گونه کوششی برای حفر کانال‌های کشتیرانی به عمل نیامد. کمبود امکانات ارتباطی که نتیجه گندی سیر مبادله در اقتصاد ایران بود به نوبه خود موجب تداوم و تشدید آن هم شد.

ثالثاً، شواهد زیادی در دست است که نشان می‌دهد بخش قابل توجهی از روستائیان قسمتی از امکانات خود را در کنار کار اصلی‌شان که کشاورزی بود صرف تولیدات صنایع دستی می‌کردند. برای نمونه، در حول و حوش همدان «قالی زیادی تولید می‌شد، ولی هیچ قالی در شهر تولید نمی‌شد. قالی به طور کلی توسط روستائیان و عشایر تولید می‌شود». در حوالی اراک، در دهی به نام اینجдан که فقط ۱۶۰۰ نفر جمعیت داشت علاوه بر کشاورزی پر رونق «۲۵۰ دار قالی‌بافی هم وجود داشت». و یا در ده چنار، در همان منطقه که فقط ۸۰ خانوار جمعیت داشت ۲۰ دار برای قالی‌بافی وجود داشت. در جنوب اراک، در دهی به نام گویلی که ۶۰ خانوار جمعیت داشت، ۲۵ دار قالی‌بافی بود. در دههای اطراف گلپایگان قالی زیادی بافته نمی‌شد، ولی بسیاری از خانوارهای روستائی پشم‌رسی می‌کردند و نخ‌های را به قالی‌بافان حومه اراک می‌فروختند. کنسول وود از آذربایجان گزارش کرده است که «خانه یا

۱. رابینتو: «تجارت کرمانشاه»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۴، جلد ۱۰۰.

۲. پریس: «مسافرت به یزد...»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۴، جلد ۸۷، ص ۶۱.

۳. پریس، همان، ص ۶۱. ۴. پریس، همان، ص ۵۶. ۵. پریس، همان، ص ۵۴.

معازه‌ای نیست که یک یا دو دار نداشته باشد. داشتن این دارها نه تنها منبع درآمدی برای بافندگان است بلکه طبقات فقیر مخصوصاً پسرچه‌ها را به کار می‌گیرد.<sup>۱</sup> آقای مکلین در گزارش خواندنی اش آورده است که «بخش اعظم قالی ایران در منازل بافندگان تهیه می‌شود. زن‌ها و کودکان هم بافندگی را انجام می‌دهند»<sup>۲</sup> او همچنین افزوده است که «این دارها که در منطقه وسیعی پراکنده‌اند قابل بازرسی نیستند، چون اکثریت بافندگان در دهکده کوچک و دورافتاده زندگی می‌کنند و علاوه بر مسئولیت کار خانه، بافندگی را فقط به این صورت می‌توانند انجام دهند».<sup>۳</sup> در گزارشی که در اوائل سال‌های اولیه قرن بیستم تهیه شد، آمده است که در ۱۵۰ ده، در دور و اطراف اراک بیش از ۵۰۰ دار قالی‌بافی در خانه‌ها وجود دارد که کلأ ۱۰۰۰۰ نفر را به کار گرفته است.<sup>۴</sup> بنابر مشاهدات آقای ویلسون، در ناحیه قره‌باغ در آذربایجان «ریسندگی و بافندگی البسه و قالی و غیره تقریباً در تمام خانه‌ها معمول است».<sup>۵</sup> البته وقتی به صنایع دستی خانگی که درگیر تولید پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی بودند می‌پردازیم، باید توجه داشته باشیم که از رقابت کالاهای وارداتی به این بخش ارزندگی اقتصادی روستائیان لطمات زیادی وارد آمد و فقط در مناطقی باقی ماند که از مراکز مهم تجاری، که مراکز عمده توزیع منسوجات وارداتی بودند، فاصله داشت. با این‌همه گسترده‌گی این بخش از کارهای تولیدی حتی از قالی هم در میان روستائیان بیشتر بود. مرور ما از شواهد موجود، نکته‌مان را روشن خواهد نمود. کنسول لاؤت، که در اوائل سال‌های ۱۸۸۰ در استرآباد کنسول بود، گزارش کرده است که روستائیان، و معازه‌داران کوچک و به‌طور کلی طبقات و اقشار فقیر، لباس‌هایی می‌پوشند که منحصر به‌همان ایالت است: «پراهن کوتاهی از پنبه که در دهات با همان وسایل بافته می‌شود که برای بافت ابریشم مورد استفاده قرار می‌گیرد. بافت ابریشم در فصول معینی از سال، اشتغال عمده روستائیان است. روی این پراهن چیزی شبیه به یک کت می‌پوشند که آن را الخلک یا الیجه می‌نامند و معمولاً به رنگ‌های

۱. وود: «تجارت آذربایجان»، استاد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.

۲. مکلین: «گزارشی درباره شرایط...»، استاد پارلمانی، ۱۹۰۴، جلد ۹۵، ص ۳۳.

۳. مکلین، همان، ص ۳۳.

۴. نقل از عیسوی: تاریخ اقتصادی ایران، ص ۲۰۲.

۵. اس. جی. ویلسون: زندگی و سن ایرانیان، لندن، ۱۸۹۶، ص ۱۲۹.

آبی و قرمز است و از ابریشم. الیجه هم در منازل بافته و رنگرزی می‌شود...»<sup>۱</sup> چند سال بعد، در اوخر سال‌های ۱۸۸۰، بنجامین که اولین سفیر امریکا در ایران بود نوشت: «در گیلان و مازندران همه خانواده‌ها در گیر پرورش کرم ابریشم هستند. بخش عمده ابریشم تولید شده اصلاً روانه بازار نمی‌شود بلکه توسط زنان به صورت پارچه زمختی درمی‌آید که برای دوختن پراهن، شلوار، دستمال و امثالیم استفاده می‌شود. در دیگر مناطق که تولید ابریشم به فراوانی گیلان و مازندران نیست، هر تولیدکننده ابریشم بخشی از ابریشم تولید شده را برای مصرف شخصی بر می‌دارد...»<sup>۲</sup> باید اشاره کنیم که وحدت کشاورزی و صنایع دستی فقط محدود به مناطق روستائی و دورافتاده نبوده است. شواهدی داریم که نشان می‌دهد حتی در بعضی از شهرها هم شماری از آنان که عمدها در صنایع دستی شاغل بودند، برای گذران زندگی در حول و حوش شهر قطعه زمینی داشتند و یا برای زمیندارانی که زمین داشتند کار کشاورزی می‌کردند. برای نمونه، کوزونتسوا گزارش کرده است که در شیراز، ساکنین «نه فقط به کار تجارت و صنایع دستی می‌پردازند... بلکه در گیر تولید میوه‌جات، سبزیجات، گل، تباکو و تریاک هم هستند...»<sup>۳</sup>

بداین ترتیب، براین اعتقادیم که یک ضرورت و جبر اقتصادی این ساختار تولید و اشتغال را در اقتصاد ایران تعیین می‌کرد. بدین خصوصیت، اگر در مناطق روستائی بدروی بودن تکنیک‌های تولید، اجحافات لجام گسیخته دولت و زمینداران، گذران زندگی را بدون درآمدهای اضافی صنایع دستی غیرممکن می‌ساخت، در شهرها نیز آنانی که در گیر تولید صنایع دستی بودند، تقریباً به همان دلایل بدون درآمدهای اضافی تولید کشاورزی قابل به ادامه حیات و بقا نبودند.

صنایع دستی و خانگی این حُسن را برای این بخش از جمعیت ایران (که ناگفته روشن است که بخش فقیر و ندار جمعیت بودند) داشت که اولاً، برای دستیابی به فرآورده‌های تولیدی آن‌ها را از بازار بی‌نیاز می‌ساخت، و مشکلات کمبود نقدینه

۱. لاوت: «تجارت استرآباد»، اسناد پارلیامنی، ۱۸۸۲، جلد ۷۱.

۲. بنجامین: ایران و ایرانیان، لندن، ۱۸۸۷، ص ۴۱۸.

۳. کوزونتسوا: ساختار اصناف در اوایل قرن نوزدهم، مکر ۱۹۶۲؛ بخشی از این بررسی در کتاب عیسوی، تاریخ اقتصادی ایران آمده است، ص ۲۸۵.

(پول) را کاهش می‌داد و بعلاوه مازاد بر مصرف می‌توانست در بازارهای محلی فروخته شود. پول به دست آمده هرچند ناچیز، برای خرید آنچه که خود قادر به تولید نبودند، مصرف می‌شد. بسته به این‌که کدام یک از دو وجه، جنبه غالب را داشت، تولید برای خودمصرفی یا تولید برای بازار، پیامدهای متفاوتی از آن منتج می‌شد. اگر تولید برای بازار عمده‌تر بود، که ما دلایلی در اختیار نداریم که در ایران غیر از صنایع دستی قالی‌بافی، در دیگر موارد این چنین بوده باشد، پیامد آن، عقیق‌تر شدن تقسیم اجتماعی کار و رشد تجارت و مبادله کالاهای در بازار و نهایتاً تولید کالائی می‌توانست باشد که در ادامه خود وقتی با جدائی تولید‌کننده مستقیم از ابزار تولید همزمان می‌شد و جوش می‌خورد، به پیدایش و رشد مناسبات سرمایه‌سالاری فرا می‌روئید.

به هر ترتیب، شماری از ناظران اقتصاد ایران در قرن نوزدهم به این وحدت توجه کرده‌اند، ولی هرچه که به آخر قرن نزدیک‌تر می‌شویم، چنین اشاراتی کمتر می‌شود. در ۱۸۱۷ جانسون راجع به فارس نوشت که «هر خانواده‌ای البته مورد نیاز خود را خود تولید می‌کند».<sup>۱</sup> سال‌ها بعد، کنسول جونز از آذربایجان گزارش داد که پارچه‌های ماهوت وارداتی در بین طبقات پائین بازاری ندارد، چون آن‌ها «ماهوتی را که خود با دوک‌های خانگی می‌باشد استفاده می‌کنند». استوارت که در دهه ۱۸۸۰ در خراسان مسافت کرد، گزارش داد که در دهات حومه قاین «در مقایسه با دیگر نقاط خراسان، درصد بیشتری از جمعیت در گیر صنایع دستی هستند».<sup>۲</sup> دلیلی که خود استوارت ارائه می‌دهد این است که آن منطقه قادر به تولید غلات کافی برای سیر کردن جمعیت نیست و باید از دیگر نقاط (برای مثال سیستان) غلات وارد کند. وضعیت مشابهی در دیگر نقاط ایران هم وجود داشت که ناکافی بودن تولیدات کشاورزی، جمعیت را به سوی تولیدات دستی بیشتر سوق داد. برای مثال، کنسول مید از جنوب ایران گزارش کرده است که در دهه آخر قرن نوزدهم «واردات نخ و قیطان دوباره شده است، چون خرابی محصول دو سه سال متولی روستائیان را مجبور

۱. جانسون: مسافرت از هندوستان به انگلستان...، لندن، ۱۸۱۸، صص ۸۰-۸۱.

۲. جونز: «تجارت آذربایجان»، استاد پارلسانی، ۱۸۷۳، جلد ۷۷.

۳. استوارت: «درد هرات و مرز ایران...»، مجله انجمن ملی‌تی ژغرافیاتی، ۱۸۸۶، ص ۱۴۰.

کرده است که برای گذران زندگی ریسندگی پیشه کنند...»<sup>۱</sup> همزمان با مید، ویلسون هم براین باور بوده است که «نخریسی و بافندگی پارچه‌های لباسی، قالی و دیگر منسوجات در سرتاسر ایران به عنوان صنایع خانگی مرسوم است... ابریشم و پشم گاهی اوقات روی چرخکی رشته می‌شوند که آن را با دست می‌چرخانند. شیوه‌ای که بیشتر متداول است، استفاده از چرخ ریسندگی است که ریسنده روی زمین می‌نشیند و به کمک دست و پای خود نخ می‌ریسد...»<sup>۲</sup>

در همان دهه، کنسول پریس از ایالت یزد گزارش کرده است که علاوه بر پارچه پنبه‌ای سفید، در آن ایالت پارچه‌پنبه‌ای زردرنگی هم باقته می‌شود که «تماماً در خود ایالت توسط پارسی‌ها مصرف می‌شود. این پارچه‌ها را خود پارسی‌ها، نخریسی کرده می‌بافند و خودشان هم از آن‌ها لباس می‌دوزنند.»<sup>۳</sup> در استان کرمان، پریس از دهات زیادی گذشته است که زنان مشغول «بافنن نوعی پارچه پنبه‌ای بودند که فقط مورد استفاده خودشان قرار می‌گیرد.»<sup>۴</sup> تامسون در گزارشی که راجع به اوضاع سیستان نوشت، کوشید برای دولت تبعیع خود (انگلستان) توضیح دهد که چرا فرآورده‌های نظیر چای، قند و شکر، شمع و پارچه‌های پنبه‌ای در آن ایالت فروشی ندارد: «مردم این منطقه به آن حد فقیرند که برای این فرآورده‌ها تقاضائی ندارند. آن‌ها لباس‌های خود را خود می‌بافند و چای هم نمی‌نوشند...»<sup>۵</sup>

حالا اجازه بدهید که مقوله وحدت کشاورزی و صنایع دستی را از دیدگاه دیگری بررسی کنیم. برای این منظور، به پیامدهای چنین وحدتی خواهیم پرداخت. ابتدا به ساکن، اگر حدس ما درباره وجود چنین وحدتی درست باشد، خودکفایی نسبی مناطق گوناگون مانع شکل‌گیری یک بازار ملی می‌شود و فقدان بازار ملی هم، بد عقیده من، خود را در اختلاف قیمت‌ها نشان می‌دهد. براین عقیده‌ام که اگر بازار ملی وجود داشته باشد، در نظامی که با قوانین بازار سامان می‌یابد، حرکت کالا اختلاف‌های ناهمجارت قیمت را از میان برخواهد داشت و نتیجتاً اگر در ناحیه‌ای کمبود

۱. مید؛ «تجارت خلیج فارس»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.

۲. ویلسون؛ زندگی و سن ایران، لندن، ۱۸۹۶، صص ۱۲۹-۱۳۰.

۳. پریس؛ «مسافرت به یزد...»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۴، ج ۸۷، ص ۱۸.

۴. پریس؛ حسان، ص ۲۶.

۵. تامسون؛ «تجارت خراسان و میستان»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۳، جلد ۹۵.

یک محصول باشد، براساس قوانین بازار قیمت آن بالا می‌رود و در منطقه‌ای که محصول زیادتر بر مصرف باشد، قیمت آن می‌شکند. ولی این روند به همین جا ختم نمی‌شود. اگر بازار ملّی وجود داشته باشد و اگر مبادله صورت بگیرد آنگاه از منطقه‌ای که فراوانی محصول دارد، محصول مازاد به منطقه‌ای فرستاده می‌شود که کمبود دارد و به این ترتیب، تعادل نسبی قیمت‌ها برقرار خواهد شد. می‌گوئیم تعادل نسبی، چون به هر حال هزینه‌های حمل و نقل و هزینه‌های مشابه هم هست که باید در نظر گرفته شود. به این منظور، اگر به جدول زیر توجه کنیم، خواهیم دید که چنین بازار ملّی نمی‌توانسته در ایران وجود داشته باشد.<sup>۱</sup>

#### قیمت چند قلم از مواد غذائی در سال ۱۹۰۰، اقلام به قران بازی خروار

کرمانشاه	تبریز	شیراز	رشت	مشهد	اصفهان	تهران	مواد غذائی
۱۸	۱۸۹	۱۰۰	۱۷۷/۵	۲۶/۸	۱۱۰	۳۰۷	گندم
۴۰۰	۵۹۵	۱۵۷/۵	۲۸۴	۴۰۰	۲۲۵	۴۷۲/۵	برنج
۲۵	۱۰۶	۸۰	۱۸۹	۸۰	۱۰۶	۲۳۶	نان
۲۴۰	۵۱۰	۲۲۳/۵	۵۳۰	۷۰۰	۳۸۷	۷۷۰	گوشت
۱۷	۱۵۰/۵	۲۵	۱۷۷/۵	۱۷/۸۵	۸۲/۵	۱۷۷	جو

باید اضافه کنیم که برای مثال گرایه حمل یک خروار محموله از اصفهان به تهران و یا از کرمانشاه به تهران در آن سال‌ها، به ترتیب ۱۱۵ قران و ۱۴۳ قران بوده است.<sup>۲</sup> با این حساب، اگر گندم به تهران صادر می‌شد، با محاسبه هزینه حمل و نقل قیمتش ۱۶ قران می‌شد، در حالی که این هزینه تمام شده، ۱۴۶ قران از قیمت تهران کمتر بوده است. اگر این مابهالتفاوت را به مقیاس قیمت گندم در کرمانشاه بررسی کنیم،

۱. این قیمت‌ها را براساس گزارش‌های گوناگون که در شمار «استناد پارلمانی» آمده‌اند، فراهم آورده‌ایم. لازم به ذکر است که در باره قیمت‌ها در کرمانشاه، چون قیمت‌های سال ۱۹۰۰ در دسترس نبوده است از قیمت‌های سال ۱۹۰۱ استفاده کردۀ‌ایم.

۲. نگاه کنید به رایینو: «تجارت کرمانشاه»، استناد پارلمانی، ۱۹۰۳، جلد ۷۸.

نرخ بازگشت سرمایه‌ای بیش از ۸۰ درصد را نشان می‌دهد. به همین نحو، اگر گندم از اصفهان به تهران صادر می‌شد، اختلاف قیمت با محاسبه کرایه حمل و نقل، نرخ بازگشتی معادل ۷۵ درصد را نشان می‌دهد. ولی مبادلاتی از این دست، به دلیل کمبود امکانات حمل و نقل ناچیز بود. نتیجتاً این عجیب نبود، در حالی که در یک منطقه گندم یا برنج مازاد در انبارها می‌پوسید، در منطقه دیگر کمبود و حتی قحطی وجود داشته باشد و در همین مورد، در گزارش‌های قرن نوزدهم آمده است که برای مثال در همدان در طول قحطی بزرگ سال‌های ۱۸۷۰-۷۲ مردم از گرسنگی می‌مردند، در حالی که دهها هزار تن گندم در انبارها در کرمانشاه می‌پوسید.<sup>۱</sup> قبل از اشاره‌ای از موقعیت نسبی ایران با دیگر کشورهای خاورمیانه در مورد راه‌آهن گذشتیم. بد نیست اشاره کنیم که برای نمونه در ۱۹۱۴ در امپراتوری عثمانی (بدون در نظر گرفتن راه‌آهن بغداد) ۱۰۳۰ کیلومتر راه‌آهن وجود داشته است، در حالی که در ایران کل راه‌آهن موجود فقط ۲۰ کیلومتر بوده است. نه فقط کوشش جدی برای افزایش امکانات حمل و نقل صورت نگرفت بلکه اغراق نیست اگر گفته شود که خرابی راه‌ها و کاروانسراها و پستخانه‌های موجود در ایران در تمام طول قرن ادامه یافت.

شاهد دیگری که می‌توانیم عرضه کنیم، این است که در طول قرن نوزدهم، ما واحد یگانه وزن نداشتیم، در حالی که اگر این خودکفایی نسبی ادعائی ما وجود نمی‌داشت و اگر فرآورده‌های تولیدی از منطقه‌ای به منطقه دیگر اعزام می‌شد، دیگر وجود این اوزان متفاوت نمی‌توانست معنی داشته باشد. مثلاً برای نمونه و در واقع در دفاع از این نحوه نگرش می‌توانیم به وضعیت امروز کشورهای بازار مشترک در اروپا اشاره کنیم که مبادلات بین کشورهای عضو از میان برداشتن واحدهای گوناگون اندازه‌گیری را ضروری ساخت و چنین هم شد. باری، براساس اطلاعات ناقصی که در اختیار داریم جدول صفحه بعد را می‌توان عرضه نمود.<sup>۲</sup>

۱. بیستان - چمپیون: «در باره اشکال گوناگون ارتباطی بین دریا و ایالات مرکزی ایران»، پیش‌درآمدۀ مجله انجمن سلطنتی ژوئیان، ۱۸۸۳، ص ۱۲۷.

۲. گلبدونیکرمن: «گزارش هیئت بازرگانی هند - انگلیس به جنوب شرقی ایران در ۱۹۰۴-۵»، اسناد سحرمانه، شماره ۸۷۷۸، ۱۹۰۵، ضمیمه آ، ص ۱۰۱. همچنین ک. ای. ابروت: «گزارش سفر به سواحل بحر خزر...»، اسناد سحرمانه، شماره ۱۳۶، ص ۱۷.

### واحدهای مختلف وزن در ایران

من تبریز ۳۰۰۰ گرم	من بوشهر ۲۵۶۲ گرم	من شیراز ۱۲۰۰۰ گرم
من شاه ۶۰۰۰ گرم	من رطل ۲۷۵۰ گرم	من کهنه ۴۶۸۷ گرم
من رامهرمز ۴۵۸۲۲ گرم	من بندر عباس ۹۰۰۰ گرم	من مشهد ۲۱۱۷ گرم
		من شوشتر ۷۲۰۰ گرم
		من سراغه ۶۴۶۸ گرم
		من هاشمی ۵۷۰۰۰ گرم

به همین نحو بود واحد اندازه‌گیری طول که اگرچه همه‌جا به عنوان ذرع یاد می‌شد، ولی در عمل تفاوت داشت. برای مثال، ذرع یزد، حدوداً ۱۰۰ سانتی‌متر بود، در حالی‌که ذرع تبریز ۱۱۲ سانتی‌متر و ذرع شیراز هم ۱۰۷ سانتی‌متر بود.<sup>۱</sup> قبل اگفتیم که وجود این جوامع به‌طور نسبی خودکفا، بر تجارت بین مناطق مختلف تأثیرات منفی داشته است. در این زمینه این نکته نیز شایسته یادآوری است که گندی سیر رشد تجارت از یک سو و فقر اکثریت جمعیت از سوی دیگر موجب کوچکی بازار برای تولیدات غیرکشاورزی (صنعتی) شد، و در نتیجه جلو رشد واحدهای درگیر تولید این نوع کالاها را گرفت. برای مثال، از یزد گزارش شده است که در اوایل قرن نوزدهم در یزد و حومه ۱۰۰۰ دستگاه بافتگی دستی برای بافتن پارچه‌های پنبایی و ابریشمی وجود داشته است، ولی «بزرگ‌ترین واحد تولیدی بین ۱۶ تا ۲۰ دستگاه بافتگی داشته است». سندی دال بر این‌که در دیگر مناطق وضع جز این بوده باشد در اختیار نداریم.

به عنوان جمع‌بندی از آنچه که در این فصل آورده‌ایم، باید گفت که رابطه بین شهر و روستا در ایران قرن نوزدهم، به‌طور کلی رابطه‌ای بوده است یکجانبه. به این معنی که مازاد تولید روستا که توسط دولت و تیولداران و زمینداران اخذ می‌شده است از روستا به شهر سرریز می‌شد، در حالی‌که روستا از شهر فرآوردهای دریافت

۱. گلبدونیکومن: «گزارش هشت...»، ص ۱۰۱.

۲. جی. آر. پریس: «تجارت اصیان و یزد»، اسناد پارلمانی، جلد ۸۸.

نمی‌کرد. آنان همان‌گونه که مشاهده کردیم، نه تنها بسیاری از نیازهای خود را خودشان تولید می‌کردند، بلکه در محدوده ابزار مورد استفاده در تولید هم شهرهای ایران چیزی برای عرضه کردن نداشتند.

هرچه که نفوذ محصولات وارداتی بیشتر شد و ایران بیشتر و بیشتر در مدار سرمایه‌سالاری جهانی افتاد، بر صنایع داخلی این خانوارهای روستائی این تأثیر را داشت که آن‌ها تدریجیاً از میان رفتند و روستائی ایرانی از یک سو بخشی از درآمد خویش را از دست داد، در حالی که همزمان برای خرید آنچه که خود در گذشته‌ای نه‌چندان دور تولید می‌کرد، به پول نقد احتیاج داشت. آنچه که تجارتبی کردن کشاورزی ایران نامیده می‌شود، به گمان صاحب این قلم، نتیجه بلافصل این چنین تحولی بود. روستائیان در آن مناطقی هم که نمی‌خواستند و یا نمی‌توانستند تولیدات محصولات کشاورزی غیرغذایی را افزایش بدنهند، راهی جز مهاجرت به شهرها و به خارج از ایران (فقضاز، ترکیه و . . .) نداشتند. به این تحولات در فصل ۴ اشاره کرده‌ایم.

یکی دیگر از پیامدهای این وحدت نسبی این بود که به عنوان ترددی در مقابل تقسیم اجتماعی گسترده‌تر کار و عمل می‌کرد. از این رو تقسیم کار بین شهر و روستا تکمیل نشد تا چه رسد به تقسیم کار در بخش‌های تولیدی مستقر در روستا و یا در شهر. در تأیید این نکته بد نیست اشاره کنیم که برای نمونه، گویندو که چند سالی سفیر فرانسه در تهران بود، به درستی ذکر کرده است که «تقسیم مجدد کار، آن‌گونه که در اروپا وجود دارد، در اینجا ناشناخته است. یک صنعتگر که فرآورده‌ای تولید می‌کند، در واقع تولیدکننده اجزای لازم برای آن فرآورده هم هست. . . ».<sup>۱</sup> بدروی بودن تقسیم کار، استفاده از ناشین را در تولید ضروری نمی‌سازد و در واقع منتفی می‌کند. چون در چنین شرایطی تولید به درجهٔ مهارت فردی بستگی پیدا می‌کند که در مواردی سعکن است سطح مهارت بسیار بالائی هم داشته باشد. مهارت بسیار بالائی یک صنعتگر، بدون تردید فرآورده‌های تولید می‌کند که براستی چشمگیر و تحسین برانگیز است، ولی واقعیت این است که هزینه اجتماعی تولید چنین اقلامی بسیار بالاست و به این ترتیب، این فرآورده‌ها یا باید به قیمت‌های بسیار گزاف

۱. نقل از چارلز عیسی: *تاریخ اقتصادی ایران ۱۹۱۴-۱۸۵۰*، ۱۹۷۱، ص ۳۷.

فروخته شود که قابلیت رقابت آن‌ها را در تقابل با فرآورده‌های تولید شده به وسیله ماشین کاهش می‌دهد (مثلًاً پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی دست‌بافت) و یا این‌که باید با فقر و حشتاک تولیدکنندگان مستقیم درگیر این فرآورده‌ها قیمت‌شان در بازار در سطحی که برای بازار قابل تحمل باشد، حفظ شود (برای مثال، قالی‌های ایرانی). آنچه که تردیدناپذیر است این‌که از این بینش خطأآمیز باید پرهیز داشت که مهارت چشمگیر ولی معصومانه تولیدکنندۀ مستقیم را معادل پیشرفتگی بخش صنعت می‌داند.

## تجارت خارجی ایران در قرن نوزدهم

به عقیده صاحب این قلم، گرچه این درست است که علت اولیه و اساسی عقب‌ماندگی اقتصادی ایران و یا هر کشوری، مختصات درونی همان کشور است که در برگیرنده مجموعه‌ای شامل دگرگونی در گستره تاریخ و ساختار طبقاتی است، ولی از سوئی از نقش عوامل بیرونی که می‌تواند حداقل زمینه‌ساز تداوم چنین اوضاع و احوالی باشد، نباید غافل شد. در این‌جا، منظور مناسبات ایران است با بقیه دنیا، ولی در این مختصر بحث‌مان را به مناسبات تجاری بین ایران و بقیه جهان محدود می‌کنیم. با این وصف، باید تذکر بدھیم که مناسبات سیاسی فیما می‌هم، یعنی (بین ایران و دنیا) از اهمیت مشابهی برخوردار است که به دلیل بضاعت ناچیز نویسته و به بهانه اجتناب از تطویل کلام به آن نمی‌پردازیم.

به اعتقاد من، برخلاف پیش‌بینی‌های اقتصاددانان کلاسیک، مناسبات تجاری روزافزون میان اقتصادی شیوه ایران و اقتصادهای سرمایه‌سالاری اروپا و در حال سرمایه‌سالاری شدن مثل روسیه، ضرورتاً به پیدایش مناسبات سرمایه‌سالاری در چنین جوامعی متنه نمی‌شود، بلکه وقتی اقتصادهایی که در مراحل مختلف تکامل هستند با هم درگیر مبادله روزافزون می‌شوند، این امکان بالقوه وجود دارد که اقتصاد عقب‌مانده‌تر، ساختار اقتصادی نابهنجارتری پیدا می‌کند که دست برقصاء، هم نقاط ضعف نظام قدیمی را دارد (مثلًاً سلطنت مطلقه) و هم نقاط ضعف نظام سرمایه‌سالاری را (استبداد اقتصادی پول). این چنین تحولی چون تحولی خود انگیخته نیست، درست حالت نوزادی را دارد که قبل از موعد و قبل از آن که برای بقاء در خارج از رحم به اندازه کافی در درون رحم رشد کرده باشد، سقط شده باشد.

این که چنین نوزادی چه مختصاتی خواهد داشت، قابل پیش‌بینی نیست؛ ممکن و احتمالاً محتمل است که با نوزادانی که در شرایط طبیعی خویش در رحم رشد می‌کنند، تفاوت داشته باشد. بهر تقدیر، این درست است که این «نوزادان سقط شده» بخش عمدهٔ صنایع دستی خود را به دلیل این مناسبات روزافزون با سرمایه‌سالاری صنعتی از دست می‌دهند و تابه‌هایی حد و بهمین جا، گفتی است که چنین مناسباتی می‌تواند موجبات کندی تولید بخش کشاورزی را فراهم آورد. چون اگر قرار باشد شهر امکان ادامه یک زندگی مستقل اقتصادی را نداشته باشد، به این معنی که اگر صنایع امکان پیدا شود و گسترش نیابند، چون غول پا خاسته سرمایه‌سالاری چنین امکانی را نخواهد داد، این محتمل است که:

الف) شهر خاصیت انگلی پیدا کند، یعنی با وجودی که با مازاد روستا زندگی اش می‌گذرد، ولی در ازاء آن، چیزی غیر از بوروکراسی دست و پاگیر برای عرضه کردن ندارد.

ب) تولید کشاورزی امکان مکانیزه شدن پیدا نمی‌کند، چون:

۱. شهر صاحب صنایعی که چنین ابزارهایی را تولید بکند، نیست.

۲. شهر پناهگاه زارعان فراری نیست. در نتیجه، امکان تداوم وجود جمعیت مازاد در کشاورزی هست که به نوبهٔ خود موجب ارزانی نسبی کار در مقایسه با قیمت دیگر ابزار تولید می‌شود و زمینداران انگیزه قوی‌تری برای تداوم استفاده از تکنیک‌های تولیدی کار طلب خواهند داشت. مکانیزه نشدن کشاورزی باعث گندی رشد اقتصاد به‌طور کلی می‌شود که بخش فعلاً بماند برای موقعیتی دیگر.

۳. بعيد نیست که حتی شهر بخشی از جمعیت مازاد خود را به روستا و تولیدات کشاورزی پرتاب کند که در چنان صورتی موقعیت نسبی کار در مقایسه با دیگر ابزار تولیدی حتی وخیم‌تر شود.

پ) خاصیت انگلی شهرها و مکانیزه نشدن روستا، در نهایت امر موجب تداوم تولید و باز تولید مناسبات ماقبل سرمایه‌سالاری حاکم می‌شود. اولاً کل تولیدات به کندی افزایش می‌یابد؛ ثانیاً با افزایش کند تولید، مبادله هم چندان با اهمیت نخواهد بود؛ ثالثاً علاوه بر عواملی از جمله بدوع بودن تقسیم کار

در اقتصاد، نبودن امکانات اشتغال مولد در شهرها، می‌تواند به عنوان یک ضد-انگیزه برای جدا شدن تولیدکننده مستقیم از عامل تولید (در اینجا، روستائی از زمین) عمل کند. به سخن دیگر، در کنار دیگر عوامل، روستائی به این دلیل به شهر مهاجرت می‌کند، یعنی از تولید کشاورزی و از ابزار تولیدی، زمین جدا می‌شود که احتمال وجود موقعیت بهتری را برای خویش می‌دهد. در نبودن چنین امیدی، انگیزه مهاجرت به شهرها هم تضعیف می‌شود.

به این ترتیب، در آنچه که برای فصل آخر بررسی مان گذاشته‌ایم، به طور مختصر به عوامل زیر خواهیم پرداخت. غرض ما، نه پاسخ دادن به سوالاتی است که داریم، بلکه صرفاً ارائه یک چارچوب بسیار کلی برای تحقیقات مفصل‌تر بعدی است. ابتدا می‌پردازیم به رقابت خارجی، و تأثیر آن را تا حدودی که در امکان است، بررسی خواهیم کرد. پس آنگاه، مرور مختصری خواهیم داشت بر سیاست‌های تجاری حکومت ایران و از جمله اشاراتی خواهیم نمود به شماری از عهدنامه‌های امضاء شده بین ایران و روسیه و بریتانیا و بالاخره در صفحات نهائی این فصل که دست بر قضا مهم‌ترین قسمت این فصل است، به مقوله انتقال مازاد از ایران خواهیم پرداخت.

### الف) رقابت‌های خارجی

در صفحات قبل متذکر شدیم و حتی شواهدی هم عرضه نمودیم که صنایع دستی ایران در رقابت با صنایع ماشینی شده اروپائی و روسی مغلوب شد و لطمه‌های جبران ناپذیری خورد. علت این امر، به گمان ما، نه بدجنسب و بدطیتی این یا آن تولیدکننده اروپائی بلکه تحول قانونمند نظام سرمایه‌سالاری است که در شکل اولیه خود، در قرن نوزدهم، برآساس آنچه که می‌توان آن را داروینیسم اجتماعی نامید، عمل می‌کرد. نظام سرمایه‌سالاری به عنوان نظامی که برآساس قهر سالاری پول استوار است نمی‌تواند مستقل از قهر در سطح جامعه عمل کند. در اینجا هم صنایع دستی ایران یا یک کشور دیگر اگر نمی‌توانست روی پای خود بایستد و با اقلام ماشینی رقابت کند، راهی جز نابودی نداشت. البته همینجا این را نیز گفته باشم که اگر حکومتگران مسئول و دلسوی داشتیم، امکان داشت که صنایع دستی نه این که به آن

شکل مضمحل گردند، بلکه رفته به شکل دیگری از تولید دگرسان شوند. ولی بجز موارد بسیار نادری در ایران (تنها نمونه‌ای که به خاطرم می‌رسد، ایران در دوره مصدق فقید است) این نیکبختی را نداشته‌ایم که حکومتگران مان مسئول و دلسوز باشند. ملاک قضاوت ما، نه ادعاهای رنگارنگستان در جعل نامه‌هایی است که به‌نام تاریخ رسمی به‌دست ما رسیده بلکه پیامد سیاست‌شان در عمل است. باری، گفتیم که در بخش عمده‌ای از صنایع دستی که در معرض رقابت کالاهای وارداتی قرار داشت، با موقعيتی روبرو بودیم که تولید به مهارت دستی تولیدکننده مستقیم بستگی داشت. ماشینی در تولید استفاده نمی‌شد و اگر ابزاری هم بود ابزاری بود بسیار ساده و پیش‌افتاده که نمی‌توانست بازدهی کار را به‌طور قابل توجهی افزایش بدهد. به این ترتیب، فقدان ماشین در تولید نه فقط به این معنی بود که بازدهی سرانه در اقتصاد ایران ناچیز بود بلکه از آن مهم‌تر امکان و احتمال افزایش بازدهی وجود نداشت و یا این که به‌مقدار بسیار ناچیزی می‌توانست بپیشود یابد. براین باوریم که بازدهی کار، علاوه بر مهارت کارگر به کیفیت وسیله‌کار او هم بستگی دارد. اگر مهارت کارگر، از جمله با تداوم اشتغال در یک حرفة معین مشخص شود، ماهیت وسیله کار یا ماشین آلات کشاورزی به‌طور اخص از حیطه تولیدات کشاورزی فراتر می‌رود. وقتی بازدهی کار، به‌علت بدوعی بودن ابزار تولید پائین باشد، این به آن معنی است که هزینه اجتماعی تولید به عوض بالاست. در چنین وضعیتی اگر تولیدات داخلی مورد حمایت قرار نگیرند، در آن صورت در قبال ورود کالاهای ارزان‌تر امکان بقاء نخواهند یافت. بسیاری از ناظران قرن نوزدهم به ازین رفتن صنایع دستی ایران اشاره کرده‌اند که به چند تائی مختصرآً توجه خواهیم نمود.

خودزکو، که گویا کنسول روسیه تزاری در گیلان بود، در سال‌های ۱۸۴۰ نوشت که قبل از ورود کالاهای خارجی مردم آن سامان از پوشاشکی استفاده می‌کردن که در کارگاه‌های محلی شان تولید می‌شد، ولی این تولیدات بومی قادر به رقابت با فرآورده‌های ارزان قیمت کارخانه‌های اروپائی نبود و به این دلیل «تولید صنایع محلی به نحو روزافزونی رو به کاهش و انحطاط نهاده است».<sup>۱</sup>

در همان سال‌ها ابوت که کنسول بریتانیا بود، گزارش نمود که شماری از تجار

۱. خودزکو: سرمهین گیلان، تهران، بی‌تاریخ، ص ۹۱. (اصل کتاب به روسی چاپ شده است).

تبریز، از جمله با نفوذترین شان، اخیراً اعتراضی‌ای به بهمن میرزا حاکم آذربایجان فرستاده‌اند که «ورود کالاهای وارداتی را به‌خاطر لطمه‌ای که بر تولیدات داخلی وارد آورده‌اند، کلاً منوع کند»، ولی او به این اعتراضی توجهی ننمود.<sup>۱</sup> مهم‌ترین دلیلی که این تجار عرضه کرده بودند، این بود که تجارت‌خانه‌های یونانی مقیم تبریز می‌توانستند فرآورده‌های وارداتی را بین ده تا بیست درصد کمتر از تجار ایرانی به بازار عرضه کنند. عریضه‌های اعتراضی به شاه و نخست وزیر هم فرستاده شد که آن‌ها هم نادیده گرفتند، حتی از شاه، محمدشاه، نقل شده است که گفته است: «او به عوارض گمرکی روزافروزی که تجارت ایران با اروپا نصیب دولت می‌کند توجه دارد، بدون این‌که در نظر بگیرد که این تجارت چقدر بد کشور لطمه می‌زند...»<sup>۲</sup> همین ناظر یک‌سال بعد در گزارشی نوشته است که «تجار و صنعتگران کاشان» نامه‌ای به شاه نوشته و تقاضا نمودند که از تولیدات داخلی در قبال واردات ارزان حمایت شود. و افزود که تجار و صنعتگران مقیم تبریز هم همین کار را کردند. ولی شاهدی در دست نداریم که دولت عکس العمل مثبتی نشان داده باشد. کاشانی‌ها در شکوئیه خود نوشتند که در زمان فتحعلی‌شاه در اصفهان و حومه ۱۲۰۰۰ دستگاه بافتگی برای تولید پارچه‌های ابریشمی وجود داشته است، ولی به‌علت «واردات و تغیر سلیقه در دربار ایران» شمار اندکی باقی مانده‌اند.<sup>۳</sup> در گزارشی که در ۱۸۵۰ نوشته شد، آمده است که کاشان در گذشته ۸۰۰۰ دستگاه برای بافت پارچه‌های ابریشمی داشته است در حالی که «در حال حاضر، به‌نظر می‌رسد که فقط یک‌دهم آن باقی مانده‌اند».<sup>۴</sup> در اصفهان، فقط ۲۰۰ دستگاه برای تولیدات ابریشمی باقی مانده است.<sup>۵</sup> تردیدی نیست که این فرایند قهقرائی از سال‌های بسیار پیشتر شروع گشته بود و به گمان ما هر چه در طی قرن جلوتر می‌رویم این سیر قهقرائی تشدید می‌شود. برای نمونه، در گزارشی که در زمان سلطنت لطفعلی‌خان زند در سال‌های ۱۷۸۰ تهیه شد، آمده است، «شیوه‌ای که طلا و نقره از ایران برای سال‌های متتمادی

۱. ابوقت: «گزارش ۲۴ ژوئن ۱۸۴۴»؛ اسناد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۱۰۷.

۲. ابوقت: «گزارش ۲۵ نوامبر ۱۸۴۴»؛ اسناد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۱۰۷.

۳. ابوقت: «گزارش ۳۱ مارچ ۱۸۴۵»؛ اسناد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۱۱۷.

۴. ابوقت: «گزارش تجارت و تولیدات جنوب ایران...»؛ اسناد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۱۶۵.

۵. ابوقت: حمان.

صادر شده است، بومی‌ها را مجبور کرده است که کارگاه‌هایی برای تولید پارچه پنبه‌ای و دیگر اقلام مورد استفاده عموم ایجاد کنند و در حال حاضر، بازارهای بخش جنوبی ایران از این کارگاه‌ها تغذیه می‌شود.» همچنین آمده است که وقتی در سال ۱۷۸۸ مخصوصات ناریج و منچستر به این خطه ارسال شد، با وجودی که طرح و رنگ مناسب بود، ولی «قیمت‌ها آنقدر بالا بود که این محصولات بفروش نرفت.<sup>۱</sup> در اوائل قرن نوزدهم، فریزر مدعی شد که «پارچه‌های پنبه‌ای گلدار هندوستان و اروپا و بخصوص اروپا آنچنان به ضرر تولیدکنندگان بومی تمام شده که به شاه شکوایه نوشته و خواستار توقف واردات شده‌اند...». هلمز در ۱۸۴۳ مذکور شده است که «در گذشته تعداد زیادی پارچه‌های گلدار در حول وحوش تبریز و دیگر نقاط ایران تولید می‌شده است، ولی از همه آن طرح‌ها در انگلستان تقلید شد و ایرانی‌ها الان می‌توانند آن طرح‌ها را بسیار ارزان‌تر از آنچه خود می‌توانند تولید کنند بدست بیاورند...»<sup>۲</sup>

کمی بعد، روس‌ها هم دست به همین کار زدند. آن‌ها طرح‌های انگلیسی را هم تقلید کردند و حتی برای فروش محصولات خویش از اشکال مختلف جایزه و سوبسید استفاده کردند. از سال‌های ۱۸۷۰ به بعد، روسیه جایزه صادراتی پارچه‌های پنبه‌ای به ایران را از ۵/۵-۷/۵ روبل برای هر پود در سال‌های ۱۸۹۰ به ۵/۷۵ روبل در ۱۹۰۶ افزایش داد.<sup>۳</sup> همچنین گزارش شده است که در آن سال‌ها، پارچه‌های پنبه‌ای روسی در ایالات مرکزی ایران ۲۵ درصد کمتر از قیمت بازار فروخته می‌شد.<sup>۴</sup> سیاست بازان دولت تزاری سیاست جالبی در پیش گرفتند. برای تداوم تجارت ایران و روسیه با آن ترکیب بخصوصی که داشت، دست به نوآوری‌هایی هم زدند. برای نمونه، پنهان خام صادراتی از ایران به روسیه عوارضی

۱. نقل از عیوی: *تاریخ اقتصادی ایران ۱۹۱۴-۱۹۰۰-۱۹۷۱*، ص ۸۶.

۲. فریزر: «مسافرت و ناجراها در ایالات حوزه بحر‌خرز...»، لندن، ۱۸۲۶، ص ۳۶۱.

۳. هلمز: *طرح‌های از سواحل بحرخزر در ۱۸۴۳*، لندن، ۱۸۴۵، ص ۳۹۰.

۴. نگاه کنید به لاسل: «گزارش درباره جوايز صادراتی»، استاد پارلمنتی، ۱۸۹۵، جلد ۱۰۳. همچنین، سایکس «تجارت خراسان»، استاد پارلمنتی، ۱۹۰۷، جلد ۱۱۶.

۵. بارنیم: «تجارت اصفهان»، استاد پارلمنتی، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۶.

معادل ۱۰ درصد عوارض معمول را می‌پرداخت.<sup>۱</sup> در این ارتباط، سیاست دیگری هم داشتند، پرداخت جوايز صادراتی پارچه‌های پنبه‌ای را مشروط به ورود پنبه خام از ایران کردند؛ به این صورت که صادرکننده پارچه باید سر مرز رسید پرداخت عوارض گمرکی برای ورود پنبه خام را عرضه می‌نمود تا از جوايز صادراتی بپرهمند شود.<sup>۲</sup> البته این سیاست می‌توانست موجب رونق کشت پنبه در ایران بشود، ولی طبیعتاً ورود پارچه‌های پنبه‌ای با جوايز صادراتی برای صنایع دستی ایران تأثیرات مخربی داشت. با اندکی تسامح، می‌توان گفت که ایران در تولید پنبه خام «تخصص» می‌یافتد، چون در مقایسه با روسیه و بریتانیا در تولید آن دارای «برتری نسبی» بود. روسیه و بریتانیا هم در تولید منسوجات «تخصص» می‌یافتند و آن کالاهای را با «طرح‌های جذاب» و یا «قیمت‌های مناسب» در اختیار ایران قرار می‌دادند. برای تکمیل کردن تصویر، بد نیست اضافه کنیم که کنسول وارد راپ از روسیه گزارش نموده است که «در روسیه بعضی از کارخانه‌های نساجی طوری طراحی شده‌اند که از پنبه خام وارد از ایران استفاده کنند».<sup>۳</sup> نتیجه این سیاست‌ها تشدید فرایند اضمحلال صنایع ایران بود. برای نمونه، در یک سند ایرانی آمده است که اصفهان در دوران سلطنت فتحعلی‌شاه ۱۲۵۰ کارگاه کوچک و بزرگ برای تولید پشم داشته است. ولی در طول سلطنت محمدشاه شماره‌شان به ۴۸۶ واحد رسید و در اوائل سلطنت ناصرالدین‌شاه شماره‌شان ۲۴۰ واحد بود و در اواخر دهه ۱۸۷۰ (موقعی که گزارش تهیه شد) فقط ۱۲ کارگاه باقی مانده بود.<sup>۴</sup>

در باره یزد هم ناظران مشاهدات جالی باقی گذاشته‌اند. برای نمونه، فریزر در اوائل دهه ۱۸۳۰ نوشت که با وجود همه موانعی (خشکی هوا و خاک) که وجود دارد، ولی یزد «یکی از غنی‌ترین شهرهای ایران است و این غنا را به تجارت و صنایع دستی خود مدیون است...»<sup>۵</sup>

در ۱۸۵۰ ابوت راجع به صنایع دستی یزد نوشت، با این‌که از رقابت خارجی

۱. سایکس: «تجارت خراسان»، اسناد پارلسانی، ۱۹۰۸، جلد ۱۱۶.

۲. الیاس: «تجارت خراسان»، اسناد پارلسانی، ۱۸۹۵، جلد ۹۹.

۳. وارد راپ: «تجارت خارجی روسیه»، اسناد پارلسانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۸.

۴. میرزا حبین خان: جغرافیای اصفهان... نقل از عیسوی: تاریخ اقتصادی ایران، ۱۹۷۱، ص ۲۸۱.

۵. فریزر: گذارشی توصیفی و تاریخی از ایران، نیویورک، ۱۸۴۳، ص ۵.

لطمہ خورده ولی «تولیدات یزد»، شهرتی را که به دلیل بالا بودن کیفیت و زیبائی طرح‌ها داشته حفظ کرده است.<sup>۱</sup> البته گفتگی است که کیفیت بالا ضرورتاً به معنی پیشرفت تکنیک‌های تولیدی یا پیچیده بودن ابزار تولید نبود. تولید چنان کالاهای ضرورتاً به معنی گستردگی تقسیم اجتماعی کار هم نبود. یک بافنده پرست افتاده در یک روستا که اصلاً تاب رقابت با کالاهای وارداتی را نداشت، می‌توانست با پیش‌پا افتاده‌ترین ابزار کار، زیباترین فرآورده را تولید کند. به سخن دیگر، کیفیت بالای این فرآورده‌ها نتیجه «مهارت مخصوص» بافندگان بود؛ مهارت مخصوصی که «... از نسلی به نسل دیگر برهم انباشت شده و از پدر به پسر رسیده است و به بافنده همان زبردستی و مهارتی را می‌دهد که به عنکبوت داده است. ...»<sup>۲</sup>

به هر جهت، در ۱۸۵۰-۳۵۰ دستگاه برای بافنن پارچه‌های ابریشمی - پنبه‌ای و حدوداً ۱۶۰ دستگاه برای بافنن اقسام گوناگون پارچه‌های پنبه‌ای در یزد وجود داشته است.<sup>۳</sup> برای باقی قرن، گرچه مکرراً از لطمات وارد به صنایع دستی یزد سخن رفته است، ولی ناظری تخمينی از دستگاه‌های شاغل به دست نداده است، ولی گاستیگر که در اوائل دهه ۸۰ قرن گذشته یزد را دیده است، نوشت که «تحام یزد خرابه است و یک قسمت آن کاملاً ویران است».<sup>۴</sup> او همچنین افروده است که در یزد با این‌که قیمت ضروریات زندگی بسیار گران است، ولی سطح مزدها بسیار نازل است. استاک که در همین دوران از یزد دیدن کرده است، نوشت که «تا این اواخر، ۱۸۰ واحد ابریشم‌بافی در یزد وجود داشت»، ولی الان «شماره‌شان به سختی به ۱۵۰ می‌رسد».<sup>۵</sup> آقای پریس که کنسول بریتانیا در اصفهان بود، در گزارش خود برای ۱۸۹۳ نوشت: «وقتی از خیابان‌ها و بازارهای یزد رد می‌شوم، فقدان یک زندگی فعال به شدت توجهم را جلب می‌کند». مدتی بعد، کنسول آفانور از اصفهان گزارش کرد که «... بیشتر صنایع محلی تدریجیاً در حال از بین رفتن هستند، چون

۱. ابروت: «گزارش تجارت و تولیدات جنوب ایران. . .»، اسناد وزارت امور خارجه، ۱۶۵-۶۰. F.O.

۲. مارکس: سرمایه، جلد اول، مکو ۱۹۷۷، ص ۳۲۲.

۳. ابروت: «گزارش تجارت. . .»، اسناد وزارت امور خارجه، ۱۶۵-۶۰. F.O.

۴. گاستیگر: «از تهران به بلوچستان. . . سفرنامه»، لندن، ۱۸۸۴، ص ۱۴.

۵. استاک: شش ماه دو ایران، جلد اول، لندن، ۱۸۸۲، ص ۲۶۵.

۶. پریس: «مافترت به یزد، کرمان. . . و تجارت اصفهان»، اسناد پارلسانی، ۱۸۹۴، جلد ۸۷، ص ۱۳.

اقلام وارداتی بسیار ارزان‌تر از تولیدات محلی است...<sup>۱</sup> آقانور تخمينی از شماره واحدهای مشغول به این فعالیت‌ها به دست نداده ولی به نکته بسیار جالبی اشاره کرده است: «تولیدکنندگان خارجی به طور مرتب نمونه‌هایی از پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی بافت یزد را گرفته و مو بهم تقلید می‌کنند.»<sup>۲</sup> همان طرح‌ها را بسیار ارزان‌تر می‌فروشنند. همین فرایند قهقرائی در دیگر نقاط ایران هم وجود داشته است. برای نمونه، کنسول تمپل از مشهد گزارش کرد که «در گذشته ۱۲۰۰ دستگاه برای ابریشم بافی وجود داشت... ولی در حال حاضر (۱۸۹۸) بیشتر از ۲۵ دستگاه نمانده است.»<sup>۳</sup> مدتی بعد، کنسول سایکس که به جای تمپل کنسول بریتانیا شد، در ۱۹۰۵ شماره دستگاه‌ها را «۲۰۰ - ۱۵۰» تخمین زد.<sup>۴</sup> به این ترتیب، یادآوری این نکته ضروری است که عامل اصلی در این میان، ارزانی نسبی کالاهای وارداتی بود، نه کیفیت بالاتر آن‌ها. البته این درست است که با ورود اقسام گوناگون فرآورده‌های وارداتی، مصرف کنندگان ایرانی از انتخاب گسترده‌تری برخوردار بوده‌اند.

این نیز گفتنی است که دست برقضا، قیمت ارزان‌تر این فرآورده‌ها در واقع موجب خرابی کیفیت کالاهای هم شده است. برای نمونه، پولاک ضمن تأیید ارزانی قیمت در از بین بردن صنایع دستی داخلی، نوشت که در تولید پارچه‌های گلدار داخلی نخ وارداتی انگلیسی جای نخ‌های محلی را گرفته است. «قیمت کاهش یافته است، ولی کیفیت پارچه تولید شده هم خراب‌تر شده است...»<sup>۵</sup>

اتفاقاً، در چند مورد، کنسول‌های بریتانیا در نقاط مختلف ایران از خرابی کیفیت کالاهایی که از انگلیس به ایران وارد می‌شد، به وزارت امور خارجه بریتانیا شکوه و شکایت کردند. ما بد درستی نمی‌دانیم که وزارت امور خارجه بریتانیا در عکس العمل به این شکوایی‌ها دقیقاً چه کرد. ولی برای نمونه می‌دانیم که کنسول جوتز در ۱۸۷۰ مشخصاً نوشت که «طرح‌های پارچه‌های گلدار در پاریس مشخصاً برای بازارهای

۱. آقانور: «تجارت اصفهان و یزد»، استاد پارلیانی، ۱۹۰۷، جلد ۹۱.

۲. آقانور، همان.

۳. تمپل: «تجارت خراسان»، استاد پارلیانی، ۱۸۹۹، جلد ۱۰۱.

۴. سایکس: «تجارت خراسان»، استاد پارلیانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

۵. نقل از عبوی: تاریخ اقتصادی ایران، ۱۹۷۱، ص ۲۶۹.

ایران طراحی می‌شوند» و افروز: «... کیفیت این فرآورده‌ها پست و نامرغوب است، ولی قیمت‌های پائین انحصار تولیدکنندگان منچستر را بر این بازار (آذربایجان) تضمین می‌کند.»<sup>۱</sup>

از طرف دیگر، کتسول ابوت به وزارت امور خارجه بریتانیا نوشت: «اشکال پارچه‌های پنبه‌ای معمولی که از بریتانیا وارد ایران می‌شوند، این است که یا رنگ‌هایش درهم قاطی می‌شود و خیلی کدر بدنظر می‌آید و یا این که پارچه‌های چلوواری به اشاره‌ای پاره می‌شوند. رنگ‌ها و طرح‌های پارچه‌های گلدار و کیفیت چلووار... همه به قدر هم بد هستند...»<sup>۲</sup> البته، منظور مان این نیست که تولیدات منچستر به طور کلی کیفیتی نامرغوب داشته‌اند، ولی این نکته درست است که با درنظر گرفتن فقر همه‌جاگستر موجود در جامعه ایران، کیفیت منسوجات واردہ فدای کمیت و ارزانی آن‌ها شد.

### ب) سیاست‌های تجاری و بازرگانی ایران

مباحث مطرح شده در صفحات قبل باید در چارچوب مشخص خویش قرار بگیرد. اگرچه اقتصاد ایران در قرن نوزدهم در موقعیت ضعیف‌تری نسبت به جوامع سرمایه‌سالاری اروپا قرار داشت، ولی از تأثیری که سیاست‌های دولت ایران در تشدید این وضعیت داشت نباید غافل ماند. در این فصل به طور مشخص از دو مقوله بهم مرتبط سخن خواهیم گفت. اوّلاً، در طول قرن نوزدهم، طبقه حاکم در ایران عمدتاً به دلیل رشووهایی که دریافت می‌کردند، امتیازاتی به خارجی‌ها می‌دادند که در بعضی از موارد، پیامدهای مهمنی در درازمدت داشتند. بخش قابل توجهی از این امتیازات اعطایی در این راستا معنی پیدا می‌کرد که در حالی که، برای نمونه، تجار و تولیدکنندگان خارجی مشمول معافیت‌هایی می‌شدند، همان معافیت‌ها شامل تجار و تولیدکنندگان بومی نمی‌شد. به طور کلی، این امتیازات وضعیتی به وجود آورد که ایران قادر به کنترل حیات بازرگانی خود نبود، نه کنترلی بر واردات داشت و نه می‌توانست صادراتش را در جهتی که نافع تشخیص می‌داد، سوق دهد. ثانیاً، قواعد و

۱. جوزز: «تجارت آذربایجان»، اسناد پارلسانی، ۱۸۷۱، جلد ۶۵.

۲. دبلیو، ابوت: «واردات پارچه‌های پنبه‌ای نامرغوب به ایران»، اسناد پارلسانی، ۱۸۸۷، جلد ۸۲.

نظماتی وجود داشت که عمدتاً به ضرر تاجران و تولیدکنندگان داخلی بود. نمونه باز این گونه نظامات، اجبار تجار بومی به پرداخت «راهداری» بود که تجار خارجی از پرداخت آن معاف بودند. چنین سیاست ابلهانه‌ای که براساس درک بسیار بدوى و عقب‌مانده‌ای از «ثروت» و «سرمایه» استوار بود، موجب می‌شد که تجار داخلی در مقایسه با غیرایرانی‌ها در موقعیت فرودستی قرار بگیرد و به همین دلیل مقدار سرمایه تجاری انباشت شده توسط آنان قابل توجه نباشد و با کندی بسیار انباشت شود. ای کاش مسئله فقط به همین جا ختم می‌شد. بسیار اتفاق می‌افتد که تجار خارجی از این امکانات خویش برای ورشکست کردن رقبای ایرانی خود استفاده می‌کردند و با توصل به دامپینگ (فروش محصول به قیمت‌های بسیار ارزان برای ورشکست کردن رقیب) می‌کوشیدند به این اهداف دست یابند. گزارش یکی از این موارد را کنسول ابوت به تفصیل گزارش کرده است که قبل از آن اشاره کردیم. مهم این است که تجار غیرایرانی حمایت سفارتخانه‌های مربوطه را هم داشتند و به یک تعبیر، دولت ایران کوچک‌ترین کنترلی بر اعمال آن‌ها نداشت.

گفتیم که قرن نوزدهم در ایران قرن امتیازات است. کمتر موردی است که امتیازی اعطانشده باشد یا این که مذاکراتی برای دادن امتیاز صورت نگرفته باشد. بدطورکلی، گزارش شده است که در طول سلطنت ناصرالدین‌شاه (۱۸۹۶-۱۸۴۸) مجموعاً ۳۵ فقره امتیاز و عهده‌نامه امضاء شده است و می‌دانیم حداقل ۳۵ مورد امتیاز پس از دریافت رشوه‌های کلان اعطای شده است.<sup>۱</sup> البته به ادعای آقای دکتر آدمیت، مرحوم حسین‌خان سپهسالار کوشش‌هایی کرده بود که بساط رشوه را از ایران براندازد، متنهای کمال کار در این بود که با رشوه‌هایی تعلیم شد ادعای براندازی رشوه کرد. به تحلیل‌خای آقای دکتر آدمیت نمی‌پردازم. ولی خود ایشان در باره امتیاز عجیب و غریب رویتر فرموده‌اند: «... این مطلب هم گویا راست است که برای آن پول زیاد خرج شد. می‌خواهید اسمش را پیشکش، تعارف، حق‌العمل، پذیره و هر چیز دیگر بگذارید...»<sup>۲</sup>

به امید این که در فرصت دیگری به نظرات آقای آدمیت پردازیم، ولی وقتی

۱. نیراهیم تسبیحی: «عصری سحری»، تهران، ۱۳۳۹، جلد ۱۲.

۲. آدمیت: «اندیشه‌های توتی و جنگیست قانون»، تهران، ۱۳۵۱، صص ۳۴۹ و ۱۴۱.

صحبت از امتیازنامه عجیب و غریب می‌کنیم، بد نیست اشاره کنیم که حتی آدمی مانند کرزن در باره‌اش نوشه است که «وقتی جزئیات این امتیاز اعلام شد، روشن گشت که شامل کامل‌ترین و عجیب‌ترین تسلیم و واگذاری کلیه منابع صنعتی یک مملکت به دست خارجی‌ها است که احتمالاً می‌شد چنین تسلیمی را در تاریخ فقط در رؤیا تصور کرد، نه این‌که واقعاً اتفاق یافتد...»<sup>۱</sup>

آن وقت تأسف‌بار است که محقق ایرانی که «تحقیق در فلسفه اجتماعی جدید ایران را... آغاز نهاده است. پیش از آن هیچ اثر ایرانی و خارجی را که در زمینه بیان این معنی کوشیده باشد سراغ ندارد»<sup>۲</sup> در باره معمار اصلی چنین امتیازی می‌نویسد: «... فرزانگی مشیرالدوله (حسین‌خان سپهسالار) در این بود که روح تاریخ زمان را دریافت. با سیر تاریخ خود را منطبق گردانید با جریان عصر خویش پیش رفت و با ایدئولوژی ترقی به کار پرداخت...»<sup>۳</sup>

باری، این قضیه را فعلًا رها می‌کنیم. سپهسالار نه اولین صدراعظم ایران فروش بود و نه آخرین. دیگرانی هم بودند که حقارت بی‌همتای شان بدیلش را در وفاحت بی‌ماندشان می‌یافتد. نقل است که کسی در مجلسی به میرزا علی‌اصغرخان اتابک خرده گرفته بود که «ایرانیان را خیلی ارزان فروخته شده». اتابک در پاسخ گفت: «خیلی گران بده دولت خارجه به پائزده قران فروخته شده». اتابک در پاسخ گفت: «خیلی گران فروخته‌ام. ایرانیان نفری دو قران بیشتر نمی‌ارزند». و اما، از مهم‌ترین عهدنامه‌های امضاء شده در قرن نوزدهم، عهدنامه معروف ترکمانچای است که پس از دومین جنگ ایران و روس در ۱۸۲۸ امضاء شد و مقرر اتش تا ۱۹۰۱ بر زندگی سیاسی و اقتصادی ایران حاکم بود. البته قرارداد ۱۹۰۱ اگر از ترکمانچای بدتر نبود، از آن بهتر هم نبود. با وجود کوچکی بازار در ایران، هدف اصلی عهدنامه تجاری ترکمانچای (یک عهدنامه سیاسی هم همزمان امضاء شد) باز کردن بازارهای ایران به روی کالاهای روسی بود. طولی نکشید که در پی عهدنامه ایران و انگلیس در ۱۸۴۱، امتیازات اعطائی به روس‌ها چوب حراج خورد و شامل انگلیسی‌ها هم شد. وجه جالب این عهدنامه و به طور کلی سیاست بازرگانی ایران در طول قرن این بود

۱. کرزن: ایران و قضیه ایران، لندن، ۱۸۹۲ - جلد اول، ص ۴۸۰. ۲. آدبیت، هیان، ص ۷.

۳. آدبیت، هیان، ص ۱۴۳. ۴. سیاح: خاطرات...، ص ۵۱۱.

که کلاً و تماماً به ضرر اقتصاد ایران و تجار و صنعتگران ایران بود. هیچ ماده‌ای و تبصره‌ای نیست که بتوان از آن با رمل و اسطلاب هم که شده چیزی به نفع ایران استنتاج کرد. برای مثال، ماده‌اول عهدنامه ترکمانچای حق ترازیت آزاد را برای تجار روسی و کسی بعد انگلیسی به رسمیت شناخت، ولی تجار ایرانی حقوق مشابهی در روسیه نداشتند. تجار ایرانی می‌باشد کالاهای خود را با محصولات روسی مبادله می‌کرده و در صورت تمايل، محصولات روسی را مجدداً از روسیه به مقصد کشور دیگر صادر کنند. ماده سوم عهدنامه مقدار عوارض گمرکی را ۵ درصد ارزش کالا بنا نهاده و تجار خارجی را از پرداخت عوارض راهداری معاف می‌کند، ولی تجاربومی مجبور به پرداخت راهداری بودند که آن‌ها را در موقعیت ضعیفی قرار می‌داد. هیچ محدودیتی برای اقلام واردہ یا صادره در نظر گرفته نشد. در حالی که در همان دوران نه روسیه چنین آزادی بی‌حسابی را برای تجار غیر روسی قبول داشت و نه انگلیس برای غیرانگلیسی‌ها چنین حق و حقوقی قائل بود. ماده پنجم به تجار روسی اجازه می‌داد که در هر جای ایران در صورت تمايل، خانه، مغازه و انبار خریداری کنند، در حالی که تجار ایرانی چنین اجازه‌ای برای خرید مستغلات در روسیه نداشتند.<sup>۱</sup> به دو وجه این سیاست بازارگانی خواهیم پرداخت.

اوّلًا، روس و انگلیس به عنوان عمدّه‌ترین طرفین مبادله با ایران، با وجودی که در ارتباط با صادرات خویش از معتقدان دوآشنه تجارت آزاد بودند، در رابطه با واردات خویش سیاستی کاملاً بسته و شدیداً کنترل شده داشتند؛ مخصوصاً اگر قلم وارداتی برای صنایع داخلی حامل کمترین و ناچیزترین خطر بالقوه بود. برای مثال، کنسول بریتانیا در تبریز گزارش نموده است که عوارض گمرکی که تجار اروپائی می‌پردازند، «اگرچه رسمًا ۵ درصد ارزش کالاست، ولی عملاً و ندرتاً از ۳ درصد ارزش تجاوز می‌کند».<sup>۲</sup> در حالی که بنا بر گزارش کنسول ابوت دولت انگلیسی هندوستان «از تباکوی ایران ۲۰۰ درصد، از تریاک ایران ۱۰۰ درصد، عوارض گمرکی می‌گیرد و عوارض اخذ شده از پشم صادراتی ایران هم «بسیار بالاست».<sup>۳</sup>

۱. برای منظمه کامل این عهدنامه مراجعه کنید به محمود محمود : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد اول، تهران، ۱۳۵۳، صص ۲۹۷-۲۹۴.

۲. دیکسون : «گزارش مورخ ۱ دسامبر ۱۸۵۹»، استاد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۲۴۱.

۳. ابرت : «گزارش تجارت و تولیدات...»، استاد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۱۶۵.

تجارت ایران با روسیه هم در وضعیت مشابهی بوده است. هر تسلت گزارش کرده است که عوارض گمرکی بر کالاهای واردہ به روسیه رسماً ۲۲ درصد است، ولی «رقم واقعی اگر سیستم ارزشگذاری صحیح را به کار بگیریم، به طور متوسط ۵۰ درصد ارزش کالاهای وارداتی است.»<sup>۱</sup> بعلاوه، کنسول بونهم گزارش کرده است که براساس فرمان صادره در ۱۸۳۹ «واردات اغلب محصولات ایران به گرجستان ممنوع اعلام شده است.»<sup>۲</sup> در اواخر قرن، همان‌طور که قبل اشاره کردیم، دولت روسیه تزاری راجع به ورود پنبه خام از ایران تسهیلاتی برای ایرانیان قائل شد که شرحش در صفحات قبل آمد. مقایسه سیاست بازرگانی ایران با ترکیه و روسیه، نشان‌دهنده این واقعیت است که در هیچ موردی ما با وضعیتی شبیه به وضعیت ایران مواجه نیستیم. کالاهای انگلیسی که وارد ترکیه می‌شدند می‌بايست ۱۰ درصد ارزش عوارض می‌پرداختند و در صورت ورود به روسیه عوارض پرداختی رسماً ۳۵ درصد بود، ولی «نرخ واقعی حدوداً ۶۰ تا ۷۰ درصد ارزش بود.»<sup>۳</sup> در حالی که برای همان کالاهای در صورت ورود به ایران عملاً ۳ درصد عوارض می‌پرداختند.

ثانیاً، گفتیم که مطابق عهدنامه‌های اضاء شده، تجار غیرایرانی از امتیازاتی برخوردار بودند که عمدت‌ترین این معافیت‌ها، معافیت از پرداخت راهداری بود. به عقیده نگارنده پیامد این سیاست نادرست فقط این نبود که آن‌ها امکان می‌یافتدند که تجارت خارجی ایران را در انحصار خود درآورند بلکه این معافیت‌ها شرایطی فراهم می‌کرد که در توزیع کالاهای وارداتی در داخل ایران هم در مقایسه با تجار بومی دست بالا را داشته باشند. به عنوان نمونه، کنسول استیونس تخمین زده است که اگر یک بار قند و شکر از اروپا از طریق ترکیه وارد ایران می‌شد، تاریخیان به تبریز تجار بومی ۹ درصد بیشتر عوارض پرداخته بودند. البته اگر تاجر بومی می‌خواست، قند و شکر را به تهران بفرستد، بایست «در میانه، زنجان، قزوین و در تهران عوارض راهداری می‌پرداخت.»<sup>۴</sup>

۱. هر تسلت: «گزارشی از مواردی که دولت بریتانیا با کشورهای خارجی درگیر جنگ بوده است...»، اسناد محرمانه، شماره ۳۸۷۸، ۱۸۷۸، ص ۲۹.

۲. بونهم: «تجارت تبریز»، اسناد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۷۵.

۳. هر تسلت: همان، ص ۳۰.

۴. استیونس: «گزارش مورخ ۲۶ فوریه ۱۸۵۱»، اسناد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۱۶۶.

البته به این «عوارض قانونی» باید اجحافات نامحدود غیرقانونی را هم افزود. در این باره گزارش شده است که وقتی محموله‌ای به یک تبعه ایران فروخته می‌شود، «همه آن باج‌هائی را که بر اموال ایرانی‌ها وضع می‌شود، اخذ می‌کنند.»<sup>۱</sup> به این ترتیب، تعجبی ندارد وقتی در گزارش کنسول بریتانیا می‌خوانیم که «در ماه‌های گذشته در تبریز زنجیر وار شاهد ورشکستگی تجار بومی بوده‌ایم و واهمه این است که بسیاری دیگر هم ورشکست شوند.»<sup>۲</sup> بنابراین، چنین وضعیتی موجب می‌شد که تجارت ایران رفته رفته در دست تجار غیرایرانی متصرکر شود. علاوه بر آنچه که در فصول دیگر این دفتر اشاره کرده‌ایم، جدول زیر، این نکته را روشن می‌سازد.<sup>۳</sup>

### ارزش واردات به تبریز ۱۸۴۱-۱۸۳۳، به لیره استرلینگ

سال	کل	توضیح تجار ایرانی	توضیح تجار غیرایرانی	توسط تجار از کل	درصد از کل
۱۸۳۳	۶۶۷۲۱۷	۵۶۶۹۵۶	۱۰۰۲۶۱	۸۵	۱۵
۱۸۳۴	۷۷۹۸۶۹	۶۵۸۷۸۳	۱۲۱۰۸۷	۸۴	۱۶
۱۸۳۵	۱۴۳۲۵۶۵	۱۲۳۴۵۶۵	۱۹۹۰۰۰	۸۶	۱۴
۱۸۳۶	۱۷۴۳۰۴۳	۱۴۵۶۰۰۰	۲۸۶۰۴۳	۸۳	۱۷
۱۸۳۷	۵۵۹۰۰۰	۱۱۸۶۹۶	۴۴۰۳۰۴	۲۱	۷۹
۱۸۳۸	۶۴۰۸۲۶	۳۰۳۹۱۳	۳۳۶۹۱۲	۴۷	۵۳
۱۸۳۹	۳۲۲۰۰۰	۱۹۵۶۵۲	۱۲۶۲۴۷	۶۱	۳۹
۱۸۴۰	۲۸۰۷۸۳	۱۴۶۰۸۷	۱۲۴۶۹۵	۵۲	۴۸
۱۸۴۱	۵۱۱۵۲۲	۱۵۲۱۷۷	۳۵۹۳۴۸	۴۰	۷۰

### پ) مبادله نابرابر و انتقال مازاد از ایران

در صفحات پایانی این دفتر به بررسی انتقال مازاد از ایران خواهیم پرداخت. قبل از هر چیز باید یادآوری کنیم که مازاد تولید به دلایلی که گفتیم در اقتصاد ایران در

۱. دیکسن، همان، ۲۴۱-۶۰.

۲. ابروت: «گزارش ۳۱ مارچ ۱۸۴۳»، استاد وزارت امور خارجه، ۱۱۷-۶۰.

۳. نقل از عیسوی: تاریخ اقتصادی ایران، ص ۱۰۸.

این دوره مازدای قابل توجه نبوده است. همچنین گفتیم که به نظر می‌رسد بخش قابل ملاحظه‌ای از همین مازاد هم به صورت‌های گوناگون به‌هدر می‌رفته است و این خصلت‌هاست که به موضوع مورد بحث ما در این قسمت اهمیت بسیار می‌بخشد، چون اگر فرضیه‌های ما درست باشد، نتایج حاصل بسیار پراهمیت خواهد بود.

قبل از ارائه داده‌های آماری از ذکر چند نکته که در زیر می‌آید، ناگزیریم.

تجارت بین کشورهای سرمایه‌سالاری صنعتی و کشورهای تازه سرمایه‌سالاری شده، با کشورهایی که به غلط کشورهای جهان سوم نامیده می‌شوند همیشه مقوله بحث برانگیزی بوده است. این که می‌گوئیم به غلط نامگذاری شده‌اند این است که این کشورها یا در مراحل ماقبل سرمایه‌سالاری‌اند، یا در حال سرمایه‌سالاری شدن هستند و یا این که ساختار دیگری دارند. واژه «جهان سوم» بیشتر از آنچه که یک واژه علمی باشد، با احساسات عمیق و پاکی آشته است که به همین دلیل برای بررسی واقعیت این کشورها چندان مفید نیست.

باری، نظریات گوناگون در باره تأثیرات تجارت فیما بین این دو دسته از کشورها ابراز شده است که با هم تفاوت‌های اساسی دارند. دسته‌ای تجارت آزاد بین این دو دسته کشورها را لازمه پیشرفت اقتصادی کشورهای عقب‌مانده‌تر می‌دانند و دسته‌ای دیگر، به عکس، چنین تجارتی را علت عقب‌ماندگی و توسعه‌نایافتنگی آن‌ها پیروان هر دو دسته هم نظریات خود را با اسناد و مدارک آماری که معمولاً منشاء مشابه دارند، همراه می‌کنند. ولی اغلب از آن نتایج کاملاً متفاوت و معمولاً متضاد می‌گیرند. نویسنده این مطالب به هیچ یک از این دو دسته تعلق ندارد. از یک سو، گسترش تجارت آزاد بین این کشورها را فی‌نفسه دلیل و یا انگیزه پیشرفت اقتصادی عقب‌افتداده‌تر نمی‌داند. بستگی دارد چه کالاهایی با هم مبادله می‌شوند؟ و نرخ مبادله با چه مکانیسمی تعیین می‌شود؟ و چه کسی و یا کدام طبقه‌ای از نتایج این مبادله برخوردار می‌شوند؟

از سوی دیگر، مرا با تئوری‌هایی که علت اصلی عقب‌ماندگی این کشورها را تجارت با کشورهای صنعتی سرمایه‌سالاری می‌داند، غرابتی نیست. این بیش، با تمام جذایت ظاهری، به باور من علت اصلی عقب‌ماندگی را نادیده می‌گیرد و ماست‌مالی می‌کند. همان‌طور که در صفحات قبل ذکر کردہ‌ام، از نظر تاریخی درست است که

منسوجات منچستر مثلاً بافتگان اصفهان و یزد را از کار بیکار کرده است، ولی آنچه که باید ابتدأ توضیح داده شود، این است که تولیدات منچستر چگونه هزاران مایل آن طرف تر، ارزان تر از فرآورده های محلی به بازار عرضه شده است! همینجا این را نیز گفته باشم که تردیدی نیست که تجارت بین ملل بر آن اساسی که تاکنون تداوم یافته است، در تداوم عقب ماندگی و در ناهنجاری بیشتر ساختار اقتصادی این جوامع نقش مهمی ایفا نموده است. در چنین وضعیتی است که واعظان تجارت آزاد و طرفداران رنگارنگ نظام سرمایه سالاری، جهان و بشریت را به آن آزمایشگاه عظیم و خرگوش های حقیری تبدیل کرده اند تا صحت و سقم تئوری های خویش را تجربه کنند. این را نیز نگفته نگذارم که با توجه به رویدادهای چند سال اخیر و ورشکستگی کامل «مارکسیسم» روسی، اگرچه این درست است که پیروان نظام و ارزش های سرمایه سالاری، با دمب شان گردو می شکنند، ولی پیامد تبدیل جهان به چنین آزمایشگاهی برای بشریت فاجعه آفرین بوده است. به محک کشیدن تئوری های اسمیت و ریکاردو و مالتوس و حتی در قرن حاضر، تئوری های فریدمن و هایاک و شماری دیگر هزینه انسانی چشمگیری را بر بشریت تحمیل کرده است، چون در ارتباط تنگاتنگ با نیازهای سیری ناپذیر سرمایه به انباست بیشتر و باز هم بیشتر، آن چنان تقسیم کاری به جهان تحمیل شده است که با تمام استدلالات علمی و شبه علمی طرفداران اسمیت و ریکاردو و دیگران در ۳۰ سال پیش وجود نداشت. به همین دلیل است که بحث هایی که در اوائل قرن حاضر توسط اوهلن و هابرلر و دیگران شده است قبل از آن که توضیح شرایط جهان باشد، در اصل، توجیه واقعیت های تlux جهان اند. بضاعت ناچیز نویسنده به او امکان ارائه یک بحث تئوریک پیچیده رانمی دهد و هدف هم چنین چیزی نبوده است و نمی توانست باشد. قصد مان به طور خلاصه این است که با بهره گیری از شماری از اسناد و داده های رسمی، نشان دهیم که تجارت آزاد بین دو کشوری که در مراحل گوناگون رشد و تکامل تاریخی هستند، در اکثریت قریب به اتفاق موارد (اگر نگوئیم همیشه) به ضرر کشوری که عقب مانده تراست عمل خواهد کرد. برای این منظور و به دلیل فقدان آمار رسمی در ایران، بحثمان را به تجارت ایران و هندوستان که در کنترل استعماری بریتانیا بود خلاصه می کنیم و از آمارهای رسمی دولت هندوستان که در دسترس هستند بهره خواهیم جست. به باور ما، ارزش و میزان

درستی این داده‌های آماری مانند هر آمار رسمی دیگر است. دلیلی نداریم که این آمارها را ضرورتاً قابل اعتمادتر و یا دارای ارزش نسبی کمتری بدانیم.

وقتی می‌گوئیم «به ضرر کشور عقب‌مانده‌تر» منظورمان این است که مبادله در این شرایط، به انتقال مازاد تولید از کشور عقب‌مانده‌تر به کشور پیشرفت‌تر منجر می‌شود. در کنار دیگر عوامل، این مازاد منتقل شده، به نوبه خود انباشت آغازین یا بدوي را که پیش‌درآمد مناسبات سرمایه‌سالاری در این دسته از کشورها است کندتر می‌کند. در حالی که در کشورهای پیشرفت‌تر، این مازاد منتقل شده به انباشت سرمایه افزون‌تری منتهی می‌شود. کندتر شدن انباشت آغازین در یک‌دسته از کشورها و افزون‌تر شدن انباشت در دسته دیگر، اساس مادی آن چیزی است که در مرحله بعدی (اوآخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم) برای توجیه ضرورت سرمایه‌گذاری خارجی (یا نفوذ امپریالیستی) در این کشورها به کار گرفته شده است. اغلب تئوری‌های اقتصاد توسعه (غیر از تزهای مربوط به وابستگی) که توسط اقتصاددانان طرفدار نظام سرمایه‌سالاری تدوین شده است، با بیش و کم تفاوتی در این نقطه با هم اتفاق نظر داشته و دارند. حالا این شرکت‌های خارجی که در فرایند اکشاف خود به هیولا‌هایی به نام شرکت‌های چندملیتی فرا روانده‌اند و معمولاً با مقایسه نرخ برگشت سرمایه در نقاط مختلف دنیا، تصمیم می‌گیرند که در این یا آن کشور سرمایه‌گذاری کند (و بعلاوه و در کنار آن هم معمولاً سیل سیاستمداران تا مغز استخوان فاسد این کشورهارا چرب می‌کنند تا بادست ودل باز به غارت و چاول پردازند) تا کجایی توانستند و یا می‌توانند در اکشاف اقتصادی جوامع عقب‌مانده‌تر، نقش مثبت ایفا نمایند.

گفته‌یم که وقتی بحث‌مان را به ایران محدود می‌کنیم با کمبود داده‌های آماری رو به رو می‌شویم. برای تخفیف این مشکل، بررسی را به تجارت ایران و هند در فاصله سال‌های ۱۹۰۶ - ۱۸۷۰ محدود می‌کنیم. برای این دوره آمارهای رسمی در اختیار داریم که اگرچه کامل نیستند، ولی اطلاعات فراوانی در اختیار ما قرار می‌دهند. براین اساس، مدل اقتصادی بسیار ساده‌ای را درنظر می‌گیریم که ایران به هندوستان پنهان خام صادر می‌کند و از هندوستان هم منسوجات پنهانی وارد ایران می‌شود. البته این درست است که تجارت ایران و هند در این دوره منحصر به این دو قلم نبوده است، ولی به طور متوسط، نزدیک به ۶۵ درصد از تجارت ایران و هند را تشکیل

می داده است. بعلاوه، دلیلی در دست نداریم که نشان بدهد که در مورد دیگر اقلام، وضعیت فرق می کرده است. قدم بعدی مان این است که محاسبه کنیم در فاصله این سال ها، برای هر لیره استرلینگ درآمد صادراتی، ایران مجبور به صدور چه مقدار پنهان بوده است و بازای صرف آن لیره استرلینگ برای وارد کردن منسوجات پنهانی از هندوستان چه مقدار پارچه می خریده است. به جدول زیر که براساس این آمارهای رسمی محاسبه شده اند، توجه کنیم.<sup>۱</sup>

#### متوجه سالیانه مقدار پنهان صادراتی ایران بازای هر لیره استرلینگ درآمد صادراتی

متوجه سالیانه	مقدار به کیلوگرم	۱۸۷۱-۷۵=۱۰۰
۱۸۷۱-۷۵	۱۵/۴۸	۱۰۰
۱۸۷۶-۸۰	۲۱/۲۲	۱۳۷
۱۸۸۱-۸۵	۲۱/۱۲	۱۳۶
۱۸۸۶-۹۰	۲۰/۴۵	۱۳۲
۱۸۹۱-۹۵	۲۰/۹	۱۳۵
۱۸۹۷-۱۹۰۰	۲۲/۱۵	۱۴۳
۱۹۰۱-۱۹۰۷	۲۸/۵	۱۸۶

برای هر لیره استرلینگی که صرف واردات منسوجات پنهانی از هندوستان می شد،

۱. نگاه کنید به آمار رسمی دولت هندوستان که به عنوان «اداره هندوستان» و «هیئت تجارت» چاپ شده است. اسناد پارلمانی، ۱۸۷۶، جلد ۷۰؛ ۱۸۷۵، جلد ۷۰؛ ۱۸۷۶؛ ۵۵، جلد ۷۰؛ ۱۸۸۱؛ ۸۸، جلد ۱، ۱۸۸۱؛ ۵۷، جلد ۱، ۱۸۹۰-۹۱؛ ۴۹، جلد ۵۸؛ ۱۸۹۶، جلد ۶۲؛ ۶۵، ۱۸۹۷؛ ۶۲، جلد ۶۴؛ ۶۲، ۱۸۹۹؛ ۶۷، جلد ۱۹۰۰؛ ۶۷، جلد ۵۸؛ ۱۹۰۱، جلد ۵۰؛ ۱۹۰۲؛ ۷۴، جلد ۵۹. همچنین نگاه کنید به: هیئت تجارت: «جدوال آماری مربوط به مستعمره ها و دیگر متعلقات بریتانیا»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۶، جلد ۷۰ (بخش ۱۴).

اداره هندوستان: «گزارشی از تجارت هندوستان انگلیس با دیگر متعلقات بریتانیا و سایرین»، اسناد پارلمانی، ۱۸۷۶، جلد ۵۷؛ ۱۸۸۱؛ ۱۸۸۱، جلد ۸۸؛ ۱۸۸۶؛ ۸۸، جلد ۴۹؛ ۱۸۹۰-۹۱؛ ۴۹، جلد ۶۲؛ ۶۳، جلد ۱، ۱۸۹۸؛ ۶۲، جلد ۱، ۱۸۹۹؛ ۶۶، جلد ۴۵، ۱۹۰۰؛ ۱۹۰۱، جلد ۵۸؛ ۱۹۰۲؛ ۱۹۰۳، جلد ۵۰؛ ۱۹۰۷؛ ۷۴، جلد ۵۹.

اداره هندوستان: «بازنگری تجارت هندوستان در ۹۷-۹۷»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۸، جلد ۶۴.

هیئت تجارت: «هند شرقی، خلاصه آمارها»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۲، جلد ۱۱۲؛ ۱۹۰۷، جلد ۹۴.

مقادیر متفاوتی پارچه پنبه‌ای دریافت می‌شد. جدول زیر بیانگر این تغییرات است.<sup>۱</sup>

متوجه سالیانه پارچه پنبه‌ای به یارد بازای هر لیره استرلینگ هزینه وارداتی

۱۸۷۱-۷۵=۱۰۰	مقدار به یارد	متوجه سالیانه
۱۰۰	۵۵/۴	۱۸۷۱-۷۵
۹۶	۵۲/۱	۱۸۷۶-۸۰
۹۵	۵۲/۶	۱۸۸۱-۸۵
۹۴	۵۲/۳	۱۸۸۶-۹۰
۹۱	۵۰/۷	۱۸۹۱-۹۵
۹۳	۵۱/۵۶	۱۸۹۶-۱۹۰۰
۱۴۰	۷۷/۵	۱۹۰۱-۱۹۰۶

آنچه که از این دو جدول مشاهده می‌شود، این است که ایران ناچار بوده است که مقدار بسیار بیشتری پنبه صادر بکند تا یک لیره استرلینگ درآمد صادراتی داشته باشد، در حالی که به استثنای سال‌های اولیه قرن ییستم، بازای هر لیره استرلینگ مقدار کمتری پارچه دریافت می‌کرده است. قبل از ادامه مطلب، باید به دو نکته اشاره کنم:  
۱. اگر شواهدی موجود باشد که تکنیک‌های تولید مواد خام از جمله پنبه در ایران در این دوره پیشرفت داشته است، آنگاه نزول قیمت دریافتی برای پنبه صادراتی ضرورت‌به معنی وجود مکانیسمی نیست که به ضرر اقتصاد ایران بوده است. اگر این فرضیه قابل اثبات باشد، با کاهش هزینه تولید پنبه، قیمت دریافتی هم کاهش یافته است. در مورد ایران، هیچ شاهدی در دست نداریم که بیانگر بهبود تکنیک باشد. نه شیوه جدید تولید عرضه شد و نه راه برای ورود ماشین آلات کشاورزی باز شد. در مرحله‌ای البته کوشیدند که بذر پنبه امریکائی را به ایران وارد کنند که آن هم نهایتاً موفقیت آمیز نبود.

۲. از سوی دیگر، اگر بتوان نشان داد که هزینه تولید منسوجات پنبه‌ای افزایش یافته است، آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که هزینه بالاتر تولید موجب بالا رفتن قیمت آن شده است. در نتیجه مکانیسمی بر ضد ایران وجود نداشته است. در این مورد هم سندی دال بر افزایش هزینه تولید منسوجات پنبه‌ای در دست نداریم. به عکس همه شواهد موجود دلالت دارند که با پیشرفت صنعت، هزینه تولید باید احتمالاً پائین آمده باشد.

اگرچه این جدول‌ها بیانگر وجود مکانیسمی هستند که بر ضد اقتصاد ایران عمل می‌کرده است، ولی هنوز به این سوال جواب نمی‌دهند که آیا مازادی منتقل شده است یا خیر؟ برای پاسخ به این سوال، مسئله را این‌گونه طرح می‌کنیم که اگر قیمت نسبی بین پارچه‌های پنبه‌ای و پنبه خام که در سال‌های ۱۸۷۱-۷۵ وجود داشت، برای بقیه دوره مورد بررسی هم ادامه می‌یافتد، ما با چه وضعیتی رو به رو می‌شاییم؟ جدول زیر نشان‌دهنده مقدار پنبه خام صادراتی از ایران است که با مقدار احتمالی پنبه صادراتی، در صورت حفظ قیمت نسبی سال‌های ۱۸۷۱-۷۵ مقایسه شده است.<sup>۱</sup>

### پنبه خام صادراتی از ایران به هندوستان بازی هر لیره استرلینگ (به کیلوگرم)

نحوت به کیلوگرم	باید صادر می‌شد، اگر قیمت نسی ۱۸۷۱-۷۵ ثابت می‌ماند	صادره	متوسط سالانه
۰	۱۵/۴۸	۱۵/۴۸	۱۸۷۱-۷۵
۶/۳۸	۱۵/۸۴	۲۱/۲۲	۱۸۷۶-۸۰
۶/۴۳	۱۵/۷۹	۲۱/۱۲	۱۸۸۱-۸۵
۵/۸۴	۱۵/۶۱	۲۰/۴۵	۱۸۸۶-۹۰
۶/۷۳	۱۵/۱۷	۲۰/۹	۱۸۹۱-۹۵
۷/۷۵	۱۴/۴	۲۲/۱۵	۱۸۹۶-۱۹۰۰
۶/۸۴	۲۱/۶۶	۲۸/۵	۱۹۰۱-۱۹۰۷

آنچه که این جدول نشان می‌دهد این است که برای نمونه در سال‌های ۱۸۹۶-۱۹۰۰ ایران بازی آن مقدار پنجه صادراتی که در فاصله سال‌های ۷۵-۱۸۷۰ یک پوند و ده شلینگ (یک پوند و پنجاه پنس) ارزش داشت، فقط یک لیره استرلينگ دریافت کرد. اگر به مقدار متوسط پنجه صادراتی در آن سال‌ها توجه کنیم، به جای ۱۷۱۸۲/۸ لیره (متوسط سالیانه) ایران می‌باشد ۲۵۸۲۸/۲ لیره دریافت می‌کرد. البته فرض قضیه این است که قیمت‌های نسبی به زیان ایران تغییر نمی‌کرد. آنچه که مهم است، نه مقدار مطلق این مازاد منتقل شده بلکه وجود واقعیت این تفاوت‌ها است.

در توجیه وجود چنین فرایند کاوش یابندهای در نرخ مبادله، بعضی از اقتصاددانان مطرح می‌کنند که ماهیت فرآورده‌های مورد مبادله، برای مثال مواد اولیه در مقابل مواد صنعتی، توضیح‌دهنده وجود این چنین فرایندی است. به این ترتیب و به سخن دیگر، مناسبات اجتماعی حاکم به عنوان عامل تعیین‌کننده حذف می‌گردد و مسئله در ابعاد صرفاً تکنیکی مطرح می‌شود. در این ارتباط به عواملی از قبیل صرف‌جوئی در مصرف مواد اولیه در روند تولید، کشف و ساختن جانشین‌های مصنوعاً تولید شده برای فرآورده‌های طبیعی (الیاف مصنوعی به جای پشم و پنجه و ابریشم) و شماری عوامل دیگر اشاره می‌کنند. به گمان ما، هرچه که تأثیر این عوامل باشد، عامل تعیین‌کننده مناسبات تولیدی حاکم و پیشرفتگی و یا عقب‌ماندگی نیروهای مولّد در اقتصاد این کشورهای درگیر مبادله است. به دیگر سخن، با نادیده گرفتن ابعاد اجتماعی، ماهیت تکنیکی قضايا قادر به توضیح وضعیت نخواهد بود. در دفاع از این پیشنهاد، همان تجربه قبلی را تکرار می‌کنیم، منتهی هندوستان به ایران برنج صادر می‌کند و از ایران هم پشم خام به هندوستان صادر می‌شود. اگر مناسبات تکنیکی صرف توضیح‌دهنده باشند، مانباید شاهد اختلاف چشمگیری باشیم، چون هر دو قلم جزو فرآورده‌های کشاورزی‌اند. به جدول صفحه بعد توجه کنید.<sup>۱</sup>

## فرآوردهای مبادله شده بازای هر لیره استرلینگ

۱۸۷۱-۷۵-۱۰۰	پشم صادراتی به کیلو	۱۸۷۱-۷۵-۱۰۰	برنج وارداتی به کیلو	متوسط سالیانه
۱۰۰	۱۲/۹	۱۰۰	۱۲۴/F	۱۸۷۱-۷۵
۱۰۵	۱۴/۵۵	۷۸	۱۰۵	۱۸۷۶-۸۰
۱۰۷/۱	۱۴/۹	۱۰۰	۱۳۴/F	۱۸۸۱-۸۵
۱۱۱	۱۵/۴۷	۸۸	۱۱۹	۱۸۸۷-۱۹۰۰
۱۱۰	۱۵/۳۷	۷۵	۱۰۱	۱۸۹۱-۹۵
۱۰۹/۱	۱۵/۲	۷۰	۹۴/۲	۱۸۹۷-۱۹۰۰
۱۱۴/۴	۱۵/۸۹	۷۳	۹۸/۷۵	۱۹۰۱-۱۹۰۷

برای این سال‌ها متوسط سالیانه صادرات پشم را در دست داریم، اگر فرض کنیم که قیمت نسبی سال‌های ۱۸۷۱-۷۵ ثابت می‌ماند و برای بقیه دوره تغییر نمی‌کرد، می‌توانیم مقدار مازاد منتقل شده را به شکل جدول زیر تخمین بزنیم.<sup>۱</sup>

## مازاد منتقل شده از ایران: صادرات پشم به هندوستان

اوزش مازاد به فیبت ۱۸۷۱-۷۵ به استرلینگ	به کیلوگرم	متوسط سالیانه
۰	۰	۱۸۷۱-۷۱
۱۰۶۶۶/۱	۱۴۸۲۸۹	۱۸۷۶-۸۰
۲۱۴۶/۱	۴۲۷۳۲/۶	۱۸۸۱-۸۵
۱۶۶۲۱/۱	۲۳۱۰۳۳/۹	۱۸۸۷-۹۰
۲۴۱۷۸/۶	۴۷۵۰۵۷	۱۸۹۱-۹۵
۲۷۱۶۸/۲	۵۱۶۶۳۸/۲	۱۸۹۷-۱۹۰۰
۱۹۸۷۵	۲۷۶۱۲۴/V	۱۹۰۱-۱۹۰۷

همان طور که مشاهده می شود، وقتی واردات و صادرات فرآورده هایی که از نظر تکنیکی مشابه هستند (مواد اولیه) را در نظر بگیریم، مسئله انتقال مازاد از ایران کما کان ادامه می یابد. به این ترتیب، به گمان ما علت را باید در جای دیگر جستجو کرد. به عنوان علل احتمالی مازادی که منتقل می شود، به عوامل زیر اشاره می کنیم.

(الف) در حالی که واردات ایران از صادراتش به امپراتوری بریتانیا (و یا روسیه) در صدق ناجیزی از واردات و صادرات بریتانیا (و روسیه) را تشکیل می داد، تجارت خارجی ایران تقریباً به طور کامل در کنترل بریتانیا (و روسیه) بود. نه تنها سیاست تجارت ایران عملاً توسط نمایندگان این دو کشور و براساس منافع آنان تعیین می شد و این وضعیت مخصوصاً پس از امضای عهدنامه ترکمنچای شدت یافت، بلکه در رابطه بالاقلام منفرد هم وضعیت به همین صورت بود. آش آنقدر شورشده بود که حتی ناصرالدین شاه در نامه ای به میرزا ملک خان نوشت: "... وضع دولت ایران طوری شده است که هیچ دولتی به این حالت نیست. دولت ایران میان رقابت دولتین انگلیس و روس گیر کرده است، هر کاری مبنی بر صرفه و صلاح و آبادی مملکت خودمان در جنوب ایران بخواهیم از ساختن راه و سایر بکنیم، دولت روس می گوید برای منافع انگلیس می کنید، چنان که در مسئله رود کارون همین طور می گویند. راه هم بخواهیم بسازیم همین طور می گویند، در شمال و مغرب و مشرق ایران اگر بخواهیم چنین کارها بکنیم انگلیس ها می گویند به ملاحظه منافع روس اقدام به این کارها کرده و می کنید. چنانچه در ساختن راه قوچان و راه آهن که حاج محمد حسن در کار ساختن در محمود آباد در کنار بحر خزر است مکرر همین اظهارات را کرده اند. تکلیف ما مشکل شده است و روز به روز مشکل تر خواهد شد. . .<sup>۱</sup>

به هر حال، بریتانیا در واردات منسوجات به ایران تا اواخر قرن موقعیتی نزدیک به انحصار داشت، ولی ظهور امپریالیسم تازه به میدان رسیده آلمان در اواخر قرن و قدرت گرفتن اقتصادی روسیه تا حدودی از سلطه بلا منازع بریتانیا کاست. شبیه به

۱. نیموری: عشر بی خبری، ص ۱۵. برای این که از ناصرالدین شاه تصویر واقع بستانه ای ارائه داده باشیم، باید اشاره کنم که اعتقاد السلطنه نقل کرده است که در پاسخ به شکایت عزیز‌السلطان که «چرا نوکرهای شما به پسرهای گه شما تعظیم می کنند و از برای من کسی تواضع نمی کنند»، شاه گفت: «هر کس به تو تکریم نمی کند، با شمشیرت شکمش را باره کن». (خطاطات، ص ۵۳۰). در جای دیگر شاه به عزیز‌السلطان نصیحت می کند: «عزیزخان، وقتی که تو انشاء الله شاه شدی؛ قتل نکنی، چشم بیرون نباوری.» (خطاطات، ص ۵۱۷). این فتنه سر دراز دارد که فعلاً بساند.

همین وضعیت، برای روسیه تزاری در رابطه با صدور قند و شکر به ایران وجود داشت، گرچه در اوائل و اواسط قرن، قند و شکر فرانسه و تا حدودی تولیدات جاوه به بازارهای ایران راه می‌یافت، ولی در دهه‌های آخر قرن بازار ایران در کنترل قند و شکر روسی بود. از اقلام صادراتی ایران، فرش و تریاک عمده‌به بازارهای تحت کنترل بریتانیا سرازیر می‌شدند. به این ترتیب، قیمت این اقلام وارداتی و صادراتی با شرایطی که در بریتانیا وجود داشت تعیین می‌شد و از آن تأثیر می‌گرفت. در چنین شرایطی، بعيد به نظر می‌رسد که واقعیت‌های اقتصادی ایران، در تعیین قیمت و به طور کلی بر بازار، نقش مؤثری داشته باشد. اگر هم تأثیری داشت، به احتمال زیاد نقشی بسیار ناچیز داشت. در تأیید نکته‌ای که گفته‌ایم، جدول زیر جالب است.<sup>۱</sup>

#### متوسط سیم سالیانه بریتانیا در تجارت خارجی ایران از طریق خلیج فارس

(درصد از کل)

متوسط سالیانه	واردات به ایران	صادرات از ایران
۱۸۷۵-۷۷	۴۰	۵۶
۱۸۷۸-۸۰	۷۲	۴۵
۱۸۸۱-۸۳	۷۳	۴۵
۱۸۸۴-۸۶	۸۹	۳۸
۱۸۸۷-۸۹	۷۵	۵۱
۱۸۹۰-۹۲	۸۳	۴۹
۱۸۹۳-۹۵	۸۲	۵۲
۱۸۹۶-۹۸	۷۵	۴۹
۱۸۹۹-۱۹۰۱	۷۱	۴۵
۱۹۰۲-۱۹۰۴	۶۸	۵۱

۱. این جدول براساس اطلاعات مندرج در گزارش‌های کنسول‌های بریتانیا از شهرهای جنوبی ایران فرستاده‌اند و در اسناد پارلسانی، مجلدات گوناگون ضبط است، تدوین شده است. برای اطلاعات بیشتر، نگاه کنید به دولت هندوستان - وزارت امور خارجه: «گزارش اداره نایابنده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس»، که در طول سال‌های ۱۸۷۶-۸۲ در کلکهه چاپ شد.

وضعیت مشابهی در تجارت ایران با اروپا از طریق ترکیه وجود داشت، ولی همان‌طور که گفتم، هرچه که به سال‌های آخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم نزدیک‌تر می‌شویم، سهم آلمان بیشتر می‌شود.<sup>۱</sup>

منشاء واردات ایرانی از اروپا از طریق ترکیه، (درصد از کل)

متوسط سالیانه	انگلستان	آلمان	فرانسه	دیگران
۱۸۸۹-۸۵	۷۶	۱۲	۷	۵
۱۸۸۷-۹۰	۷۵	۱۴	۸	۳
۱۸۹۱-۹۵	۶۵	۱۸	۱۰	۷
۱۸۹۷-۱۹۰۰	۵۷	۲۴	۱۲	۷
۱۹۰۱-۱۹۰۷	۴۲	۳۲	۸	۱۸

وقتی بین دو کشور در گیر مبادله تجاری چنین مناسباتی حاکم باشد، مکاتیسم‌های بازار به آن صورتی که تبلیغ می‌شود، عمل نخواهد کرد و آن طرفی که قدرت بیشتری برای تأثیرگذاری بر چگونگی عملکرد بازار دارد، از آن به نفع خویش بهره خواهد جست. در دنباله همین مسئله، نمونه زیر از مناسبات تجاری ایران و روسیه جالب است. چرچیل در گزارشی که در ۱۸۹۳ تهیه کرده است، ضمن اشاره به اهمیت درآمد ناشی از صادرات برنج بر اقتصاد گیلان متذکر شده است که «قیمت عمده فروشی برنج در رشت با قیمت بازار باکو تنظیم می‌شود...» او همچنین افزوده

۱. منبع داده‌های آماری در این جدول، گزارش‌های کنولی است که کنول‌های بریتانیا از شهرهای مختلف ترکه فرستاده‌اند.

بی‌لیوپی : «تجارت طرابزون»، استاد پارلسانی، ۱۸۷۴، جلد ۷۶؛ ۱۸۷۵، جلد ۷۷؛ ۱۸۷۶، جلد ۷۸؛ ۱۸۷۷-۷۹، جلد ۷۲؛ ۱۸۸۰، جلد ۷۵؛ ۱۸۸۲، جلد ۷۶؛ ۱۸۸۳، جلد ۷۷؛ ۱۸۸۴-۷۶، جلد ۷۸؛ ۱۸۸۴-۸۵، جلد ۷۹.

لائکورث: «تجارت طرابیزان»، استاد پارلمانی، ۱۸۸۶، جلد ۶۶: ۱۸۸۸، جلد ۱۰۳: ۱۸۹۰، جلد ۷۷: ۱۸۹۰-۹۱، جلد ۸۸: ۱۸۹۲، جلد ۸۹: ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۷: ۱۸۹۴، جلد ۱۰۸: ۱۸۹۵، جلد ۱۰۰: ۱۸۹۶، جلد ۱۱۰: ۱۸۹۷، جلد ۹۹: ۱۸۹۸، جلد ۱۰۳: ۱۹۰۱، جلد ۱۰۵: ۱۹۰۲، جلد ۱۱۰: ۱۹۰۳، جلد ۹۷: ۱۹۰۴، جلد ۱۰۵: ۱۹۰۵، جلد ۹۳.

پانگ : «تیجار ت طرابوزان»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۷، جلد ۹۳.

است که «ترس و وحشت غریبی بازار رشت را فراگرفته است، چون قیمت برنج در باکو ۳۰ درصد تنزل کرده است.» چرچیل ادامه می‌دهد که علت کاهش قیمت این بود که روزنامه‌های باکو متن قراردادی را چاپ کرده بودند که براساس آن قرار بود عوارض گمرکی بر برنج وارداتی از هندوستان کاهش یابد و به همین دلیل «انتظار می‌رود که واردات به قفقاز از هندوستان افزایش یابد.»<sup>۱</sup> مسئله این بود که با نبودن راه و امکانات ارتباطی، برنج گیلان غیر از بازار باکو به بازارهای دیگری دسترسی نداشت و نمی‌توانست به قیمتی بالاتر از قیمت باکو عرضه شود. بعلاوه، به عنوان درصدی از کل واردات برنج به باکو، رقم قابل اهمیتی هم بود که با برکنار ماندن از آن بازار، شرایط را به نفع خویش تغییر دهد.

ب) میلیون‌ها تولیدکننده کوچک که در تحت نظام ماقبل سرمایه‌سالاری در ایران درگیر تولید بودند به آسانی قابل سامان یافتن در تشکیلاتی که بتواند بر بازار تأثیر بگذارد، نبودند. در حالی که در نظام سرمایه‌سالاری، سرمایه‌داران در عین حالی که ممکن است درگیر رقابت در بازار باشند، ولی همگی در یک گره گاه کلیدی - حفظ و گسترش منافع طبقه سرمایه‌دار - با هم اتفاق و اتحاد داشتند. در ایران، فقدان یک بازار ملی و اکتشاف نیافتگی مبادله و تولید کالائی باعث می‌شد که مکانیسم بازار با خصلتی متناقض عمل کند. به این ترتیب که وقتی تولید انبوه بود، مستقل از وضعیت موجود در بقیه نقاط کشور و یا بازار جهانی، قیمت افت می‌کرد و صاحبان این فرآورده‌ها چاره‌ای نداشتند غیر از این که به‌هر طریقی و به هر قیمتی که بتوانند، مازاد تولید را نقد کنند. از سوی دیگر، گفتیم که در ایران، صادرات فقط موقعي انجام می‌گرفت که مازاد محصول وجود داشت، یعنی قیمت‌ها، افت می‌کرد. در حالی که وقتی وضع محصول نامساعد بود، صادرات نقصان می‌یافتد و قیمت‌ها در بازار داخلی به دلیل کمبود بالا می‌رفت. محصولات ایران در بازارهای روسیه یا بریتانیا فاقد آن موقعیت مسلطی بود که محصولات این دو کشور در ایران داشت. به این ترتیب و به سخن دیگر، وقتی در ایران قیمت‌ها بالا می‌رفت، این کشورها می‌توانستند بدون صادرات ایران زندگی اقتصادی خود را ادامه بدهند بدون این که به دلیل نبودن محصولات ایران گرفتار کمبود یا مشکلات ناشی از آن پشوند. چنین

۱. چرچیل: «تجارت گیلان»، استاد پارلمانی، ۱۸۹۵، جلد ۹۹.

پیامدی را در مورد منسوجات وارداتی یا قند و شکر روسی نمی‌توان گفت. چون توقف صدور این اقلام به ایران، اوضاع اقتصاد ایران را بهم می‌ریخت.

این نیز به یادآوری می‌ارزد که حتی در مورد اقلام مشابه، ما با وضعیتی روبرو هستیم که به آسانی قابل توضیح نیست، یا این که برای راقم این سطور درکش دشوار است. برای نمونه، در طول سال‌های ۱۸۷۱-۱۹۰۶ ایران بازای هر لیره استرلینگی که برای واردات برنج از هندوستان هزینه کرد، به طور متوسط ۱۱۲ کیلوگرم برنج دریافت کرد، در حالی که در طول همین مدت، در بخش صادرات خویش، برای هر لیره استرلینگ درآمد صادراتی مجبور شد که به طور متوسط ۱۵۷ کیلوگرم برنج به روسیه صادر کند.<sup>۱</sup> به تعبیری، ایران در طول این دوره ۱۵۷ کیلوگرم برنج را با ۱۱۲ کیلوبرنج هندی معاوضه می‌کرده است. بدون تردید، بخشی از این اختلاف با هزینه حمل و نقل برنج از هندوستان به ایران قابل توضیح است، ولی آنچه که روشن نیست، غیر از مسئله نبودن راه، این که چرا برنج گیلان به دیگر نقاط ایران صادر نمی‌شده است؟

پ) انهدام صنایع دستی، همان‌گونه که در صفحات قبل به آن اشاره شد، موجب پیدایش و افزایش بیکاری در شهرها می‌شود، در حالی که از سوی دیگر، با تأثیری که بر درآمد روستائیان می‌گذارد، موجب تشدید بحران کشاورزی می‌شود. این خصلت دوگانه موجب می‌شود که یک مازاد مصنوعی نیروی کار در بخش روستا ظهور یابد که به نوبه خود باعث می‌شود که تولید کنندگان مستقیم در مقایسه با زمینداران در موقعیت ضعیف‌تری قرار گیرند و با شرایط نامساعد‌تری حاضر به کار کردن باشند. احتمال می‌رود که این مازاد مصنوعی کار در روستا و پیامدهای آن، در نهایت امر موجب شود که قیمت نسبی فرآورده‌های تولید شده در اقتصادی شیوه ایران در مقایسه با قیمت فرآورده‌های تولیدی در اقتصادهای سرمایه‌سالاری کاهش یابد. وقتی صحبت از مازاد مصنوعی می‌کنیم، غرضمان توجه به این نکته است که این مازاد نیروی کار، بیشتر از آنچه که نتیجه افزایش جمعیت باشد، از انهدام صنایع دستی نشأت می‌گیرد. در واقعیت امر، مازادی است در ارتباط با امکانات اشتغال در اقتصاد و

۱. براساس داده‌های آماری در منابعی که در همین فصل آمده است و همچنین گزارش‌های کنسولی گسترده‌ای بریتانیا در رشت، اسناد پارلمانی، مجلدات گوناگون، محاسبه شده است.

ند امکانات بقا و معیشت به طور کلی، وقتی که تجارت خارجی در چنین شرایطی ادامه می‌یابد، اقتصاد کشور عقب مانده، و در این مورد ایران، به طور روزافروزی به اقتصاد سرمایه‌سالاری اروپا و روسیه وابسته می‌شود. بخصوص، بخش کشاورزی ناچار می‌گردد که خود را برای تأمین مالی واردات از یک سو، و برآوردن نیازهای کشورهای سلطنتی تطبیق دهد و آماده سازد. به سخن دیگر، این بخش مجبور می‌شود که بخشی از زمین و نیروی کارش را برای تولید محصولاتی صرف کند که در واقع بازار داخلی ندارد، بلکه دارای این خصیصه است که برای تأمین مالی واردات، مورد مبادله قرار می‌گیرد. (در قرن بیستم، این نقش را نفت ایفا کرده است و می‌کند). اگر چنین تحولاتی با پیشرفت کشاورزی همراه باشد، مشکلی پیش نمی‌آید، اقتصاد امکان شکوفائی بیشتر خواهد یافت، ولی در نبود آن، آنچه که احتمالاً اتفاق می‌افتد، تورم لجام گسیخته قیمت مواد غذایی، کمبود و در موارد جدی، قحطی است. به باور این نویسنده، تولید پنبه، ابریشم و تریاک در ایران قرن نوزدهم قبل از آن که بیانگر رشد نیروهای مولد در کشاورزی باشند، در واقع ترجمان چنین فشارهایی از سوی سرمایه‌سالاری اروپا بر اقتصاد ایرانند. نتیجه چنین فشاری، به قول جی گیل بار این بود که «... در طول چهل سال آخر قرن نوزدهم واوائل قرن بیستم، مقدار کل تولید سالیانه گندم و جو در ایران چه به طور مطلق و یا نسبی کاهش چشمگیری داشته است....»<sup>۱</sup> از آنچه در این فصل گفته شد، جمع‌بندی کنیم:

عقب ماندگی نسبی اقتصاد ایران در مقایسه با سرمایه‌سالاری تازه‌نفس اروپا در قرن نوزدهم، توأم با فساد ولاقيدي غيرقابل توصيف طبقه حاكم شرایطی ايجاد كرد که فرایند نابودی صنایع دستی در ایران را تشید کرد. از سوی دیگر، کشاورزی ایران هم در برابر چنین مجموعه ناخوشایندی ناچار به تعديل و تغيير شد. تغييراتی که بيان بیرونی خود را در کمبود، قحطی و افزایش سريع قیمت مواد غذایی یافت. تولیدکنندگان مستقیم که با کار شبانه‌روزی، و به قول سیاح: «... با این که شب و روز در گرما و سرما در زحمت و عذاب کارند، نان جو به قدر سیر خوردن ندارند. سال به سال، شش ماه شش ماه گوشت به دهشان نمی‌رسد.»<sup>۲</sup> آنان چاره‌ای جز مهاجرت گستره از ایران نداشتند.

۱. جی. جی. گیل بار: «کشاورزی ایران در اواخر دوره قاجار ۱۹۰۶-۱۸۶۰...»، مجله مطالعات آسیاتی و افریقایی، ۱۹۷۸، ص ۳۱۵.  
۲. سیاح: خاطرات...، ص ۱۳۷.

فهرست نام اشخاص

ادوارد	٢٨	آ
استاک	٥٩، ٢١٩، ٢٦٠، ٢٨٠، ٣١٦	ابردين (لرد) ١٣٨
استانوس	٢١٥	آخوندزاده ١٠٦
استوارت	٣٠٢	آدمیت، فریدون ٣١٩، ٢٥٧
استینسگارد	١١٤	آرزو مانیانس ٢٨٩
استیونس	٣٢٢	آصف الدوله ٢٧٤، ٢٧٣
اسمیت، آدام	٣٢٥، ١٤٧	آغا محمدخان قاجار ١٦٩، ٤٨، ٤٧
اعتمادالسلطنه، میرزا حسن خان	١٤	آغاسی، حاج میرزا ١٣٨
التون	٤٦، ٤٤، ٤١	آقا حسن خان ١٣
الکساندر	٨١	آقا شیخ عبد القاسم ٢٩٠
الheroی، موقق	٢١٥	آقا نجفی ١٥٧
الیاس	٢٦٤، ١٤٩، ١٠٠	آقانور ٣١٧، ٣١٦، ٢٢٦
امیرکبیر	٧٢، ٧١، ٣٦، ١٣	الف
امین الدوله، فرخ خان	٢٥١	ابوت، دبلیو. جی ٣١٨، ١١٧
امین السلطان	٢٧٤	ابوت، کیث ٣٤، ٥٤، ٨٥، ٨٦، ٨٨
امین الضرب	١٢٣، ١٢٤، ١٢٥	، ١٧١، ١٧٠، ١٦٣، ١٤٩، ١٢٥، ١١٧
	٢٨٨، ٢٨٠، ٢٥٩	، ٢١٩، ٢١٧، ١٩٦، ١٩٥، ١٩٤، ١٩٣
اوتر	٤١	٣٢١، ٣١٩، ٣١٥، ٣١٢، ٢٣٩، ٢٣٨
اوتو	٤٤	اتابک اعظم ٢٧٧
اوریانوف	١٧٣	اتابک، میرزا علی اصغر خان ٣٢٠
اوزلی	١٢٤	اتحادیه ٢٢

- پرسی سایکس ۸۸  
 پریس ۱۵۲، ۱۴۹، ۱۴۶، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۸۵، ۲۴۵، ۲۱۶، ۳۰۳، ۲۹۴، ۲۹۲، ۲۴۶  
 پتروشفسکی ۲۱۵، ۱۱۴  
 پلی، ال ۲۲۴  
 پلی، لوئیس ۷۹  
 پوتینجر ۴۸  
 پیرسون ۴۲  
 پیکو، اچ ۲۸۸
- ت
- تالبوت ۲۱۴  
 تامسون ۳۰۳، ۲۹۱، ۲۲۱، ۱۱۷  
 تفضلی، ابوالقاسم ۲۷۸  
 تمپل ۱۷۸
- ج
- جانسون ۲۰۲، ۲۴۸  
 جلال الدوله ۱۵۸  
 جونز ۲۰۹، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۲، ۲۹۲  
 ۳۱۷، ۳۰۲
- چ
- چرچیل ۱۲۳، ۱۲۱، ۹۴، ۹۳، ۶۲، ۶۱  
 ۲۳۵، ۳۲۵، ۱۳۲، ۱۲۷  
 چیک ۱۸۴

- اوکازاکی ۲۵۴، ۲۰۹  
 اوکاریوس ۱۱۴، ۳۲، ۳۱  
 اونگلی، اچ. اچ. ۱۲۶  
 اوهلن ۳۲۵  
 ایستویک ۲۵۱، ۱۰۶، ۱۰۱، ۶۴  
 ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲
- ب
- بارباسو ۲۵  
 بارینگ ۲۱۹، ۲۱۰  
 باست ۲۶۲، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷  
 بارنهام ۲۱۹  
 بداعنگار ۲۵۷  
 بختیاری، سردار اسعد ۱۰۳  
 براتیشوف ۴۵  
 بریتلبنک ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۵۹  
 برنس ۲۳۷  
 برندیه، ۷۳  
 بنجامین ۳۰۱، ۱۹۲، ۱۴۶، ۱۱۶  
 بوتهم ۳۲۲، ۲۸۴  
 بهمن میرزا ۳۱۳، ۱۳۷  
 بیان‌الملک ۲۷۶  
 بیکر ۲۹  
 بی‌لیوتی ۳۳۴
- پ
- پاسکالیدی (برادران) ۱۲۱، ۱۱۸

رئیس‌نیا	۸۸	ح
ز		
زیگلر	۱۷۳، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۶	حاج محمدحسین ۳۳۲
	۱۷۹	حاج ملک التجار ۲۹۰
س		حاجی عبدالکریم ۲۹۳
سام الدوله	۸۰	حاجی نورالدین ۲۹۳
سانسون	۷۶، ۳۶	حاجی مهدی کوزه کنانی ۲۹۳
ساپکس	۱۰۲، ۱۵۰، ۲۲۱، ۲۲۷	حکیم، میرزا رضاخان ۱۵۹، ۱۵۸
	۳۱۷، ۲۹۵، ۲۸۵	
سپهسالار، حسین‌خان	۳۱۹، ۷۱	خ
سپهسالار، میرزا حسن‌خان	۳۶	خودزکو ۲۱۲، ۲۸۱، ۲۳۸
سلبی، دبیلو. ب	۲۷۹	
سلطان‌زاده	۸۸	
سلیمان‌خان	۷۰	
سنت جان	۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۱، ۲۵۷	د
سهام‌الدوله	۱۵۹	دوآرته ۲۵
سیاح، حاج	۳۳۷، ۲۸۰، ۷۹، ۱۲	دوراند ۸۲
سیف‌الملک، آقاوجیه	۲۷۴	دوریس ۱۵۳، ۱۴۴
ش		دوکارت ۱۸۳
شاردن	۱۲۸، ۱۱۵، ۳۷، ۳۳، ۳۰	دیکسون ۲۱۲، ۱۲۵، ۱۰۳، ۸۵
شاه اسماعیل	۲۶، ۲۵	۲۲۲
شاه سلیمان	۳۸	
شاه طهماسب	۲۸، ۲۷، ۲۶	ر
شاه عباس	۴۸، ۴۳، ۳۷، ۳۵، ۳۴، ۲۹	رابینو ۲۱۶، ۱۵۱، ۱۴۱، ۱۱۹، ۶۳
		۲۹۵، ۲۶۵، ۲۳۶، ۲۳۵
		راتیسلاو، دبیلو ۱۸۱، ۸۷
		راس ۲۹۵، ۲۸۴، ۲۱۴، ۱۶۵
		رالی (برادران) ۱۲۴، ۱۱۸
		راولینسون ۲۷۱، ۲۵۷، ۲۴۰
		ریکاردو ۲۲۵

فرایر	۳۸	شاه عباس دوم	۳۸
فرماننخوا	۲۷۹	شرلی، رایرت	۱۱۴
فریدالملک	۶۰	شاعع الدوّله	۵۲
فریزر	۱۵۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۸	شیل	۱۱۱
	۲۱۵، ۳۱۴، ۲۹۰، ۲۴۲، ۲۴۱	شیندلر، هوتم (ژنرال)	۶۰
فریه، آر. دبلیو	۱۶۸		
فریدمن	۳۲۵	ط	
فسایی	۲۴۷	طاهری، الف	۲۵۷
فلور، ویلهلم	۲۹۳، ۲۸۰	طباطبایی	۲۷۵
فیروز میرزا	۵۹، ۱۲	طومانیانس	۲۸۸
فیلد	۲۶۸		
فوریه	۸۰	ظ	
فونک	۲۰۰	ظلل السلطان	۷۵، ۱۵۹، ۱۵۸، ۸۴، ۸۰
ق		ع	
قوامالملک	۲۷۷	عباس میرزا	۸۲، ۸۱
ک		عبدالله اف	۱۴۷، ۱۴۶
کدوری، الی (پروفسور)	۱۹	عبدالله یف	۱۷۸
کرزن (لرد)	۶۱، ۸۰، ۱۵۵، ۱۹۱	عزت الدوّله	۲۷۷
	۳۲۰، ۲۶۶، ۲۵۶		
کریمخان زند	۱۶۸، ۵۷، ۴۷	ف	
کلانتر، حاج ابراهیم	۷۱، ۷۰، ۳۶	فاستر، دبلیو	۱۶۸
کمبال	۲۸۵، ۲۲۷، ۱۸۸	فال اسیری، سید علی اکبر	۱۵۷
کنتنیون	۱۸۲	فتحعلی شاه	۱۱، ۵۸، ۷۱، ۷۰، ۱۳۷
کوپی چین شاه	۴۱		
کوزونتسوا	۲۰۱	فراهانی، قائم مقام	۷۱، ۳۶
			۳۱۵

مارکوبولو	۱۱۳	K	کوورتہ	۲۹
مالتوس	۳۲۵	K	کی نیر	۲۸۶، ۱۰۵
محمدشاه	۷۱، ۱۳۷، ۳۱۳، ۳۱۵	K	کیهان، مسعود	۲۲۴
مراغه‌ای، زین‌العابدین	۸۹	K	گاستیگر	۱۰۳، ۱۷۹، ۱۹۲، ۳۱۶
مرشد قلی‌خان	۳۶	K	گلدارسید	۲۵۷، ۲۵۹
مشیرالدوله	۲۷۵، ۲۷۶، ۳۲۰	K	گلیدونیوکومن	۱۷۸، ۱۸۰، ۱۷۴
مشیرالملک	۸۳، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۷۷	K	گنجی اف	۱۴۷
	۲۸۰	K	گوینو	۳۰۷
مصطفدق	۳۱۲	K	گودل	۲۸۳
مصطفی‌الدین شاه	۲۷۷	K	گیونز	۸۱
معتمدالدوله	۲۷۹، ۲۸۰	K	گیل‌بار، جی	۲۳۷
معدل‌الملک، حاج سیرزامحمد	۲۸۰	L	لافونت	۱۱۹
مک‌کولاچ، جی. آر.	۹۰	L	لانگورث	۳۳۴
مک‌گرہ کور	۲۵۹	L	لاوت	۳۰۰، ۱۲۱، ۹۷
مک‌لین	۱۹۹، ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۴۱	L	لطفعی‌خان زند	۲۱۳
	۳۰۰، ۲۹۲، ۲۴۷، ۲۲۸	L	لمبتوں	۲۹۳، ۷۵، ۷۲، ۳۹
مکتزی	۱۲۵، ۸۱، ۵۴، ۷۶	L	لورینی	۲۷۱
ملک‌زاده	۷۱	L	لوکاس، جی	۲۱۷
ملکم، جان	۱۶۸، ۷۰	L	لوملی	۲۱۰
ملکم خان، سیرزا	۳۳۲	M		-
مليجك	۱۴، ۱۳	M	مارکس	۲۸۲
ممدوف	۱۵۳			
مورید، جیمز	۲۴۷			
مونی	۲۴۹			
مونزی	۳۹			
مید	۳۰۲، ۳۰۳، ۵۵			
مین‌چین	۱۸۲			

ویلسون	۳۰۳، ۳۰۰
هابرلر	۳۲۵
هاتز (و پران)	۱۷۹، ۱۷۴، ۱۷۳
هاتن	۲۰۰
هابلتورن	۱۶۸
هانوی	۴۶، ۴۴، ۴۳، ۴۲
هاورث	۱۸۹، ۱۸۳
هایاک	۳۲۵
هربرت	۷۳، ۵۹، ۴۳، ۳۲، ۳۰
هرسلت	۳۲۲
هولمز سے ہلمز	۲۴۲، ۲۳۷، ۲۳۴
هنوی	۱۱۶
ھیل	۲۰۰
یانگ	۳۲۴
بیت	۱۰۱، ۱۰۰

ن	نائلون ۱۶۹
نایر	۲۵۸، ۲۳۸، ۲۳۴، ۱۵۰
	۲۹۲، ۲۶۹، ۲۶۳، ۲۶۲
نادر شاه	۱۵، ۴۵، ۴۳، ۴۱، ۴۰، ۴۷
	۲۸۱، ۱۶۸، ۱۱۶، ۵۷
نادر قلی	نادر شاه
ناصر الدین شاه	۵۰، ۷۱، ۱۲، ۱۳، ۱۲
	۳۳۲، ۳۱۹، ۳۱۵، ۲۷۸، ۲۷۴، ۲۷۳
ناهید	۸۸
نظام السلطنه	۲۵۸
نظام الملک	۷۲
نصیر الدوله	۲۷۳
نصیر الملک	۲۷۷
و	واردراب ۳۱۵
	وایت ۱۰۴
	وود ۱۴۹، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۵۳، ۱۷۹
ویرینگ	۷۵
ویگام	۱۹۹

فهرست مکان‌ها

آردکان	۱۵۹، ۸۳	T
ارس(رود)	۱۶۹	
اروپا	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۲۵، ۱۲۰، ۱۳۱	آباده ۸۳، ۸۲
	۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۶۰	آذربایجان ۸۱، ۴۸، ۳۹، ۳۷، ۲۱
	۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰	۱۶۰، ۱۳۸، ۱۲۸، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵
	۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰	۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰
	۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰	۱۵۳، ۱۴۱، ۲۱۰، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۰
	۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰	۲۵۸، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵
	۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰	۳۰۲، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۸۸، ۲۶۸، ۲۶۷
	۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰	۳۱۸
استانبول	۱۷۹	
استرآباد	۹۸، ۹۷، ۶۲، ۵۸، ۱۱۹، ۱۱۹، ۱۲۱	آستارا ۲۲۸
	۳۰۰، ۲۹۵، ۲۶۳، ۲۲۷	آسیا ۳۱
اشرف ← بهشهر		آلمان ۳۳۴، ۳۳۲
اصفهان	۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۰، ۳۷، ۳۸	آمل ۲۳۸، ۲۲۷
	۳۳، ۳۹	آناتولی (ترکیه) ۱۸۵
	۴۵۲، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲	الف
	۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷	ابهر ۲۶۲
	۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۳۲	اراک ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴
	۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷	۳۰۰، ۲۹۹، ۲۸۶، ۱۹۹، ۱۷۳، ۱۵۰
	۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵	اردبیل ۲۵۱، ۸۱

بحر خزر ۱۱۳، ۱۲۵، ۱۸۷، ۲۱۱، ۲۳۲، ۲۹۲، ۲۱۵  
 بخارا ۴۶  
 برآزان ۲۵۹  
 بروجن ۲۶۱  
 بریتانیا سے انگلیس ۲۰۵، ۱۸۹، ۱۶۸، ۵۵، ۳۹  
 بغداد ۱۰۰، ۵۲  
 بلوچستان ۴۸  
 بیم ۲۲۳، ۲۱۷، ۲۱۵  
 بمبئی ۵۹، ۱۲  
 بمپور ۳۹  
 بند سلطان ۲۳۸  
 بندر انزلی ۱۸۴، ۱۴۰، ۴۲، ۳۸، ۳۳  
 بندر عباس ۲۱۷، ۱۸۹  
 بوانات ۸۲  
 بوشهر ۲۱۵، ۲۱۴، ۱۸۹، ۱۸۴  
 ۲۹۲، ۲۵۶، ۲۴۰، ۲۲۷، ۲۲۳  
 بونی یات ۸۱  
 بهشهر ۲۵۳

## پ

پاریس ۳۱۷

## ت

تبریز ۱۲۰، ۸۷، ۵۵، ۳۹، ۳۲، ۳۳، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۵، ۱۴۰

اصطیهانات ۸۳  
 افریقای جنوبی ۲۲۷  
 افغانستان ۱۷۸، ۵۸  
 اقلید ۸۳  
 البرز (رشته کوه) ۶۴، ۶۲  
 امریتسار ۱۶۹  
 امریکا ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۷  
 ۳۰۱، ۱۹۳، ۱۹۰، ۱۷۲، ۱۷۱  
 انگلستان سے انگلیس ۷۰، ۵۸، ۵۵، ۵۴، ۴۶، ۱۶  
 انگلیس ۱۱۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۹۵، ۸۷، ۷۹، ۷۶، ۱۶۰، ۱۵۵، ۱۳۸، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۶۹، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۲۴۵، ۲۲۸، ۲۱۷، ۲۱۲، ۱۷۹، ۱۷۸، ۳۱۴، ۳۱۲، ۲۹۲، ۲۸۵، ۲۵۶، ۲۵۱، ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵  
 ۳۲۵، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۵  
 ایتالیا ۱۱۶  
 ایروان ۸۸  
 اینجдан ۲۹۹، ۱۴۲

## پ

بابل ۲۲۵، ۲۲۴  
 بابلسر ۲۵۲  
 بازار فروش سے بابل ۸۹  
 باطوم ۲۲۵، ۳۲۴، ۲۵۲، ۲۵۱، ۳۹  
 باکو ۲۲۵، ۳۲۴، ۲۵۲، ۲۵۱، ۳۹

<p><b>ج</b></p> <p>چنار ۲۹۹، ۱۴۳</p> <p>چناران ۲۶۳</p> <p>چین ۲۱۷، ۲۱۵، ۲۱۰، ۱۶۴، ۱۶</p> <p>چهارمینه ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۱۹</p> <p><b>ح</b></p> <p>حلب ۲۸</p> <p>حلبی‌آباد ۱۴</p> <p><b>خ</b></p> <p>خاورمیانه ۳۰۵، ۲۹۹، ۲۱۵</p> <p>خراسان ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۷۱، ۴۸</p> <p>خوارج ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۲۸</p> <p>خوارزمشاهی ۱۸۷، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۶۸</p> <p>خوارزمه ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۵، ۲۱۲</p> <p>خوارزمه ۲۷۴، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۶۷</p> <p>خوارزمه ۳۰۲</p> <p>خرم دره ۲۶۲</p> <p>خرز (سواحل) ← بحر خرز</p> <p>خلیج فارس ۲۳۳، ۱۹۰</p> <p>خوزستان ۱۴۰، ۶۱، ۶۰</p> <p>خیوه ۴۶</p> <p><b>د</b></p> <p>دارالفنون ۲۷۸</p> <p>داغستان ۵۷</p>	<p>۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۱</p> <p>۲۱۱، ۲۰۹، ۱۹۹، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۱</p> <p>۲۸۴، ۲۶۴، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۲۶، ۲۱۳</p> <p>۳۱۴، ۳۱۳، ۳۰۶، ۳۰۴، ۲۹۳، ۲۹۲</p> <p>۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱</p> <p>تخت سلیمان (جلگه) ۶۰</p> <p>ترابوزان ۱۲۰</p> <p>تریت حیدریه ۲۶۹، ۲۶۲</p> <p>ترشیز ۱۷۸</p> <p>ترکستان ۸۸</p> <p>ترکیه ۱۶۴، ۱۲۴، ۱۱۶، ۸۸، ۷۳</p> <p>۳۰۷، ۲۹۹، ۲۸۲، ۱۶۸، ۱۶۷</p> <p>۳۲۴، ۳۲۲</p> <p>ترکمنچای ۳۲۰</p> <p>تفت ۲۶۰</p> <p>تفليس ۸۸</p> <p>تهران ۴۴۰، ۴۳۳، ۱۷۳، ۸۳، ۶۲</p> <p>۲۵۸، ۲۵۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۴۹</p> <p>۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۶۳، ۲۶۲</p> <p>۳۲۲، ۳۰۷، ۳۰۵، ۳۰۴، ۲۹۰</p> <p><b>ج</b></p> <p>جاسک ۲۹</p> <p>جاوه ۲۲۳</p> <p>جندي شاپور ۶۰</p> <p>جوين ۲۶۲</p>
---	--

سبرپوشان	۸۴	دامغان	۸۲
سبزوار	۲۵۹	دربند	۳۹
سراب	۴۸	دریای اژه	۱۶۸
سرجهان	۸۴	دهرود	۲۶۳
سلطان‌آباد	۱۵۱، ۱۶۹، ۱۶۲، ۱۶۰		
	۱۹۳، ۱۸۴، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۷		
	۱۷۳		
	۱۹۹		
سوئک	۳۳	رانکوه	۲۳۸
سودان	۲۹۹	رشت	۱۱۳، ۶۱، ۵۴، ۵۳، ۴۲
سوریه	۲۹۹، ۱۱۴		۱۲۳، ۲۳۵، ۲۲۳، ۲۲۶، ۱۲۳
سیستان	۳۰۳، ۳۰۲، ۱۰۴، ۱۰۰		۲۳۴، ۳۰۴، ۲۵۳
ش		روسیه → روسیه تزاری	
شاهکوه‌سوار	۲۶۳	روسیه تزاری	۸۹، ۸۸، ۷۵، ۶
شگی	۴۸		۷۵، ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۴، ۱۳۲، ۱۲۰
شوستر	۲۷۹، ۲۴۰		۱۲۰، ۲۰۸، ۱۹۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۷۹، ۱۷۸
شیراز	۱۵۷، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۳۹، ۳۴		۲۴۱، ۲۲۸، ۲۲۴، ۲۳۳، ۲۱۷، ۲۱۳
	۲۲۳، ۲۲۲، ۲۱۱، ۱۵۸		۳۱۱، ۳۰۹، ۲۹۲، ۲۸۸، ۲۸۴، ۲۸۳
	۳۰۶، ۳۰۴، ۳۰۱، ۲۷۷، ۲۶۳، ۲۴۸		۳۲۲، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۱۵، ۳۱۴
شیروان	۴۸		۳۲۷، ۳۲۵، ۳۲۳
شیفیلد	۱۲۴		
ص		ز	
صحنه	۲۶۱	زنجان	۳۲۲، ۲۶۲، ۲۵۸
ط		زورآباد	۱۴
طهران → تهران			
		ژ	
		ژاپن	۲۲۷، ۱۲۴
		س	
		ساری	۲۵۳، ۲۳۸، ۲۳۷

قوچان	۲۳۲، ۲۵۹
ك	
کاشان	۲۴۸، ۱۶۸، ۱۳۸، ۳۶، ۴۷
	۳۱۳
کارون (رود)	۲۹۹، ۲۷۹، ۳۰
کازرون	۲۵۹، ۲۴۸، ۲۳۲
کاظمیه	۲۸۱، ۲۸۰
کالیفرنیا	۲۹۷، ۲۸۱، ۲۸۰
کالیفرنیا	۱۳
کربلا	۵۹، ۵۲، ۴۸، ۴۲، ۴۰
کرمان	۵۹، ۵۳، ۵۲، ۴۸، ۴۰، ۳۹
	۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۷۸
	۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۷۸
	۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۰، ۱۸۵، ۱۸۴
	۲۲۳، ۲۱۵، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷
	۳۰۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۲، ۲۵۸، ۲۴۹
کرمانشاه	۳۹، ۸۰، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰
	۲۱۵، ۲۱۳، ۲۱۱، ۱۸۹، ۱۸۳، ۱۷۲
	۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۲۲
	۳۰۵، ۳۰۴
کرمانشاهان	۲۹۷، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۵۹، ۱۷۸
کشمیر	۱۷۹
کلات	۲۳۹، ۲۹۱، ۲۳۷، ۳۰۷
کلات نادری	۵۷، ۴۰، ۲۶۹
کلکته	۱۰۲، ۲۸۲
کنگاور	۲۶۰

## ع

عثمانی	۱۱۶
عدن	۲۲۳، ۱۸۹
عراق	۲۷۰
عربستان	۱۶۸
عشق‌آباد	۸۹

## ف

فارس	۵۲، ۱۵۸، ۱۴۰، ۸۴، ۱۸۳، ۱۵۰
	۲۲۳، ۲۲۲، ۲۱۵، ۲۱۳، ۱۸۹، ۱۸۸
	۲۶۰، ۲۵۸، ۲۵۸، ۲۴۷، ۲۴۰، ۲۳۲
	۲۹۰، ۲۸۷، ۲۸۰، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷
	۳۰۲
فرانسه	۳۲۴، ۳۲۳، ۳۰۷، ۱۲۴
فرومد	۲۹۷، ۲۸۱، ۲۸۰
فیروز‌آباد	۸۴، ۸۳
فیروزکوه	۲۶۳

## ق

قائی	۳۰۲، ۲۶۳، ۲۵۹، ۱۷۸
قره‌باغ	۳۰۰
قروین	۳۰، ۳۰، ۳۹، ۴۳، ۲۵۳، ۲۵۹
	۳۲۲
قفقار	۲۳۵، ۳۰۷، ۲۹۱، ۲۳۹، ۸۸
قم	۲۹۷، ۲۶۲، ۲۶۰، ۴۷، ۳۴
قندهار	۴۰
قنقری	۸۳

لنگه (بندر) ۱۸۹، ۳۸  
لیون ۱۲۴

م  
مازندران ۶۳، ۶۲، ۵۳، ۵۲، ۳۰، ۷۳  
۹۰، ۱۲۰، ۱۱۳، ۱۰۳، ۹۶، ۹۲، ۹۱، ۹۰  
۲۲۷۲، ۲۲۷۱، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۴، ۱۲۸  
۳۰۱، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۴۹  
مالوا ۲۱۵  
مسجد نو (شیراز) ۸۴  
 محمودآباد ۳۲۲  
مرود ۳۹  
مشهد ۱۷۷، ۱۴۹، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۷۷  
مشهد سر ۱۷۳  
مصر ۲۹۹، ۱۸۹، ۱۶۷  
منچستر ۳۲۵، ۳۱۸، ۲۹۲، ۱۹۱  
میانه ۳۲۲

## ن

نائین ۲۶۰، ۱۸۰  
نجف ۲۸۱  
نرماسیر ۴۸  
نیریز ۸۴، ۸۳  
نیشابور ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱

کوشک ۲۶۳

گ گ  
گرجستان ۲۲۲  
گرگان ۲۲۷، ۱۶۴، ۹۲  
گرگر ۲۷۹  
گلپایگان ۲۹۹  
گمپرون ۲۶۳  
گنجه ۴۸  
گویلی ۲۹۹، ۱۴۳  
گیلان ۴۷، ۴۶، ۴۲، ۴۹، ۳۷، ۲۷  
۹۲، ۹۰، ۷۶، ۶۳، ۶۲، ۵۴، ۵۳، ۵۲  
۱۰۸، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳  
۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰۹  
۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸  
۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۷، ۱۲۶  
۲۲۳۶، ۲۲۳۵، ۲۱۵، ۲۱۳، ۱۶۳، ۱۴۰  
۲۲۷۲، ۲۲۷۱، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷  
۲۲۸۱، ۲۲۸۰، ۲۲۷۹، ۲۲۷۸، ۲۲۷۵  
۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۱۲، ۳۰۱

## ل

لامیجان ۱۲۳، ۳۷  
لبنان ۲۹۹  
لرستان ۳۹  
لندن ۶۱۹، ۱۳، ۱۹، ۱۷۳، ۳۴، ۱۹  
۲۲۸، ۲۲۷

فهرست نام اشخاص و مکان‌ها

۳۵۱

یزد ۳۹، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۲۸، ۱۰۳،  
۲۲۸، ۲۲۳، ۲۱۹، ۲۱۷، ۲۱۵، ۱۸۵  
۳۱۶، ۳۱۵، ۳۰۶، ۳۰۳، ۲۸۶، ۲۸۵  
۳۲۵، ۳۱۷

یزدی خواست ۸۲  
یونان ۱۲۴

ه

هرمز ۲۸  
همدان ۴۵، ۲۷۴، ۲۶۱، ۱۴۱، ۷۴  
۳۰۵، ۲۹۹، ۲۷۶، ۲۷۵

ی

یافت‌آباد ۱۴

## فهرست منابع

### فارسی

- آدمیت، فریدون : امیرکبیر و ایران، تهران، ۱۳۴۸.
- : اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، ۱۳۵۱.
- آرونوا - اشرفیان : دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید مؤمنی، تهران، ۱۳۵۶.
- اعتمادالسلطنه، حسن : روزنامه خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۰.
- : مرات البلدان، چاپ سنگی، تهران، ۱۸۷۷.
- : تاریخ متظم ناصری، چاپ سنگی، تهران، ۱۸۸۱-۸۳.
- امین‌الدوله (فرخ‌خان) : مجموعه استاد، ۴ جلد، تهران، ۱۳۴۴-۵۴.
- اوکازاکی شوکو : «قطعی بزرگ سال ۱۲۸۸ در ایران»، آینده، شماره‌های ۳-۱، فروردین - خرداد ۱۳۶۵.
- bastani parizhi, mohmada brahim : siyast va afqasat-e asr-e safavi, tehran, 1348.
- petroshfeskii, p : kshavorz va manabat-e arz-e dr-e 3id-e mafoul, tarjomeh kryim kshavorz, tehran, 1344.
- petroshfeskii and digharan : tariikh-e iran, tarjomeh kryim kshavorz, tehran 1354.
- tfexli, abوالقاسم : rostai amameh wanis al-doleh, tehran, 1363.
- timouri, abrahim : usr bi xberi... , tehran, 1332.
- jemal zadeh, mohmed uli : geng shayikan, berlin, 1916.
- khodzko, alf : serzmin gilan, tehran, bi ta.
- rayino, ach. al : valiyat dar al-mrz gilan, tehran, 1350.
- raondi, mrtpsi : tariikh-e ahtmavi iran, tehran, 1356.
- rissnia - nahiid : do mbaraz jbnesh mshrooteh, tabriz, 1349.
- saiedi sierjani (viroastar) : wqaiy-e atfaqieh... , tehran, 1362.

- سلطانزاده، آ : آثار... اسناد تاریخی، جلد چهارم، انتشارات مزدک، ۱۹۷۵.
- سیاح، محمدعلی : خاطرات...، تهران، ۱۳۴۶.
- فرمانفرما، عبدالحسین : سیاق معیشت در عهد قاجار، مجموعه اسناد، به کوشش منصوره اتحادیه - سعدوندیان، تهران، ۱۳۶۲.
- فریدالملک : خاطرات فرید، تهران، ۱۳۵۴.
- فیروز میرزا : سفرنامه...، تهران، ۱۳۴۲.
- قائم مقامی، جهانگیر : نهضت آزادیخواهی مردم فارس در انقلاب مشروطیت، تهران، ۱۳۵۹.
- طاهری، الف : جغرافیای تاریخی خراسان، تهران، ۱۳۴۸.
- ظهیرالدوله، علی : خاطرات و اسناد، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۱.
- کوساکوفسکی و آ : خاطرات...، تهران، ۱۳۵۵.
- کیهان، مسعود : جغرافیای مفصل ایران، تهران، ۱۳۱۱.
- مصطفوی، محمود : تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، تهران، ۱۳۵۳.
- مراغه‌ای، زین العابدین : سیاحت نامه ابراهیم ییگ، تهران، ۱۳۵۳.
- ملک‌زاده، منهی : انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۲۹.
- ناطق، هما : از ماست که برماست، تهران، ۱۳۵۴.
- : «تأثیر اجتماعی و اقتصادی بیماری وبا در دوره قاجار»، نگین، شماره ۱۴۸، شهریور ۱۳۵۶.
- ناطق - آدمیت : افکار اجتماعی، سیاسی منتشر نشده...، تهران، ۱۳۵۶.
- نظام‌السلطنه مافی : خاطرات و اسناد، به کوشش مصصومه مافی - منصوره اتحادیه، تهران، ۱۳۶۲.
- یکتائی، مجید : تاریخ دارائی ایران، تهران، ۱۳۵۲.

## خارجی

- Abbott, K. E : Dispatches, in *FO 60-107; FO 60-117; FO 60-104*.
- \_\_\_\_\_ : Consular Report (hereafter CR), "Tabriz", in *FO 60-117*.
- \_\_\_\_\_ : Trade Manufactures and Production of Various Cities of Persia. . . ; 1849/50, in *FO 60-165*.
- \_\_\_\_\_ : Narrative of a Journey form Tabriz along the Shores of the Caspian Sea to Tehran, 1843/44, in *FO 241-40*.
- \_\_\_\_\_ : CR, "Trade of Azarbijan" in *Parliamentary Accounts and Papers*(hereafter *PAP*), 1867/68, Ixviii.
- \_\_\_\_\_ : CR, "Trade of Gilan", in *PAP*, 1865, Lxviii.
- \_\_\_\_\_ : CR, "Trade and Resources of Gilan", in *PAP*, Ixviii.
- \_\_\_\_\_ : "Notes on Gilan", in *Journal of Geographical Society Proceedings* (hereafter *JGSP*), 1858/59.
- \_\_\_\_\_ : CR, "Silk Trade of Gilan", in *PAP*, 1866, Ixix.
- \_\_\_\_\_ : "Silk Trade of Gilan", in *FO 60-90*.
- Abott, W.G : CR, "Trade of Azarbijan", in *PAP*, 1878, lxxv; 1880, lxxiii; 1882, lxxi; 1888, cii; 1890, lxxvi.
- \_\_\_\_\_ : CR, "Trade of Gilan", in *PAP*, 1874, lxvii.
- \_\_\_\_\_ : CR, "Importation of Cotton Goods of an Inferior Quality into Persia", in *PAP*, 1887, lxxxii.
- \_\_\_\_\_ : "Some Accounts of the Province of Azarbijan", in *FO 60-286*.
- \_\_\_\_\_ : CR, "Agricultural Resources of Azarbijan", *PAP*, 1888, cii.
- Abdur-Razzaq, B. Najaf Quli : *The Dynasty of Qajar*, trans. by H.J. Brydges, London, 1833.
- Aganoor : CR, "Trade of Isfahan and Yazd", in *PAP*, 1907, xci.
- Alexander, J.E : Travels from India to England. . . through Persia. . . in the year 1825-26, London, 1827.
- Amin, A.A : *British Interests in the Persian Gulf*, Leiden, 1967.
- Baring : CR, "Trade and Cultivation of Opium in Persia, in *PAP*, 1882, lxix.
- Barnham : CR, "Trade of Isfahan and Yazd", in *PAP*, 1908, cxiv.
- Bassett, J : *Persia, the Land of the Imams*, London, 1886.

- Bateman-Champain, J.U : "On the Various Means of Communication between Central Persia and the Sea", in *Royal Geographical Society Proceedings*, 1883.
- Bell, G : *Persian Pictures*, London, 1940.
- Bernnier, F : *Travels in the Mongol Empire*. . ., (new edition) London, 1826.
- Benjamin, S.G.W : *Persia and the Persians*, London, 1887.
- Biliotti, A : CR, "Trade pf Trebizond", in *PAP*, 1874, lxvii; 1875, lxxvi; 1876, lxxv; 1878/79, lxxii; 1880, lxxiv; 1881, xc; 1882, lxx; 1883, lxxiv; 1884, lxxx; 1884/85, lxxix.
- Board of Trade : Statistical Abstract on Revenue, Population. . ., in *PAP*, 1861, lxi; 1864, lx; 1866, lxxiv.
- : CR, "Trade in Treasure", in *PAP*, 1831, xb.
- Bonham, S.G : CR, "Trade of Tabriz", 1839/40, in *FO 60-75*.
- Brittlebank, W : *Persia during the Famine*, London, 1873.
- Burnes, A : *Travels into Bokhara. . . during 1832-33*, London, 1839.
- Chaqueri, K(ed.) : *The Condition of the Working Class in Iran, A Documentary History*, Florence, 1978.
- Chick, W.G : CR, "Trade fo Bushire", in *PAP*, 1908, cxiv.
- Churchill, H.L : CR, "Trade of Gilan", in *PAP*, 1876, lxxiv; 1878, lxxiv; 1893/94, xciv; 1895, xcix; 1897, xcii; 1898, xcvi.
- Curzon, G. N : *Persia and the Persian Question*, 2 vols., London, 1892.
- Dalyell, R.A.O : CR, "Transit Trade, Persia-Trebizond 1840-1860", in *PAP*, 1866, lxix.
- DE Vries : "Persian Carpet Weaving", in *Journal of the Society fo Arts*, 1891.
- Deym, C : "L'epidmie de Rasht", *Foreign Office, confidential Print*, No. 3345 (in French).
- Dickson, W.J : CR, "Trade of Persia", in *PAP*, 1872, lix; 1882, lxxix; 1884, lxxix; 1884/85, lxxvi.
- : Dispatch, 1 December 1859, in *FO 60-241*.
- : CR, "Trade of Tehran", in *PAP*, 1867/68, lviii.
- : CR, "Trade of Azarbijan", in *PAP*, 1861, lviii.
- Ducat, C : CR, "Trade of Khorasan", in *PAP*, 1907, xci; 1908,cxiv.
- Durand, M : Memorandum on the Situation in Persia, *FO Confidential Prints*, Number 6704, 1895.

- Eastwick, E.B : CR, "Trade of Khorasan", in *PAP*, 1863, lxx.
- : *Journal of a Diplomat's Three Years Resident*. . . . , London, 1864.
- : CR, "Trade of Persia", in *PAP*, 1862, lxviii.
- Elias, N : CR, "Trade of Khorasan", in *PAP*, 1893/94, xcv; 1895, xciv; 1897, xcii.
- Entner, M.L : *Russo-Persian Commercial Relations 1829-1914*, Florida, 1965.
- Fasa'i, Haji Mirza Hassan : *Farsnameh-e Naseri*, Columbia, 1972 (in English).
- Ferrier, J.P : *Caravan Journey and Wondering in Persia. . . in 1845*, London, 1856.
- Ferrier, R.W : "An English View of Persian Trade", in *Journal of Economic and Social History of the Orient*, May 1976.
- Field, H : *Contribution to the Anthropology of Iran*, 1939.
- Floor, W.M : "The Merchants (Tujjar) in Qajar Iran", in *Zeitschrift Der Deutschen Morgendischen Gesellschaft*, 1976.
- Foster, W : *England's Quest of Eastern Trade*, London, 1966.
- Fraser, J.B : *Travels and Adventures in the Persian Provinces on the Southern Bank of the Caspian Sea*, London, 1826.
- : *Historical and Descriptive Accounts of Persia*, New York, 1833.
- : *A Winter Journey from Constantinople to Tehran*. . . , London, 1838.
- Fryer, J : *A New Account Of East India and Persia-Being Nine Years of Travels 1672-81*, new edition, London, 1915, 3 vols.
- Gabrial, C.H : CR, "Trade of Bandar Abbas and Lingah", in *PAP*, 1907, xcii; 1908, cxiv.
- Gasteiger, A : *From Tehran to Baluchistan*. . . , London, 1884.
- Gibbons, R : Routes in Kerman. . . , in *Journal of Royal Geographical Society* (hereafter *JRGGS*), 1841.
- Gilbar, G.G : "Persian Agriculture in the Late Qajar Period, 1860-1906, Some Economic and Social Aspects", in *Asian and African Studies*, 1978.
- Gleadowe-Newcomen, A.H : *Report of the British-Indian Mission to South-eastern Persia during 1904-05*, Confidential Print, No. 8778\*.

- Goldsmid, F.J : "Journey from Bandar Abbas to Mashhad. . .", in *JRGS*, 1872/73.
- Gough, H : CR, "Trade of Kermanshah", in *PAP*, 1906, cxxvii.
- Hanway, J : *An Historical Account of the British Trade Over the Caspian Sea*, London, 1754, 2 vols.
- Haworth, L.H : CR, "Trade of Kermanshah", in *PAP*, 1908, cxiv.
- Herbert, A : CR, "Trade and Industries of Persia", in *PAP*, 1887, lxxxv.
- : "Revenue of Persia", in *FO Confidential Prints, Number 5250*, 1886.
- : "Internal State of Persia", in *FO Confidential Prints, Number 5392*, 1886.
- : CR, "Present State of Persia", in *PAP*, 1886, lxvii.
- Herbert, C : CR, "Trade of Baghdad", in *PAP*, 1870, lxiv; 1871, lxv; 1872, lvii.
- Herbert, T : *Travels in Persia. . . in 1627-29*, new edition, London, 1928.
- Hertslet, E : "Memorandum of Instances. . .", in *FO Confidential Prints, Number 3878*, 1878.
- Holmes, W.R : *Sketches on the Shores of the Caspian Sea in 1843*, London, 1845.
- Issawi, C(ed.) : *The Economic History of Iran, 1800-1914*, Chicago, 1971.
- Johnson, J.A : *Journey Form India to England. . .*, London, 1818.
- Jones, H.M : CR, "Trade of Azarbijan", in *PAP*, 1871, lxvi; 1872, lxi; 1872, lviii; 1873, lxv; 1875, lxxv.
- : CR, "Trade of Tabriz", in *PAP*, 1873, lxvii.
- Kemball, C.A : CR, "Trade of the Persian Gulf", in *PAP*, 1901, lxxxiv; 1902, cix; 1903, lxxviii; 1904, c.
- Kemball, A.B : CR, "Trade of Baghdad", in *PAP*, 1867/68, lviii.
- Kempthorne, G.B : "Notes Made on a Survey along the Eastern Shores of the Persian Gulf", in *JRGS*, 1835.
- Kennion, R.L : CR, "Trade of Khorasan", in *PAP*, 1906, cxxvii.
- Kinnier, J.M : *A Geographical Memoir of the Persian Empire*, London, 1813.
- Lamhton, A.K.S : The Case of Haji Nur-od-Din. . ., in *School of Oriental and African Studies Bulletin*, 1876.
- : The Case of Haji Abd-alKarim. . ., in Bosworth, C.E(ed.) : *Iran and Islam*, London, 1871.

- : *Landlord and Peasant in Persia*, Oxford, 1969.
- Le Messurier, A : *From London to Bokhara* . . . , London, 1889.
- Longworth, H.Z : CR, "Trade of Trebizond", in *PAP*, 1886, lxvi; 1888, ciii; 1889, lxxxi; 1890, lxxvii; 1890/91, lxxxviii; 1892, lxxxiv; 1893/94, xcvi; 1894, lxxxviii; 1895, c; 1896, lxxxix; 1897, xciv; 1898, xcix; 1899, ciii; 1901, lxxxv; 1902, cx; 1903, lxxix; 1904, cia; 1905, xciii.
- Lorini, E : *La Persia Economica Contemporanea* . . . , Rome, 1900 (in Italian).
- Lovett, B : CR, "Trade of Asterabad", in *PAP*, 1882, lxi.
- Lumley, : CR, "On Trade and Manufactures of Cotton in Russia", in *PAP*, 1865, liv.
- Macculloch, J.R : *A Dictionary, Geographical, Statistical and Historical of Various Countries* . . . , London, 1841.
- McDouall, W : CR, "Trade of Arabistan", in *PAP*, 1905, xci.
- MacGregore, C.M : *Narrative of a Journey through the Province of Khorasan* . . . ; London, 1879.
- Mackenzie, C.F : "Accounts of the Revenue of Gilan", 1860, in *FO 60-259*.
- : Dispatch, 26 November 1859, in *FO 60-259*.
- : "Report on Gilan", 1858, in *FO 60-235*.
- : Dispatch, 25 November, 1861m, in *FO 60-259*.
- : "Narrative of a Journey from Rasht. . . in 1858/59", in *FO 60-245*.
- Maclean, H.W : *Report of the Conditions and Prospects of British Trade in Persia*, in *PAP*, 1904, xciv.
- Maclean, J : CR, "Trade of Khorasan", in *PAP*, 1892, lxxxiii.
- Malcolm, J : *Memorandum respecting the Present State of Persia, Political and Commercial* . . . , London, 1801.
- : *Sketches on Persia*, London, 1828.
- : *The History of Persia*, London, 1829.
- Marx, K : *Capital*, Vol. 1, London, 1977.
- Marx-Engels : *Selected Correspondence*, Moscow, 1975.
- Meade, M.J : CR, "Trade of Khorasan", in *PAP*, 1898, xcvi; 1899, ci; 1900, cxv.
- Minchin, C.F : CR, "Trade of Khorasan", in *PAP*, 1905, xci.
- Money, R.C : *Journal of a Tour in Persia* . . . , London, 1828.

- Morrier, J : Dispatch, 10 May 1810, in *FO 60-7*.
- \_\_\_\_\_ : "Journey in Fars, 1811", in *FO 60-7*.
- Mounsey, A.H : *A Journey through the Caucasus and the Interior of Persia*, London, 1872.
- Napier, G.C : *Collection of Journey and Reports on Special Duty in Persia, 1874*, Strictly Confidential, London, 1876.
- Nixon : CR, "Trade of Baghdad", in *PAP*, 1875, lxxvi; 1876, lxxv; 1877, lxxxiii; 1878, lxxiv; 1878/79, lxxii.
- Noushirvani, V : "The Beginning of Commercialized Agriculture in Iran", Udovitch, A.L(ed.) : *The Islamic Middle East, 700-1900*, 1981.
- Ongley, H.H : Cr, "Gilan", in *PAP*, 1867/68, lxviii.
- Ouseley, G : Dispatch, 5 August 1812, in *FO 60-7*.
- Pottinger, H : *Travels in Baluchistan and Sind*, London, 1816.
- Preece, J.R : "Journey to Yazd, Kerman, Shiraz . . .", in *PAP*, 1894, lxxxvii.
- \_\_\_\_\_ : CR, "Trade of the Province of Isfahan and Yazd..", in *PAP*, 1897, xcii; 1899, ci; 1905, xci.
- Robino, H.L : CR, "Trade of the Province of Kermanshah", in *PAP*, 1903, lxxvi; 1903, lxxviii; 1904, c; 1905, xci.
- \_\_\_\_\_ : CR, "Trdae of Asterabad", in *PAP*, 1909, xcvii.
- \_\_\_\_\_ : CR, "Trade of Gilan", in *PAP*, 1907, xci.
- Rabino, H.L & Lafont, F : *L'Industrie Sericole en Perse*, Montpellier, 1910 (in French).
- \_\_\_\_\_ : *Le Culture de Riz en Guilan*, Montpellier, 1910 (in French).
- Rabino, J : "Banking in Persia", in *Journal of the Institute of Bankers*, January 1892.
- Rawlinson, H : "Notes on a March from Zohab. . .", in *JRGS*, 1839.
- Richards : CR, "Persian Gulf", in *PAP*, 1905, xci.
- Ross, E.C : CR, "Trade of the Persian Gulf", in *PAP*, 1880, lxxv; 1882, lxx; 1883, lxxiv; 1884/85 lxxvii; 1887, lxxv; 1888, cii; 1889, lxxx; 1890, lxxvi.
- St. John, O : *Eastern Persia, An Account of the Journey...*, London, 1876.
- Saunders, J.J(ed.) : *The Muslim World on the Eve of Europés Expansion*, 1966.
- Schindler, H : *The Eastern Persia, Irak*, London, 1896.
- Selby, W.B : *Account of the Ascent of the Karun. . .*, in *JRGS*, 1844.
- Seyf, A : *Some Aspects of Economic Development in Iran, 1800-1914*,

- Ph.D. Thesis, University of Reading, UK, 1982.
- \_\_\_\_\_ : "Silk Production and Trade in Iran in the Nineteenth Century", In *Iranian Studies*, Vol. xvi, No. 1-2, 1983.
- \_\_\_\_\_ : "Commercialisation of Agriculture: Production and trade of Opium in Persia, 1850-1906", in *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 16, 1984.
- \_\_\_\_\_ : "Technical Changes in Iranian Agriculture 1800-1906", in *Middle Eastern Studies*, No. 4, 1984.
- \_\_\_\_\_ : "Middle Eastern Demographic Trends in the Nineteenth Century: A Critical Note", in *Middle Eastern Studies*, No. 1, January 1985.
- \_\_\_\_\_ : "The Plague of 1877 and the Economy of Gilan", in *Iran*, The British Institute of Persian Studies, 1989.
- \_\_\_\_\_ : "Iran and the Great Plague 1830-31", in *Studia Islamica*, 1989.
- \_\_\_\_\_ : "Carpet Manufactures of Iran in the Nineteenth Century", in *Middle Eastern Studies*, Vol. 26, No. 2, 1990.
- \_\_\_\_\_ : "Nineteenth Century Agricultural Development in Iran", in *Middle Eastern Studies*, Vol. 28, No. 3 July 1992.
- \_\_\_\_\_ : "Carpet Trade and the Economy of Iran, 1870-1906", in *Iran*, The British Institute of Persian Studies, 1992.
- \_\_\_\_\_ : "Despotism and the Peasantry in Iran in the Nineteenth Century: An Overview", in *Iran*, The British Institute of Persian Studies, 1993.
- \_\_\_\_\_ : "Carpet and Shawl Weavers in Iran in the Nineteenth Century", in *Middle Eastern Studies*, October 1993 (forthcoming).
- Sheil, Lady** : *Glimpses of Life and Manners in Persia*, London, 1856.
- Spilman, J(ed.)** : *A Journey through Russia into Persia in the Year 1793*, London 1742.
- Stack, E** : *Six Monthys in Persia*, London, 1882.
- Stannus** : Dispatch 2 June 1824, in *FO 60-24*.
- Steensgaard, N** : The Asian Trade Revolution of the Seventeenth Century, Chicago, 1974.
- Stevens** : Dispatch, 26 February 1851, in *FO 60-166*.
- Stewart, C.E** : CR, "Trade of North-Western Persia", in *PAP*, 1890/91, lxxvii.
- \_\_\_\_\_ : "The Herat Valley and the Persian Border . ." in *RGSP*, 1886.

- Stewart, W** : CR, "Trade of Kerman", in *PAP*, 1906, cxxvii.
- Sykes, P.M** : CR, "Trade of Kerman", in *PAP*, 1896, lxxxviii; 1903, lxxviii; 1904, ci; 1905, xci.
- : CR, "Trade of Khorasan", in *PAP*, 1906, cxxvii; 1907, cxiv; 1908, cxiv.
- Talbot, A.G** : CR, "Trade of the Persian Gulf", in *PAP*, 1892, lxxxiii; 1893/94, xciv.
- Temple, H.M** : CR, "Trade of Khorasan", in *PAP*, 1899, ci; 1900, xcv.
- Thomson, E.C.R** : CR, "Trade of Khorasan", in *PAP*, 1893/94, xcv.
- Thomson, R.F** : "Trade of Persia", in *PAP*, 1864, lxi.
- Wardrop,** : CR, "Report on the Foreign Commerce of Russia", in *PAP*, 1904, cia; 1906, cxxviii.
- Whyte, J.F** : CR, "Trade of Khorasan", in *PAP*, 1900, cxv; 1902, cix.
- Wilson, F.A** : CR, "Trade of the Persian Gulf", in *PAP*, 1895, xcix; 1897, xcii.
- Wilson, S.G** : *Persian Life and Customs*, London, 1896.
- Wood, C.G** : CR, "Trade of Azarbijan", in *PAP*, 1894, lxxxvii; 1895, xcix; 1897, xcii; 1899, ci; 1901, lxxxiv.
- Wratislaw, A** : CR, "Trade of Azarbijan", in *PAP*, 1905, xci; 1906, cxxvii.
- Yate, C.E** : CR, "Trade of Khorasan", in *PAP*, lxxxvii; 1898, xvii.
- : *Khorasan and Seistan*, London, 1900.
- Young, W** : CR, "On the Trade and Commerce of Trebizond", in *PAP*, 1907, xciii.



التصانیف